



کلام امیر علیہ السلام
ترجمہ و شرح نہج البلاغہ
جلد ۸

دکتر محمد شریفانی
عضو هیئت علمی دانشگاه
علامہ طباطبائی

سرشناسه:	شریفانی، محمد، ۱۳۴۰ - ...
عنوان و نام پدیدآور:	کلام امیر (علیه السلام) / محمد شریفانی.
مشخصات نشر:	قم: نشر حبیب، ۱۴۰۱-
مشخصات ظاهری:	۴۳۰ ص
شابک:	دوره ۹-۲۶-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸ ج. ۸- ۴-۳۴-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی:	فیپا
یادداشت:	کتابنامه.
موضوع:	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه‌ها علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۹۵۱۵
رده بندی کنگره:	BP ۳۹/۵
شماره کتابشناسی ملی	۹۱۱۷۵۶۹

عنوان کتاب: کلام امیر جلد ۸

مؤلف: محمد شریفانی

ویراستار: سمیه بازیار

صفحه آرا و طراح جلد: سمیه بازیار

ناشر: نشر حبیب

چاپ اول: ۱۴۰۱

چاپ: عترت

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک جلد: ۴ - ۳۴ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

شابک دوره: ۹ - ۲۶ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

فهرست

نامه ۱ ۲۹

۱. نامه امام به سران کوفه ۳۰
۲. آگاه کردن مردم از وضع عثمان ۳۱
۳. علت قتل عثمان ۳۱
۴. تندروی طلحه و زبیر درباره عثمان ۳۲
۵. خشم گرفتن عایشه به عثمان ۳۳
۶. قتل عثمان ۳۳
۷. بیعت با امام ۳۳
۸. فتنه اهل مدینه ۳۴
۹. دعوت مردم به جهاد با دشمن ۳۵

نامه ۲ ۳۷

۱. نامه امام به مردم کوفه پس از فتح بصره ۳۸
۲. تشکر از مجاهدان کوفه ۳۸
۳. اجابت دعوت امام ۳۹

نامه ۳ ۴۱

۱. نامه امام به شریح بن حارث ۴۲
۲. برخورد امام با شریح ۴۳
۳. خانه قبر ۴۳
۴. خسارت دنیا و آخرت ۴۵
۵. بی ارزشی اموال دنیا ۴۶
۶. خانه فریب ۴۶
۷. حدود خانه فریب ۴۷
۸. ویژگی های خریدار دنیا ۵۰

۹. سرگذشت خریداران پیشین	۵۰
۱۰. حسابرسی در قیامت	۵۲
۱۱. گواهی دادن به سند امام	۵۳
نامه ۴	۵۵
۱. جنگ با اهل عصیان	۵۶
۲. کنار گذاشتن افراد سست	۵۶
نامه ۵	۵۹
۱. امانت بودن حکمرانی	۶۰
۲. عملکرد خودسرانه، ممنوع	۶۱
۳. دقت در مراقبت از بیت المال	۶۲
نامه ۶	۶۵
۱. استدلال امام بر خلافت خود	۶۶
۲. استناد به شورای مهاجر و انصار	۶۷
۳. مخالفت معاویه با امام از مصادیق بدعت	۶۷
۴. هواپرستی، دلیل اتهام معاویه به امام	۶۸
نامه ۷	۷۱
۱. سیاست معاویه؛ بازی با کلمات	۷۲
۲. گمراهی و بیهوده‌گویی معاویه	۷۳
۳. سرانجام انکارکنندگان بیعت	۷۵
نامه ۸	۷۷
۱. اتمام حجت با معاویه	۷۸
۲. مُخیر بین جنگ و صلح	۷۹
نامه ۹	۸۳
۱. دشمنی‌های قریش	۸۴

۲. اهل بیت پیامبر، پاسداران دین	۸۶
۳. انگیزه مؤمن و کافر	۸۷
۴. در امنیت بودن مسلمانان قریش	۸۷
۵. بنی هاشم؛ پیش‌گام در حمایت از پیامبر	۸۸
۶. خویشاوندان شهید پیامبر	۸۹
۷. پیشینه امام در راه اسلام	۹۰
۸. درخواست معاویه برای تحویل قاتلان عثمان	۹۲
۹. توصیه امام به معاویه برای دست برداشتن از مخالفت	۹۲
نامه ۱۰	۹۵
۱. دنیاگرایی معاویه	۹۶
۲. رسیدن ناگهانی مرگ	۹۸
۳. برحذر داشتن معاویه از مشاوران گمراه	۹۹
۴. افشای نفاق معاویه	۱۰۰
۵. پاسخ به تهدید معاویه	۱۰۲
۶. اکراه معاویه در پذیرش اسلام	۱۰۲
۷. خون‌خواهی دروغین	۱۰۴
۸. پیشگویی‌های امام	۱۰۴
نامه ۱۱	۱۰۷
۱. آموزش فنون نظامی	۱۰۸
۱. ۱. محل استقرار لشکر	۱۰۸
۱. ۲. مشخص کردن جبهه	۱۰۹
۱. ۳. نقاط حساس	۱۰۹
۱. ۴. یکی از تقسیم‌های مهم لشکر	۱۱۰
۱. ۵. شیوه آسایش شبانه لشکر	۱۱۰

۱. ۶. توصیه به بدنة لشکر ۱۱۱

نامه ۱۲ ۱۱۳

۱. سفارش به تقوای الهی ۱۱۴

۲. آغازگر نبودن در جنگ ۱۱۵

۳. زمان حرکت سپاه ۱۱۵

۴. زمان استراحت سپاه ۱۱۶

۵. شیوة رویارویی با دشمن ۱۱۷

۶. حذر کردن از کینه ۱۱۸

نامه ۱۳ ۱۱۹

۱. دستور امام به اطاعت از فرمان مالک اشتر ۱۲۰

۲. اعتماد همه جانبه به مالک ۱۲۰

نامه ۱۴ ۱۲۳

۱. آداب اخلاقی در جنگ ۱۲۴

۱. ۱. شروع کننده جنگ نباشید ۱۲۴

۱. ۱. ۱. آغاز نکردن جنگ، دلیل حقانیت ۱۲۵

۱. ۲. ۱. چگونگی رفتار با دشمن پس از پیروزی ۱۲۵

۱. ۲. ۱. رفتار با اسیران و مجروحان و فراریان ۱۲۵

۱. ۲. ۲. رفتار با زنان ۱۲۶

۱. ۲. ۳. سنت پیامبر در برابر زنان مشرک ۱۲۷

۱. ۲. ۴. باعث تنگ بودن آزار زنان ۱۲۷

نامه ۱۵ ۱۲۹

۱. خداوند؛ هدف نهایی ۱۳۰

۲. کینه دشمنان، انگیزه جنگ با امام ۱۳۱

۳. نهایت لطف امام به دشمنان ۱۳۲

نامه ۱۶ ۱۳۵

۱. تقویت عزم و اراده لشکر ۱۳۶

۲. حداکثر استفاده از شمشیر ۱۳۶

۳. ضربات محکم بر پیکر دشمن ۱۳۷

۴. جلوگیری از داد و فریاد در جنگ ۱۳۹

۵. اشاره به نفاق بنی امیه ۱۳۹

نامه ۱۷ ۱۴۱

۱. پاسخ امام به ادعاهای معاویه ۱۴۲

۱. ۱. سازش نکردن امام با معاویه درباره حکومت شام ۱۴۲

۱. ۲. جنگ حق علیه باطل؛ نه جنگ اعراب ۱۴۳

۱. ۳. ۱. فرض باطل معاویه در یکسان بودن با امام ۱۴۳

۱. ۴. ۱. تفاوت یاران امام و یاران معاویه ۱۴۳

۲. تفاوت های میان امام و معاویه ۱۴۴

۲. ۱. شرافت نسب ۱۴۴

۲. ۲. افتخار هجرت با پیامبر و نسب آشکار ۱۴۴

۲. ۳. تفاوت ها در صفات و افعال دینی ۱۴۵

۲. ۴. بدترین فرزندان ۱۴۶

۲. ۵. اشاره به موهبت بعثت و نبوت ۱۴۶

۳. اعراب تسلیم در برابر اسلام ۱۴۷

۴. یکسان نبودن نحوه پذیرش اسلام ۱۴۸

۵. نصیحت مشفقانه امام به معاویه ۱۴۸

نامه ۱۸ ۱۵۱

۱. بصره محل رویش فتنه ها ۱۵۲

۲. توصیه به رفتار اخلاقی با مردم بصره ۱۵۳

۳. توصیف قبیله بنی تمیم	۱۵۴
۳.۱. دارای شخصیت‌های برجسته	۱۵۴
۳.۲. شجاعت	۱۵۵
۳.۳. خویشاوندی با امام	۱۵۶
۴. دستور به مدارا و خویشتن‌داری	۱۵۷
۵. مراقبت از حسن ظن امام	۱۵۷
نامه ۲۰..... ۱۵۹	
۱. هشدار شدید به متخلفان	۱۶۰
نامه ۲۱..... ۱۶۱	
۱. توصیه به میانه‌روی	۱۶۲
۲. آخرت‌گرایی	۱۶۴
۳. تکبر در برابر ارباب رجوع	۱۶۵
۴. انفاق در راه خدا	۱۶۵
۵. توجه دادن به نتیجه عمل	۱۶۶
نامه ۲۲..... ۱۶۹	
۱. انواع مواهب دنیا	۱۷۰
۲. شادی و اندوه برای آخرت	۱۷۱
۳. شادی و اندوه برای دنیا	۱۷۱
۴. آخرت مقصد نهایی	۱۷۲
نامه ۲۳..... ۱۷۳	
۱. وصایای مهم امام پیش از شهادت	۱۷۴
۱.۱. نفی تمام شاخه‌های شرک	۱۷۴
۱.۲. ضایع نکردن سنت	۱۷۵
۱.۳. تأکید بر توحید و نبوت	۱۷۵

۱.۴. توصیه به عبرت‌گیری از احوالات امام	۱۷۵
۱.۵. توجه جدی به مرگ	۱۷۶
۱.۶. توصیه امام در مورد قاتلش	۱۷۶
۱.۷. آگاهی و اشتیاق امام به مرگ	۱۷۶
۱.۸. برای امام، مرگ همچون آب	۱۷۷
نامه ۲۴..... ۱۷۹	
۱. وصیت‌های امام درباره مصرف اموالش پس از مرگ	۱۸۰
۲. تعیین امام حسن به وصایت	۱۸۰
۳. وصی قرار دادن امام حسین بعد از امام حسن	۱۸۱
۴. سهم پسران فاطمه(س) مساوی سهم سایر پسران علی	۱۸۱
۵. دلیل سپردن تولیت به فرزندان فاطمه	۱۸۱
۶. سفارش به چگونگی رسیدگی به موقوفات	۱۸۲
۶.۱. حفظ اصل مال	۱۸۲
۶.۲. نفروختن نهال‌های نورس	۱۸۲
۷. روشن کردن وضعیت کنیزان	۱۸۳
۷.۱. کنیزان بارداریا صاحب فرزند	۱۸۳
۸. کنیزان فرزندمرده	۱۸۴
نامه ۲۵..... ۱۸۵	
۱. دستورهای اخلاقی به گردآورندگان زکات	۱۸۷
۱.۱. امر به تقوا	۱۸۷
۱.۲. تحمیل نکردن خود بر مردم	۱۸۷
۱.۳. با آرامش و وقار رفتن	۱۸۸
۲. روش مطالبه زکات	۱۸۹
۲.۱. ابلاغ مأموریت خود به مردم	۱۸۹

۲.۲. حفظ احترام مالکان اموال	۱۸۹
۳.۲. کسب اجازه از صاحب رمه	۱۹۰
۴.۲. مدارا با چهارپایان	۱۹۰
۳. روش تقسیم زکات	۱۹۱
۴. احترام به نظر صاحب مال	۱۹۱
۵. انتخاب نکردن حیوانات ناقص به عنوان زکات	۱۹۲
۶. صفات مأموران انتقال زکات	۱۹۲
۱.۶. دین دار و امین	۱۹۲
۲.۶. مهربان با حیوانات	۱۹۳
۳.۶. سرعت در رساندن اموال به دست حاکم اسلامی	۱۹۳
۷. کیفیت انتقال حیوانات زکات	۱۹۴
۱.۷. جدا نکردن حیوان شیرخوار از مادر	۱۹۴
۲.۷. چگونگی دوشیدن و سواری	۱۹۴
۲.۷. خسته نکردن حیوان	۱۹۵
۴.۷. استفاده از گیاهان به اندازه کافی	۱۹۵
۵.۷. رعایت حال حیوانات	۱۹۵
۸. بیان هدف نهایی	۱۹۶
نامه ۲۷	۱۹۷
۱. سفارش های امام به محمدابن ابی بکر	۱۹۸
۱.۱. بال محبت بگشا	۱۹۸
۲.۱. متواضع باش	۱۹۸
۳.۱. گشاده روی باش	۱۹۹
۴.۱. عادل باش	۱۹۹
۵.۱. ضعفا را از عدالتت نومید نکن	۲۰۰

۱.۶. بازپرسی خدا از اعمال نهان و آشکار	۲۰۰
۲. دلایل شادمانی پرهیزکاران	۲۰۱
۲.۱. استفاده از دنیا و آخرت	۲۰۱
۲.۲. سعادت آخرت تنها از آن پرهیزکاران	۲۰۱
۲.۳. بهره گیری از دنیا	۲۰۱
۲.۴. تجارت سودبخش در دنیا	۲۰۲
۲.۵. همسایگی خدا در آخرت	۲۰۲
۲.۶. هشدار! نزدیکی مرگ	۲۰۳
۳. اهل بهشت و اهل دوزخ	۲۰۴
۴. انسان در برابر مرگ	۲۰۵
۵. مرگ، پیوسته همراه انسان	۲۰۶
۶. عمق آتش دوزخ	۲۰۶
۷. توصیف جهنم	۲۰۷
۸. حسن ظن به خداوند داشتن	۲۰۸
۹. احترام امام به مردم مصر	۲۰۸
۱۰. جهاد با نفس	۲۰۹
۱۱. دفاع از دین تا آخرین نفس	۲۰۹
۱۲. خشنودی خداوند	۲۰۹
۱۳. نماز اول وقت	۲۱۰
۱۴. یکسان نبودن هدایت و گمراهی	۲۱۰
۱۵. خطر منافق	۲۱۱
۱۶. دوری از نفاق و دورویی	۲۱۱
نامه ۲۸	۲۱۳
۱. اشاره امام به بخشی از نامه معاویه	۲۱۴

۲۱۴	۲. سوء استفاده از نام شخصیت‌های برجسته اسلام
۲۱۵	۳. انس و ارتباط امام با پیامبر
۲۱۶	۴. برحذر داشتن معاویه از داوری ناآگاهانه
۲۱۷	۵. فرزند آزادشدگان کجا و مهاجران نخستین کجا؟!
۲۱۷	۶. وصله ناهمگون
۲۱۸	۷. محکوم را چه به داوری
۲۱۸	۸. تحقیر کردن معاویه
۲۱۹	۹. بیان انحراف معاویه
۲۲۱	۱۰. بیان فضایل بنی‌هاشم
۲۲۱	۱۰. ۱. حمزه
۲۲۲	۱۰. ۲. جعفر طیار
۲۲۲	۱۰. ۳. فضایل فراوان اهل بیت
۲۲۳	۱۰. ۳. اهل بیت، دست‌پرورده‌ی پروردگار
۲۲۵	۱۱. افتخار به شرافت خانوادگی
۲۲۶	۱۲. مقایسه‌ی خاندان پیامبر و بنی‌امیه
۲۲۷	۱۳. شرافت در دوران اسلام و دوران جاهلیت
۲۲۸	۱۴. افتخار قرابت و پیروی از ادیان الهی
۲۲۸	۱۵. احتجاج مهاجران بر انصار
۲۲۹	۱۶. نسبت دادن حسادت به امام
۲۳۰	۱۷. استیضاح و محکوم کردن معاویه
۲۳۰	۱۸. مظلومیت عیب نیست
۲۳۱	۱۹. خلفا، مخاطب واقعی سخن
۲۳۱	۲۰. دشمن واقعی عثمان
۲۳۱	۲۱. دخالت معاویه در خون عثمان

۲۳۳	۲۲. عذرخواهی بابت خیرخواهی!
۲۳۳	۲۳. دل به رضای خدا بستن
۲۳۴	۲۴. ترس از شمشیر دور باد از پسران عبدالمطلب
۲۳۴	۲۵. پاسخ قاطعانه
۲۳۵	۲۶. تهدید معاویه با سپاهی از مهاجر و انصار
۲۳۵	۲۷. سپاه مشتاق برای دیدار با پروردگار
۲۳۶	۲۸. یادآوری ضرب شمشیر بنی‌هاشم
۲۳۹	نامه ۲۹
۲۴۰	۱. اتمام حجت
۲۴۱	۲. عفو و گذشت امام
۲۴۲	۳. آماده‌ی پیکار با افراد خیره‌سر
۲۴۳	۵. تهدید مردم بصره
۲۴۳	۶. رعایت عدالت در سیره‌ی امام
۲۴۵	نامه ۳۰
۲۴۶	۱. امر به تقوamداری
۲۴۷	۲. ضرورت معرفت
۲۴۷	۳. نشانه‌های آشکار بندگی
۲۴۸	۴. نتیجه‌ی بی‌توجهی به نشانه‌های الهی
۲۴۹	۵. سرانجام بدکرداری
۲۴۹	۶. عواقب نفس‌پرستی
۲۵۳	نامه ۳۱
۲۵۵	۱. اوصاف وصیت‌کننده
۲۵۵	۱. ۱. فناپذیر
۲۵۵	۱. ۲. تسلیم زمانه

۲۶۷	۶. اندیشه در سرنوشت خویش
۲۶۸	۷. راهکار غلبه بر هوای نفس
۲۶۸	۸. حقیقت سرنوشت
۲۶۹	۹. اندیشه جدی در سرنوشت خویش
۲۶۹	۱۰. صداقت با خویش
۲۷۰	۱۱. جایگاه فرزندان نزد والدین
۲۷۰	۱۲. جایگاه خاص امام حسن نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۲۷۱	۱۳. اتحاد و یگانگی پدر و فرزند
۲۷۱	۱۴. فلسفه نوشتن نامه امام
۲۷۲	۱۵. سفارش به تقوا و یاد خدا
۲۷۲	۱۵. ۱. سفارش به تقوا
۲۷۲	۱۵. ۲. التزام به فرمان خدا
۲۷۳	۱۶. جنگ زدن به ریسمان خدا
۲۷۳	۱۷. محکم‌ترین وسیله نجات
۲۷۴	۱۸. اندرزهای امام برای تکامل روح
۲۷۴	۱۸. ۱. احیای قلب
۲۷۴	۱۸. ۲. راه مهار کردن روح سرکش
۲۷۵	۱۸. ۳. دوری کردن از غفلت
۲۷۶	۱۸. ۴. دقت در زندگی پیشینیان
۲۷۷	۱۹. سیر و سیاحت
۲۷۷	۱۹. ۱. سیر و سفر در دیار و آثار گذشتگان
۲۷۸	۱۹. ۲. پیمودن مسیر پیشینیان
۲۸۰	۲۰. چهار دستور سرنوشت ساز
۲۸۰	۲۰. ۱. آباد کردن آخرت

۲۵۶	۱. ۳. در سراسیمگی عمر
۲۵۶	۱. ۴. تسلیم روزگار
۲۵۶	۱. ۵. نکوهش گر دنیا
۲۵۶	۱. ۶. در خانه مردگان
۲۵۷	۱. ۷. مسافر دنیا
۲۵۷	۲. ویژگی‌های گیرنده نامه
۲۵۸	۲. ۱. آرزوهای دست‌نیافتنی
۲۵۸	۲. ۲. حرکت در مسیر فنا
۲۵۹	۲. ۳. هدف بیماری‌ها
۲۵۹	۲. ۴. اسیران زمان
۲۶۰	۲. ۵. برخوردکننده با مصیبت‌ها
۲۶۱	۲. ۶. بنده دنیا
۲۶۱	۲. ۷. فریفته دنیا
۲۶۲	۲. ۸. بدهکار آرزوها
۲۶۳	۲. ۹. در بند مرگ
۲۶۳	۲. ۱۰. هم‌پیمان اندوه‌ها
۲۶۴	۲. ۱۱. قرین غم‌ها
۲۶۴	۲. ۱۲. آماج بلاها
۲۶۵	۲. ۱۳. زمین خورده شهوت‌ها
۲۶۵	۲. ۱۴. جانشین مردگان
۲۶۶	۳. پشت کردن دنیا
۲۶۶	۳. ۱. سرپیچی روزگار
۲۶۶	۴. روی آوری آخرت
۲۶۷	۵. نتیجه توجه به چالش‌های دنیا

۲۹۷	۲۵۲. بیان دلیل برای طرح وصایا
۲۹۷	۲۵۲. ۱. کاستی در اندیشه
۲۹۷	۲۵۲. ۳. بی اعتباری عمر
۲۹۷	۲۵۲. ۴. هجوم آفت‌های دنیا
۲۹۸	۲۵۲. ۵. سرکشی و غرور
۲۹۹	۲۵۶. قلب پاک جوان
۲۹۹	۲۵۶. ۱. تاثیر پذیری بیشتر قلب جوان
۲۹۹	۲۵۶. ۲. مسئول بودن والدین در تربیت فرزندان
۳۰۰	۲۵۶. ۳. بهره‌گیری از تجارب پیشینیان
۳۰۱	۲۵۶. ۴. پیروی از سیره بزرگان
۳۰۱	۲۵۶. ۵. استفاده از تجربه دیگران
۳۰۲	۲۵۷. پدری مهربان و کوله باری از علم و تجربه
۳۰۲	۲۵۷. ۱. تحلیل تمدن‌های پیشین
۳۰۳	۲۵۷. ۲. توجه ظریف امام به تاریخ
۳۰۳	۲۵۷. ۳. غربالگری حقایق تاریخی
۳۰۳	۲۵۷. ۴. گزینش تجارب مفید
۳۰۵	۲۵۸. ادب آموزی و تعلیم قرآن و احکام
۳۰۵	۲۵۸. ۱. تقدم تربیت بر تعلیم
۳۰۵	۲۵۸. ۲. مهم‌ترین مسئولیت والدین
۳۰۶	۲۵۸. ۳. تقدم بخشیدن به قرآن در تعلیم و تربیت
۳۰۷	۲۵۸. ۴. آموزش احکام
۳۰۸	۲۵۹. شبهه زدایی و پاسداری از عقیده
۳۰۸	۲۵۹. ۱. ریشه شبهات و راه درمان آن‌ها
۳۰۸	۲۵۹. ۲. پاسداری جدی از عقاید جوانان

۲۸۱	۲۵۰. ۲. فروختن آخرت به دنیا
۲۸۱	۲۵۰. ۳. نهی از سخن گفتن بدون علم
۲۸۲	۲۵۰. ۴. لزوم شناخت محدوده و توانایی خود
۲۸۲	۲۵۰. ۵. لزوم شناخت هنگام عمل
۲۸۳	۲۵۰. ۶. رعایت احتیاط در شبهات
۲۸۵	۲۵۱. امر به معروف و نهی از منکر
۲۸۵	۲۵۱. ۱. دستور به امر به معروف و نهی از منکر
۲۸۶	۲۵۱. ۲. امر به جهاد
۲۸۶	۲۵۱. ۳. پرهیز از رکود در مجاهده
۲۸۷	۲۵۱. ۴. مجاهده حقیقی
۲۸۸	۲۵۲. دین‌شناسی و شکیبایی
۲۸۸	۲۵۲. ۱. امر به تفقه در دین
۲۸۹	۲۵۲. ۲. سفارش به صبر و مقاومت
۲۹۰	۲۵۳. پناهگاه محکم
۲۹۰	۲۵۳. ۱. توکل به خداوند
۲۹۰	۲۵۳. ۲. پناهگاه محکم
۲۹۱	۲۵۳. ۳. سفارش به اخلاص
۲۹۲	۲۵۳. ۴. مشورت با خداوند
۲۹۴	۲۵۴. بهترین سخن و بدترین علم
۲۹۴	۲۵۴. ۱. اهمیت فهم در وصایای امیرالمؤمنین
۲۹۴	۲۵۴. ۲. معیار سخن برتر
۲۹۵	۲۵۴. ۳. بهره‌برداری از علوم دارای خیر
۲۹۶	۲۵۵. در اندیشه سعادت فرزند
۲۹۶	۲۵۵. ۱. انگیزه نوشتن وصیت نامه

۳۲۳	۳۴. پیامبر برترین رهبر
۳۲۳	۳۴. ۱. پیامبر بهترین پیشوا
۳۲۴	۳۴. ۲. تشویق فرزندش
۳۲۴	۳۴. ۳. فاصله بین امام و فرزند
۳۲۵	۳۵. درس‌هایی درباره خداشناسی
۳۲۵	۳۵. ۱. نفی شریک برای خداوند
۳۲۵	۳۵. ۲. استدلال به پادشاهی خداوند
۳۲۵	۳۵. ۳. بیان اوصاف خداوند
۳۲۵	۳۵. ۱. ۳. یگانگی خداوند
۳۲۶	۳۵. ۲. ۳. توحید در حاکمیت
۳۲۶	۳۵. ۳. ۳. جاودانگی خداوند
۳۲۶	۳۵. ۴. ۳. ازلیت و ابدیت خداوند
۳۲۶	۳۵. ۵. ۳. عظمت خداوند
۳۲۷	۳۵. ۶. ۳. ربوبیت خداوند
۳۲۷	۳۵. ۴. راه انجام اعمال شایسته
۳۲۹	۳۶. شیفتگان و فریفتگان دنیا
۳۲۹	۳۶. ۱. پندگیری از مثل‌ها
۳۳۰	۳۶. ۲. تشبیه مردم دنیا به مسافر
۳۳۱	۳۶. ۳. تحمل سختی‌های زندگی
۳۳۱	۳۶. ۴. سعادت آخرت محبوب‌ترین چیز
۳۳۲	۳۶. ۵. مثل دنیاپرستان بی‌ایمان
۳۳۴	۳۷. خود میزان بودن
۳۳۴	۳۷. ۱. میزان قرار دادن نفس
۳۳۵	۳۷. ۲. گستره عدالت اسلامی

۳۰۹	۲۹. ۳. ابراز امیدواری بر رشد فرزند
۳۱۰	۳۰. دستورات حیات بخش
۳۱۰	۳۰. ۱. عمده‌ترین عامل سعادت انجام واجبات
۳۱۱	۳۰. ۲. تبعیت از گذشتگان
۳۱۲	۳۱. الگوپذیری و قهرمان‌جویی
۳۱۲	۳۱. ۱. نظر در کار خود
۳۱۲	۳۱. ۲. تفکر و تدبیر
۳۱۳	۳۱. ۳. معرفت و کردار
۳۱۴	۳۱. ۴. طلب دانش در جهت فهم حقایق
۳۱۴	۳۱. ۵. دام‌های فریبنده در راه متعلمان
۳۱۶	۳۲. اخلاص و اغتنام فرصت
۳۱۶	۳۲. ۱. پناه بردن به خدا ابزار پیشگیری از انحراف
۳۱۶	۳۲. ۲. گریز از شبهه و ضلالت
۳۱۶	۳۲. ۳. خضوع در پیشگاه خداوند
۳۱۸	۳۲. ۴. پرهیز از علم غیر نافع
۳۱۸	۳۲. ۵. حفظ خویشتن از گمراهی در جاده علم
۳۱۸	۳۲. ۶. توصیه به دقت در وصیت‌نامه
۳۱۹	۳۳. خداشناسی و دنیاشناسی
۳۱۹	۳۳. ۱. اعتقاد به توحید
۳۲۰	۳۳. ۲. ضابطه‌مند بودن دنیا
۳۲۱	۳۳. ۳. جهل انسان به اسرار آفرینش
۳۲۱	۳۳. ۴. ناتوانی انسان از درک
۳۲۲	۳۳. ۵. تمسک به عنایت الهی
۳۲۲	۳۳. ۶. تعبد و دل‌بستگی

۳۳۵	۳.۳۷. ناپسندی ظلم به دیگران
۳۳۵	۴.۳۷. احسان به دیگران
۳۳۶	۵.۳۷. قباحث عیب جویی از دیگران
۳۳۶	۶.۳۷. ایجاد صفا و صمیمیت
۳۳۶	۷.۳۷. سکوت بجا و حکیمانه
۳۳۸	۳۸. آفت خرد
۳۳۸	۱.۳۸. پرهیز از خودپسندی
۳۳۸	۲.۳۸. توصیه به تلاش و کوشش
۳۴۰	۳.۳۸. خضوع در برابر پروردگار
۳۴۱	۳۹. راهی دراز و پر مشقت
۳۴۱	۱.۳۹. مشقت بار بودن راه های دنیا
۳۴۲	۲.۳۹. تهیه زاد و توشه
۳۴۳	۳.۳۹. سبک باری در زندگی
۳۴۳	۴.۳۹. دعوت به انفاق در راه خدا
۳۴۴	۵.۳۹. غنیمت شمردن فرصت انفاق
۳۴۴	۶.۳۹. روز تنگدستی و سختی
۳۴۶	۴۰. بهشت یا دوزخ جایگاه نهایی
۳۴۶	۱.۴۰. گردنه های دشوار در پیش روی آدمی
۳۴۷	۲.۴۰. احساس مسئولیت در رابطه با سفر آخرت
۳۴۹	۴۱. نیایش
۳۴۹	۱.۴۱. سفارش به دعا و تضرع به درگاه خداوند
۳۵۰	۲.۴۱. ضرورت طلب رحمت از خداوند
۳۵۰	۳.۴۱. رابطه بی حجاب خدا با خلق
۳۵۱	۴.۴۱. سفارش به توبه

۳۵۱	۵.۴۱. عدم تعجیل در عقوبت
۳۵۲	۶.۴۱. عفو الهی
۳۵۲	۷.۴۱. پرده پوشی خداوند
۳۵۲	۸.۴۱. عدم اصرار بر محاکمه خطاکاران
۳۵۳	۹.۴۱. بدل شدن توبه به حسنه
۳۵۴	۱۰.۴۱. گشوده بودن باب توبه در هر زمان
۳۵۵	۱۱.۴۱. دعوت به تقاضای حاجت از خداوند
۳۵۵	۱۲.۴۱. یاری طلبیدن در امور از خداوند
۳۵۶	۱۳.۴۱. راه مناجات با خداوند
۳۵۷	۴۲. حکمت تأخیر یا عدم استجابت دعا
۳۵۷	۱.۴۲. کلیدهای خزاین رحمت
۳۵۸	۲.۴۲. گشوده بودن درهای نعم الهی
۳۵۹	۳.۴۲. موانع برآورده نشدن دعا
۳۵۹	۱.۳.۴۲. آلودگی نیت
۳۶۰	۲.۳.۴۲. ارتقای معنوی
۳۶۰	۳.۳.۴۲. گوارایی عطا
۳۶۰	۴.۳.۴۲. اصلاح خواسته
۳۶۱	۵.۳.۴۲. تعطیل در اجابت دعا
۳۶۲	۶.۳.۴۲. دعای مطلوب
۳۶۳	۴۳. آخرت هدف آفرینش
۳۶۳	۱.۴۳. آخرت، مقصد اصلی
۳۶۳	۲.۴۳. کوتاه بودن دوران حیات دنیوی
۳۶۴	۳.۴۳. تشبیه مرگ به صیاد هوشمند
۳۶۵	۴.۴۳. لزوم دقت در باب مرگ

۴۳. ۵. پرهیز از سهل انگاری در توبه	۳۶۵
۴۴. یاد مرگ	۳۶۶
۴۴. ۱. دعوت به فراوانی یاد مرگ	۳۶۶
۴۴. ۲. آماده رویارویی با مرگ	۳۶۶
۴۴. ۳. هشدار بر فریب کاری دنیا	۳۶۷
۴۴. ۴. فناپذیری و پلید درون دنیا	۳۶۷
۴۴. ۵. تقسیم بندی غفلت زدگان دنیا	۳۶۸
۴۴. ۶. حیوانات بی افسار یا گرفتار	۳۷۰
۴۴. ۷. غرق شدن در نعمت های الهی	۳۷۰
۴۴. ۸. حیرت و نابینایی دل بستگان به دنیا	۳۷۱
۴۵. کشف حقیقت	۳۷۲
۴۵. ۱. تشبیه اهل دنیا به مسافران	۳۷۲
۴۵. ۲. حرکت اجباری به سوی پایان عمر	۳۷۳
۴۵. ۳. دست نیافتنی بودن همه آرزوها	۳۷۴
۴۵. ۴. پرهیز از بیقراری در طلب دنیا	۳۷۵
۴۵. ۵. بیان یک استدلال	۳۷۶
۴۶. کرامت نفس و آزادگی	۳۷۷
۴۶. ۱. بهای زیاده خواهی دنیا	۳۷۷
۴۶. ۲. آفرینش آزاد انسان	۳۷۸
۴۶. ۳. رسیدن به اهداف از طریق مشروع	۳۷۸
۴۶. ۴. برحذر بودن از طمع	۳۷۹
۴۶. ۵. طمع عامل فساد انسان	۳۷۹
۴۶. ۶. تأکید بر مسئله عزت و آزادگی	۳۷۹
۴۶. ۷. سفارش به روزی حلال	۳۸۰

۴۷. رازداری و استغنا	۳۸۱
۴۷. ۱. فایده سکوت	۳۸۱
۴۷. ۲. در اختیار گرفتن زبان و دهان	۳۸۱
۴۷. ۳. دعوت به میانه روی و اعتدال	۳۸۲
۴۷. ۴. ترک یأس و ناامیدی	۳۸۲
۴۷. ۵. خویشتن داری از گناه	۳۸۳
۴۷. ۶. همراه بودن تلاش با تدبیر	۳۸۴
۴۸. نکات ظریف اخلاقی	۳۸۶
۴۸. ۱. تأثیر هم نشین	۳۸۶
۴۸. ۲. بدترین طعام	۳۸۷
۴۸. ۳. بدترین ستم	۳۸۷
۴۸. ۴. توصیه به نرمش و مدارا	۳۸۸
۴۸. ۵. نصیحتگر دل سوز	۳۸۹
۴۸. ۶. پرهیز از آرزوهای دراز	۳۸۹
۴۸. ۷. بهترین تجربه	۳۹۰
۴۸. ۸. بهره گیری از فرصت ها	۳۹۰
۴۸. ۹. ضایع کردن توشه آخرت	۳۹۱
۴۸. ۱۰. اندیشه در عاقبت کار	۳۹۱
۴۸. ۱۱. دوست متهم و بدنام	۳۹۲
۴۸. ۱۲. سهل گیری در دنیا	۳۹۳
۴۸. ۱۳. مشقت ناشی از زیاده خواهی	۳۹۳
۴۸. ۱۴. ناپسند بودن لجاجت	۳۹۳
۴۹. حقوق دوستان	۳۹۵
۴۹. ۱. اصرار اسلام بر اتحاد و پرهیز از تفرقه	۳۹۵

۴۰۷	۵۰. ۴. راضی بودن به تقدیر الهی.....	۳۹۵	۴۹. ۲. روی گردانی.....
۴۰۸	۵۱. پنندهای گوهر بار.....	۳۹۶	۴۹. ۳. بخل ورزی.....
۴۰۸	۵۱. ۱. وحدت قوانین حاکم بر جامعه بشری.....	۳۹۶	۴۹. ۴. دوری کردن.....
۴۰۸	۵۱. ۲. خردمندان هوشیار.....	۳۹۶	۴۹. ۵. سخت گیری.....
۴۰۹	۵۱. ۳. صبر بر حوادث تلخ.....	۳۹۷	۴۹. ۶. جرم و بزهکاری.....
۴۱۰	۵۱. ۴. توصیه به میانه روی.....	۳۹۷	۴۹. ۷. تواضع.....
۴۱۰	۵۱. ۵. قوی کردن پیوندهای دوستی.....	۳۹۸	۴۹. ۸. محدودیت های تواضع در برابر مردم.....
۴۱۲	۵۲. فضایل اخلاقی.....	۳۹۸	۴۹. ۹. اشاره به اصل تولی و تبری.....
۴۱۲	۵۲. ۱. خویشاوندان دور و ییگانگان نزدیک.....	۳۹۹	۴۹. ۱۰. نصیحتگر با اخلاص.....
۴۱۲	۵۲. ۲. حرکت در صراط مستقیم لازمه حق.....	۳۹۹	۴۹. ۱۱. تشبیه خشم به داروی تلخ.....
۴۱۳	۵۲. ۳. حرکت در محدوده خویش.....	۴۰۰	۴۹. ۱۲. آثار مدارا در تعاملات.....
۴۱۳	۵۲. ۴. مطمئن ترین سپر.....	۴۰۱	۴۹. ۱۳. برخورد کریمانه با دشمن.....
۴۱۴	۵۳. حکمت های ناب علوی.....	۴۰۱	۴۹. ۱۴. آثار نامبارک افراط در محبت.....
۴۱۴	۵۳. ۱. نو میدی.....	۴۰۱	۴۹. ۱۵. حسن ظن به افراد.....
۴۱۴	۵۳. ۲. اعتماد نکردن به ظاهر آراسته افراد.....	۴۰۲	۴۹. ۱۶. پرهیز از ضایع ساختن حقوق دوستان.....
۴۱۵	۵۳. ۳. به تأخیر انداختن شر.....	۴۰۲	۴۹. ۱۷. پرهیز از تضییع حقوق خانواده.....
۴۱۶	۵۳. ۴. نتیجه ایمنی از روزگار و بزرگ شمردن آن.....	۴۰۳	۴۹. ۱۸. ظرفیت محبت سنجی.....
۴۱۶	۵۳. ۵. تیرانداز خطاکار.....	۴۰۳	۴۹. ۱۹. سفارش به اصرار بر پیوند.....
۴۱۶	۵۳. ۶. تغییر اوضاع زمانه.....	۴۰۳	۴۹. ۲۰. مأیوس نشدن از ظلم و ستم.....
۴۱۷	۵۳. ۷. تأکید بر نیکی به همسایه.....	۴۰۴	۴۹. ۲۱. قباحث شدید کفران احسان.....
۴۱۸	۵۳. ۸. پرهیز از شوخی های ناپسند.....	۴۰۵	۵۰. دو نوع رزق.....
۴۱۹	۵۴. درباره زنان.....	۴۰۵	۵۰. ۱. پرهیز از حرص در به دست آوردن روزی.....
۴۱۹	۵۴. ۱. پرهیز از مشاوری با زنان.....	۴۰۶	۵۰. ۲. زشت ترین صفات.....
۴۱۹	۵۴. ۲. توصیه به عفاف و حجاب زنان.....	۴۰۶	۵۰. ۳. دنیای ما.....



نامه ۱

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از نبرد جمل بر سر چشمه‌ای
مابین مدینه و بصره (ذی قار)، سال ۳۶ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: تاریخی، سیاسی
هدف و نتیجه: روشنگری درباره ناکشین^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۹۸.

پیشگفتار نامه

این نامه را امام علیه السلام به مردم کوفه به هنگام حرکت از مدینه به طرف بصره در سال ۳۶ هجری نوشته و امام حسن و عمار یاسر به کوفه بردند. هدف امام در این نامه بیان سه مطلب است: ۱. طلحه و زبیر و عایشه که اکنون به بهانه خون خواهی عثمان جنگ جمل را به راه انداختند خود در قتل او دست داشتند ۲. مردم با اختیار و از روی میل و رغبت با امام بیعت کردند ۳. بر مردم کوفه لازم است که در مقابل فتنه جمل به پا خیزند.

۴۲۰	۵۴. ۳. پرهیز از ارتباط غیرضروری مردان و زنان
۴۲۰	۵۴. ۴. کرامت زن و کامل‌ترین حجاب
۴۲۱	۵۴. ۵. توانایی کمتر در زنان نسبت به مردان
۴۲۱	۵۴. ۶. رعایت احترام
۴۲۱	۵۴. ۷. پرهیز از بدگمانی و سوءظن
۴۲۳	۵۵. مدیریت مطلوب و نامطلوب
۴۲۳	۵۵. ۱. تقسیم کار بین افراد
۴۲۳	۵۵. ۲. احترام به خویشاوندان
۴۲۵	۵۶. حسن ختام
۴۲۵	۵۶. ۱. سپردن همه چیز به خداوند
۴۲۷	کتابنامه

استعاره

مستعار: سنام

مستعار منه: جایگاه بلند کوفیان

مستعار له: کوفیان

جامع: واژه «سنام» را برای کوفیان استعاره آورده است که سرآمد بودن آن‌ها را از دیدگاه حضرت نشان می‌دهد تا جایگاه بلندشان را به دیگران نشان دهد، همان‌طور که به کوهان شتر، سنام گفته می‌شود؛ زیرا نسبت به تمام بدن در رفعت و بلندی قرار دارد.

۲. آگاه کردن مردم از وضع عثمان

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَخْبِرُكُمْ عَنْ أَمْرِ عُثْمَانَ حَتَّى يَكُونَ سَمْعُهُ كَعَيَانِهِ»^۱

اما بعد، شما را از وضع عثمان آگاه می‌کنم چنان‌که شنیدنش چون دیدنش باشد.

نکته‌ها

- امام شبهه قتل عثمان را که اصحاب جمل و اهل شام و به‌طور کلی، کسانی که می‌خواهند فساد به وجود آورند، بر سر زبان‌ها انداخته بودند و حتی مایه تمام آشوب‌ها در اسلام قرار گرفته بود، ذکر کرده و پاسخ آن را نیز داده است.^۲
- «حَتَّى يَكُونَ سَمْعُهُ كَعَيَانِهِ» در عین کوتاهی بیان، عوامل اصلی قتل عثمان به‌گونه‌ای به تصویر کشیده شده است که گویا خواننده، این وقایع را مشاهده می‌کند.^۳

۳. علت قتل عثمان

«إِنَّ النَّاسَ طَعَنُوا عَلَيْهِ فَكَنْتُ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أَكْثَرُ اسْتِعْتَابَهُ وَأَقِلُّ عِتَابَهُ»^۴

۱. کَعَيَانِهِ: مانند دیدنش؛ از ریشه «عین» به معنای زیر نظر گرفتن؛ دیدن؛ بالكسر كالضراب مصدر عاین يقال عاینه معاینه و عیاناً إذا شاهده و رآه بعینه لم یشک فی رؤیته إیاه.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۳.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۰.

۴. طَعَنُوا: طعنه زدند؛ از ماده طعن به معنای عیب‌جویی و عیب گرفتن؛ طعن: فيه و علیه بالقول طعنا و طعنانا من بابی نصر و منع: قدحه و عابه. و هو فی الأصل کما فی المفردات للراغب: الضرب بالرمح و بالقرن و ما یجری مجراها ثم استعیر للوقیعة.

اسْتِعْتَابَ: جلب رضایت؛ از ریشه «عتی» به معنای سرزنش کردن؛ به این مفهوم است که از دیگری می‌خواهیم ما را آن قدر سرزنش کند که راضی شود و سپس به معنای رضایت طلبیدن به کار رفته است؛ من الأضداد يقال استعته إذا أعطاه العتبی و کذا إذا طلب منه العتبی، و العتبی هی الرضا. يقال: استعته فأعتبته أى استرضيته فأرضانی؛ فالمعنی علی الوجه الثانی أنى طلبت منه العتبی و الرضا بمعنی أن یرجع عما أحدث ممّا صار سبب سخط القوم و طعنهم علیه حتی یرضوا عنه. و هذا هو الأنسب بالمقام أو طلبت من القوم العتبی له علی ما سیوضح فی الشرح إنشاء الله تعالی و

و من کتاب له (علیه السلام) إلی أهل الکوفة عند مسیره من المدینة إلی البصرة مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إلی أَهْلِ الْكُوفَةِ جَبْهَةَ الْأَنْصَارِ وَ سَنَامِ الْعَرَبِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَخْبِرُكُمْ عَنْ أَمْرِ عُثْمَانَ حَتَّى يَكُونَ سَمْعُهُ كَعَيَانِهِ إِنَّ النَّاسَ طَعَنُوا عَلَيْهِ فَكَنْتُ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أَكْثَرُ اسْتِعْتَابَهُ وَأَقِلُّ عِتَابَهُ وَ كَانَ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ أَهْوَنَ سَبِيرِهِمَا فِيهِ الْوَجِيفُ وَ أَرْفَقُ حَدَاهُمَا الْعَنِيفُ وَ كَانَ مِنْ عَائِشَةَ فِيهِ فَلْتَةٌ غَضَبٍ فَأُتِيحَ لَهُ قَوْمٌ فَفَقَتَلُوهُ وَ بَايَعَنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَ لَا مُجْبَرِينَ بَلْ طَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ وَ اَعْلَمُوا أَنَّ دَارَ الْهَجْرَةِ قَدْ قَلَعَتْ بِأَهْلِهَا وَ قَلَعُوا بِهَا وَ جَاشَتْ جَيْشُ الْمَرْجِلِ وَ قَامَتِ الْفِتْنَةُ عَلَى الْقُطْبِ فَأَسْرِعُوا إلی أَمِيرِكُمْ وَ بَادِرُوا جِهَادَ عَدُوِّكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

۱. نامه امام به سران کوفه

«مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إلی أَهْلِ الْكُوفَةِ جَبْهَةَ الْأَنْصَارِ وَ سَنَامِ الْعَرَبِ»^۱

از بنده خدا علی امیرالمؤمنین به اهل کوفه، یاران بلندمقام و سروران عرب.

نکته‌ها

- امام علی (ع) به جهت تحریک و تهییج مردم کوفه برای حضور در صحنه نبرد از آنان با جمله «جَبْهَةَ الْأَنْصَارِ وَ سَنَامِ الْعَرَبِ» به عظمت یاد می‌کند.^۲
- مراد از «انصار» در اینجا انصار پیغمبر در مدینه که معمولاً در مقابل مهاجران قرار داده می‌شوند، نیست چون در کوفه جبهه انصاری نبود بلکه منظور یاران امام علی (ع) است.^۳

۱. جَبْهَة: پیشانی؛ کنایه از سران و بزرگان است؛ در اصل به معنای پیشانی است و از آنجا که پیشانی عضو آشکار بدن است به جمعیت نیرومندی که اقدام برای جلب خیر یا دفع شر کنند و همچنین به رئیس یک جمعیت نیز اطلاق شده است؛ الجبهة للناس و غیره معروفة و هی ما بین الحاجبین إلی قصاص مقدم الرأس أى موضع السجود من الرأس و لذا سَمَى المنزل العاشر من من منازل القمر جبهة لأن کواکبها الأربع کالجبهة للکواکب الموسومة بالأسد و يقال: جبهة الأسد لذلك. فی الصحاح و اللسان، الجبهة من الناس بالفتح: الجماعة يقال جاءتنا جبهة من الناس أى جماعة منهم. و علی الأول يقال لأعیان الناس و أشرفهم و سادتهم و رؤسائهم جبهة من حيث إن الجبهة أعلا الأعضاء و أسنانها و تسمیتهم بذلك کتسمیتهم بالوجه. و المراد بالأنصار ههنا الأعوان و لیس یرید بهم بنی قبيلة و الأنصار جمع نصیر کشریف و أشرف لا جمع ناصر لأنه یجمع علی التصر کصاحب و صحب.

سَنَام: کوهان شتر؛ کنایه از برجستگی و بلندی مقام است؛ بفتح أوله کالسحاب: حدبة فی ظهر البعیر. الجمع: أسنمة و يقال بالفارسیة: کوهان شتر. و من حيث إن السنام أعلا أعضاء البعیر يقال لأعلا کل شیء سنامه.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۰.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۲۴.

نکته

- نقل شده است که وقتی عثمان و مدافعانش اجازه ندادند مهاجمان از در خانه‌اش وارد شوند، طلحه آنان را از در خانه یکی از انصار که همسایه عثمان بود، هدایت کرد و از آن طریق آنان را به پشت بام خانه خلیفه برد.^۱

مشابه

❖ ﴿قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ﴾^۲ در آن روز دل‌هایی در هراس باشند.

۵. خشم گرفتن عایشه به عثمان

«وَكَانَ مِنْ عَائِشَةَ فِيهِ فَلْتَةٌ غَضَبٍ»^۳

عایشه هم ناگهان در حق او خشم گرفت.

۶. قتل عثمان

«فَأُتِيحَ لَهُ قَوْمٌ فَقَتَلُوهُ»^۴

آنگاه عده‌ای بر کشتن وی مهیا شدند و او را کشتند.

۷. بیعت با امام

«وَ بَايَعَنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرِهِينَ وَلَا مُجْبَرِينَ بَلْ طَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ»^۵

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۲۳.

۲. نازعات، ۸.

۳. فَلْتَةٌ: حرکت ناگهانی؛ به معنای کاری که بدون مطالعه و ناگهانی انجام می‌شود و «فَلْتَاتِ اللسان» سخنانی است که از انسان بی مطالعه و از روی غفلت صادر می‌گردد؛ بالفتح، فی الصحاح يقال كان ذاك الأمر فلتة أي فجأة إذا لم يكن عن تردد ولا تدبر. وفي أقرب الموارد: حدث الأمر فلتة أي فجأة من غير تردد ولا تدبر حتى كأنه افطنت سريعا، قال: يقال: كانت بيعة أبي بكر فلتة.

۴. أُتِيحَ: مورد هجوم واقع شد؛ از ریشه «تییح» به معنای آماده شدن برای انجام کاری است؛ تاح له الشيء يتوح توحا من باب نصر و اتيح له الشيء قُدر له و تهییء و أتاح الله له الشيء أي قدره له، قاله فی الصحاح.

۵. بَايَعَنِي: با من بیعت کرد.

مُسْتَكْرِهِينَ: اکراه‌شدگان؛ از ریشه «كَرَه» به معنای ناپسند داشتن و امتناع؛ قال الفاضل الشارح المعتزلی: وقد ذکر أن خط الرضى رضوان الله عليه مستكرهين بكسر الراء والفتح أحسن وأصوب وإن كان قد جاء استكرهت الشيء بمعنى كرهته. انتهى. أقول: الاستكره قد جاء بمعنى الاكراه كما جاء بمعنى عد الشيء و وجدانه كريها و من الأول حديث رفع عن أمّتي الخطاء و ما استكروها عليه. أي ما اكروها عليه. فلو قرئ المستكرهين بفتح الراء لكان بمعنى المكرهين والإكراه والإجبار واحد. وقالوا في المعاجم: أكرهه على الأمر: حمله عليه قهرا، وكذا قالوا أجبره على الأمر أكرهه عليه فلو قرئ بالفتح للزم التكرار لأنه و المجبرين حينئذ بمعنى واحد فالكسر متعين كما اختاره الرضى. و المستكره بالكسر بمعنى الكراه أي ناخوش و ناپسند دارنده يقال: استكرهت الشيء أي كرهته كما أشار إليه الفاضل الشارح.

مُجْبَرِينَ: مجبورشدگان؛ از ماده «جبر» به معنای اجبار.

طَائِعِينَ: رضایتمندان.

مُخَيَّرِينَ: اختیارداران؛ از ماده «خیر» به معنای اختیار داشتن؛ خَيْرَه اسم مصدر است به معنای اختیار.

مردم از او عیب‌جویی کردند و من فردی از مهاجران بودم که او را به اصلاح روش‌های نادرستش و جلب رضایت مردم واداشتم و کمتر در پی سرزنشش بودم.

نکته‌ها

- اشاره‌ای گذرا به علت قتل عثمان می‌کند که مردم به علت بدعت‌هایی که خلیفه به وجود آورده بود، او را سرزنش می‌کردند و چون دست از خطاها و اطرافیان فرصت طلب خویش برنداشت، انقلاب کردند و او را کشتند.^۱
- جمله «أَكْثَرُ اسْتِعْتَابَهُ» به این معناست که من بسیار از عثمان خواستم که به‌سوی خود آید و به‌سوی آنچه مورد رضایت مردم است، برگردد ولی ثمربخش نیفتاد.^۲

مشابه

❖ ﴿طَعْنُوا فِي دِينِكُمْ﴾^۳ و آیین شما را مورد طعن قرار دهند.

۴. تندروی طلحه و زبیر درباره عثمان

«وَكَانَ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ أَهْوَنُ سَيْرِهِمَا فِيهِ الْوَجِيفُ وَ أَرْفَقُ حَدَائِهِمَا الْغَنِيفُ»^۴

و سبک‌ترین برنامه طلحه و زبیر درباره او تندروی، و نرم‌ترین کارشان فشار آوردن به او بود.

ادامه صفحه قبل:

فی الكنز: استعتاب خشنودی خواستن و آشتی خواستن و بازگشت خواستن از بدی و غیر آن.

عتاب: سرزنش؛ عتاب آن است که از روی جرئت و جسارت کسی را مورد خطاب قرار داده و خلافی را به او گوشزد کنی؛ برخورد سرزنش‌گرایانه را عتاب گویند؛ عتاب: بالكثر مصدر ثان من باب المفاعلة كضراب يقال عاتبه عليه معاتبة و عتابا إذا لامة و واصفه الموحدة و خاطبه الإدلال.

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۲۱.

۲. همان، ص ۲۲.

۳. توبه، ۱۲.

۴. أَهْوَنُ: آسان‌تر.

سَيْرِهِمَا: رفتار آن دو.

وَجِيفٌ: تاختن؛ از ریشه «وَجَفَ» به معنای اضطراب و از همان جایی که به‌عنوان سرعت سیر، اضطراب در سیرکننده پیدا می‌شود، این واژه به معنای سرعت نیز به کار رفته است؛ الوجيف: وجف الشيء بمعنى اضطرب، و الوجيف ضرب من سیر الإبل و الخيل فيه سرعة و اضطراب، أو جفت البعير: أسرعه. و فی أقرب الموارد: وجف الفرس و البعير: عدا و سار العتق، و فی حديث علي: أهون سيرهما فيه الوجيف.

جَدَاء: تحريك؛ آوازی که برای راندن شتر می‌خوانند؛ به هر گونه برانگیختن و تحريك برای انجام کاری استعمال می‌شود؛ جداء: بكسر أوله و ضمّه أيضا ككتاب و ذباب و اوى من حدو: سوق الابل و الغناء لها. يقال حدا الابل و بالابل يحدو حدوا و حداء و حداء من باب نصر ساقها و غنى لها فهو حد. يقال حدث الريح السحاب أى ساقتها.

غَنِيفٌ: شدت و خشونت؛ از ریشه «عنف» به معنای خشونت و شدت عمل؛ الشدید من القول و السیر. و الذى ليس له رفق بركوب الخيل. عنف به و عليه من باب كرم لم يرفق به و عامله بشدة.

و مردم بدون اکراه و اجبار، بلکه از روی میل و اختیار با من بیعت کردند.

نکته

● مردم با میل و اختیار و آزادی با امام علیه السلام بیعت کردند و روا نبود که بیعت خود را نقض کنند؛ چراکه در این صورت ناچارند تاوان عهدشکنی خودشان را بپردازند مانند اصحاب جمل که عهدشکنی کردند و فتنه‌گری نمودند.^۱

مشابه

﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾^۲ کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه خدا به پیوستن آن فرمان داده، می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند.

﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ﴾^۳ و هر که بیعت را بشکند، به زیان خود شکسته است.
﴿فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَ النَّاسُ كَعُوفِ الصَّبُعِ إِلَيَّ يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شَقَّ عِطْفَايَ﴾^۴ مردم همانند یال کفتار بر سرم ریختند و از هر طرف به من هجوم آوردند، به طوری که دو فرزندم در آن ازدحام کوبیده شدند و ردایم از دو جانب پاره شد.

﴿لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يَقْرُوا عَلَى كِطَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أُولِهَا وَ لَا أَقْبِيئُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ عِنْدِي أَرْهَدٌ مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ﴾^۵ اگر حضور حاضر و تمام بودن حجت بر من، به خاطر وجود یاور نبود و اگر نبود عهدی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکم‌بارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت نمایند، دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می‌انداختم و پایان خلافت را با پیمانه خالی اولش سیراب می‌کردم، آن وقت می‌دیدید که ارزش دنیای شما نزد من از اخلاط دماغ بز، کمتر است.

۸. فتنه اهل مدینه

﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّ دَارَ الْهَجْرَةِ قَدْ قَلَعَتْ بِأَهْلِهَا وَ قَلَعُوا بِهَا وَ جَاشَتْ جَيْشَ الْمِرْجَلِ وَ قَامَتْ

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۲۶.

۲. بقره، ۲۷.

۳. فتح، ۱۰.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۳.

الْفِتْنَةُ^۱

بدانید که سرای هجرت [مدینه] مردمش را از خود راند و مردم نیز از آنجا رفتند. دیگر آشوب در مدینه جوشان شد و فتنه برپا گشت.

نکته‌ها

- تعبیر «به پا خاستن فتنه» اشاره به فتنه طلحه و زبیر و عایشه است که با طرحی از پیش تهیه‌شده برای کنار زدن علی علیه السلام از خلافت و تجزیه کشور اسلامی فتنه‌ای به پا کردند و امام نسبت به آن هشدار می‌دهد.^۲
- واژه «قلع» کنایه از این است که مردم و سرزمین‌های اسلامی از این آشوب در اضطراب و نگرانی هستند.^۳

تشبیه

مشبه: به‌هم‌ریختگی مدینه
مشبه‌به: دیگر در حال جوش
وجه شبه: همان‌طور که دیگر در حال جوشیدن دچار غلیان و جوش‌وخروش است، به‌هم‌ریختگی پیش آمده در شهر مدینه بر اثر فتنه نیز مردم را دچار اضطراب و جوشش کرده بود.

۹. دعوت مردم به جهاد با دشمن

﴿عَلَى الْقُطْبِ فَاسْرِعُوا إِلَى أَمِيرِكُمْ وَ بَادِرُوا جِهَادَ عَدُوِّكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ﴾^۴

۱. دَارُ الْهَجْرَةِ: مراد مدینه است.

قَلَعَتْ: دور انداخت؛ از ماده «قلع» به معنای کندن؛ قلعت بأهلها: یقال قلع المنزل بأهله إذا لم يصلح لاستيطانهم و منه قولهم كما في الصحاح، هذا منزل قلعة بالضم أي ليس بمستوطن.

جَاشَتْ: جوشید؛ از ریشه «جیش» به معنای جوشیدن و به هیجان آمدن.

مِرْجَلٍ: دیگر؛ خواه آن را از سفال ساخته باشند یا مس و غیر آن، لذا هنگامی که کسی سخت عصبانی می‌شود می‌گویند: «جاشت مراجله»؛ القدر اسم آلة على وزن مفعول.

قَامَتْ: قرار یافت.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۲.

۳. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۲۷.

۴. الْقُطْبُ: محور.

أَسْرِعُوا: بشتابید؛ از ماده «سَرَعَ» به معنای شتاب و سرعت.

بَادِرُوا: پیش‌دستی کنید؛ بادروا: أي سارعوا أمر من المبادرة.



پس به‌سوی امیرتان بشتابید و اگر خدا خواهد، به‌سوی جهاد با دشمن خود به پیش تازید.

نکته

● اشاره به این دارد که شما چرا خاموش نشست‌اید در حالی که مدینه پایتخت اسلام یکپارچه جنب‌وجوش و شورش است و مؤمنان مدینه با هم برای خاموش کردن آتش فتنه شورشیان در بصره یکپارچه حرکت کرده‌اند.^۱

مشابه

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً﴾^۲ با آن‌ها بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد.

بحث تاریخی

عثمان در دوران خلافت دوازده‌ساله خود دست اطرافیانش را برای سوءاستفاده از اموال مسلمین باز گذاشته بود. او خزانه مملکت را برای فامیل‌های اموی خودش قرار داده بود و چنین کارهایی باعث قتل او گشت. مردم از او می‌خواستند که توبه کند و رفتار خود را تغییر دهد ولی فایده نداشت و این ناهنجاری‌ها به جایی رسید که کارهای عثمان برای مردم توجیه‌ناپذیر بود.

مصریان از عبدالله بن ابی‌سرح والی مصر ناراضی بودند. جمعی از آن‌ها به مدینه آمدند و عثمان او را عزل کرد و محمد بن ابی‌بکر را به ولایت مصر گماشت. آن‌ها به همراه محمد رهسپار مصر شدند. در بین راه به قاصد عثمان برخوردند که با شتاب به‌سوی مصر می‌رفت. او را تفتیش کردند و نامه عثمان را نزد او یافتند که به والی معزول دستور داده بود که محمد را بکشد و همراهانش را سر و ریش بتراشد و زندان کند و برخی از آن‌ها را به دار آویزد. مصریان بازگشتند و با برخی از قبایل مدینه هم‌دست شدند و عثمان را در خانه محاصره کردند و آب را بر او بستند ولی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) سه مشک آب برایش فرستاد. این محاصره ۴۹ روز طول کشید و سرانجام عثمان به دست دو تن از مهاجمان به قتل رسید.^۳

نامه ۲

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از پیروزی بر شورشیان جمل
در بصره، ماه رجب سال ۳۶ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: سیاسی
هدف و نتیجه: قدردانی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۶.

پیشگفتار نامه

این نامه را امام بعد از فتح بصره به مردم کوفه یا مصر نوشته و توسط عمر بن سلمه ارجبی برای ایشان فرستاده است. در این نامه امام (علیه‌السلام) برای کوفیان دعا می‌کند و از خدا می‌خواهد برای آنان که خاندان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را یاری کردند و عملاً در مقام سپاسگزاری از نعمت‌هایش برآمدند، بهترین پاداش را عنایت فرماید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۲.

۲. بقره، ۱۹۳.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۳.

مشابه

- ◇ ﴿وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا﴾^۱ به پاداش صبری که کرده‌اند پاداششان را بهشت و حریر داد.
- ◇ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾^۲ ای اهل بیت، خدا می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک دارد.

۳. اجابت دعوت امام

﴿فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ وَدُعِيتُمْ فَأَجَبْتُمْ﴾^۳

دستورم را شنیدید و اطاعت کردید و دعوت شدید و اجابت نمودید.

مشابه

- ◇ ﴿أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ وَتَذَبَّرُوا الْفُرْصَ فَأَقَامُوهُ أَحْيَاوُا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ دُعَاوُا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا وَثَقُّوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ﴾^۴ آه بر آن برادرانم که قرآن را تلاوت کرده آن را استوار داشتند و واجبات را اندیشه نموده برپا کردند، سنت را زنده نمودند و بدعت را میرانند، به جهاد دعوت شدند، اجابت کردند، به پیشوا اعتماد نموده، تابعش شدند.

بحث تاریخی

امیرالمؤمنین علیه السلام قرطه بن کعب انصاری را به فرمانداری کوفه برگزید. او از رزمندگان اسلام در جنگ احد و سایر جنگ‌های بعد بود. هنگامی که عمر، عمار یاسر را حاکم کوفه کرد، ده نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را برای تعلیم مردم به همراه او فرستاد که یکی از آنها قرطه بود. او به سال ۲۳ هجری به فتح ری توفیق یافت. در جنگ جمل حضور نداشت؛ از همین رو امام علی علیه السلام نامه‌ای را به عنوان سپاسگزاری و قدرشناسی از فداکاری‌های مردم کوفه در جنگ با طاغیان جمل برای وی نوشت و ارسال فرمود. وفات او در ایام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام واقع شد و حضرت بر او نماز گزارد. از او فرزندی بود به نام عمرو و علی.

۱. انسان، ۱۲.

۲. احزاب، ۳۳.

۳. سَمِعْتُمْ: شنیدید.

أَطَعْتُمْ: اطاعت کردید.

دُعِيتُمْ: دعوت شدید.

أَجَبْتُمْ: پاسخ گفتید.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

و من کتاب له علیه السلام إلیهم بعد فتح البصرة:

وَجَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ وَالشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ وَدُعِيتُمْ فَأَجَبْتُمْ.

۱. نامه امام به مردم کوفه پس از فتح بصره

«و من کتاب له علیه السلام إلیهم بعد فتح البصرة»

از نامه‌های آن حضرت است به مردم کوفه پس از فتح بصره.

۲. تشکر از مجاهدان کوفه

﴿وَجَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ وَالشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ﴾^۱

خداوند به شما مردم کوفه از جانب اهل بیت پیامبرتان صلی الله علیه و آله پاداش نیکو دهد؛ بهترین پاداشی که به مطیعان و شکرگزاران نعمتش عنایت می‌کند.

نکته‌ها

- امام علیه السلام سپاس حقیقی از ایثار و فداکاری مردم کوفه را اجر و پاداشی الهی می‌داند که در سرای جاویدان به بهترین صورت نصیبشان خواهد شد^۲
- جمله «عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ» اشاره به این است که قیام شما مردم نه تنها حمایت از اسلام و قرآن بود بلکه حمایت از اهل بیت علیهم السلام نیز محسوب می‌شد و این ثواب مضاعفی برای شما دارد.^۳

۱. جَزَا: پاداش؛ الجزاء یائی و هو ما فيه الكفاية من المقابلة إن خيرا فخير و إن شرا فشر، قال تعالى: ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾ يقال: جزاه كذا و بكذا و على كذا يعجزيه جزاء من باب ضرب.

أَهْل: خانواده؛ خاندان؛ قال الخليل: أهل الرجل أخص الناس به، أهل البلد و البيت سگانه، و أهل كل نبی ائمه، و أهل الأمر و لاته، و أهل الاسلام من یدین به.

عَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ: طاعتگزاران؛ مطمعلق للعاملین، و لنعمته للشاکرین يقال عمل بطاعته و شکر لنعمته. شاکرین: سپاسگزاران.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۲.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۸.



در واقعه کربلا عمرو راه پدر را ادامه داد و امام حسین علیه السلام را یاری کرد و به شهادت رسید ولی برادرش از راه پدر منحرف شد و به سپاه ابن زیاد پیوست.

این نامه مورد بحث را عبيدالله بن ابورافع نوشته است که به املاي اميرالمؤمنين علیه السلام است؛ اگرچه مخاطب و گیرنده نامه قرطه است ولی در حقیقت نامه خطاب به مردم کوفه نوشته شده. این نامه گزیده‌ای از یک نامه طولانی است که بعد از سلام و ستایش مردم کوفه و توحید و عبادت به گزارش بیعت شکنی و تفرقه افکنی و تعدی و سرکشی بصریان و مناظره‌ها و گفت‌وگوهای خود و تذکرات خداپسندانه می‌پردازد تا همه بدانند که حضرت خواهان جنگ نبوده و تا حد امکان برای جلوگیری از جنگ تلاش کرده است.

حضرت سیاست جنگی خود را که مبتنی بر اصول اسلام است، روشن می‌کند و راه‌های شبهه و تشکیک و تردید را در مورد سیاست جنگی خود می‌بندد. در این نامه اشاره‌ای زودگذر به امان دادن به مردم بصره و رفع هر گونه دلهره و اضطراب از ایشان است.^۱

نامه ۳

شناسنامه نامه

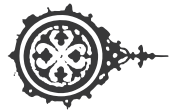
تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت امام علیه السلام در مدینه،
سال ۳۵ هجری
مخاطب: شریح بن حارث
موضوع: سیاسی، اخلاقی
هدف و نتیجه: آموزش رفتار حاکمان و کارگزاران، ارائه
الگوهای رفتاری^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۳۷.

پیشگفتار نامه

منظور امام از نوشتن این نامه به شریح این است که مخاطبش را از دنیازدگی و افتادن در دام تعلقات و اعتماد به تکیه‌گاه‌های مادی بر حذر دارد. فرمایش حضرت هشدار به دست‌اندرکاران مدیریت جامعه است که دچار غرور و خودشیفتگی نشوند و مسئولیت خویش را که امانتی در دست آنان است از یاد نبرند؛ به‌ویژه دست‌اندرکاران قضاوت که اگر از مسیر عدالت و دادگری منحرف شوند، راه فراری از سقوط در آتش ندارند و باید بیش از صاحب‌منصبان از تقوای الهی برخوردار باشند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۰.



قَاضِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اشترى عَلَى عَهْدِهِ دَارًا بِثَمَانِينَ دِينَارًا فَبَلَغَهُ ذَلِكَ فَاسْتَدْعَى شَرِيحًا وَقَالَ لَهُ: ^۱

گفته‌اند: شریح پسر حارث، قاضی امیرمؤمنان علیه السلام در زمان حکومت آن حضرت، خانه‌ای به هشتاد دینار خرید. این خبر به امام رسید و آنگاه شریح را خواست و به او فرمود:

نکته

- آنچه برای توده‌های مردم مجاز و قابل انجام است، نظیر گرایش به تجملات، برای دولتمردان به خصوص چهره‌های سرشناس و منسوب از طرف رهبر، مانند قضات، شایسته نیست.^۲

۲. برخورد امام با شریح

«بَلَّغْنِي أَنَّكَ ابْتَعْتَ دَارًا بِثَمَانِينَ دِينَارًا وَ كَتَبْتَ لَهَا كِتَابًا وَ أَشْهَدْتَ فِيهِ شُهُودًا فَقَالَ لَهُ شَرِيحٌ قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فَتَنْظُرُ إِلَيْهِ نَظَرُ الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ لَهُ» ^۳

به من خبر دادند که خانه‌ای به هشتاد دینار خریده‌ای و برای آن سندی نوشته‌ای و بر آن گواهانی گرفته‌ای! شریح گفت: آری چنین است، ای امیرمؤمنان. امام خشمگین به او نگریست و سپس به او فرمود:

۳. خانه قبر

«يَا شَرِيحُ أَمَا إِنَّهُ سَيَأْتِيكَ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِي كِتَابِكَ وَلَا يَسْأَلُكَ عَنْ بَيِّنَتِكَ حَتَّى

۱. دینار: ضرب کرد، گونه‌ای سکه زر که در گذشته ضرب می‌شده است؛ الدینار ضرب من النقود القديمة الذهبية، و فی أقرب الموارد أنه فارسی معرب، و أصله دَنَار بالتشديد بدليل جمعه على دانير و تصغيره على دينير، لأنهما يرجعان الكلمة إلى أصلها غالباً فابدل من أحد حرفي تضعيفه ياء لتلا يلتبس بالمصادر التي يجيء على فعال كقوله تعالى: ﴿وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا﴾ (نبا، ۲۹) إلا أن يكون بالهاء فيخرج على أصله مثل الصنارة والدنامة لأنه آمن الان من الالتباس، قاله في الصحاح.

استدعى: خواست؛ از ماده «دَعَى» به معنای دعوت کردن؛ خواستن؛ آى طلبه.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۳.

۳. بَلَّغْنِي: به من خبر رسید؛ از ماده «بَلَّغَ» به معنای رسیدن.

ابْتَعْتَ: خریدی؛ از ماده «بَتَعَ» به معنای خریدن؛ اِبتاع، اِبتاعاً الشئ: آن چیز را خرید.

ثَمَانِينَ: هشتاد.

كِتَابًا: سند.

أَشْهَدْتَ: به شهادت گرفتی.

مُغْضَب: خشمگین؛ از ماده «غَضَبَ» به معنای خشم؛ غضبان: خشمناک. صفت مشبهه است؛ مغضوب: غضب‌شدگان.

و من کتاب له عليه السلام لشریح بن الحارث قاضیه:

و رَوَى أَنَّ شَرِيحَ بْنَ الْحَارِثِ قَاضِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اشترى عَلَى عَهْدِهِ دَارًا بِثَمَانِينَ دِينَارًا فَبَلَغَهُ ذَلِكَ فَاسْتَدْعَى شَرِيحًا وَقَالَ لَهُ بَلَّغْنِي أَنَّكَ ابْتَعْتَ دَارًا بِثَمَانِينَ دِينَارًا وَ كَتَبْتَ لَهَا كِتَابًا وَ أَشْهَدْتَ فِيهِ شُهُودًا فَقَالَ لَهُ شَرِيحٌ قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فَتَنْظُرُ إِلَيْهِ نَظَرُ الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا شَرِيحُ أَمَا إِنَّهُ سَيَأْتِيكَ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِي كِتَابِكَ وَلَا يَسْأَلُكَ عَنْ بَيِّنَتِكَ حَتَّى يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاخِصًا وَيُسَلِّمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصًا فَانْظُرْ يَا شَرِيحُ لَا تَكُونَ ابْتَعْتَ هَذِهِ الدَّارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكَ أَوْ نَقَدْتَ الثَّمَنَ مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَ دَارَ الْآخِرَةِ أَمَا إِنَّكَ لَوْ كُنْتَ أَتَيْتَنِي عِنْدَ شَرَايِكَ مَا اشْتَرَيْتَ لَكَ كِتَابَ لَكَ كِتَابًا عَلَى هَذِهِ النُّسخَةِ فَلَمْ تَرْغَبْ فِي شِرَاءِ هَذِهِ الدَّارِ بِدَرَاهِمٍ فَمَا فَوْقَ وَ النُّسخَةُ هَذِهِ هَذَا مَا اشْتَرَى عَبْدٌ ذَلِيلٌ مِنْ مَيِّتٍ قَدْ أُرْعِجَ لِلرَّحِيلِ اشْتَرَى مِنْهُ دَارًا مِنْ دَارِ الْغُرُورِ مِنْ جَانِبِ الْفَانِينَ وَ خِطَّةِ الْهَالِكِينَ وَ تَجَمَّعَ هَذِهِ الدَّارَ حُدُودُ أَرْبَعَةِ الْحُدُودِ الْأَوَّلُ يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي آلَافَاتٍ وَ الْحُدُودُ الثَّانِي يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْمُصِيبَاتِ وَ الْحُدُودُ الثَّالِثُ يَنْتَهِي إِلَى الْهَوَى الْمُرْدَى وَ الْحُدُودُ الرَّابِعُ يَنْتَهِي إِلَى الشَّيْطَانِ الْمُغْوَى وَ فِيهِ يُشْرَعُ بَابُ هَذِهِ الدَّارِ اشْتَرَى هَذَا الْمُغْتَرُّ بِالْأَمَلِ مِنْ هَذَا الْمُرْعَجِ بِالْأَجَلِ هَذِهِ الدَّارَ بِالْخُرُوجِ مِنْ عِزِّ الْفَنَاعَةِ وَ الدُّخُولِ فِي ذُلِّ الْطَلَبِ وَ الصَّرَاعَةِ فَمَا أَدْرَكَ هَذَا الْمُشْتَرَى فِيمَا اشْتَرَى مِنْهُ مِنْ دَرَكٍ فَعَلَى مُبْلِلِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ وَ سَالِبِ نَفُوسِ الْجَبَابِرَةِ وَ مُزِيلِ مُلُوكِ الْفَرَاعَةِ مِثْلَ كِسْرَى وَ قَبْصَرٍ وَ ثُبَّعٍ وَ حَمِيرٍ وَ مَنْ جَمَعَ الْمَالِ عَلَى الْمَالِ فَأَكْثَرَ وَ مَنْ بَنَى وَ شَيَّدَ وَ زَخَرَ وَ تَجَدَّ وَ إِدْخَرَ وَ اعْتَقَدَ وَ نَظَرَ بِرَعْمِهِ لِلْوَلَدِ إِشْخَاصَهُمْ جَمِيعًا إِلَى مَوْقِفِ الْعَرِضِ وَ الْحِسَابِ وَ مَوْضِعِ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَضْلِ الْقَضَاءِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ شَهِدَ عَلَى ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَى وَ سَلِمَ مِنْ عِلَاقِ الدُّنْيَا.

۱. نامه امام به شریح بن حارث

«و من کتاب له عليه السلام [کتبه] لشریح بن الحارث قاضیه: «و رَوَى أَنَّ شَرِيحَ بْنَ الْحَارِثِ

مشابه

- ♦ ﴿إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيُؤِمَّ تَشَخُّصٌ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾^۱ عذابشان را تا آن روز که چشم‌ها در آن خیره می‌ماند، به تأخیر می‌افکند.
- ♦ ﴿فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۲ در آن هنگام چشم‌های کافران از وحشت از حرکت باز می‌ماند.

۴. خسارت دنیا و آخرت

- «يَا شَرِيحُ لَا تَكُونُ ابْتِغَتْ هَذِهِ الدَّارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكَ أَوْ تَقَدَّتِ الشَّمَنُ مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَدَارَ الْآخِرَةِ»^۳
- ای شریح، مواظب باش که این خانه را از مال دیگران یا با پول حرام خریده باشی که در این صورت هم خانه دنیا را خراب کرده‌ای و هم آخرت را از دست داده‌ای.

نکته‌ها

- اسراف و تبذیر مسئولان مملکتی در بیت‌المال قبل از عذاب آخرت، دنیای آن‌ها را به رسوایی خواهد کشاند.^۴
- یکی از علل حساسیت منصب قضاوت این است که پیوسته در معرض رشوه قرار دارد. امام، شریح را از حرام بودن بهایی که برای خرید خانه پرداخته است، بیم می‌دهد که مبدا از راه حرام و خرید و فروش احکام به دست آورده باشد که در این صورت به سبب گناهانی که از راه حرام خواری گریبان‌گیرش شده به زیان و خسران اخروی و محروم شدن از نعمت‌های الهی محکوم می‌گردد.^۵
- تفاوت دو جمله «مِنْ غَيْرِ مَالِكَ» و «مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ» در این است که اولی اشاره به چیزی است که جزء اموال شخص نیست، مثلاً شریح خانه‌ای را که خریده قیمت آن را از بیت‌المال بردارد، چیزی که ظاهراً و واقعاً مال او نیست اما جمله دوم اشاره به اموالی است که ظاهراً مال او و در اختیار اوست ولی از طریق رشوه به دست آمده که حلال نیست.^۶

۱. ابراهیم: ۴۲

۲. انبیاء، ۹۷.

۳. ابْتِغَتْ: خریده باشی.

خَسِرْتُ: خسران دیدی.

۴. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۴.

۵. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۳۵.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۶.

يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاخِصاً وَيُسْلِمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصاً فَانْظُرْ»^۱

ای شریح! آگاه باش که به زودی کسی [عزرائیل] به سراغ تو می‌آید که سند خانه را نگاه نمی‌کند و از گواهی نمی‌پرسد تا آنکه تو را از آن خانه بیرون نماید و تنها و بی هیچ چیز به گورت سپارد.

نکته‌ها

- تعبیر به «شاخص» از ماده «شخوص» به معنای مسافرت گرفته شده است و مفهوم جمله این است که تو را به صورت مسافری به عالم دیگر می‌فرستد.^۲
- مفهوم «يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاخِصاً» این است که تجملات و تشریفات زائد بر نیاز، دیر یا زود از انسان جدا شده و مایه حسرت انسان در آخرت می‌گردد.^۳
- «يُسْلِمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصاً» اشاره به این است که انسان چیزی از اموال دنیا جز کفن با خود به گور نمی‌برد.^۴

۱. سَيَأْتِيكَ مَنْ: به زودی کسی به نزد تو می‌آید؛ المراد من من إِمَّا الموت أو ملك لموت، و الثاني أولى لأن من يستعمل غالباً في ذوى العقول كما أنَّ ما يستعمل غالباً في غير ذوى العقول و إنما قلنا غالباً لأن ما قد يستعمل في ذوى العقول كقوله تعالى: ﴿وَالسَّمَاءَ وَمَا بَنَاهَا﴾ (شمس، ۶) و من في غير ذوى العقول كقوله تعالى ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ﴾ (نور، ۴۵) و التفصيل مذكور في الموصولات من كتب النحو.

بَيَّنَّتْ: خانه تو؛ الْحِجَّةُ و في نسخة الأربعين عن بيتك أي دارك التي اشتريتها و الأول أنسب بالمقام، و ما يختلج في البال أنَّ الثاني حَرَفٌ مِنَ الْكُتَابِ و إلَّا لقال عليه السلام: حتّى يخرجك منه، لا من دارك كما لا يخفى على العارف بأساليب الكلام، و الشاهد لذلك ترجمة ابن خاتون العاملی بالفارسية في شرحه على الأربعين للشيخ بهاء الدّین قدّس سرّه حيث قال: زود باشد که بر تو وارد شود شخصی که نگاه بسند تو نکند، و از گواهان تو چیزی نپرسد، إلخ. على أنَّ النسختين متفقتان في الأول.

شَاخِصاً: دورشونده؛ واکرد چشم را و وا داشت؛ شخصت عینه: باز ماند چشم او؛ قال الراغب في المفردات: قال تعالى: تشخص فيه الأبصار، شاخصه أبصارهم أي أجفانهم لا تطرف. و في مجمع البيان التفسير: تشخص المسافر شخوصاً إذا خرج من منزله، و شخص عن بلد إلى بلد و شخص بصره إذا نظر إليه كأنه خرج إليه. يقال: شخص بصره فهو شاخص إذا فتح عينيه و جعل لا يطرف مع دوران في الشحمة، و شخص الميّت بصره و ببصره أي رفعه، و في منتهى الارب: شخص بصره: و يمكن أن يتخذ الشاخص من شخص المسافر من بلد إلى بلد شخوصاً بمعنى ذهب و سار و خرج من موضع إلى غيره، و منه حديث إقامة العاقل أفضل من شخوص الجاهل.

يُسْلِمَكَ إِلَى قَبْرِكَ: تو را می‌سپارد؛ من التسليم أي يعطيك قبرك و يناولك إياه يقال: سلّمه إلى فلان أي أعطاه إياه فتناوله منه، و يمكن أن يؤخذ من الاسلام لأن أسلم جاء بمعنى سلّم أيضا يقال: فلان أسلم أمره إلى فلان أي سلّمه إليه. خَالِصٌ: تنها؛ الخالص هو المحض و المراد هنا العارى من أعراض الدّنيا و حطامها أي يخرجك عارياً منها.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۵.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۴.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۵.

این خانه‌ای است که آن را بنده‌ای خوار، از کسی که در آستانه مرگ است خریده؛ خانه‌ای از سرای فریب که در کوی نابودشوندگان و در کوچه هلاک‌شوندگان قرار دارد.

نکته‌ها

● امام علی (ع) مسائل شش‌گانه ضروری در تنظیم سند، یعنی نام فروشنده و خریدار، آدرس و نشانی ملک، مشخصات و حدود چهارگانه، قیمت و بها، تعیین مسئول ضرروزیان و گواهان را بیان داشته است.^۱

● سرای غرور کنایه از دنیاست؛ از آن رو که مردم به آن مغرور می‌شوند و با داشتن زخارف دنیوی از آنچه بعد از آن وجود دارد، غفلت می‌کنند.^۲

مشابه

- ◇ ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾^۳ هرچه بر روی زمین است، دستخوش فناست.
- ◇ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۴ هرچیزی نابودشدنی است مگر ذات او.
- ◇ ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۵ و این زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست.
- ◇ ﴿إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۶ وعده خدا حق است. زندگی دنیا فریبتان ندهد و نیز شیطان فریب‌کار به کرم خدا مغرورتان نسازد.

۷. حدود خانه فریب

هَذِهِ الدَّارُ حُدُودُ أَرْبَعَةِ الْحَدِّ الْأَوَّلُ يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْآفَاتِ وَالْحَدُّ الثَّانِي يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْمُصِيبَاتِ وَالْحَدُّ الثَّالِثُ يَنْتَهِي إِلَى الْهَوَى الْمُرْدَى وَالْحَدُّ الرَّابِعُ يَنْتَهِي إِلَى

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۵.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۳.

۳. الرحمن، ۲۶.

۴. قصص، ۸۸.

۵. آل عمران، ۱۸۵.

۶. لقمان، ۳۳.

۵. بی‌ارزشی اموال دنیا

«أَمَّا إِنَّكَ لَوْ كُنْتَ أَتَيْتَنِي عِنْدَ شِرَائِكَ مَا اشْتَرَيْتَ لَكَتَبْتُ لَكَ كِتَابًا عَلَى هَذِهِ النُّسخَةِ فَلَمْ تَرْغَبْ فِي شِرَاءِ هَذِهِ الدَّارِ بِدِرْهِمٍ فَمَا فَوْقُ»^۱

آگاه باش، اگر زمان خرید خانه نزد من آمده بودی، برای تو سندی می‌نوشتم که دیگر در خرید آن به درهمی رغبت نمی‌کردی و آن سند این است:

۶. خانه فریب

«وَالنُّسخَةُ هَذِهِ هَذَا مَا اشْتَرَى عَبْدٌ ذَلِيلٌ مِنْ مَيِّتٍ قَدْ أُزْعِجَ لِلرَّحِيلِ اشْتَرَى مِنْهُ دَارًا مِنْ دَارِ الْغُرُورِ مِنْ جَانِبِ الْفَانِيَيْنِ وَخِطَّةُ الْهَالِكِينَ وَتَجْمَعُ»^۲

۱. لَمْ تَرْغَبْ: رغبت نشان ندادی؛ الأفعال کما تتغير معانيها بتغير الأبواب سواء كانت الأبواب مجردة أو غير مجردة كذلك تتغير معانيها بتغير صلاتها، وكذا الحكم في مصادرها، فالرغبة ومشتقاتها إذا كانت صلتها كلمة في الجارة تفيد معنى الإرادة والميل إلى الشيء ونحوهما يقال: رغب في الشيء إذا أراه وأحبه، ومال إليه وطمع فيه وحرص عليه، وإذا كانت صلتها كلمة عن الجارة تفيد الاعراض والترك يقال: رغب عنه إذا زهد فيه ولم يرد وأعرض عنه وتركه قال تعالى: ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾.

۲. مَيِّتٌ: مرده؛ أصله ميوت على وزن فيعل من الموت. أُزْعِجَ: ناچار شد؛ ازعج بالبناء للمفعول أى شخص به للرحيل يقال أزعجه فانزعج أى ألقه وقلعه من مكانه فقلق و اقلع، هذا إن كانت اللام للتعليل وإن كانت بمعنى إلى فالمعنى سيق إليه يقال: أزعجه إلى المعصية أى ساقه إليها كما في لسان العرب في مادة أزر على ما في أقرب الموارد.

رَحِيلٌ: کوچ.

دَارِ الْغُرُورِ: خانه فریب؛ الغرور بضم الغين المعجمة مصدر يقال غره يغره غرورا من باب نصر أى خدعه وأطمعه بالباطل ولذا قيل: الغرور تزيين الخطاء بما يوهم أنه صواب، وكذا قيل: الغرور شرك الطريق بفتحيتين، والمراد من دار الغرور الدنيا قال تعالى ولذا توصف الدنيا بالغرور بالفتح ويقال: دنیا غرور بل أحد معاني الغرور بالفتح الدنيا، قال ابن السكيت كما في صحاح الجوهري: الغرور الشيطان ومنه قوله تعالى ﴿وَلَا يَغُرَّنَكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾. أقول: الصواب أن كل ما يغر الإنسان من مال وجاه وشهوة وشيطان وغيرها فهو غرور بالفتح وإنما فسر بالشيطان لأنه الغار الحقيقي وتلك الامور آلات ووسائط. إذ هو أخبث الغارين، والدنيا لأنها تغر وتضر وتمر كما قاله عليه السلام وسيأتي في باب المختار من حكمه.

فَانِيَيْنِ: نابودشدگان.

خِطَّةٌ: زمینی که برای ساخته شدن، خط‌کشی و علامت‌گذاری شده است؛ واحدة خطط قال الجوهري في الصحاح: الخططة بالكسر الأرض يخططها الرجل لنفسه وهو أن يعلم عليها علامة ليعلم أنه قد اختارها لنفسه لينسبها دارا، ومنه خطط الكوفة والبصرة، والمراد منها البقعة والناحية والجانب وأمثالها ويقال بالفارسية: سرزمین هَالِكِينَ: هلاک‌شدگان.

تَجْمَعُ: دربر دارد؛ تجمع هذه الدار: أى تحويها وتحيط بها.

آن منتهی می‌شود. حد اول را منتهی به اسباب و علل آفات دانسته و با این مطلب اشاره به این کرده است که لازمه وجود خانه، علاقه به اموری است که باعث کمال خانه‌داری می‌باشد؛ از قبیل وجود همسر و خدمتگزار و مرکب‌سواری و آنچه بر این‌ها مترتب است از وجود فرزندان و کنیزان و نوازندگان و بقیه افزون‌طلبی‌های دنیا که وجود هر کدام باعث ایجاد نیاز به امور دیگری است. آنان که غنی‌ترند، محتاج‌ترند و همه این امور در معرض آفات و بلاها و امراض و مرگ‌ومیرها هستند و اینکه امام آن را اولین حد خانه دانست به علت این است که خانه نیازمند به آن است. حد دوم منتهی می‌شود به اموری که باعث مصیبت‌هاست اینجا نیز اشاره به همان امور نخستین است که از لوازم و نیازمندی‌های خانه است اما به اعتبار اینکه این امور در معرض امراض و مرگ‌ومیرهاست که لازمه‌اش مصیبت‌ها می‌باشد. حد سوم منتهی می‌شود به پیروی هواوهوس هلاک‌کننده، زیرا کسی که در دنیا به جست‌وجوی و تهیه منزل می‌افتد، معلوم می‌شود به دنیا و وابستگی‌هایش علاقه فراوان دارد و بدون توجه به امر خداوند از تمایلات شهوانی و نفسانی پیروی می‌کند و از مجموعه این مطالب تعبیر به هواوهوس می‌شود و روشن است که این امر موجب سقوط انسان در دوزخ و هلاکت وی در آن است. حد چهارم منتهی می‌شود به شیطان اغواکننده، این امر را آخرین حد قرار داده است به دلیل آنکه دورترین محدوده‌ای است که حدود دیگر به آن پایان می‌پذیرد، به این بیان که شیطان از جهت گمراه‌کنندگی سرآغاز علاقه آدمی به دنیا و انگیزه پیروی نفس از هواوهوس است، شیطان به این طریق آدمی را گمراه می‌کند: معاصی و خلاف‌کاری‌ها و امور شهوانی که آدمی را از رفتن در راه خدا باز می‌دارد، در پیش انسان جلوه می‌دهد و به او القا می‌کند که این امور برایش اصلح است.^۱

● جمله «و فيه يشرع باب هذه الدار» اشاره می‌کند به اینکه شیطان به منظور گمراه کردن و اغواگری اش اموری را برمی‌انگیزد که لازمه‌اش دنیا طلبی و به دست آوردن کالای بی‌ارزش آن می‌باشد و آدمی را وادار می‌کند بر آنکه به فکر خرید و به دست آوردن خانه و لوازم و متعلقات آن بیفتد؛ بنابراین شیطان به منزله حد چهارم خانه است و آنچه به سبب اغواگری او به وجود می‌آید و به آن وسیله باب دخول در دنیا طلبی و خرید و به دست آوردن منزل و خانه باز می‌شود، باب آن است که در همین طرف حد چهارم واقع است.^۲

مشابه

❖ ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غُيُوبَ لَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾^۳ گفت: به عزت سوگند همه آنان را گمراه می‌کنم، مگر بندگان خالص شده‌ات را.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۱۵.

۲. همان.

۳. ص، ۸۲ و ۸۳.

الشَّيْطَانِ الْمُغْوِي وَ فِيهِ يُشْرَعُ بَابُ هَذِهِ الدَّارِ^۱

این خانه را چهار حد در بر دارد: حد نخست به آفات و بلاها منتهی می‌شود و حد دوم به مصیبت‌ها و حد سوم به هواها و هوس‌های تباه‌کننده، و حد چهارم به شیطان گمراه‌کننده ختم می‌گردد و در آن به حد چهارم باز می‌شود.

نکته‌ها

- منظور از جمله «يُنْتَهِي إِلَى الْهَوَى الْمُرْدِي» این است که وجود غرایز و شهوات از نعمت‌های الهی است و عامل بقای انسان اما اگر از حدود عقل و شرع تجاوز کند، عامل هلاکت و نگون‌بختی انسان است.^۲
- «دواعی» در مورد آفت‌ها و مصیبت‌ها اشاره به اسباب آن است که زندگی انسان‌ها را احاطه کرده است.^۳
- حدود چهارگانه آن خانه را کنایه از امور نامطلوبی قرار داده است که سرانجام دنیا به

۱. يَنْتَهِي: منتهی می‌شود.

دَوَاعِي الْأَفَاتِ: عوامل و انگیزه‌های آفت‌ها؛ دواعی: جمع الداعية بمعنی السبب، قال الحریری: و تاقت نفسی إلى أن أفض ختم سره و أبطن داعية يسره، أي أعرف باطن سبب يسره نقله فی أقرب الموارد، دواعی الدهر: صروقه، دواعی الصدر: همومه، و لكن المراد هنا معناها الأول أي أسباب الآفات و المصیبات. و فی الحلیة: و الحد الأول منها و فی الأربعین و الحد الثانی منها ينتهی إلى دواعی العاهات، و هی جمع العاهة أي الآفة، و أصل العاهة عوהة، يقال: عيه الزرع و أیف و أرض معیوهة أي ذات عاهة و طعام ذو معوهة أي من أكله أصابته عاهة و فی النهاية الأثرية: فی الحديث نهی عن بيع الثمار حتى تذهب العاهة، أي الآفة التي تصيبها فتفسدها يقال: عاه القوم و أعوهوا إذا أصابت ثمارهم و ماشيتهم العاهة، و منه الحديث: لا یورد ذو عاهة علی مصح، أي لا یورد من بابه آفة من جرب أو غیره علی من یبله صحاح لئلا ینزل بهذه ما نزل بتلك فیظن المصح أن تلك أعدتها فیأثم. و فی مجمع البحرین: فی الحديث بظهر الكوفة قبر لا یلوذ به ذو عاهة إلا شفاه الله، أي آفة من الوجع، و فی الحديث: لم یزل الإمام مبرءاً عن العاهات أي هو مستوی الخلقه من غیر تشویه. و قيل: الفرق بین الآفات و العاهات أن العاهات تكون الأمراض الظاهرية من قبیل برص أو جذام، و الآفات تكون الأمراض الباطنية من مثل الحمی.

الْهَوَى الْمُرْدِي: هوس‌های تباه‌کننده؛ المردی: اسم فاعل من الإرداء بمعنی الإهلاك، فالهوى المردی أي الهوى المهلك، و الردی: الهلاك، و المراد هنا هلاك الدين، و يقال أيضاً: أرداه فی البئر مثلاً أي أسقطه فيها، فالمعنى على هذا الوجه الهوى المسقط إلى هوة جهنم و مال المعینین واحد.

الْمُغْوِي: گمراه‌کننده؛ كالمردی فاعل من الاغواء أي المضل، و هو إشارة إلى قوله تعالى حاكيا عن الشيطان: ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي﴾ (حجر، ۴۱).

يُشْرَعُ: باز می‌کند؛ بالبناء للمفعول من الاشرع أي يفتح، و فی القاموس: أشرع باباً إلى الطريق فتحه. أو من الاشرع بمعنی التهيؤ أي يتهيأ للدخول و الخروج.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۵.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۵۰.

هر زبانی که بر این خریدار در آنچه خریده وارد شود، بر عهده خراب‌کننده بدن‌های پادشاهان و گیرنده جان جباران و نابودکننده فرمانروایی فرعونیان [یعنی ملک‌الموت] است؛ کسانی چون پادشاهان ایران، روم، یمن و حمیر و آنان که ثروت بر روی ثروت نهادند و همچنان بر آن افزودند و آنان که ساختند و استوار کردند و آراستند و زینت نمودند، ذخیره ساختند و به ظن و گمان خویش برای فرزند تدبیری اندیشیدند.

نکته‌ها

- مرگ به سراغ همه می‌رود اما مرگ پادشاهان قدرتمند که تمام زندگی و هستی خود را صرف حاکمیت بیشتر کرده‌اند همچون پادشاهان ایران و روم به مراتب سخت‌تر و عبرت‌انگیزتر است.^۱
- «زخرف» اشاره به تزیین بنای ساختمان و «نجد» اشاره به تزیین وسایل از قبیل پستی و

ادامه از صفحه قبل:

للمبالغة، أو يكون من شيد البناء أى رفعه كما فى أقرب الموارد و كذا فى الصحاح حيث قال: و المشيد بالتشديد المطول، أو من شيد قواعده أى أحكمها. قال الكسائى: المشيد للواحد من قوله تعالى ﴿وَقَصْرِ مَشِيدٍ﴾ و المشيد بالتشديد للجمع من قوله تعالى ﴿فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ﴾ نقله فى الصحاح. أقول: الظاهر أن الكسائى أراد أن المشيد و المشيد بمعنى واحد إلا أن الأول يستعمل فى المفرد و الثانى فى الجمع فلا يقال قصر مشيد بالتشديد أو بروج مشيدة بالتخفيف فتأمل.

زُخْرَفَ: زينت دادند؛ زخرفه أى زينه و حسنه، و الزخرف كل ما حسن به الشئ و المزخرف المزين قال الله تعالى: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَارْتَبَتْ﴾ (يونس، ۲۶).

نَجَّدَ: زينت کرد؛ بالنون و الجيم المشددة و الدال المهملة يقال: نجد البيت أى زينه بالبسط و الفرش و الوسائد، و فى اللسان نجدت البيت بسطته بثياب موشية و النجد محركة: متاع البيت من فرش و نمارق و ستور، جمعه أنجاد، و وجود البيت: ستوره التى تعلق على حيطانه يزین بها. أو يكون نجد من النجد بمعنى ما ارتفع من الأرض أى رفع البناء، و هذا المعنى على نسخة الشيخ فى الأربعين حيث قال: «نجد فزخرف» أنسب إن لم يكن متعينا، و على نسخة الرضى المعنى الأول أنسب فإن زخرف أعنى ذهب يستعمل غالبا فى تزيين سقف البيت، و نجد فى تزيين أرضه.

ادَّخَرَ: ذخيره کرد؛ ادخر: أى اكتسب المال و خبأه لوقت الحاجة إليه، و هو افعل من الذخر لكنه أبدل من التاء دالا فادغم الدال فيه فلک أن تقول: ادخر، و لك أن تقول: ادخر.

اعْتَقَدَ: جمع‌آوری و نگهداری کرد.

وُلِدَ: اولاد؛ فرزندان؛ بسكون الثانى و حركات الواو و بفتحهما كل ما ولده شئ و يطلق على الذكر و الانثى و المثنى و المجموع، و هو مذكر و الجمع أولاد و ولده بالكسر فالسكون و الدة بإبدال الواو همزة و ولد بالضم فالكسر فالأخير جاء جمعا و مفردا كالفلك قال تعالى: ﴿وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ﴾ (البقرة، ۱۶۱)، و قال تعالى: ﴿حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ﴾ (يونس، ۲۴) فالأولى مفرد و الثانية جمع.

يَزَعِمُهُ: با ظن و گمان خویش.

إِشْخَاصُهُمُ: فرستادنشان.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۶.

۸. ویژگی‌های خریدار دنیا

«اشْتَرَىٰ هَذَا الْمُغْتَرَّ بِالْأَمَلِ مِنْ هَذَا الْمُزْعَجِ بِالْأَجَلِ هَذِهِ الدَّارُ بِالْخُرُوجِ مِنْ عِزِّ الْقَنَاعَةِ وَ الدُّخُولِ فِي ذُلِّ الطَّلَبِ»^۱

این شخص فریفته به آرزو، این خانه را از کسی که اجل، او را از جای کنده، به قیمت خروج از عزت قناعت و ورود در خواری و پستی خرید.

۹. سرگذشت خریداران پیشین

«و الصَّرَاعَةُ فَمَا أَذْرَكَ هَذَا الْمُشْتَرَىٰ فِيمَا اشْتَرَىٰ مِنْهُ مِنْ دَرَكٍ فَعَلَىٰ مُبْلِلِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ وَ سَالِبِ نُفُوسِ الْجَبَابِرَةِ وَ مُزِيلِ مُلْكِ الْفَرَاغَةِ مِثْلِ كِسْرَىٰ وَ قَيْصَرَ وَ تَبَعَ وَ حَمِيرَ وَ مَنْ جَمَعَ الْمَالَ عَلَى الْمَالِ فَأَكْثَرَ وَ مَنْ بَنَى وَ شَيْدَ وَ زَخْرَفَ وَ نَجَّدَ وَ ادَّخَرَ وَ اعْتَقَدَ وَ نَظَرَ يَزَعِمُهُ لِلْوَلَدِ إِشْخَاصَهُمْ»^۲

۱. مُغْتَرَّ: فریفته؛ از ماده «غرر» به معنای فریب دادن؛ تطمیع به باطل؛ غرور: فریب‌دهنده. اَمَل: آرزو.

الْمُزْعَج: کنده شده؛ انْزَعَجَ: نگران شد، سرگردان شد، آن چیز کنده شد؛ رَعَجَ: رَعَجاًهُ: بیرون کرد، راند. ذُلُّ الطَّلَبِ: پستی خواهش.

۲. الصَّرَاعَةُ: ذلت؛ خواری؛ الدلة: مصدر من صرع صراعة من بابی منع و شرف أى خضع و ذل و تذلل.

أَذْرَكَ: زیان؛ أدرك: بمعنی لحق يقال: طلب الشئ حتى أدركه أى حتى لحقه و وصل إليه.

درك: قال فى الصحاح: الدرك التبعة، تسكن و تحرك، يعنى أن الدرك يقرأ على وجهين بفتح الأولین و بفتح الأول و سکون الثانى يقال: ما لحقتك من درك فعلى خلاصه. و المراد من الدرك هنا ما يضر بملكية المشتري كأن يدعى أحد كان المبيع ملكه و بيع بغير حق و كان البائع غاصبا و غير ذلك.

مُبْلِلِ أَجْسَامِ: بیمارکننده جسم‌ها؛ اسم فاعل من بلبل القوم بلبلة و بلبالا إذا هيجهم و أوقعهم فى الهم و وسواس الصدور. سَالِبٍ: گیرنده؛ نابودکننده.

مُزِيلِ: نابودکننده.

كِسْرَى: عنوان پادشاهان ایران؛ بكسر الكاف و فتحها أيضا لقب ملوك الفرس، و هو معرب خسرو أى واسع الملك و أحد جموعه: أكاسرة.

قَيْصَرَ: عنوان پادشاهان روم؛ لقب ملوك الروم و جمعه، قياصرة.

تَبَعَ: عنوان پادشاهان یمن؛ بضم التاء المثناة من فوق و تشديد الباء الموحدة المفتوحة. لقب ملوك اليمن و الجمع: تبابعة. حَمِيرَ: قبیله‌ای است از قبایل بنی سبا که ضحاک پادشاه از آن قبیله بوده یا نام پسر عبدالشمس بن یعرب بوده که در خطه یمن دولتی به نام حمیری‌ها تأسیس کرده؛ بكسر أوله و فتح ثالثه.

أَكْثَرَ: افزود.

شَيْدَ: برافراشت؛ محکم نمود؛ شيد: الشيد بكسر الشين ما يطلی به الحائط من حص أو بلاط و نحوهما و بالفتح المصدر يقال: شاده يشيده شيدا بالفتح حصصه، و هو مشيد أى معمول بالشيد قال تعالى: ﴿وَقَصْرِ مَشِيدٍ﴾ و نقل إلى باب التفعيل

جایگاه ثواب و عقاب است به سبب این است که آدمی را از این امور و موارد، بیم دهد و در عمل کردن برای آخرت و ایمن شدن از خطرات و شرور آن، تشویق و ترغیب کند.^۱

۱۱. گواهی دادن به سند امام

«شَهِدَ عَلَى ذَٰلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَىٰ وَ سَلِمَ مِنْ عِلَاقِ الدُّنْيَا»^۲

بر این قبالة عقلی گواهی می دهد که از اسارت هوا و هوس بیرون آمده و از وابستگی های دنیا سالم مانده.

شرح کیست؟

شریح بن حارث مدت شصت سال در کوفه قضاوت کرده است. تنها در فتنه عبدالله بن زبیر از قضاوت کناره گیری کرد. وی مردی بذله گو و اهل مزاح بود. او یک بار مورد خشم امام قرار گرفت و حضرت او را از کوفه طرد کرد و تا زمانی که حضرت از او راضی نشده بود در تبعید به سر می برد. شریح عصر جاهلیت را درک کرده است ولی چون به محضر پیامبر ﷺ نرسیده بود او را از تابعان شمرده اند. شریح در برابر شهوات و مال و منال دنیا سست و بی اراده بود و هرگز نمی توانست قاضی مطلوب نظام سیاسی علوی باشد ولی ساده لوحی و تعصب غلط کوفیان سبب ابقای او شد؛ لذا امام ﷺ ناگزیر بود که بر احکام صادره از این قاضی سست نهاد نظارت کند. رفتار او در زندگی طولانی اش بر بی لیاقتی اش گواهی دارد.

گاهی امام ﷺ او را مخاطب می ساخت و با موعظه هایی که توأم با انتقاد و انذار بود، تلاش می کرد که او را به راه آورد و از افراط و تفریط های او بکاهد و به لوازم شغل حساسی که داشت ملتزم و پایبندش سازد ولی تنها نتیجه ای که داشت اتمام حجت بود.^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۱۷.

۲. أَسْرِ الْهَوَى: اسارت هوا و هوس.

سَلِمَ: سالم ماند.

عِلَاقِ الدُّنْيَا: وابستگی های دنیا.

۳. اندیشه های سیاسی- تربیتی علوی، ج ۱، ص ۱۲۱.

فرش و پرده است.^۱

● «اعتقد» به معنای محکم کاری و نگهداری کردن از طریق تنظیم اسناد و مانند آن است که دنیا پرستان با وسواس زیاد سعی دارند ذخیره های اموال خود را با اسناد محکم از تسلط دیگران بر آن حفظ کنند و به گمان خود برای فرزندانشان به یادگار بگذارند.^۲

مشابه

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۳ بگو: آن مرگی که از آن می گریزید شما را درخواهد یافت و سپس نزد آن دانای نهان و آشکارا برگردانده می شوید تا به کارهایی که کرده اید، آگاهتان سازد.

﴿وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾^۴ و آنان که بر باطل بوده اند آنجا زیان خواهند دید.

۱۰. حسابرسی در قیامت

«جَمِيعًا إِلَىٰ مَوْقِفِ الْعَرْضِ وَ الْحِسَابِ وَ مَوْضِعِ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَضْلِ الْقَضَاءِ﴾^۵ ﴿وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾^۶

فرشته مرگ همه اینان را به محل بازپرسی و حساب و جایگاه ثواب و عقاب روانه کند، آنگاه که فرمان خداوند برای جدایی حق از باطل فرود آید و «آنجاست که تبهکاران زیان ببرند».

نکته

● ذکر «جمع کردن ملوک» و محل اجتماع آن ها که توقفگاه عرض اعمال و حساب و

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۵۲.

۲. همان، ص ۵۳.

۳. جمعه، ۸.

۴. غافر، ۷۸.

۵. غافر، ۷۸.

۶. مَوْقِفِ الْعَرْضِ: محل بازپرسی؛ العرض: ای عرض اعمالهم علیهم من عرض الشیء علیه و له ای آراه ایاه. قال تعالی: ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ (بقره، ۳۱) وَ عَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا (کهف، ۴۷) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ (احزاب، ۷۳) وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (کهف، ۱۰۱) وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ (احقاف، ۳۵). فَضْلُ الْقَضَاءِ: پایان داوری؛ الفصل إبانة أحد الشیئین من الآخر حتی تكون بینهما فرجة و يوم الفصل أحد أسماء القيامة قال تعالی هذا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمْعُنَاكُمْ وَ الْأُولَيْنِ (مرسلات، ۳۹) ای الیوم یبین الحق من الباطل، و قال تعالی إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (دخان، ۴۲) و قال: وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (انعام، ۵۸) فقلوله علیه السلام: فصل القضاء ای فصل القضاء بین الحق و الباطل.

خَسِرَ: زیان کرد.



نامه ۴

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از نبرد جمل در مدینه، سال ۳۶ هجری
مخاطب: عثمان بن حنیف
علت مکاتبه: تجمع ناکثین
موضوع: نظامی، سیاسی
هدف و نتیجه: طریقه جذب نیرو و تبیین مبانی گفت‌وگو با دشمن^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۳.

پیشگفتار نامه

این نامه را امام علی (علیه السلام) به عثمان بن حنیف فرماندار بصره نوشته است. وی نامه‌ای به امام فرستاد و از ورود فتنه‌انگیزان جمل به شهر بصره خبر داد. امام علی (علیه السلام) در پاسخ آن‌ها این نامه را نوشت و در این نامه به عثمان دستور می‌دهد ابتدا گروه شورشیان را نصیحت کند و اگر زیر بار نرفتند از ابزار زور و نظامی در مقابله با آن‌ها استفاده کند.

و با کسی که مطیع توست، از کسی که یاری‌ات نمی‌دهد، بی‌نیازی جو؛ زیرا کسی که از پیکار ناخشنود است، نبودنش بهتر از بودنش و در خانه نشستش، بهتر است از به یاری برخاستنش.

نکته‌ها

- در صورتی که نیروهای خودی طرف دشمن را گرفته، با او همکاری کنند یا بی‌تفاوت بمانند، نباید ناامید شد بلکه با باقی‌مانده اندک ولی بااراده و مصمم باید به مقابله با دشمن پرداخت.^۱
- سست‌عنصرها و کسانی که از جنگیدن کراحت دارند، نبودشان بهتر از بودنشان است؛ چراکه کراحت‌دارندگان اثر منفی می‌گذارند و به سستی و مسئولیت‌گریزی دیگران دامن می‌زنند پس نه‌تنها حضور آنان نفعی ندارد بلکه زیان هم دارد که باعث شایعه‌پراکنی و تبلیغات سوء می‌شوند.^۲
- تفاوت «شقاق» و «عصیان» در این است که شقاق به معنای جدایی است و عصیان و نافرمانی چیزی فراتر از جدایی است.^۳

مشابه

- ◇ ﴿لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعِفُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ﴾^۴ اگر با شما بیرون آمده بودند جز فساد برای شما نمی‌افزودند و به سرعت خود را میان شما می‌انداختند و در حق شما فتنه‌جویی می‌کردند.
- ◇ ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً يَأْذِنُ اللَّهُ﴾^۵ چه بسا گروه اندکی که بر گروه بسیاری غلبه کند.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۸.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۳۹.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۶۳.

۴. توبه، ۴۷.

۵. بقره، ۲۴۹.

و من کتاب له علیه السلام إلى بعض أمراء جيشه:

فَإِنْ عَادُوا إِلَى ظِلِّ الطَّاعَةِ فَذَاكَ الَّذِي نَحِبُّ وَإِنْ تَوَافَتِ الْأُمُورُ بِالْقَوْمِ إِلَى الشَّقَاقِ وَالْعِصْيَانِ فَانْهَدْ بِمَنْ أَطَاعَكَ إِلَى مَنْ عَصَاكَ وَاسْتَغْنِ بِمَنْ انْقَادَ مَعَكَ عَمَّنْ تَقَاعَسَ عَنْكَ فَإِنَّ الْمُتَكَارَةَ مَغِيبُهُ خَيْرٌ مِنْ مَشْهَدِهِ وَقُعُودُهُ أَغْنَى مِنْ نُهُوضِهِ.

۱. جنگ با اهل عصیان

«و من کتاب له (علیه السلام) إلى بعض أمراء جيشه: فَإِنْ عَادُوا إِلَى ظِلِّ الطَّاعَةِ فَذَاكَ الَّذِي نَحِبُّ وَإِنْ تَوَافَتِ الْأُمُورُ بِالْقَوْمِ إِلَى الشَّقَاقِ وَالْعِصْيَانِ»^۱
اگر به سایه اطاعت از ما بازگشتند، این همان است که ما دوست داریم و اگر حوادث و پیشامدها آنان را به اختلاف و سرپیچی کشاند، تو با یاری کسانی که از تو فرمان می‌برند، با عصیانگران پیکار کن.

۲. کنار گذاشتن افراد سست

«فَانْهَدْ بِمَنْ أَطَاعَكَ إِلَى مَنْ عَصَاكَ وَاسْتَغْنِ بِمَنْ انْقَادَ مَعَكَ عَمَّنْ تَقَاعَسَ عَنْكَ فَإِنَّ الْمُتَكَارَةَ مَغِيبُهُ خَيْرٌ مِنْ مَشْهَدِهِ وَقُعُودُهُ أَغْنَى مِنْ نُهُوضِهِ»^۲

۱. عَادُوا: بازگشتند.

ظِلٌّ: سایه.

نَحِبُّ: دوست داریم.

تَوَافَتِ: پیوست؛ توافقت الامور: آید توافقت.

شَقَاقٍ: اختلاف؛ از ماده «شَقَّ» به معنای شکافتن و شکاف است؛ بالكسر: المخالفة و العداوة.

۲. فَانْهَدْ: پس پیکار کن؛ آید انهض أمر من نهض إلى العدو من بابی منع و نصر آید قصد لهم و أسرع فی قتالهم و نهض إليهم، و المناهضة المناهضة فی الحرب يقال: نهض لعدوه و إليه نهض و نهض بالفتح و التحريك اذا صمد لهم. اسْتَغْنِ: بی‌نیازی بجو؛ از ماده «عَنَى» به معنای بی‌نیازی؛ بالغین المعجمة أمر من الاستغناء و فی كثير من النسخ جعل بالمهملة من الاستعانة و کذا مال غیر واحد من المفسرين و المترجمين إلى المهمة لکنه مذهب مهمل و طريقة عمياء كما سيتضح لك وجهه فی تقرير الإعراب و تحرير المعنى إنشاء الله تعالى.
انْقَادَ: اطاعت کرد.

تَقَاعَسَ: سرپیچی کرد؛ تقاعس عنك: آید أبطأ و تأخر عنك و تکاره القتال.

مُتَكَارِه: کسی که به کاری مایل نیست؛ المتسخط من تکاره إذا تسخطه و لم يرض به يقال: فعله على تکاره و متکاره.

مَغِيبُهُ: غایب بودنش؛ از ماده «غِيب» به معنای نهان؛ نهفته.

مَشْهَدٍ: حضور؛ بودن.

قُعُودُ: نشستن؛ مراد خودداری کردن از یاری است.

نُهُوضُ: برخاستن؛ مراد به یاری برخاستن است.



نامه ۵

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نبرد جمل در کوفه، سال ۳۶ هجری
مخاطب: اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان
علت مکاتبه: هشدار و تحذیر
موضوع: سیاسی، اعتقادی
هدف و نتیجه: هشدار درباره استفاده نامشروع از بیت المال^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۰.

پیشگفتار نامه

این نامه فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام است که به خط عبیدالله بن ابی رافع در شعبان سال ۳۶ نگاشته شد و به وسیله زیاد بن مرحب برای اشعث بن قیس کندی که حاکم آذربایجان بود، ارسال گردید.

۲. عملکرد خودسرانه، ممنوع

«لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَتَ فِي رَعِيَّةٍ وَلَا تُخَاطِرَ إِلَّا بِوَثِيقَةٍ»^۱

تو حق نداری که در امور رعیت به دلخواه خویش عمل نمایی و یا به کاری خطیر اقدام کنی، مگر با استناد به فرمانی که به تو می‌رسد.

نکته‌ها

- هر مسئول باید طبق شرح وظایفی که دارد عمل کند و از دور زدن قانون و حذف مقام برتر از خودش به هر بهانه‌ای پرهیز نماید.^۲
- جمله «لَا تُخَاطِرَ» از ریشه «خَطَرَ» است و امور مهم را «خطر» می‌گویند، به سبب خطرهایی که آن را تهدید می‌کند. منظور امام این است که در اموری که با سرنوشت مردم سروکار دارد، جز با دقت و تأمل و مشورت کافی و در صورت لزوم گرفتن اذن از امام و پیشوایت اقدام مکن.^۳

مشابه

❖ «وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۴ از پیغمبر ﷺ روایت است که همه شما سرکار هستید و از زیردستان خود مسئولیت دارید.

۱. تَفْتَتَات: استبداد می‌کنی؛ از ریشه «فوت» گرفته شده که گاه به معنای از دست رفتن و گاه به معنای سبقت جستن است و طبق معنای دوم هنگامی که به باب افتعال برود به معنای استبداد و خودسری است؛ مضارع افتأت بالفاء و الهمزة من باب الافتعال و أصله فأت و في القاموس: افتأت برأيه استبدد، و يصح أن يقرأ تفتأت كتححتاج من الافتيات، و أصله الفتوت، و الافتيات الاستبداد أي السبق إلى الشيء من دون إيتمار من يؤتمر إليه و يقال بالفارسية: خودسر کار کردن، و فلان افتأت برأيه أي استبدد به كافتأت بالهمزة، و فلان لا يفتأت عليه أي لا يعمل شيء دون أمره.

رَعِيَّةٌ: مراعات شده؛ از ریشه «رَعَى» در اصل به معنای به چرا بردن گوسفندان است که توأم با مراعات و نگهداری است و این تعبیر نشان می‌دهد که در حکومت اسلامی دولت باید در خدمت مردم و مراقب و محافظ آن‌ها باشد؛ الرعية: المرعية فعلية بمعنى مفعولة و الجمع رعایا كشطية و شظايا.

لَا تُخَاطِرَ: به امر خطیر اقدام نمی‌کنی؛ المخاطرة: الإقدام في الامور العظام و الاشراف فيها على الهلاك يقال: خاطر بنفسه مخاطرة، إذا عرّضها للخطر.

وَثِيقَةٌ: امانت؛ الوثيقة ما يوثق به في الدين فهي فعلية بمعنى المفعول أي موثوق به لأجل الدين، و التاء فيها لنقل اللفظ من الوصفية إلى الاسمية كالحقيقة، و يقال فلان أخذ في أمره بالوثيقة أي احتاط فيه.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۴۳.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۷۲.

۴. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۸.

و من کتاب له علیه السلام إلى أشعث بن قيس عامل أذربيجان
وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَ أَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ
فَوْقَكَ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَتَ فِي رَعِيَّةٍ وَ لَا تُخَاطِرَ إِلَّا بِوَثِيقَةٍ وَ فِي يَدَيْكَ مَالٌ
مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتَ مِنْ خُزَّانِهِ حَتَّى تُسَلِّمَهُ إِلَيَّ وَ لَعَلِّي أَلَّا أَكُونَ شَرَّ
وَلَا تَكْ لَكَ. وَ السَّلَامُ.

۱. امانت بودن حکمرانی

«وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَ أَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ»^۱
به اشعث پسر قیس، عامل آذربایجان: کاری که بر عهده توست [حکمرانی] طعمه تو نیست، بلکه امانتی بر گردنت است و از تو خواسته شده تا فرمان‌بردار مافوق خود باشی.

نکته‌ها

- هر پست و مقام و مسئولیتی که به کسی واگذار می‌گردد، لقمه چرب و نرمی برای بلعیدن نیست تا انسان همه خواسته‌های خود را در آن جست‌وجو نماید بلکه امانتی است که به همه افراد جامعه تعلق دارد.^۲
- رهبر بصیر و توانمند با بهره‌گیری از نیروهای نظارتی بر کارگزاران خود نظارت کامل دارد و از جهات مثبت و منفی کار آن‌ها را مرتباً زیر نظر دارد.^۳

مشابه

❖ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا»^۴ خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید.

۱. طُعْمَةٌ: چیز خوردن است؛ گاهی به صورت کنایه به کار می‌رود؛ مثلاً می‌گویند فلان کس «خبیث الطعمه» است؛ یعنی کسب‌وکار بدی دارد؛ بضم الطاء المهملة المشالة: المأكلة و وجه الكسب و الجمع طعم كصرد على و زان الغرفة و الغرف. عُنُقُكَ: عهده تو؛ گردن تو.

مُسْتَرْعَى: فرمان‌بردار؛ على هيئة المفعول أي من استرعاه آخر فوجه بمعنى أن طلب منه حفظ أمر من الامور و جعله راعيا لذلك الأمر فذلك الآخر مسترع، و منه ما في زيارة الأئمة عليهم السلام: و استرعاكم أمر خلقه، أي جعلكم رعاة و ولاية و حفظة على خلقه و جعلهم رعية لكم تحكمون بهم بما أجزتم و أمرتم.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۴۲.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۹.

۴. نساء، ۵۸.

به اشعث رساند و او را به باد ملامت گرفت و سوگندش داد که آیا به راستی آشنایان و خویشان خود را ترک می‌کنی و با شامیان هم‌صدا می‌شوی؟ برخورد حجر او را متأثر ساخت و همراه خودش او را به کوفه برد، در محلی به نام «نخیله» که نزدیک کوفه است مال و ثروت خودش را در اختیار حضرت گذاشت. امام تمام اموال او را که از بیت‌المال بود در اختیار گرفت. اشعث، امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و عبدالله جعفر را واسطه قرار داد تا اینکه حضرت ثروتش را به وی بازگرداند و امام سی هزار درهم را به او برگرداند. او از جمله کسانی است که مورد لعن امام (علیه السلام) قرار گرفته است.^۱

۳. دقت در مراقبت از بیت‌المال

«وَفِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَأَنْتَ مِنْ خَزَائِنِهِ حَتَّى تُسَلِّمَهُ إِلَيَّ وَ لَعَلِّي أَلَا أَكُونَ شَرًّا وَلَا تَكْ لَكَ وَ السَّلَامُ»^۱

در دست تو مالی از اموال خدای عزوجل است و تو یکی از خزانه‌داران او هستی تا آن را به من تسلیم کنی. امیدوارم برای تو از بدترین والیان نباشم. والسلام.

نکته‌ها

- حضرت عامل آذربایجان را تهدید می‌کند که اگر به درستی و امانت دارانه انجام وظیفه نکند، توقعی از ایشان نداشته باشد.^۲
- زمامدار مؤمن و متعهد نسبت به افراد تحت امر خود در صورت تخلف آنان دارای شدت عمل و سخت‌گیری خواهد بود. در عین آنکه بنای او بر رأفت و مهربانی اسلامی است.^۳

بحث تاریخی

هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) حکومت را به دست گرفت، یکی از کسانی که از آن حضرت می‌ترسید و نگران آن بود که او را از ولایت آذربایجان برکنار نمایند، اشعث بن قیس بود؛ زیرا:
۱. سابقه خوشی در اسلام نداشت؛ ۲. رفتار ناپسند و حرف‌های توهین‌آمیزی از او نسبت به حضرت امیر (علیه السلام) صادر شده بود و جایی برای مصالحه وجود نداشت.

نقل شده است که وقتی نامه امام به اشعث رسید، برخی از دوستانش را خواست و نامه حضرت را با ایشان در میان گذاشت و گفت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با این نوشته‌اش مرا به وحشت انداخت و در هر حال مرا در رابطه با اموال آذربایجان و حیف و میل‌هایی که شده است مؤاخذه خواهد کرد؛ بنابراین نزد معاویه می‌روم و با او هم‌پیمان می‌شوم. دوستانش گفتند در این صورت مرگ برای تو از این کار بهتر است؛ زیرا شهر و دیار خود را رها کرده و دنبال‌هرو اهل شام و سیاست معاویه خواهی بود. او از این امر خجالت‌زده شد و سکوت اختیار کرد اما گفته او به کوفه منعکس شد تا اینکه به گوش امام رسید. امام نامه‌ای نوشت و او را به خاطر مطلبی که گفته بود، توبیخ کرد و نامه را همراه حجر بن عدی برای اشعث فرستاد. حجر نامه را

۱. خُزَّان: نگهبانان؛ الخَزَان جمع الخازن كطالِب و طالب و هو الَّذِي يَتَوَلَّى حِفْظَ الْمَالِ الْمَخْزُونِ وَ الْمَدَّخِرِ. وَ لَات: سرپرست‌ها؛ و لَا تَك: الولاية جمع الوالی كالقضاة و القاضی و الوالی الولی كما يقال القادر و القدير و هو المتوَلَّى للشيء و الفاعل له.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۴۴.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۰.

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۴۴.



نامه ۶

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نبرد جمل در کوفه، سال ۳۶ هجری
مخاطب: معاویه
علت مکاتبه: دعوت به حق و آزمایش جریر بن عبدالله بجلی
موضوع: سیاسی، اعتقادی
هدف و نتیجه: تبیین مشروعیت حکومت امام علی (ع)؛ متوجه نمودن معاویه به رعایت انصاف^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۰.

پیشگفتار نامه

آنچه در این نوشته آمده قسمتی از یک نامه است که امام علی (ع) به معاویه نوشته و آن را به وسیله عبدالله بجلی استاندار معزول همدان به شام فرستاد. امام در این نامه در چند چیز با معاویه اتمام حجت می کند: ۱. مسئله بیعت: بیعت او همانند بیعت مردم با خلفای پیشین بود، بنابراین هیچ کس نمی تواند به مخالفت با آن برخیزد و باید همه با آن هماهنگ باشند؛ ۲. آن ها که از حوزه بیعت دور بوده اند چون به آن ها خبر می رسد که مهاجرین و انصار با کسی بیعت کرده اند، آن ها نیز باید بپذیرند؛ ۳. اگر کسی بخواهد از این بیعت خارج شود، باید او را بازگرداند و اگر مقاومت کند، مسلمانان می توانند با او به جنگ برخیزند؛ ۴. قتل عثمان را بهانه ای برای سرپیچی از بیعت قرار دادن بسیار نادرست و بی معناست.

۲. استناد به شورای مهاجر و انصار

«وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا»^۱

شورا تنها برای مهاجران و انصار است. اگر بر خلافت کسی اتفاق کردند و او را پیشوا خواندند، خداوند را خشنود ساخته‌اند.

۳. مخالفت معاویه با امام از مصادیق بدعت

«فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنَ أَوْ بَدَعَهُ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبَى قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا لَهِ اللَّهُ مَا تَوَلَّى»^۲

پس اگر کسی با عیب‌جویی یا بدعت‌گذاری از فرمان آن جمع خارج شود، او را به آن جمعی که از راه آن خارج شده [اهل شورا] بازگردانند و اگر فرمان نبرد با او به خاطر پیروی از غیر راه مؤمنان پیکار می‌کنند و خداوند آنچه خود بر عهده گرفته، بر گردن او نهد.

نکته‌ها

- اقدام معاویه و بی‌اعتنایی به انتخاب مردمی، اخلال در نظم عمومی و وحدت جهان اسلام بود که تکلیف حاکم اسلامی مبارزه و قتال با آن است.^۳
- عادت امام علیه السلام این نبود که خود جنگ آغاز کند و تنها پس از اقدام دشمن به جنگ پا می‌گذاشت و همیشه پیش از آن اتمام حجت می‌کرد اما جنگ برای دشمنان امام وسیله‌ای برای پیروزی و چیرگی به هر شیوه ممکن بود.^۴

۱. الشُّورَى: شوری کاری است که در آن مشورت می‌کنند؛ شوری اسم است به معنی مشورت؛ تَشَاوَرٌ، تَشَاوَرًا: با هم مشورت و تبادل نظر کردند؛ فعلى من المشاورة و هى المفاوضة فى الكلام ليظهر الحق، قوله تعالى: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ (جمعسق، ۳۸) أى لا يتفردون بأمر حتى يشاوروا غيرهم فيه، قال الفيومى فى المصباح: شاورته فى كذا و استشرته: راجعته لأرى رأيه فيه، فأشار على بكذا أرانى ما عنده فيه من المصلحة فكانت إشارة حسنة و الاسم: المشورة، و تشاور القوم و اشتورا و الشورى اسم منه، و أمرهم شورى بينهم أى لا يستأثر أحد بشيء دون غيره. سَمَّوْهُ: او را نامیدند.

۲. طَعْنٌ: عیب‌جویی.

رَدُّوهُ: او را بازگردانند.

وَلَا لَهِ اللَّهُ: خدا او را الزام کرد؛ بر گردنش گذاشت.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۲.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۵، ص ۳۶.

و من کتاب له علیه السلام إلى معاوية

إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنَ أَوْ بَدَعَهُ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبَى قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا لَهِ اللَّهُ مَا تَوَلَّى وَ لَعَمْرِي يَا مُعَاوِيَةُ لَئِنْ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَؤُلَاءِ لَتَجِدَنِي أَيْرَ النَّاسِ مِنْ دِمِ عُثْمَانَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي غُرْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى فَتَجَنَّى مَا بَدَا لَكَ وَ السَّلَامُ.

۱. استدلال امام بر خلافت خود

«و من کتاب له علیه السلام إلى معاوية: إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ»^۱

همان مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با همان شرایط دست بیعت به من دادند. آن‌که حضور داشته، حق ندارد دیگری را برگزیند و آن‌که غایب بوده، حق ندارد آن را رد کند.

نکته‌ها

- امیرالمؤمنین علیه السلام برای اثبات امامت خویش به اجماع مردم نه نص صریح پیامبر استدلال فرموده است؛ زیرا معاویه و دیگران اعتقاد به نص نداشتند و گرنه کار به سقیفه، شورا و حکمیت کشیده نمی‌شد بلکه در نزد ایشان تنها دلیل بر نصب خلیفه و امام همان اجماع مسلمانان بود؛ لذا اگر حضرت به دلایل عقلی و نصوص صریح احتجاج می‌کرد پذیرشی در نزد آنان نداشت. حضرت با استفاده از مجادله منطقی از حق خودش سخن می‌گوید.^۲
- آنچه در نحوه انتخاب خلفای سه‌گانه صورت پذیرفت با هیچ‌کدام از انتخابات مردمی سازگار نبود؛ با این حال معاویه آن را پذیرفته بود ولی مرتبه عالی‌تر آن، یعنی خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی‌پذیرفت.^۳

۱. بَايَعَنِي: با من بیعت کرد.

بَايَعُوا: بیعت کردند.

يَخْتَارُ: بر می‌گزیند.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۴۹ و ۵۰.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۲.

مشابه

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾^۱ هرکه پس از آشکار شدن راه هدایت با پیامبر مخالفت ورزد و از شیوه‌ای جز شیوه مؤمنان پیروی کند، بدان سوی که پسند اوست بگردانیمش و به جهنمش افکنیم و جهنم سرانجام بدی است.

۴. هواپرستی، دلیل اتهام معاویه به امام

«وَلَعُمْرِي يَا مُعَاوِيَةُ لَئِنْ نَظَرْتُ بِعُفْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِّي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي غُرْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى فَتَجَنَّ مَا بَدَا لَكَ وَالسَّلَامُ»^۲

ای معاویه، به جان خودم سوگند، اگر با دیده عقل خود، نه از روی هواوهوس، بنگری مرا از بیزارت‌ترین مردم نسبت به خون عثمان خواهی یافت و خواهی دانست که از آن گوشه‌گیری کردم، مگر آنکه بخواهی جنایت را برگردن من گذاری و آنچه برای آشکار است، پپوشانی. والسلام.

نکته‌ها

● امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت به بهره‌برداری از قتل عثمان به معاویه هشدار داد اما معاویه به ناحق آن را بهانه‌ی ایستادگی در برابر حضرت و پیراهن خونین عثمان را ابزاری برای تهاجم به حضرت قرار داد.^۳

۱. نساء، ۱۱۵.

۲. لَعُمْرِي: قسم به جانم.

أَبْرَأُ النَّاسِ: بی‌گناه‌ترین مردم؛ برکنارترین مردم.

غُرْلَةٍ: گوشه‌گیری؛ بالضم اسم بمعنی الاعتزال.

تَتَجَنَّى: مرا بی‌جهت متهم می‌کنی؛ در اصل از ریشه «جنایت» گرفته شده و هنگامی که به باب تفعّل می‌رود مفهومش این است که کسی می‌خواهد جنایتی را بر عهده دیگری بگذارد در حالی که او مرتکب آن نشده است و این همان مفهوم تهمت است؛ «تَتَجَنَّى» من الجنایة. التَجَنَّى: طلب الجنایة و هو أن يدعی عليك أحد ذنبا لم تفعله. تَجَنَّى علیه أي رماه باثم لم يفعله.

تَجَنَّى: تهمت بزن؛ این واژه فعل امر است از ریشه «تَجَنَّى»؛ مفهوم تمام جمله این است که ای معاویه تو خود می‌دانی نسبت دادن خون عثمان به من یک تهمت است حال که می‌دانی هرچه می‌خواهی در این زمینه بگو؛ «فَتَجَنَّى» امر من تَجَنَّى بلا کلام فالكلمة بالفتحات. و قد ذهب غير واحد من الشراح والمترجمين إلى أنها بضم الجيم والنون فعل مضارع من جته إذا ستره كتمد من مدّ أي تستر و تخفى ما ظهر لك، و لكتّها و هم بلا ارتياب، و كانت العبارة في نسختنا المصححة العتيقة و في نسخة صديقنا اللّاجوردی قد قوبلت بنسخة الرضی، رحمه الله، هي الأول على أنّ تَتَجَنَّى قرينة قویة على أنها أمر منها، و اسلوب العبارة ینادی بأعلى صوتها على أنها أمر و أول ما تبادر ذهننا إليه قبل الفحص و الاستقراء أنها أمر من تَتَجَنَّى.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۲.

● اینکه معاویه امام را به دست داشتن در قتل عثمان و نسبت‌های ناروای دیگر متهم می‌کند یا آنکه اصحاب جمل و بدعتی که در نقض بیعت با آن حضرت به وجود آوردند، نه تنها نادیده گرفتن نصوص روشن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بلکه نادیده گرفتن بیعت امت اسلامی با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود.^۱

● معاویه را سوگند می‌دهد که اگر با دیده عقل بنگرد و از هواوهوس چشم پپوشد او را بی‌گناه‌ترین فرد در قتل عثمان خواهد یافت؛ زیرا آن حضرت هنگام کشته شدن عثمان در خانه خود حضور داشت و از واقعه برکنار بود، البته این کناره‌گیری امام (علیه السلام) پس از آن بود که مدت مدیدی با دست و زبان از او دفاع می‌کرد و هم عثمان را نصیحت می‌کرد و هم از مردم می‌خواست دست از آزار وی بردارند و چون دیگر سعی و کوشش خود را بی‌نتیجه دید، دست برداشت و به خانه خود پناه برد.^۲

بحث تاریخی

امیرالمؤمنین (علیه السلام) خلیفه منصوب و منصوب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود. در بازگشت از حجة الوداع جمعیت صد هزار نفری حاجیان شاهد مراسم نصب علی (علیه السلام) به خلافت بودند و حدیث غدیر را از زبان مبارک پیامبر شنیدند و ضمن تبریک دست علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین پیامبر فشردند اما با رحلت پیامبر توطئه‌گران خلافت را از محور خود خارج کردند و این دوران ۲۵ سال طول کشید. بعد از سه خلیفه، هنگامی که مردم با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت کردند، عده‌ای از جمله معاویه مخالف رهبری امام بودند و در مخالفت خود بر دو اصل تکیه داشتند: یکی اینکه خلافت امام به نص و نصب الهی نیست و دیگر اینکه خلافت سه خلیفه پیشین به رأی نخبه‌های امت یعنی مهاجران و انصار بوده و مشروعیت داشته است. امام (علیه السلام) با هیچ‌کدام از دو اصل مورد قبول آن‌ها موافق نبود و در فرصت‌های مختلف هم بر اصل اول پای فشرده و هم بر عدم تحقق شورای واقعی تأکید کرده بود؛ به خصوص که تناقض‌گویی‌هایی به‌هنگام روی کار آمدن خلیفه اول حتی اصل شورایی بودن خلافت و حکومت را هم خدشه‌دار کرده است.

حضرت در نامه‌ای که به معاویه نوشت از روش جدل یعنی با استفاده از مسلمات طرف مقابل برای محکوم کردن او استفاده کرده است. این روش برای غلبه بر طرف مقابل و واداشتن او به اعتراف مؤثر است و قرآن برای دعوت به حقیقت پس از ذکر استفاده از حکمت و موعظه

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۵۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۲۹.



به شیوه جدال احسن سفارش کرده است. امیرالمؤمنین علیه السلام برای به راه آوردن معاویه از همین شیوه استفاده کرد. اگر معاویه قابلیت هدایت داشت، دست از لجاج و عناد برمی داشت و به راه می آمد و چون قابلیت نداشت به سرکشی و طغیان خود ادامه داد.^۱



نامه ۷

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: هنگام نبرد صفین، سال ۳۷ هجری
مخاطب: معاویه
علت مکاتبه: وصول نامه معاویه و تکرار ادعاهای پوچ او در خصوص خون خواهی عثمان
موضوع: سیاسی، اخلاقی
هدف و نتیجه: پاسخ گویی و رد شبهات و تهمت ها^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۱.

پیشگفتار نامه

این نامه پاسخ به نامه ای است که معاویه برای حضرت در اواخر جنگ صفین نوشت؛ نامه ای که بسیار جسورانه و بی ادبانه بود و به نکات مختلفی در آن اشاره کرده بود، به بهانه اینکه اهل شام این بیعت را نپذیرفتند. امام در پاسخ او جواب دندان شکنی می دهد.^۱

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۸۶.

۱. اندیشه سیاسی-تربیتی علوی، ج ۱، ص ۲۰۷.



اختلاف متهم می‌کند در حالی که کلمات او مصداق بارز ایجاد اختلاف است.^۱

● تعبیر «رِسَالَةُ مُحَبَّرَةٍ» اشاره به این است که معاویه سعی کرده است به هر وسیله‌ای که ممکن است نامه خود را حق به جانب معرفی کند. به این دلیل گاهی از قیامت و عذاب الهی سخن می‌گوید و گاه مصالح مسلمین را مطرح می‌کند و گاهی آیات قرآن را سپر قرار می‌دهد.^۲

● «نَمَقَّتْهَا بِضَلَالِكَ» اشاره به این است که امضا کردن چنین نامه‌ای جز از انسان کج‌فکر و نادان صورت نمی‌گیرد یا اگر امضا را به معنای ارسال بگیریم، مفهومش این است که فکر نادرست تو به تو اجازه داد که چنین نامه زشت و جسورانه‌ای را برای امام و پیشوای مسلمانان بفرستی.^۳

۲. گمراهی و بیهوده‌گویی معاویه

«وَكِتَابٌ أَمْرِي لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ يَهْدِيهِ وَلَا قَائِدٌ يُرْشِدُهُ قَدْ دَعَاةُ الْهَوَىٰ فَأَجَابَهُ وَقَادَةُ الضَّلَالِ فَاتَّبَعَهُ فَهَجَرَ لَا غِطَاءَ وَضَلَّ خَابِطًا»^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۹۰.

۲. همان.

۳. همان، ص ۹۱.

۴. كِتَابُ: نامه.

أَمْرِي: مرد؛ شخص.

قَائِدٌ: راهنما.

الْهَوَى: هوا و هوس؛ قال المبرد في الكامل: الهوى من هويت مقصور و تقديره فعل فانقلبت الياء ألفا فلذلك كان مقصورا، و إنما كان كذلك لأنك تقول هوى يهوى كما تقول فرق يفرق و هو هو كما تقول هو فرق كما ترى و كان المصدر على فعل بمنزلة الفرق و الحذر و البطر لأن الوزن واحد في الفعل و اسم الفاعل. فأما الهواء من الجوّ فممدود يدلّك على ذلك جمعه إذا قلت أهوية، لأنّ أفعلة إنّما تكون جمع فعال و فعال و فاعل كما تقول قذال و أقذلة و حمار و أحمره فهواء كذلك و المقصور جمعه أهواء فاعلم لأنّه على فعل و جمع فعل أفعال كما تقول جمل و أجمال و قتب و أقتاب، قال الله عزّ و جلّ: ﴿وَاتَّبِعُوا أَهْوَاءَ هُمْ﴾ (محمّد صلى الله عليه و آله، ۱۹).

هَجَرَ: هذیان و بیهوده‌گویی؛ الهذیان و قد هجر المريض يهجر هجرا من باب قتل خلط و هذى فهو هاجر و الكلام مهجور. قال الجوهرى في الصحاح: قال أبو عبيد يروى عن إبراهيم ما يثبت هذا القول في قوله تعالى ﴿إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ (الفرقان، ۳۳) قالوا فيه غير الحقّ ألم تر إلى المريض إذا هجر قال غير الحقّ، قال: و عن مجاهد نحوه. و الهجر: الاسم من الإهجار و هو الإفحاش في المنطق أى الكلام القبيح المهجور لقبحه. و فى الحديث: و لا تقولوا هجرا. لا غِطَاءَ: کسی که مطالب بیهوده و بی معنایی را فریاد می‌کند؛ از ریشه «لَغَطَ» به معنای جارو و جنجال به راه انداختن؛ ذو اللَغَطُ، قال فى المصباح: لغط لغطا من باب نفع و اللَغَطُ بفتح الحاء اسم منه و هو كلام فيه جلبه و اختلاط و لا يتبيّن. قال عمرو بن أحمَر: الباهلي؛ قال المروزقي فى الشرح: اللَغَطُ: الصوت يعنى هَرَّتْهَا «أى هزة القدور السود المذكورة

و من کتاب منه ﷺ إليه أيضا:

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَيْتَنِي مِنْكَ مَوْعِظَةٌ مُّوَصَّلَةٌ وَ رِسَالَةٌ مُحَبَّرَةٌ نَمَقَّتْهَا بِضَلَالِكَ وَ أَمْضَيْتَهَا بِسُوءٍ رَأَيْكَ وَ كِتَابٌ أَمْرِي لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ يَهْدِيهِ وَ لَا قَائِدٌ يُرْشِدُهُ قَدْ دَعَاةُ الْهَوَىٰ فَأَجَابَهُ وَ قَادَةُ الضَّلَالِ فَاتَّبَعَهُ فَهَجَرَ لَا غِطَاءَ وَ ضَلَّ خَابِطًا. وَ مِنْهُ: لِأَنَّهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يُثْنَى فِيهَا النَّظَرُ وَ لَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ وَ الْمُرَوِّى فِيهَا مُدَاهِنٌ.

۱. سیاست معاویه؛ بازی با کلمات

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَيْتَنِي مِنْكَ مَوْعِظَةٌ مُّوَصَّلَةٌ وَ رِسَالَةٌ مُحَبَّرَةٌ نَمَقَّتْهَا بِضَلَالِكَ وَ أَمْضَيْتَهَا بِسُوءٍ رَأَيْكَ»^۱

اما بعد، پندنامه‌ای با جمله‌هایی بر بسته از تو به من رسید؛ نامه‌ای آراسته که آن را به گمراهی‌ات مزین کرده‌ای و از روی بداندیشی به‌سوی من فرستاده‌ای.

نکته‌ها

● تعبیر به «مَوْصَلَةٌ» اشاره به ناهمگون بودن نامه معاویه است که تمسک به آیاتی کرده است که هیچ ارتباطی به مقصود او نداشته و امام را به شقّ عصای مسلمین، یعنی ایجاد

۱. أَتَيْتَنِي: به من رسید.

مَوْصَلَةٌ: تلفیق شده از کلام‌های مختلف و متضاد مانند لباس وصله‌دار؛ از ریشه «وصل» به معنای پیوند است؛ سخن به هم پیوسته‌ای است که از حرف‌های این‌و آن گرفته شده و با ظاهری زیبا به نگارش درآمده است؛ مَوْصَلَةٌ: بصیغه المفعول من وصل الشیء بالشیء وصل و وصله لأمه أى ربطه به.

مُحَبَّرَةٌ: مُزین؛ تزئین شده؛ از ریشه «حبر» به معنای زینت کردن و «جبر» به معنای زیبایی است؛ بصیغه المفعول من تحبیر الخطّ و الشعر و غیرهما بمعنی تحسینهما قال الجوهری فی الصحاح: قال الأصمعی و کان یقال لطفیل الغنوی فی الجاهلیة محبّر لأنّه کان یحسن الشعر. قال الشهاب الفیومی فی المصباح: حبر الشیء حبرا من باب قتل زینته و الحبر بالكسر اسم منه فهو محبور و حبرته بالتثقیل مبالغة.

نَمَقَّتْهَا: آن را زیبا کردی و آراستی؛ از ریشه «تمیق» به معنای تزئین؛ نقّ الکتاب تمیقا حسنّه و زینّه، فقولہ علیہ السلام: نَمَقَّتْهَا بِضَلَالِکَ أى زینتہا به. أمضیت الأمر إمضاء أى أنفذته أو بمعنی إمضاء الصکوک و الرسائل لتوقيعها البصر: العین و نفاذ القلب.

قاد الرجل الفرس قودا و قيادة و قیادا بالكسر: مشى أمامها أخذها بقیادها نقیض ساقه، قال الخلیل، كما فى مصباح الفیومی: القود أن يكون الرجل أمام الدابة أخذها بقیادها، و السوق أن يكون خلفها فإن قادها لنفسه قيل: اقتادها لنفسه. و قاد الأمير الجيش قيادة فهو قائد و جمعه قادة و قوَاد و قوَد.

أَمْضَيْتَ: امضا کردی؛ از ریشه «امضاء» به معنای ارسال و اجرا و نافذ کردن چیزی است و از آنجا که امضای اسناد و قراردادهای نوعی انفاذ آن است، این واژه در آنجا نیز به کار می‌رود.

بِسُوءٍ رَأَيْكَ: با رأى فاسدت.

که وی را به‌سوی طریق حق ارشاد کند و به این سبب ناچار هرگاه هوای نفسش وی را به خود دعوت کند، پاسخ مثبت می‌دهد و اندیشه‌های ظالمانه و گمراه‌کننده نفس را که برخلاف فرمان الهی است، مشتاقانه می‌پذیرد و پیروی می‌کند.

۳. سرانجام انکارکنندگان بیعت

«وَمِنْهُ: لِأَنَّهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يُتَنَّى فِيهَا النَّظَرُ وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ وَالْمُرَوِّى فِيهَا مُدَاهِنٌ»^۱

از این نامه است: زیرا خلافت یک بیعت است و تجدیدنظر در آن راه ندارد و گزینش از سر گرفته نشود. هرکس از آن سر باز زند، حق را انکار کرده و هرکس در پذیرفتنش درنگ کند، منافق است.

نکته‌ها

- امام علیه السلام بیان می‌کند که بیعت من برای آنان امثال طلحه و زبیر الزام‌آور است و برای معاویه نیز مسئولیت‌آفرین می‌باشد و هیچ‌کس نمی‌تواند در آن تجدیدنظر و اظهار عقیده کند؛ زیرا مهاجرین و انصار در آن شرکت داشتند.^۲
- جمله «الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ» می‌رساند که خروج از بیعت انسانی همچون امام نوعی به استهزا گرفتن حقیقت و از مظاهر بارز نفاق و دورویی است.^۳

بحث تاریخی

در گرم‌گرم جنگ صفین معاویه دست به ترفند عجیبی زد و نامه‌ای به امام علیه السلام ارسال کرد که در آن به‌زعم خویش امام را توصیه کرده است. او همچون واعظان سخن را با آیه‌ای آغاز می‌کند. «وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ

۱. النَّظَرُ: تأمل کردن؛ یعنی بیعت بعد از انجامش قابل تأمل و تجدیدنظر نیست.

لَا يُسْتَأْنَفُ: از سر گرفته نمی‌شود.

الْخِيَارُ: اختیار.

طَاعِنٌ: طعن‌زننده.

الْمُرَوِّى: فکرکننده؛ کسی که درباره چیزی شک و تردید دارد و فکر و اندیشه می‌کند؛ از ریشه «ترویه» که گاهی به معنای سیراب کردن و گاه به معنای مطالعه کردن درباره چیزی آمده است؛ من رَوَيْتَ فى الأمر تروية أو من رَوَات بالهمز إذا نظرت فيه و تفكرت و أصلها من الروية و هى الفكر و التدبر.

مُدَاهِنٌ: منافق؛ چاپلوس؛ توجیه‌گر؛ المصانع يقال داهنه مداهنة و أدهنه إذا خدعه و ختله و أظهر له خلاف ما يضمّر قال تعالى: «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ».

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۵۶.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۴.

نوشته کسی است که نه خود بصیرتی دارد تا هدایتش کند و نه رهبری که ارشادش نماید. هواوهوس او را خوانده و او نیز اجابت کرده و گمراهی او را کشانده و او نیز به دنبالش رفته، پس هذیان درهم آمیخت و بانگ بیهوده برآورد و گمراه گشت و به خطا رفت.

نکته‌ها

- بسیاری از انسان‌ها گرچه به ظاهر می‌نگرند ولی بصیرت و درک حقیقت را ندارند. این‌گونه افراد برای منافع مادی خود به راحتی پا بر روی حق می‌گذارند.^۱
- تعبیر «فَهَجَرَ لَا غِطًا» می‌رساند که انسانی که سر رشته تفکر و اراده‌اش را شهوات نفسانی به دست بگیرد، نه گفتار او در چارچوب حق خواهد بود، نه رفتار او در راه حق رقم خواهد خورد.^۲

مشابه

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۳ چشم‌ها نیستند که کور می‌شوند، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارند، کور باشند.

استعاره

مستعار: بصر

مستعارمنه: انسان هواپرست که دیده ندارد

مستعارله: عقل

جامع: بصر برای عقل استعاره آورده شده است؛ بنابراین برای انسان هواپرست نه دیده‌ای است که او را در این امور راهنمایی کند و نه پیشوای برحق یا اندیشمند صالحی

ادامه از صفحه قبل:

فى صدر الأشعار» فى الغليان، و انتصب جنح الظلام على الطرف يريد أنها تغلى إذا جنح الظلام بالعشى و ذاك وقت الضيافة و كأن لغطه صوت رعد من غيث ذى تعجرف، و العجارف شدة وقوع المطر و تتابعه يريد أنه هبت الريح فيه و صار له هزمة أى صوت شبه صوت القدر فى غليانها بصوت الرعد من سحاب هكذا.

خَاطِبًا: رونده؛ از ریشه «خَبَطَ» به معنای سرگردان بودن و بی‌هدف گام برداشتن؛ الخبط: الحركة على غير نظام يقال: خبط الليل إذا سار فيه على غير هدى. و فلان خبط خبط عشواء أى تصرف فى الأمور على غير بصيرة. و قال الفيومى حقيقة الخبط الضرب و خبط البعير الأرض ضربها بيده. و قد يكتنى بالخابط عن السائل كقول زهير بن أبى سلمى فى قصيدة يمدح فيها هرم بن سنان: استعار الورق فكنتى به عن المال كما استعار الخبط فكنتى به عن طلبه و الخابط عن طالبه، و أصله أن العرب تقول إذا ضرب الرجل الشجر ليحت و ينفص ورقه فيعلقه، قد خرج يخطب الشجر، و الورق المنفوض يسمّى الخبط بالفتح و يقال للرجل: إنَّ خابطه ليجد ورقاً أى إن سائله ليجد عطاء، لكنه ليس بمراد ههنا و المقصود هو المعنى الأول.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۴.

۲. همان.

۳. حج، ۴۶.



الْخَاسِرِينَ^۱ ای پیامبر به تو و پیامبران پیش از تو وحی شده است که اگر مشرک شوی، عملت باطل می‌شود و از زیان‌کاران خواهی بود.

معاویه بعد از ذکر آیه به امام علی (ع) گوشزد می‌کند که مبدا کاری کند که اعمال نیکش باطل شود و با ایجاد تفرقه در میان مسلمانان سوابق درخشان خود را بر باد دهد.

به خیال خام معاویه، محور وحدت خود اوست و همه باید بر گرد محور او بچرخند و به خواسته‌هایش جامه عمل بپوشانند. او با ذکر حدیثی از پیامبر اکرم (ص) با این مضمون که اگر اهل صنعا و عدن در خون ناحق یک مسلمان شریک شوند، خداوند همه آنان را سرنگون جهنم می‌کند، اظهار شگفتی می‌کند که اگر کسی سران مسلمانان و سروران مهاجران را به کشتن دهد چه سرنوشتی خواهد داشت.

می‌گوید که ابوالحسن که برای خلافت و حکومت می‌جنگد، باید بداند که اگر خلافت حق اوست در جنگ با مسلمانان معذور است و اگر خلافت حق او نیست، مقصر است ولی به هیچ وجه خلافت حق او نیست؛ چراکه مردم شام با او بیعت نکرده و به خلافت او راضی نیستند. علی باید از خداوند بیمناک باشد و خود را از کیفر او به دور دارد و شمشیر خود را در غلاف کند و دامن خود را به خون مسلمانان نیالاید. در پایان خود را دل‌سوز امت جا می‌زند و شکوه می‌کند از اینکه ازدهای جنگ، امت را بلعیده و از مسلمانان بیش از اندکی زنده نمانده‌اند.

نامه معاویه به امام از زرق و برق ظاهری عبارات و جملات و لاف‌زنی بی‌حد و حصر و تظاهر و ریاکاری برخوردار بود و در حقیقت معاویه چهره شوم خود را در پشت پرده الفاظ پنهان کرده بود؛ بنابراین چاره‌ای نبود جز اینکه نویسنده آن که بیگانه از همه فضایل و آلوده به همه رذایل بود، معرفی شود. امام این نامه را نوشت و با درایت و صراحت کامل چهره پلید معاویه را افشا کرد.^۲

نامه ۸

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از صفین در کوفه،
سال ۳۷ هجری
مخاطب: جریر بن عبدالله بجلی
علت مکاتبه: ائتلاف وقت معاویه در بیعت
موضوع: سیاسی
هدف و نتیجه: یک‌سو و یک‌سره شدن بیعت معاویه^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۱.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های امام است به جریر بن عبدالله بجلی هنگامی که او را به‌سوی معاویه برای اتمام حجت نهایی فرستاد که اگر معاویه آماده بیعت است، بیعت کند و اگر آماده بیعت نیست مفهومش این است که قصد جنگ دارد.

۱. زمی، ۶۵.

۲. اندیشه سیاسی- تربیتی علوی، در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۹ تا ۲۳۹.

معاویه را وادار تا کار را یکسره کند و تردید را کنار گذارد. آنگاه او را میان جنگی آواره ساز و صلحی ذلت بار منخیر گذار.

نکته‌ها

- حاصل مأموریت جریر این بود که امر معاویه را فیصله دهد و او را وادار کند که به طور جزم و قطع یکی از دو کار را انتخاب کند؛ یا آماده جنگ شود که در نتیجه با اجبار از وطنش بیرون رانده خواهد شد یا اینکه تسلیم می شود که در این صورت مقهور و ذلیل و خوار می شود.^۱
- عدل و انصاف که از نشانه‌های بارز حکومت امام علی (ع) بود، اقتضا می کرد که معاویه را ابتدا منخیر بین جنگ و صلح قرار دهد.^۲

۲. مُخیر بین جنگ و صلح

« فَإِنْ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ إِلَيْهِ وَإِنْ اخْتَارَ السَّلَامَ فَخُذْ بَيْعَتَهُ وَ السَّلَامَ »^۳

اگر جنگ را قبول کرد به او اعلام جنگ کن و اگر تسلیم شد از او بیعت بگیر. والسلام.

نکته

- اهداف معاویه از تأخیر در پاسخ نامه امام: اولاً به دنبال کسب آمادگی بیشتر بود و ثانیاً تحقیر فرستاده امام و در حقیقت بی اعتنایی به آن حضرت و ایجاد خستگی و تضعیف قوای رزمی امیرالمؤمنین (ع).^۴

مشابه

﴿وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ﴾^۵ اگر می دانی که گروهی در پیمان خیانت می ورزند، به آنان اعلام کن که همانند خودشان عمل خواهی کرد.

معرفی جریر بن عبدالله بجلی

جریر، چهل روز قبل از رحلت پیامبر (ص) و در سال دهم هجرت مسلمان شد. در زمان

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۳۸.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۵.

۳. فَنَابِذْ إِلَيْهِ: پیمان صلح را واگذار و با او اعلان جنگ کن؛ از ریشه «نَبَذَ» در اصل به معنای دور افکندن اشیای بی ارزش است و گاه به معنای اعلام کردن نیز آمده است؛ گویی سخنی به سوی طرف افکنده می شود خواه این سخن الغای پیمان باشد یا اعلان جنگ و در اینجا به معنای اعلان جنگ است؛ فَنَابِذْ إِلَيْهِ: نبذت الشيء من یدی من باب ضرب إذا طرحته و رمیت به.

۴. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۶.

۵. انفال، ۵۸.

و من کتاب له علی (ع) إلى جریر بن عبد الله البجلي لما أرسله إلى معاوية:
أَمَّا بَعْدُ فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَاحْمِلْ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْفُضْلِ وَ خُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ ثُمَّ
خَيْرُهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُجْلِيَةٍ أَوْ سَلْمٍ مُخْزِيَةٍ فَإِنْ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ إِلَيْهِ وَ إِنْ اخْتَارَ
السَّلَامَ فَخُذْ بَيْعَتَهُ. وَ السَّلَامُ.

۱. اتمام حجت با معاویه

«و من کتاب له علی (ع) إلى جریر بن عبد الله البجلي لما أرسله إلى معاوية: أَمَّا بَعْدُ فَإِذَا
أَتَاكَ كِتَابِي فَاحْمِلْ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْفُضْلِ وَ خُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ ثُمَّ خَيْرُهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُجْلِيَةٍ
أَوْ سَلْمٍ مُخْزِيَةٍ»^۱

به جریر پسر عبد الله بجلی آنگاه که او را نزد معاویه فرستاد: اما بعد، وقتی نامه من به تو رسید

۱. الْفُضْلُ: حکم قطعی؛ قضاوت نهایی و بی بازگشت؛ در اصل به معنای جدایی است و به حکم قطعی که از قاضی و غیر قاضی صادر می شود، فصل گفته می شود؛ زیرا میان ارباب دعوا جدایی می افکند و مسائل مشتبه را از هم جدا می سازد؛ فاحمل معاویه علی الفصل: يقال: حملة علی الأمر إذا أغراه به. و الفصل القطع أى إبانة أحد الشئین من الآخر حتّى تكون بينهما فرجة يقال: فصلت الشئ فانفصل أى قطعت و انقطع. و القضاء بین الحق و الباطل من حیث إنه یفصل بین الحق و الباطل، أى فاصل قاطع، و حدیث و فد عبد القیس: فمرنا بأمر فصل، أى لا رجعة فیہ و لا مردّ كما فی التّهایة الأثریة. و قوله تعالی ﴿هَذَا يَوْمُ الْفُضْلِ﴾ (المرسلات، ۳۸) أى الیوم یتبین الحق من الباطل و یفصل بین الناس بالحکم، فالمراد: فاحمل معاویه علی الحکم القطعی من الطاعة أو العصیان.
جَزْمٌ: قاطع؛ و خذّه بالأمر الجزم: يقال: جزم الأمر أى قطع به قطعاً لا عودة فیہ. تقول: امرته أمراً جزماً و هذا حکم جزم و حلف یمیناً جزماً، فالمراد: خذّه بالأمر المقطوع به إمّا الحرب أو السّلم.
خَيْرُهُ: او را منخیر کن.

حَرْبٍ مُجْلِيَةٍ: جنگی که موجب اخراج و ترک وطن شود؛ «مجلیه» از ریشه «اجلاء» به معنای اخراج از وطن است و ریشه اصلی آن «جلاء» به معنای آشکار شد و به همین مناسبت به خروج از شهر نیز اطلاق شده است؛ گویی شخص در شهر مخفی است و با خروج آشکار می گردد و «اجلاء» به معنای صیقل دادن نیز نوعی آشکار شدن رنگ حقیقی است که در زیر زنگار پوشیده شده است؛ مجلیه: من الإجلاء و هو الإخراج من الوطن قهراً. يقال: أجلی فلان القوم عن بلدهم و دیارهم إذا أخرجهم عنها قهراً.

سَلْمٍ مُخْزِيَةٍ: صلحی که دلالت بر عجز و ناتوانی کند؛ «مُخْزِيَةٍ» از ریشه «خَزَى» به معنای رسوایی و ذلت آمده است و شاید ریشه اصل رسوایی باشد که سبب ذلت هم می شود و جمعی از لغت دانان ریشه اصلی آن را بدحالی حاصل از وقوع در بلا و رسوایی و ذلت دانسته اند؛ مخزیه: أى مهينة مذلة فاضحة من الخزي بالكسر فالسكون بمعنى الهوان و الذلّ يقال: أخزاه إخزاء إذا أوقعه فی الخزی، و أخزى الله فلاناً أى فضحه. و فی نسخة نصر فی کتاب صفین الاتی ذکرها: محظية. من الحظوة بضّم الحاء و كسرهما، و الحطة كالعدة: المكانة و الحظ من الرّزق يقال: أحظاه أى جعله ذا حظوة، و أحظاه به أى تفصّل علیه به، و روى أيضا: مجزیه، بالجیم أى كافية.

خلافت عمر مأموریت جنگی پیدا کرد. او در رأس قبیله بجلیه که در فتح قادسیه نقش پراهمیتی داشتند، در جنگ‌های عراق شرکت داشت و سرانجام در کوفه مسکن گزید. در دوره خلافت عثمان حاکم همدان بود. در دوره خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کوفه احضار شد و نامه حضرت را برای معاویه برد و هرگونه تغییری که در راه‌ورسم و روش او پدید آمد در همان چند ماهی بود که در دمشق زندگی کرد. او فردی نالایق بود و از مقام و منزلت خود سقوط کرد. در کوفه مسجدی داشت که از مساجد ملعونه شمرده می‌شد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) مردم را از نماز خواندن در آن نهی کرد.

بعد از ماجرای جمل و تخلف معاویه از بیعت، مکاتباتی میان امام و معاویه صورت گرفت که از قرائن استفاده می‌شود که نخستین نامه حضرت را جریر برای معاویه برده است. هنگامی که حضرت نامه را به او داد، مالک اشتر عرض کرد که او را نفرست او را واگذار و تصدیقش نکن. من می‌دانم که میل او و تصمیمش هماهنگ با آن‌هاست. حضرت در جواب مالک فرمود: «رهايش كن! ما منتظر می‌مانیم تا ببینیم چه پاسخی برای ما می‌آورد.»

او نامه حضرت را به شام برد و تسلیم معاویه کرد. معاویه به مدت ۴ ماه او را نگاه داشت و از پاسخ دادن به نامه حضرت خودداری کرد. طول این مدت یاران حضرت را مضطرب کرده بود و احیاناً نگرانی خود را اظهار می‌کردند و از حضرت می‌خواستند که مقدمات جنگ را فراهم سازد.

از نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) باید به مردم فرصت داده شود که به دور از هیاهو و به دور از تطمیع و تهدید درباره انتخاب راه بیعت یا جنگ تصمیم بگیرند و کاری نباید کرد که احساسات آن‌ها تحریک و آتش خشم آن‌ها برافروخته شود و ناخواسته به سوی میدان جنگ کشانیده شوند. خدا هم تا اتمام حجت نکند مردم گناهکار و متخلف را مؤاخذه و مجازات نمی‌کند.

امیرالمؤمنین سیاستمداری ورزیده است و با شهود باطنی، حقایقی را می‌بیند که دیگران از درک آن‌ها عاجزند؛ امثال مالک، شاگردانی مخلص برای امام بودند برخی برای شروع جنگ عجله داشتند و برخی اصولاً مخالف جنگ بودند. حضرت طرفدار جنگ است البته جنگی حساب‌شده و توأم با تدبیر و مدیریت صحیح و فرماندهی دقیق. شتاب‌زدگی با سیاست جنگی حضرت سازگار نیست باید فرصت داد تا کسی اگر قابل هدایت و توبه است، بازگردد و اگر کسی بازنگشت باید اتمام حجت شود.

ماه‌ها از اقامت جریر در شام گذشت و گویا از مدتی که حضرت به او داده بود، تجاوز

کرد و مردم نگران خیانت او شدند؛ از این‌رو حضرت نامه‌ای به او نوشت و او را احضار کرد. جریر به کوفه بازگشت و مردم نگران سازش‌کاری او با معاویه بودند و شدیداً در معرض اتهام و اعتراض بود. روزی مالک اشتر خدمت مولا رسید و گفت من عرض کردم که او را نفرست و زبان به سرزنش جریر گشود و به او گفت تو همانی که عثمان دینت را در همدان از تو خرید. جریر پس از شنیدن این پرخاش‌ها و نکوهش‌ها در کوفه نماند و به قرقیسا رفت و در آنجا گروهی از قبیله قیس نزد او گرد آمدند. حضرت آن‌ها را پراکنده ساخت و محل تجمعشان را به آتش کشید. جریر در سال ۵۱ هجری دار فانی را وداع گفت.^۱

۱. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی، ص ۲۵۸ تا ۲۶۵.



نامه ۹

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از نبرد جمل در ذی قار، سال

۳۶ هجری

مخاطب: معاویه

علت مکاتبه: درخواست سپردن قاتلان عثمان به معاویه

موضوع: سیاسی، تاریخی

هدف و نتیجه: پاسخ گویی و هشدار و تحذیر^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۴.

پیشگفتار نامه

از جمله نامه‌های امام علیه السلام است که آن را برای معاویه نگاشته است. این نامه پاسخی است به نامه زشت و جسورانه معاویه به آن حضرت که مشتمل بر انبوهی از اهانت‌ها و شیطنت‌ها بوده است. نگاه نامه بیشتر به پاسخ سخنان شیطنت آمیز معاویه معطوف است

قوم ما [قریش] خواستند پیامبر ما را بکشند و ریشه ما را برکنند، علیه ما نقشه‌ها کشیدند و کارها کردند و ما را از زندگی شیرین بازداشتند و با وحشت دست به گریبان ساختند و به اقامت در کوه‌های صعب‌العبور واداشتند و آتش جنگ را علیه ما بر افروختند.

نکته‌ها

● مخالفان در میان خود پیمان‌نامه‌ای علیه یاران پیامبر ﷺ نوشتند که با آن‌ها غذا نخورند و آب نیاشامند و ازدواج و هیچ دادوستد نکنند. برای آن‌ها هیچ امنیتی نبود مگر اینکه پیامبر به آن‌ها تحویل داده شود تا او را به قتل رسانند و مثله‌اش کنند.^۱

● جمله «أَوْقَدُوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ» اشاره به زندگی مسلمانان در مدینه است که جنگ‌های متعددی از سوی کفار قریش که در رأس آنان ابوسفیان پدر معاویه بود، تحمیل شد که

ادامه از صفحه قبل:

الأفعال أيضا، و يجمع الأفعال على الأفاعيل. وقيل: الأفاعيل جمع أفعولة وهي الفعل الدّمي ويقال لمن أثر آثارا منكرة: فعل الأفاعيل.

العَذْبُ: شیرین و گوارا؛ گاه جنبه ظاهری دارد و گاه جنبه باطنی و معنوی؛ بفتح اولیه و سکون ثانیه: قال الراغب: ماء عذب: طيب بارد قال تعالى: ﴿هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٍ سَائِغٌ شَرَابُهُ﴾ (الفاطر، ۱۲). عذب الماء عذوبة من باب شرف: ساغ مشربه فهو عذوب و استعذبه رأته عذبا و جمعه عذاب مثل سهم و سهام. و العذب أيضا: المستساغ من الطعام. و الطيب من العيش. أَحْلَسُونَا: ملازم ما ساختند؛ ما را وادار کردند؛ از ریشه «حَلَسَ» به معنای پارچه نازکی است که زیر جهاز شتر می‌گذارند و در واقع به بدن شتر چسبیده است؛ سپس به هر چیزی که ملازم با دیگری باشد اطلاق شده است؛ أَحْلَسُونَا الخوف: قال المرزوقي في شرح الحماسة: المجلس واحد من أحلاس البيت. قال: قال الخليل: و هو ما يبسط تحت حرّ المتاع من مسح و جوالق و نحوهما. و في الصحاح عن الأصمعي: المجلس للبعير و هو كساء رقيق يكون تحت البرذعة، و أحلاس البيوت ما يبسط تحت حرّ الثياب. و في الحديث: كن حلس بيتك، أي لا تبرح. و قولهم: نحن أحلاس الخيل أي نقتنيها و نلزم ظهورها، و أحلست البعير أي ألبسته الحلس، و أحلست فلانا يميننا إذا أمرتها عليه. و أحلست السماء أي مطرت مطرا دقيقا دائما. و في النهاية الأثرية: و في حديث الفتن عدّ منها فتنة الأحلاس، الأحلاس جمع حلس و هو الكساء الذي يلي ظهر البعير تحت القتب، شبهها به للزومها و دوامها و منه حديث أبي موسى قالوا: يا رسول الله فما تأمرنا؟ قال: كونوا أحلاس بيوتكم أي ألزموها. و منه حديث أبي بكر: كن حلس بيتك حتى يأتيك يد خاطئة أو منية قاضية. فتحصل ممّا قدّمنا في الحلس أنّ المراد من قوله عليه السلام «أحلسونا الخوف» أنّهم جعلوا الخوف لهم كالجلس أي جعلوه ملازما لهم من حيث إنّ الحلس ملازم ظهر البعير، و أحلاس البيوت ملازمة لها. أو أنّهم ألبسوه الخوف و هذا كالأول يفيد أنّهم ألزموهم الخوف.

جَبَلٍ وَعَرٍ: کوه دشواری که نتوان بر آن صعود کرد؛ وعَر: بفتح اولیه و سکون ثانیه: المكان الصلب الغليظ ضدّ السهل، يقال وعر و طریق وعر و مطلب وعر و يقال بالفارسية: دشوار و سخت. و الوعر أيضا: المكان المخيف الوحش. و الجبل الوعر: الصعب المرتقى.

أَوْقَدُوا: شعله‌ور ساختند؛ از ریشه «اِقَادَ» به معنای برافروختن آتش و از ریشه «وَقَدَ» به معنای شعله‌ور ساختن است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۴۵.

و من کتاب له ﷺ إلى معاوية:

فَأَرَادَ قَوْمُنَا قَتْلَ نَبِيِّنَا وَاجْتِيَا حَ أَصْلَنَا وَهَمُّوا بِنَا الْهُمُومَ وَفَعَلُوا بِنَا الْأَفَاعِيلَ وَمَنَعُونَا الْعَذْبَ وَأَحْلَسُونَا الْخَوْفَ وَاصْطَرَّوْنَا إِلَى جَبَلٍ وَعَرٍ وَأَوْقَدُوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ فَعَزَمَ اللَّهُ لَنَا عَلَى الذَّبِّ عَنْ حُوزَتِهِ وَالرَّمْيِ مِنْ وَرَاءِ حُرْمَتِهِ مُؤْمِنًا يَبْغِي بِذَلِكَ الْأَجْرَ وَكَافِرًا يُحَامِي عَنِ الْأَصْلِ وَمَنْ أَسْلَمَ مِنْ قُرَيْشٍ خِلْوٍ مِمَّا نَحْنُ فِيهِ بِحَلْفٍ يَمْنَعُهُ أَوْ عَشِيرَةٍ تَقُومُ دُونَهُ فَهُوَ مِنَ الْقَتْلِ بِمَكَانٍ أَمِنَ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِذَا احْمَرَ النَّبَأُ وَأَحْجَمَ النَّاسُ قَدَّمَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَوَقَى بِهِمْ أَصْحَابَهُ حَرَ السُّيُوفِ وَالْأَسِنَّةِ فَقَتِلَ عُبَيْدَةُ بْنُ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ وَ قَتِلَ حَمْرَةُ يَوْمَ أُحُدٍ وَ قَتِلَ جَعْفَرُ يَوْمَ مُوتَةَ وَ أَرَادَ مَنْ لَوْ شِئْتُ ذَكَرْتُ اسْمَهُ مِثْلَ الَّذِي أَرَادُوا مِنَ الشَّهَادَةِ وَ لَكِنَّ أَجَالَهُمْ عَجَلَتْ وَ مَنِيَّتُهُ أَجَلَتْ فَيَا عَجَبًا لِلدَّهْرِ إِذْ صِرْتُ يُقَرَّنُ بِي مَنْ لَمْ يَسَعْ بِقَدَمِي وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ كَسَابِقَتِي الَّتِي لَا يَدُلِّي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا إِلَّا أَنْ يَدَّعَى مُدَّعٍ مَا لَا أَعْرِفُهُ وَ لَا أَطُنُّ اللَّهُ يَعْرِفُهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ أَمَّا مَا سَأَلْتُ مِنْ دَفْعِ قَتْلَةِ عُثْمَانَ إِلَيْكَ فَإِنِّي نَظَرْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَلَمْ أَرَهُ يَسْعُنِي دَفْعُهُمْ إِلَيْكَ وَ لَا إِلَى غَيْرِكَ وَلَعُمْرِي لَيْسَ لَمْ تَنْزِعْ عَنْ غَيْبِكَ وَ شِقَاقِكَ لَتَعْرِفْنَهُمْ عَنْ قَلِيلٍ يَطْلُبُونَكَ لَا يُكَلِّفُونَكَ طَلِبَهُمْ فِي بَرٍّ وَ لَا بَحَرٍ وَ لَا جَبَلٍ وَ لَا سَهْلٍ إِلَّا أَنَّهُ طَلَبَ يَسُوءُكَ وَ جَدَانَهُ وَ زَوْرٌ لَا يَسُرُّكَ لُقْيَانُهُ وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ.

۱. دشمنی‌های قریش

«فَأَرَادَ قَوْمُنَا قَتْلَ نَبِيِّنَا وَاجْتِيَا حَ أَصْلَنَا وَهَمُّوا بِنَا الْهُمُومَ وَفَعَلُوا بِنَا الْأَفَاعِيلَ وَمَنَعُونَا الْعَذْبَ وَ أَحْلَسُونَا الْخَوْفَ وَ اصْطَرَّوْنَا إِلَى جَبَلٍ وَعَرٍ وَأَوْقَدُوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ»^۱

۱. اجْتِيَا حَ: ریشه‌کن ساختن؛ از ریشه «جَوَح» به معنای هلاک کردن.

الْهُمُومُ: غم‌ها و اندوه‌ها؛ جمع «هَمٌّ» به معنای نگرانی‌ها و نقشه‌ها و تصمیم‌هاست و در اینجا به معنای توطئه‌هایی است که قریش بر ضد پیغمبر کردند و مایه غم و اندوه فراوان شدند؛ اصل واژه به معنای قصد کردن و از آنجا که قصد در بسیاری از موارد توأم با نگرانی‌ها و اندوه‌هاست به معنای اندوه و نگرانی نیز به کار رفته است؛ الهمم: بالفتح: واحد الهموم أي القصد، أو ما تجبل لفعله و إيقاعه فكر و الهم أيضا مصدر هممت بالشئ من باب نصر إذا نويت و عزمت عليه و قصدته.

الْأَفَاعِيلُ: عمل‌های زشت و پست؛ بدرفتاری‌ها؛ بی حرمتی‌ها؛ جمع «أفعال» و آن جمع «فعل» است و در این گونه موارد به معنای کارهای بزرگ و دسیسه‌ها و توطئه‌هاست؛ الفعل: بالكسر اسم الحدث جمعه فعال مثل قلدح و قداح و يجمع على

معاویه در روشن ساختن آتش این جنگ‌ها سهم بسزایی داشت.^۱

مشابه

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ﴾^۲ و [یاد کن] هنگامی را که کفرپیشگان درباره تو نیرنگ می‌زدند تا تو را به زندان بیندازند یا به قتل برسانند یا [از وطن] بیرون کنند.

استعاره

مستعار: احلاس

مستعار منه: ویژه قرار دادن

مستعار له: دشمنان ترس و بیم را ملازم و همراهشان ساخته بودند

جامع: امام علیه السلام واژه «احلاس» را استعاره از این قرار داده است که دشمنان، ترس و بیم را ملازم و همراهشان ساخته بودند؛ همچنان که آن پارچه نازک و رقیق همراه و چسبیده به بدن شتر است و آتش را هم استعاره از جنگ آورده و به آن اضافه‌اش کرده است؛ زیرا جنگ از حیث آزار رسانیدن و از بین بردن همه چیز مانند آتش است.

۲. اهل بیت پیامبر، پاسداران دین

«فَعَزَمَ اللَّهُ لَنَا عَلَى الذَّبِّ عَنْ حُوزَتِهِ وَ الرَّمِي مِنْ وَرَاءِ حُرْمَتِهِ»^۳

اما خداوند خواست که ما پاسدار پیامبر [یا: آیین] او و حافظ حریمش باشیم.

نکته‌ها

- جمله «وَ الرَّمِي مِنْ وَرَاءِ حُرْمَتِهِ» کنایه از حفظ حریم اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است زیرا تیراندازان در پشت سنگرها قرار می‌گیرند تا به دفاع از لشکر و حفظ آن‌ها بکوشند.^۴
- جمله «فَعَزَمَ اللَّهُ لَنَا» اشاره می‌کند که خدا درباره ما تصمیم قاطع گرفت و برای ما چنین مقرر کرد که از حوزه اسلام دفاع کنیم و دین را حمایت کنیم تا هتک حرمتش نشود. در این عبارت حمایت از حرمت دین را کنایه از جانب‌داری از آن آورده است.^۵

- در این عبارات، امام برتری خود و خانواده‌اش را بر دیگران شرح می‌دهد و مدعای خود را مبنی بر افضلیت خود و خانواده‌اش بیان می‌کند؛^۱ چراکه نزدیک‌ترین افراد به پیامبر خدا خویشاوندان او بودند و بیشترین دفاع را از آن حضرت و دین او همانان انجام دادند. آن‌چنان که در پاسداری و حفاظت از ارزش‌های دینی و احیای آن نیز بیشترین نقش را ایفا کرده‌اند.^۲

مشابه

﴿إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلَا خِذْلَانُهُ بِكَثْرَةِ وَلَا بَقَلَّةِ وَهُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَ أَمَدَّهُ حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ وَ طَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ وَ نَحْنُ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ مُنْجِزُ وَعْدِهِ وَ نَاصِرُ جُنْدِهِ﴾^۳ پیروزی و شکست اسلام به فراوانی لشکر و اندکی آن نبود. آن دین خداست که خدایش پیروز کرد و ارتش حق است که آن را مهیا نمود و یاری داد تا رسید به آنجا که باید برسد و طلوع کرد تا جایی که باید طلوع کند. ما را از جانب حق وعده پیروزی است و خداوند وفاکننده به وعده خویش است و لشکرش را یاری می‌دهد.

۳. انگیزه مؤمن و کافر

«مُؤْمِنُنَا يَبْغِي بِذَلِكَ الْأَجْرَ وَ كَافِرُنَا يَحَامِي عَنِ الْأَصْلِ»^۴

مؤمن ما در این کار، پاداش الهی را می‌جست و کافر ما، از خاندان و تبار خود حمایت می‌کرد.

۴. در امنیت بودن مسلمانان قریش

«وَ مَنْ أَسْلَمَ مِنْ قُرَيْشٍ خَلُوْا مِمَّا نَحْنُ فِيهِ بِحِلْفِ يَمَنَعُهُ أَوْ عَشِيرَةٍ تَقُومُ دُونَهُ فَهُوَ مِنَ الْقَتْلِ بِمَكَانٍ أَمْنٍ»

از قریش هرکس مسلمان می‌شد، از آن آزار که ما گرفتارش بودیم، ایمن بود، چه یا هم‌سوگند [کافران] بود و از او دفاع می‌کردند و یا خویشانش به یاری‌اش برمی‌خاستند و در نتیجه از کشته شدن در امان بود.

نکته

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۶۸.
۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۳۸.
۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶.
۴. یبغی: می‌خواهد؛ ائ یطلب. و منه قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: أَلَا إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ بَغَاةَ الْعِلْمِ؛ ائ طلابه جمع باغ کهداة و هاد. یحامی: حمایت می‌کند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۱۲.

۲. انفال، ۳۰.

۳. الذَّبُّ: دفاع؛ دفع کردن؛ دور ساختن؛ الذَّعْ و المنع.

حُوزَتِهِ: جایگاه و موقعیت؛ مراد شریعت الهی است؛ فی الصحاح: الحوزة: الناحية و حوزة الملك بیضته.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۱۲.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۵۱.

سرانجام بر آنچه از کف داده اید و برای آنچه به شما رسیده است اندوهگین نشوید ، و خداوند از آنچه می کنید آگاه است.

❖ «قال علیؑ: كُنَّا إِذَا احْمَرَ الْبَاسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ (صلی الله علیه وآله) فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ»^۱ وقتی تنور معرکه سرخ می شد خود را به رسول ﷺ حفظ می کردیم، پس هیچ کدام از ما به دشمن نزدیک تر از پیامبر نبود.

❖ «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْآنَ حِمَى الْوُطَيْسِ»^۲ هم اکنون تنور جنگ شعله ور شده است.

تشبیه

مشبه: جنگ

مشبه به: شعله سوزان آتش

وجه شبه: امام علیؑ گرمی و شدت کارزار در جنگ را به شعله های سوزان آتش تشبیه کرده است؛ زیرا همان گونه که شعله ور بودن آتش موجب سوزاندگی می شود، شدت گرفتن در جنگ نیز موجب نابودی می گردد.

۶. خویشاوندان شهید پیامبر

«فَقُتِلَ عَبِيدَةُ بْنُ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ وَقُتِلَ حَمَزَةُ يَوْمَ أُحُدٍ وَقُتِلَ جَعْفَرُ يَوْمَ مُوتَةَ وَ أَرَادَ مَنْ لَوْ شِئْتُ ذَكَرْتُ اسْمَهُ مِثْلَ الَّذِي أَرَادُوا مِنَ الشَّهَادَةِ وَلَكِنَّ آجَالَهُمْ عَجَلَتْ وَ مَنِيَّتُهُ أَجَلَتْ»^۳

پس عبیده پسر حارث در جنگ بدر، حمزه در جنگ احد و جعفر در جنگ موته کشته شدند. یکی دیگر بود که اگر می خواستم نامش را می آوردم، او نیز همچون آنان خواهان شهادت بود، اما مدت آنان زودتر به سر رسید و مرگ او به تأخیر افتاد.

نکته

● امام علیؑ از اشتیاق خویش برای شهادت خبر می دهد. این شیفتگی به همان اندازه

● قبیله قریش از طایفه ها و تیره هایی تشکیل شده بود و در هر خاندانی از آن افراد نیازمند و ستم دیده می شد و هرکس از آنان مسلمان می شد از طرف قبیله خویش و اطرافیان و یارانش در برابر آزار و اذیت ستمگران حمایت می شد. در حالی که این مطلب درباره پیامبر صدق نمی کند؛ زیرا حتی از سوی قبیله و یاران خویش مورد آزار و اذیت قرار گرفتند؛ مثلاً عموی پیامبر، ابولهب و همسرش از جمله کسانی بودند که به آزار پیامبر می پرداختند.^۱

۵. بنی هاشم؛ پیش گام در حمایت از پیامبر

«وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا احْمَرَ الْبَاسُ وَ أَحْجَمَ النَّاسُ قَدَّمَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَوْقَ بِهِمْ أَصْحَابَهُ حَرَّ السُّيُوفِ وَ الْأَسِنَّةِ»^۲

هرگاه تنور جنگ گرم می شد [کارزار سخت می شد] و مردم پای واپس می گذاشتند، رسول خدا ﷺ اهل بیت خود را پیش می فرستاد و بدین روش اصحاب خود را از ضربه های سخت شمشیر و نیزه مصون می ساخت.

نکته ها

● «احمَرَ الْبَاسُ» اشاره به شعله ور کردن آتش جنگ است؛ به سبب اینکه جنگ مانند آتشی است که به هنگام فروختگی کاملاً سرخ می شود و شاید سرخ شدن در اینجا کنایه از خون ریزی است که هنگام شدت جنگ آشکار می گردد.^۳

مشابه

❖ «إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَعَمَّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۴ هنگامی را که در حال گریز [از کوه] بالا می رفتید و به هیچ کس توجه نمی کردید و پیامبر ، شما را از پشت سرتان فرا می خواند. پس [خداوند] به سزای [این بی انضباطی] غمی بر غمتان [افزود] ، تا

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۵، ص ۵۲.

۲. احمرَّ الْبَاسُ: جنگ شدید شد؛ بَاس: در اصل به معنای شدت و قوت و قدرت است و به معنای مشکلات شدید و جنگ نیز آمده است.

أَحْجَمَ النَّاسُ: مردم به عقب برگشتند؛ از ریشه «حجم» به معنای بازداشتن از چیزی است و جمله «أَحْجَمَ النَّاسُ» به معنای خودداری کردن مردم در میدان جنگ است؛ أَى نَكَصُوا وَ تَأَخَّرُوا هَيْبَةً وَ كَفُّوا عَنِ الْحَرْبِ قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: حَجَمْتُهُ عَنِ الشَّيْءِ أَحْجَمُهُ، بِالضَّمِّ، أَى كَفَفْتُهُ عَنْهُ، يُقَالُ: حَجَمْتُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَأَحْجَمَ أَى كَفَفْتُهُ فَكَفَّ، وَ هُوَ مِنَ النُّوَادِرِ مِثْلُ كَبَيْتِهِ فَأَكَبَّ. الْأَسِنَّةُ: نِيزَةٌ هَا: جمع «سنان» به معنای سرنیزه.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۱۶.

۴. آل عمران، ۱۵۳.

۱. نهج البلاغه، کلمات غریب ۹.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۷.

۳. مُوتَةَ: محلی است در شام.

ذَكَرْتُ اسْمَهُ: نام آن را بردم.

عَجَلَتْ: زودتر آمد.

مَنِيَّتُهُ: مرگش.

أَجَلَتْ: به تأخیر افتاد.

اشتیاق معاویه برای به دست آوردن سلطه و فرمانروایی بود.^۱

مشابه

﴿فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ لَيْسَ قَدْ قُلْتُ لِي يَوْمَ أُخِذَ حَيْثُ اسْتَشْهَدَ مِنِّي اسْتَشْهَدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ حِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ فَقُلْتُ لِي أَبَشِّرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنِّي وَرَأَيْتَكَ فَقَالَ لِي إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ هَذَا مِنِّي مَوَاطِنَ الصَّبْرِ وَ لَكِنُّ مِنِّي مَوَاطِنَ الْبُشْرَى وَ الشُّكْرِ﴾^۲ گفتیم: یا رسول الله، مگر نه این است که در روز احد افرادی از مسلمانان شهید شدند و من از فیض شهادت باز ماندم و از این بابت غمگین شدم، شما به من فرمودید: «بر تو بشارت باد که عاقبت به شهادت می رسی؟» در پاسخ فرمود: «آنچه گفتمی صحیح است، ولی بگو هنگام شهادت شکیبایی ات چگونه است؟» گفتم: این از موارد شکیبایی نیست، بلکه جای مژده و شکرگزاری است.

﴿فَقُلْتُ لِي أَبَشِّرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنِّي وَرَأَيْتَكَ﴾^۳ بر تو بشارت باد که عاقبت به شهادت می رسی.
﴿مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفِكَتْ دِمَاؤُهُمْ وَ هُمْ بِصَفِينٍ أَلَّا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءَ يُسَيِّغُونَ الْغُصَصَ وَ يَشْرَبُونَ الرَّثْقَ قَدْ وَ اللَّهُ لَقُوا اللَّهَ فَوْقَاهُمْ أَجُورُهُمْ وَ أَحْلَهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ أَيْنَ عَمَّارٌ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ وَ أُبْرِدَ بَرْءُ وَسْهِمٍ إِلَى الْفَجْرَةِ﴾^۴ برادرانمان که در صفین خونشان ریخته شد، از اینکه امروز زنده نیستند چه زبانی کردند؟ که اگر بودند غصه ها می خوردند و شربت تلخ اندوه را می نوشیدند. به خدا سوگند، خدا را ملاقات کردند و او مزدشان را به تمامی عطا کرد و پس از ترس در خانه امن خویش جایشان داد. کجایند برادرانم که قدم در راه نهادند و بر اساس حق درگذشتند؟ کجاست عمار؟ کجاست ابن تیهان؟ کجاست ذوالشهادتین؟ کجایند همانندانشان، برادرانشان که با هم پیمان جانبازی بستند و سرهایشان به سوی تبهکاران فرستاده شد؟!

۷. پیشینه امام در راه اسلام

﴿فَيَا عَجَبًا لِلدَّهْرِ إِذْ صِرْتُ يُقْرَنُ بِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ كَسَابِقَتِي الَّتِي لَا يَدْلِي

أَحَدٌ بِمِثْلِهَا إِلَّا أَنْ يَدَّعِيَ مُدَّعٍ مَا لَا أَعْرِفُهُ وَ لَا أَظُنُّ اللَّهَ يَعْرِفُهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ﴾^۱ شگفتا از روزگارا که قرین کسی شدم که هرگز چون من برای اسلام قدمی برنداشته و در اسلام سابقه ای چون سابقه من نداشته است؛ سابقه ای که کسی را به مثل آن دسترسی نیست، مگر آنکه مدعی چنین ادعایی کند که من خبر ندارم و گمان نمی برم که خداوند نیز آن را بداند و در همه حال خدای را سپاس.

نکته ها

- منظور از «دهر» مردم زمانه است که مقام آن حضرت را شناختند و او را با کسانی قرین ساختند و مقایسه کردند که هرگز گامی چون گام امام در راه اسلام برنداشته بودند.^۲
- مقصود از «مدعی» معاویه است که امکان دارد در دین و سابقه در اسلام، برای خود ادعای فضیلت کند که به کلی در او وجود ندارد.^۳
- «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ»: این از ویژگی های مردان الهی است که هیچ گاه احساس شکست نکرده و هرگز ناامیدی به درونشان راه پیدا نمی کند و آن ها را از کوشش اینارگرانه در راه حق باز نمی دارد.^۴

۱. فَيَا عَجَبًا لِلدَّهْرِ: شگفتا از این روزگار.

صِرْتُ يُقْرَنُ بِي: طوری شدم که همانند، قرار داده می شود به من.

سَابِقَتِي: گذشته من.

لَا يَدْلِي: اعلان نمی کند؛ از ریشه «ادلاء» به معنای ابراز داشتن و اعلان کردن است. در اصل از ریشه «دلو» گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می رود به معنای افکندن و فرستادن دلو به چاه برای کشیدن آب است؛ سپس به هرگونه ابراز نظر کردن اطلاق شده است؛ لا يدلي: واوی من دل و، يقال: أدلى برحمه أي توسل بقرابته، و أدلى بحجته أي أحضرها واحتج بها. و أدلى إلى الحاكم بمال أي دفعه إليه ليحججه وسيلة إلى قضاء حاجته منه و في القرآن الكريم: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَذُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ﴾ (البقرة، ۱۸۹) و الأصل في ذلك من دلو الدلو و أدليتها ثم استعير للتوصل إلى الشيء. و في الشفاعة يقال: دلو بفلان أي استشفعت به و لا يقال حينئذ أدليت به. قال المزمزوقي في معناه: إذا اتفق ما لا بد لي منك و من معونتك من حاجة أو عارض سبب فأتى معتمد على غيري في التنجيز و الاستعساف، و معنى «أدلوها» من قولك دلو الدلو إذا أخرجتها من البئر، أي أتسبب بغيري و أصون من التبذل عرضي.

مُدَّعٍ: ادعاکنده.

لَا أَعْرِفُهُ: او را نمی شناسم.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۲۲.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۵۵.

۴. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۳۹.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۵، ص ۵۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

مشابه

﴿هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ﴾^۱ بگو آیا نابینا و بینا یکسان است؟ یا ظلمت‌ها و نور برابرند؟

﴿جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي مِنْهُمْ فَيَا لِلَّهِ وَ لِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ﴾^۲ امر حکومت را به شورایی سپرد که به گمانش من هم (با این منزلت خدایی) یکی از آنانم! خداوندا چه شورایی! من چه زمانی در برابر اولین آن‌ها در برتری و شایستگی مورد شک بودم که امروز هم پایه این اعضای شورا قرار گیرم؟!

۸. درخواست معاویه برای تحویل قاتلان عثمان

«وَ أَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنْ دَفْعِ قَتْلَةِ عُثْمَانَ إِلَيْكَ فَإِنِّي تَطَرُّتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَلَمْ أَرَهُ يَسْعُنِي دَفْعُهُمْ إِلَيْكَ وَ لَا إِلَيَّ غَيْرُكَ»^۳

اما اینکه خواسته بودی قاتلان عثمان را نزد تو فرستم، من در این کار اندیشیدم، دیدم برایم میسر نیست که آنان را به‌سوی تو یا شخص دیگری روانه سازم.

نکته

● معاویه به ولایت و فرمانروایی امام علیه السلام بر مسلمانان اقرار نمی‌کرد ولی وی را به رسیدگی به دادخواهی و شکایت‌های مردم و مجازات ستمگران ملزم می‌دانست و این مانند این است که به خرد و دانش شخصی ایمان نداشته باشی و در عین حال او را به آموزش مردم ملزم کنی.^۴

۹. توصیه امام به معاویه برای دست برداشتن از مخالفت

«وَ لَعَمْرِي لَئِنْ لَمْ تَنْزِعْ عَنْ غَيِّكَ وَ شِقَاقِكَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ عَنْ قَلِيلٍ يَطْلُبُونَكَ لَا يُكَلِّفُونَكَ طَلَبَهُمْ فِي بَرٍّ وَ لَا بَحْرٍ وَ لَا جَبَلٍ وَ لَا سَهْلٍ إِلَّا أَنَّهُ طَلَبُ يَسْوءُكَ وَ جَدَانُهُ وَ زَوْرٌ لَا يَسْرُكَ لُقْيَانُهُ وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ»^۵

۱. رعد، ۱۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۳. دَفْعٌ: تحویل.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۵، ص ۵۷.

۵. لَعَمْرِي: سوگند به جانم؛ العمر بالفتح: الحیاة و الدین، قال فی أقرب الموارد: و منه لعمری فی القسم ای لدینی. لَئِنْ لَمْ تَنْزِعْ: اگر دست برداری؛ النزع عن الشيء: الکف عنه.

غَيِّكَ: گمراهی تو؛ الغي: الضلال.

شِقَاقِكَ: اختلاف تو؛ تفرقه و نفاق و ناسازگاری و در اصل به معنای شکاف و جدایی میان دو چیز است؛ الشقاق: الخلاف.

به جان خودم سوگند، اگر از این گمراهی و اختلاف بازنایستی، به‌زودی آنان را خواهی شناخت که تو را می‌جویند و تو را به زحمت نیندازند که در بیابان و دریا و کوه و دشت در پی ایشان روی. لکن این جست‌وجو برای تو ناخوشایند است و زیارتی است که دیدارش تو را خرسند نسازد. سلام بر آن‌که شایسته اسلام است.

نکته‌ها

- اگر دشمن با همه اتمام حجت‌ها و ارائه برهان و دلیل، حق را نپذیرفت، راهی جز تهدید او و اخطار به او نسبت به عواقب لجاجت و عناد باقی نمی‌ماند.^۱
- جمله «لَتَعْرِفَنَّهُمْ عَنْ قَلِيلٍ يَطْلُبُونَكَ» می‌رساند که با دشمنی که فقط زبان زور را می‌فهمد و بر تداوم راه باطل اصرار می‌ورزد، نباید مدارا کرد، باید به تعقیب او شتافت و راه هرگونه شورش و طغیان را بر او بست.^۲

بحث تاریخی

هنوز جنگ صفین آغاز نشده بود ولی با گستاخی‌ها و توطئه‌های معاویه، کاملاً بستر جنگ مهیا شده بود و برای امیرالمؤمنین علیه السلام چاره‌ای جز قبول جنگ نبود. امام به هیچ وجه جنگ را نمی‌پسندید و سیاست او برخلاف سیاست‌های جنگ‌سالارانه بود. حضرت به تمام معنا صلح طلب بود.

در چنان شرایطی که تنور جنگ در حال افروخته شدن و شعله‌ور شدن بود و فتنه قاسطین

ادامه از صفحه قبل:

التكليف: الأمر بما يشق عليك من الكلفة بمعنى المشقة.

لَا يُكَلِّفُونَكَ: تو را به زحمت نمی‌اندازند.

سَهْلٌ: زمین.

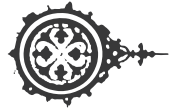
يَسْوءُكَ: تو را خوش نمی‌آید.

زَوْرٌ: دیدار؛ گاه معنای مصدري دارد به معنای دیدار کردن و ملاقات نمودن و گاه به معنای زائر است. در اینجا همان معنای مصدري منظور است؛ بالفتح جاء مصدرا و غير مصدر و على الثاني يستوى فيه المفرد و المثنى و الجمع و المذكر و المؤنث. يقال: رجل زور و قوم زور و نساء زور. قال الجوهري الزور، الزائرون يقال: رجل زائر و قوم زور و زوار مثل سافر و سفر و سفار، و نسوة زور أيضا. زاره زورا من باب قال: أناه بقصد الالتقاء به.

لُقْيَانٌ: دیدار؛ ملاقات؛ لقاء: مصدر است به معنای ملاقات نمودن؛ بضم اللام و كسرهما مصدر من لقيت فلانا من باب علم أى صادقته و رأيته.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۱.

۲. همان.



نامه ۱۰

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پیش از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری
مخاطب: معاویه
علت مکاتبه: خون‌خواهی دروغین معاویه
موضوع: اخلاقی، سیاسی
هدف و نتیجه: پاسخ‌گویی و رد تهمت‌ها و شبهه‌ها؛
افشاگری^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۴.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های امام علیه السلام به معاویه است که از ۴ بخش تشکیل شده است: ۱. معاویه را نصیحت می‌کند و نسبت به عواقب کارهایش هشدار می‌دهد؛ هرچند امید چندانی به هدایت او ندارد؛ ۲. به معاویه گوشزد می‌کند که چگونه می‌خواهد زمامداری امت اسلامی را بر عهده بگیرد در حالی که نه سابقه درخشانی در اسلام دارد و نه از خانواده باتقوایی است؛ ۳. گوشزد می‌کند که مردم را رها کن و تنها به میدان بیا و با من نبرد تن به تن کن تا تکلیف مسلمانان روشن گردد؛ ۴. بهانه خون‌خواهی عثمان را مطرح می‌کند که تو به خوبی می‌دانی که چه کسی قاتل عثمان بوده چرا به سراغ او نمی‌روی؟

همچون آتش زیر خاکستر آماده سر برآوردن بود، شخصی به نام ابومسلم خولانی که از تابعین شامی بود و هرگز اسلام ناب را نمی‌شناخت و تنها با اسلام اموی آشنا بود، به همراه عده‌ای نزد معاویه آمد و با او به مناظره پرداخت و او را به سبب اینکه با شخصی می‌خواهد بجنگد که از نظر مصاحبت با پیامبر و هجرت و سابقه و قرابت برتری دارد، مورد انتقاد و نکوهش قرار داد. هنگامی که در برابر ترفند معاویه سر تسلیم فرود آورد و فریفته شد، معلوم شد که فردی جاهل است.

معاویه گفت ما با علی علیه السلام سر جنگ نداریم. او قاتلان عثمان را پناه داده است. ما تصمیم داریم آن‌ها را قصاص کنیم. او اگر قاتلان عثمان را تحویل ما بدهد با او نمی‌جنگیم.

ابومسلم و همراهانش درخواست کردند که نامه‌ای برای امام فرستاده شود و از او درخواست شود که قاتلان عثمان را تحویل معاویه دهد؛ چراکه او ولی دم عثمان است. معاویه که در تردستی و شیطنت ماهر و استاد بود. نامه‌ای برای امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت و خود ابومسلم را مأمور کرد که نامه را به کوفه ببرد و تقدیم حضرت نماید و جواب را دریافت کند و بازگردد.

او رهسپار کوفه شد. وارد شهر شد و نامه را در حضور جمع تقدیم امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و خود به پا خاست و پس از حمد و ثنای خداوند، حضرت را مخاطب ساخته، چنین گفت که تو امروز ولی امر مسلمانان و زمامدار امت می‌باشی. من دوست نمی‌دارم که این مقام والا به غیر تو واگذار گردد، مشروط بر اینکه خود پاسدار حق باشی و خواسته ما را برآورده کنی. اگر قاتلان عثمان را تحویل ما دهی تو امیر و رهبر مایی در این صورت هرکس با تو مخالفت کند، تو را یاری می‌کنیم. امام فرمود: فردا بیا و پاسخت را بگیر.

در روز بعد، مردم که متوجه مأموریت ابومسلم شده بودند، به طور خودجوش در مسجد اجتماع کردند و شعار «کُنا قتل عثمان» را سر دادند و به ابومسلم فهماندند که قاتل عثمان شخص یا اشخاص معینی نیستند بلکه همگان قاتل اویند؛ چراکه او به امت خیانت کرده و قاتلان او به نمایندگی از همه امت او را کشتند. شکوه جمعیت و شعارهای کوبنده، چشم او را خیره کرد ولی از آنجا که او قلبش با معاویه بود، نتوانست از بیراهه به راه راست آید.

ابومسلم به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام رسید تا پاسخ نامه معاویه را دریافت کند و از اینکه از تحویل گرفتن قاتلان عثمان ناکام مانده، با ناراحتی و سرافکنندگی پاسخ نامه معاویه را دریافت کرد و با صدای ملایم به طوری که اطرافیان نزدیکش بشنوند چند بار گفت «الان طاب الضراب» اکنون نبرد در کام‌ها گواراست.^۱

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۲۴.

چه خواهی کرد اگر از دنیایی که در آن هستی پرده‌ها کنار رود؟ دنیایی که با زینت‌هایش خود را آراسته و با لذت‌هایش فریب داده، تو را خواند و تو اجابت کردی، به‌سوی خود کشاند و تو در پیش‌شدی، فرمانت داد و اطاعتش کردی.

نکته‌ها

- اشاره به نیاززدگی معاویه است که در آن غرق شده و تمام ارزش‌های الهی و انسانی را از یاد برده است که اگر پرده‌ها کنار رود، رسوایی او را در پی خواهد داشت که در دام فریب و لذت‌های آن گرفتار شده است.^۱
- از فریب‌های دنیا این است که زینت‌های خود را که به‌زودی از انسان خواهد گرفت، همچون لباس زیبا و فریبنده بر قامت انسان پوشانیده و تصور این را که چنین زینتی همیشه با او خواهد بود، برای او ایجاد خواهد کرد.^۲

استعاره

مستعار: جلابیب

مستعارمنه: مانعیت

مستعارزله: لذت‌های مادی

جامع: واژه «جلابیب» که به‌معنی پوشش‌های بدن است، استعاره از لذت‌های مادی است که بر اثر بهره‌گیری از متاع‌های دنیا نصیب دنیاداران می‌شود؛ زیرا این لذت‌ها و متعلقات آن‌ها مانع می‌شوند از آنکه آدمی زندگی اخروی را که در پیش دارد، ببیند؛ چنان‌که لباس بدن را می‌پوشاند.

تشبیه

مشبه: زرق و برق دنیا

مشبه‌به: لباس‌های رنگارنگ

ادامه از صفحه قبل:

تَحَسَّنَتْ.

دَعَتْكَ: تو را دعوت کرد.

أَجَبْتَهَا: آن را پذیرفتی.

قَادَتْكَ: تو را راهنمایی کرد.

أَطَعْتَهَا: آن را اطاعت کردی.

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۸۱.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۳.

و من کتاب له (علیه السلام) إلیه ایضا:

وَ كَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَكَشَّفَتْ عَنْكَ جَلَابِيبُ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَبَهَّجَتْ بِزِينَتِهَا وَ خَدَعَتْ بِلَذَّتِهَا دَعْتَكَ فَأَجَبْتَهَا وَ قَادَتْكَ فَاتَّبَعْتَهَا وَ أَمَرْتَكَ فَأَطَعْتَهَا وَ إِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَقْفِكَ وَاقِفٌ عَلَى مَا لَا يُنْجِيكَ مِنْهُ مَجْنٌ فَاقْعَسْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ وَ خُذْ أَهْبَةَ الْحِسَابِ وَ شَمِّرْ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ وَ لَا تُمَكِّنِ الْغَوَاةَ مِنْ سَمْعِكَ وَ إِلَّا تَفْعَلْ أُغْلَمَكَ مَا أَغْفَلْتَ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّكَ مُتْرَفٌ قَدْ أَخَذَ الشَّيْطَانُ مِنْكَ مَاخِذَهُ وَ بَلَغَ فِيكَ أَمَلَهُ وَ جَرَى مِنْكَ مَجْرَى الرُّوحِ وَ الدَّمِ وَ مَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةُ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ وَ وِلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ بِغَيْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ وَ لَا شَرَفٍ بَاسِقٍ وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَائِقِ الشَّقَاءِ وَ أَحْذَرُكَ أَنْ تَكُونَ مُتَمَادِيًا فِي غِرَّةِ الْأُمْنِيَّةِ مُخْتَلِفَ الْعَلَانِيَةِ وَ السَّرِيرَةِ وَ قَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْحَرْبِ فَدَعَ النَّاسَ جَانِبًا وَ أَخْرَجَ إِلَيَّ وَأَغْفِ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ لِتَعْلَمَ أَيُّنَا الْمَرِيءُ عَلَى قَلْبِهِ وَ الْمُعْطَى عَلَى بَصَرِهِ فَأَنَا أَبُو حَسَنِ قَاتِلُ جَدِّكَ وَ أَخِيكَ وَ خَالِكَ شَدْخًا يَوْمَ بَدْرٍ وَ ذَلِكَ السَّيْفُ مَعِيَ وَ بِذَلِكَ الْقَلْبُ أَلْقَى عَدُوِّي مَا اسْتَبَدَلْتُ دِينًا وَلَا اسْتَحْدَثْتُ نَبِيًّا وَ إِنِّي لَعَلَى الْمِنْهَاجِ الَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ وَ دَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرَهِينَ وَ زَعَمْتَ أَنَّكَ جِئْتَ ثَائِرًا بِدَمِ عُثْمَانَ وَ لَقَدْ عَلِمْتُ حَيْثُ وَقَعَ دَمُ عُثْمَانَ فَاطْلُبْهُ مِنْ هُنَاكَ إِنْ كُنْتَ طَالِبًا فَكَأَنِّي قَدْ رَأَيْتَكَ تَضِجُ مِنَ الْحَرْبِ إِذَا عَضَّتْكَ صَحِيجُ الْجَمَالِ بِالْأَثْقَالِ وَ كَأَنِّي بِجَمَاعَتِكَ تَدْعُونِي جَزْعًا مِنَ الضَّرْبِ الْمُتَتَابِعِ وَ الْقَضَاءِ الْوَاقِعِ وَ مَصَارِعَ بَعْدَ مَصَارِعَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ هِيَ كَافِرَةٌ جَاذِبَةٌ أَوْ مُبَايَعَةٌ حَائِدَةٌ.

۱. دنیاگرایی معاویه

«وَ كَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَكَشَّفَتْ عَنْكَ جَلَابِيبُ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَبَهَّجَتْ بِزِينَتِهَا وَ خَدَعَتْ بِلَذَّتِهَا دَعْتَكَ فَأَجَبْتَهَا وَ قَادَتْكَ فَاتَّبَعْتَهَا وَ أَمَرْتَكَ فَأَطَعْتَهَا»^۱

۱. تَكَشَّفَتْ: آشکار شد؛ «تَكَشَّفَتْ عَنْكَ» ای ارتفعت و زالت عنك و «انقشعت» و «تقشعت» بمعنی انكشفت و تَكَشَّفَتْ يقال: انقشع السحاب و تقشع أي زال و انكشف.

جَلَابِيبُ: چادرها؛ اینجا مراد پوشش‌ها؛ جمع «جلباب» چادر و پارچه‌ای است که تمام بدن را می‌پوشاند و به پیراهن بلند و گشاد نیز اطلاق می‌شود؛ جلابیب: جمع الجلباب بکسر الجیم و سکون اللام و تخفیف الباء و بکسر اللام و تشدید الباء ایضا: الملحفه و هی الثوب الواسع فوق جمیع الثیاب. و تجلبب الرجل جلببه ای لبس الجلباب و لم تدغم لأنها ملحقه بد حرج.

تَبَهَّجَتْ: زیبا کرد؛ از ریشه «بَهَج» به‌معنای زیبایی و طراوت؛ تبهج: مسرور شدن به‌سبب زیبایی است؛ «تَبَهَّجَتْ» ای

- «شَمَّرَ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ» این جمله یا اشاره به حوادث دردناکی است که در همین دنیا دامان معاویه و طرفدارانش را می‌گرفت یا اشاره به حوادث روز قیامت است.^۱

مشابه

- ◇ «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ»^۲ روزی که هرکس کارهای نیک و کارهای بد خود را در برابر خود حاضر ببیند.
- ◇ «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»^۳ و نگه داریدشان، باید بازخواست شوند.
- ◇ «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۴ از آنچه نمی‌دانی پیروی مکن همانا گوش و چشم و دل‌ها همه مسئول‌اند.

۳. بر حذر داشتن معاویه از مشاوران گمراه

- «وَلَا تُمْكِنَ الْغَوَاةَ مِنْ سَمْعِكَ وَ إِلَّا تَفْعَلْ أُغْلِمَكَ مَا أَغْفَلْتَ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّكَ مُتْرَفٌ قَدْ أَخَذَ الشَّيْطَانُ مِنْكَ مَا أَخَذَهُ وَ بَلَغَ فِيكَ أَمَلَهُ وَ جَرَى مِنْكَ مَجْرَى الرُّوحِ وَ الدَّمِ»^۵
- به سخن گمراهان گوش مده و اگر چنین نکنی تو را از آنچه در غفلتی آگاه سازم. همانا تو نازپرورده‌ای هستی که شیطان در بندت کشیده و به آرزوی خویش درباره‌ی تو رسیده و چون جان و خون در وجودت روان گشته.

نکته‌ها

- امام به این واقعیت اشاره می‌کند که انسان هرچه در لذت‌ها بیشتر فرو رود بیشتر از

وجه شبه: امام علیه السلام زرق و برق دنیا را به لباس‌های رنگارنگی تشبیه کرده که در تن می‌پوشند یا چادری که به سر می‌کشند. زینت‌های دنیا را فریبنده و لذت‌هایش را مایه جلب و جذب به‌سوی آن شمرده؛ هوس‌بازان که از ماهیت دنیا بی‌خبرند به‌سوی آن جلب می‌شوند و برای اینکه بتوانند به این زینت‌ها ادامه بدهند سر به فرمان دنیا می‌نهند و اوامرش را اطاعت می‌کنند.

۲. رسیدن ناگهانی مرگ

«وَ إِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَتَفَكَّ وَ اقْتَفَى عَلَى مَا لَا يُنْجِيكَ مِنْهُ مِجَنٌّ فَاقْعَسْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ وَ خُذْ أَهْبَةَ الْحِسَابِ وَ شَمَّرَ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ»^۱

دیری نخواهد گذشت که کسی تو را بر موقفی نگاه دارد که نجات‌دهنده‌ای از آن نجات ندهد. پس، از این کار دست بردار. برای حساب مهیا شو و خود را برای بلاهایی که بر سرت فرود می‌آید، آماده ساز.

نکته‌ها

- جمله «عَلَى مَا لَا يُنْجِيكَ مِنْهُ مِجَنٌّ» می‌رساند که از عوامل فریب دنیا آن است که در آن انسان تنها نیست و هنگام گرفتاری امکانات آن به فریاد رسیده یا انسان‌ها به کمک او می‌شتابند و حال آنکه با ورود به سرای ابدی یک‌باره انسان تنها می‌ماند و هیچ‌کس و هیچ‌چیز از انسان جز پرونده عملش در کنارش نخواهد بود.^۲

۱. یُوشِكُ: نزدیک است؛ از ریشه «وَشَكَ» به معنای تند رفتن؛ بنابراین به این معناست که به‌زودی فلان امر تحقق می‌یابد؛ «یوشک» بالكسر آی یقرب و یدنو و یسرع، يقال: أوشك يوشك إيشاكا فهو موشك، و الوشيك السريع. و العلامة تقول: يوشك بفتح الشين و هی لغة رديئة، انتهى كلامه.

يَتَفَكَّ: تو را باز می‌دهد.

يُنْجِيكَ: نجات می‌دهد.

مِجَنٌّ: سپر؛ «مِجَنٌّ» الترس؛ و بعض النسخ «منج» اسم الفاعل من قوله عليه السلام ينجيك.

اقْعَسْ: عقب‌رو؛ از ریشه «قَعَس» به معنای برآمدن سینه به طرف جلو و فرو رفتن پشت است؛ سپس به معنای عقب‌نشینی از کاری آمده است و در اینجا یعنی: ای معاویه از امر خلافت عقب‌نشینی کن؛ اقعس عن هذا الأمر: امر من قعس عنه قعسا من باب علم أى تأخر عنه كتقاعس و اقعنسس كما فى صحاح الجوهري؛ و على نسخة نصر أمر من أيس منه إياسا من باب علم أى ققط و قطع الرجاء منه.

أَهْبَةُ: مهیا شدن؛ وسایل انجام کاری است؛ الأهبة: فى الصحاح: تأهب: استعداد، وأهبة الحرب عدتها؛ و الجمع اهب.

شَمَّرَ: آماده باش؛ از ریشه «تشمير» به معنای جمع کردن؛ برچیدن و آمده شدن است و معادل آن در فارسی دامن همت به کمر زدن است.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۳.

۱. همان، ص ۱۳۸.

۲. آل عمران، ۳۰.

۳. صفات، ۲۴.

۴. اسراء، ۳۶.

۵. لَا تُمْكِنُ: توانایی نده.

الْغَوَاةَ: گمراهان؛ جمع غاوی به معنای گمراه؛ «الغواة» كالقضاة جمع غاوى الضالّ. الإغفال: الإهمال و الترك.

مُتْرَفٌ: متنعمان طاغی و گردن کش؛ کسی که نعمت و رفاه تو را به طغیان واداشته؛ «المترف» مفعول، و فى الصحاح: أترفته النعمة أى أطعته. و فى بعض النسخ مشكول على هيئة الفاعل و الصواب ما قدمناه؛ قال الله تعالى: ﴿وَ أَزْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ﴾ (انبیاء: ۱۴).

الْمَأْخَذُ: راه؛ المنهج و المسلك، و یروی على هيئة الجمع أعنى الماخذ أيضا، وجاءت الماخذ بمعنى المصائد أيضا. بَلَغَ: رسید.

جَزَى: نفوذ کرد.

الْعَلَانِيَّةُ وَالسَّرِيَّةُ^۱

ای معاویه! از چه زمان شما زمامدار رعیت و والی امر امت بوده‌اید؟ نه پیشینه‌ای در دین و نه شرفی بلندپایه داشته‌اید. به خدا پناه می‌بریم از آنکه به شقاوت دیرینه دچار شویم. تو را بر حذر می‌دارم از اینکه همچنان فریب آرزوها را خوری و ظاهریت برخلاف باطنت باشد.

نکته‌ها

- «وَلَاةُ أَمْرِ الْأُمَّةِ»: این جمله نشان می‌دهد که منظور امام، عصر ظهور اسلام است؛ زیرا در هنگام ظهور اسلام خاندان بنی‌امیه و در رأس آنان ابوسفیان در جبهه مخالف اسلام کار می‌کردند.^۲
- «بِغَيْرِ قَدَمِ سَابِقٍ»: به این واقعیت اشاره می‌کند که حکومت و زمامداری بر امت اسلامی نیاز به شرایطی دارد؛ از جمله پیش‌گام بودن در اسلام و شرافت بالای نسب.^۳
- «مُخْتَلِفُ الْعَلَانِيَّةِ وَالسَّرِيَّةِ»: اشاره به نفاق معاویه است که در ظاهر به‌عنوان خون‌خواهی عثمان و دفاع از مقام خلافت برخاسته و در باطن هدفی جز حکومت بر شام نداشت.^۴

۱. سَاسَة: سیاستمداران؛ ساسة: جمع سانس بطله جمع باطل إِلَّا أَنْ حَرَفَ الْعَلَّةَ فِيهَا أَبْدَلَتْ أَلْفًا وَأَصْلُهَا سَيْسَة. وَلَاة: زمامداران.

بَاسِقٍ: عالی و بلند؛ از ریشه «بسوق» گرفته شده است؛ باسِق: ای عال رفیع، يقال: بسق فلان علی أصحابه أي علاهم و بسق النخل بسوقا أي طال و ارتفعت أغصانه و منه قوله تعالى: ﴿وَالْتَّغْلُ بَاسِقَاتٍ﴾ (ق، ۱۲) قال هشام أخوذی الرمة فی أبيات يرثی بها أخاه ذا الرمة و ابن عمه أوفی بن دلهم.

الشَّقَاءُ: بدبختی.

أَحْذَرَك: تو را بر حذر می‌دارم.

مُتَمَادِيًا: مستمر رونده؛ متمادیا: فاعل من التمداد و أصله المدى أي الغاية، يقال: تمدد فلان فی غیه أي دام علی فعله و لَج و بلغ فيه المدى.

غَرَّة: غرور و فریب؛ الغرة: الغفلة.

الْأُمْنِيَّة: آرزو؛ ریشه اصلی آن «منی» به معنای تقدیر و فرض است و اینکه به آرزوها، «تمنا» و «امنیه» گفته می‌شود به این دلیل است که انسان مطالبی را در عالم خیال خود برای آینده فرض و تقدیر می‌کند و به آن دل می‌بندد؛ واژه «امنیه» غالباً در مواردی به کار می‌رود که آرزوهای دست‌نیافتنی در میان است؛ الامنیة: بضم الهمزة واحدة الأمانی:

ما يتمناه الإنسان و يؤمل إدراكه و طمع الناس.

مُخْتَلِف: متفاوت.

السَّرِيَّة: باطن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۴۰.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۴۱.

معنویات دور می‌شود و شهوات و هوای نفس بیشتر در نهاد او ریشه می‌دواند.^۱

- از عوامل بزرگ لغزش و فریب انسان و سوسه‌های حاشیه‌نشینان شیطان‌صفت و دوستان فریب‌خورده‌ای است که با پیشنهادهای اهریمنی خود، انسان را به تباهی می‌کشند.^۲
- منظور از اغفال نفس، آن است که آن را به خودش واگذارد. امام علیه السلام با این بیان که تو را آگاه خواهم کرد، معاویه را تهدید فرمود و چنان که از سیاق کلام معلوم می‌شود، مراد اعلام به فعل است نه به قول و گفتار؛ زیرا همین که وی در تنگنای جنگ و قتال قرار می‌گیرد، می‌فهمد که این امور بر اثر اغفال نفس و ترک اطاعت خدا به سرش آمده و آسایش و راحت او را گرفته است.^۳
- امام در این عبارت هم ریشه انحرافات را به معاویه بازگو می‌کند و هم راه درمان این درد را نشان می‌دهد.^۴

مشابه

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَبَاطِلٌ﴾ أَنْ رَأَهُ اسْتَغْنَى^۵ حقا که آدمی نافرمانی می‌کند، هرگاه که خویش را بی‌نیاز ببند.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾^۶ ما هیچ بیم‌دهنده‌ای به قریه‌ای نفرستادیم، جز آنکه توانگران عیاش آن گفتند: ما به آنچه شما را بدان فرستاده‌اند ایمان نمی‌آوریم.

۴. افشای نفاق معاویه

«مَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةُ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ وَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ بِغَيْرِ قَدَمِ سَابِقٍ وَلَا شَرَفٍ بَاسِقٍ وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ وَ أَحْذَرَك أَنْ تَكُونَ مُتَمَادِيًا فِي غَرَّةِ الْأُمْنِيَّةِ مُخْتَلِفٍ

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۵، ص ۶۴.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۷، ص ۶۵.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۳۷.

۵. علق، ۷۶.

۶. سبأ، ۳۴.

مشابه

﴿وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ﴾^۱ و آرزوی دراز، آخرت را از یاد می برد.

۵. پاسخ به تهدید معاویه

﴿وَقَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْحَرْبِ فَدَعِ النَّاسَ جَانِبًا وَاخْرُجْ إِلَيَّ وَاعْفِ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ لِتَعْلَمَ أَيُّنَا الْمَرِيضُ عَلَى قَلْبِهِ وَ الْمُعْطَى عَلَى بَصَرِهِ﴾^۲

مرا به جنگ فراخواندی، پس مردم را واگذار و خود به تنهایی به جانب من بیا و هر دو سپاه را از پیکار معاف دار، تا دانسته شود که قلب کدام یک از ما را زنگار گناه، سیاه کرده و پر دیده کدام یک از ما پرده افتاده؟

مشابه

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۳ حقا که کارهایی که کرده بودند بر

دل هاشان مسلط شده است.

۶. اکراه معاویه در پذیرش اسلام

﴿فَأَنَا أَبُو حَسَنِ قَاتِلُ جَدِّكَ وَ أَخِيكَ وَ خَالِكَ شَدْخًا يَوْمَ بَدْرٍ وَ ذَلِكَ السَّيْفُ مَعِيَ وَ

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۷۵.

۲. دَع: کنار بگذار.

أَعْفَى: معاف دار؛ أَعْفَى: أمر من الإعفاء، وفي بعض النسخ مشكول بضم الفاء وهمزة الوصل و لکنه و هم و الصواب الأول يقال: أعفاه من الأمر أي برّاه منه. وفي الصحاح: يقال: أعفنى من الخروج معك أي دعنى منه؛ واستغفاه من الخروج معه أي سألته الاعفاء.

الْمَرِيضُ عَلَى قَلْبِهِ: کسی که گناه بر قلبش غلبه نموده؛ المرین: اسم مفعول من ران کالمدین من دان، و فی النهایة الاثریة: يقال: رین بالرجل رینا إذا وقع فیما لا یستطیع الخروج منه، و أصل الرین: الطبع و التغطية و منه قوله تعالى: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ (المطففين، ۱۵) أي طبع و ختم، و منه حدیث علی علیه السلام: لتعلم اینا المرین علی قلبه و المعطى علی بصره؛ و المرین المفعول به الرین؛ و منه حدیث مجاهد فی قوله تعالى: ﴿وَ أَحَاطَ بِهِ حَظِیَّتُهُ﴾ (البقرة، ۷۷) قال: هو الزان، و الزان و الرین سواء کالذام و الذیم، و العاب و العیب. انتهى کلامه. و لا یخفى علیک أن ابن الأثیر أشار بقوله: «و منه حدیث علی علیه السلام لتعلم اینا المرین علی قلبه و المعطى علی بصره» إلى هذه الفقرة من ذلك الكتاب الذى نحن بصدد شرحه و ابن الأثیر هذا هو مبارک بن أبی الکرام أثیر الدین محمد الجزرى توفى بموصل سنة ۶۰۶ من الهجرة. و فی الصحاح للجوهري: الرین الطبع و الدنس، يقال: ران علی قلبه ذنبه یرین رینا و رینا أي غلب. و قال أبو عبيدة فی قوله تعالى: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ أي غلب. و قال الحسن، هو الذنب علی الذنب حتى یسواد القلب. و قال أبو عبيدة: کلّ ما غلبک فقد ران و رانک و ران علیک. و قال أبو زید: يقال: رین بالرجل إذا وقع فیما لا یستطیع الخروج منه و لا قبل له به، و ران النعاس فی العین و رانت الخمر علیه غلبته. و قال القناتى الأعرابی: رین به أي انقطع به و رانت نفسه ترین رینا أي خبثت و غثت. انتهى قول الجوهري.

مُعْطَى: پوشیده شده.

۳. مطففين، ۱۴.

بَذَلَكَ الْقَلْبُ أَلْقَى عَدُوِّي مَا اسْتَبَدَلْتُ دِينًا وَ لَا اسْتَحْدَثْتُ نَبِيًّا وَ إِنِّي لَعَلَى الْمِنْهَاجِ الَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ وَ دَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرِهِينَ»^۱

منم ابوالحسن، کشنده جد و دایی و برادرت که آنان را در جنگ بدر درهم کوفتم. اینک همان شمشیر با من است و با همان قلب دشمنم را ملاقات می کنم، نه دینم را تغییر داده ام و نه پیامبری تازه برگزیده ام. بر همان راه حق گام می نهم که شما آن را به اختیار خود رها کردید، و به اجبار در آن وارد شدید.

نکته

● «شَدْخًا» به معنای شکستن چیز توخالی است. این تعبیر بیانگر این حقیقت است که جد و برادر و دایی معاویه که در روز جنگ بدر کشته شدند، مجموعه هایی توخالی داشتند که خالی از مغز متفکر بود.^۲

مشابه

﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِآلِفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدَفِينَ﴾^۳ و آنگاه که از پروردگارتان یاری خواستید و خدا پذیرفت که من با هزار فرشته که از پی یکدیگر می آیند یاریتان می کنم.

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۴ و بی تردید خدا در [جنگ] بدر شما را یاری داد، در حالی که [از نظر سازوبرگ جنگی و شمار نفرات نسبت به دشمن] ناتوان بودید؛ بنابراین از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید.

﴿إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ﴾^۵ آنگاه که به مؤمنان می گفتی: «آیا کافی نیست که پروردگارتان شما را به سه هزار نفر از فرشتگانی که [از آسمان] فرود آیند یاری کند؟»

۱. شَدْخ: شکستن سر؛ شدخا: قال الجوهري في الصحاح: الشدخ كسر الشيء الأجوف، تقول: شدخت رأسه، من باب منع، فانشدخ، و شدخت الرأس شدت للكثرة؛ انتهى.

۲. لَا اسْتَحْدَثْتُ: به وجود نیاوردم.

الْمِنْهَاج: مسیر؛ روش؛ المنهاج: كالمعراج: الطريق الواضح.

طَائِعِينَ: اطاعت کنندگان با میل و رغبت.

مُكْرِهِينَ: اکراه دارندگان.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۴۵.

۴. انفال، ۹.

۵. آل عمران، ۱۲۳.

۶. آل عمران، ۱۲۴.

گویی تو را می بینم چون شترانی که زیر بار سنگین فریاد می کشند، از فرو رفتن دندان های جنگ بر پیکر خویش فریاد برآورده ای و گویی سپاهیان را می بینم که از ضربه های پیاپی و سرنوشتی که بر سرشان فرود آمده و از سرنگون شدن های پی در پی با ناله و زاری مرا به کتاب خدا می خوانند، همان کسانی که یا کافر و منکر حق اند یا بیعت کرده و پیمان شکسته اند.

نکته ها

- «هی» به یاران معاویه برمی گردد که گروهی از آنان در ظاهر از اسلام دم می زدند و در باطن در راه شرک گام نهادند و گروهی دیگر ابتدا با امام بیعت و سپس پیمان شکنی کردند و همراه سپاه جمل در بصره با امام جنگیدند و نیز در جنگ صفین به همراه معاویه با امام نبرد کردند. هر دو گروه به قرآن اعتقاد نداشتند و به دستورات آن عمل نمی کردند بلکه آن را وسیله ای برای رسیدن به اهداف شوم خود می دانستند.^۱
- کلمه «مصرع» در اینجا، مصدر میمی و به معنای هلاکت است یعنی به سبب بی تابی از هلاکت هایی که به بعضی از آن ها بعد از دیگری ملحق می شود یا جزع و بی تابی که بعد از هلاکت پدران گذشته آن ها بر ایشان وارد می شود، این از نشانه های آشکار، بر حقانیت آن حضرت است که پیش از وقوع قضیه، اطلاع داشت که قوم معاویه، او را به کتاب خدا می خوانند.^۲
- جمله «مُبَايَعَةٌ حَائِدَةٌ» به این معناست که این ها جمعیتی هستند که با امام بیعت کرده بودند و پس از آن به سوی معاویه رفته بودند.
- شناخت دقیق و عمیق امیرالمؤمنین علیه السلام از دشمن سرسخت خود، معاویه و چشم غیب بینی که خداوند به ایشان داده بود، آن حضرت را قادر می ساخت که وضعیت شخص او و گروه همراهش را در صحنه نبرد پیش بینی نماید و دقیقاً آنچه خبر می دهد واقع شود.^۳

تشبیه

مشبه: داد و فریاد معاویه

مشبه به: ناله شترها در زیر بارهای سنگین

وجه شبه: وجه شبه سختی و شدت آزرده ای است که در هر دو (معاویه گرفتار و شتر زیر بار) موجود است و ضجه و ناله کنایه از آزرده ای و رنج می باشد.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۵، ص ۶۸.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۶۹.

۳. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۴۷.

۷. خون خواهی دروغین

«وَرَعِمْتَ أَنْتَ جِئْتَ ثَائِرًا بِدَمِ عُثْمَانَ وَلَقَدْ عَلِمْتَ حَيْثُ وَقَعَ دَمُ عُثْمَانَ فَاطْلُبْهُ مِنْ هُنَاكَ إِنْ كُنْتَ طَالِبًا»^۱

می پنداری که به خون خواهی عثمان آمده ای! حال آنکه می دانی خون عثمان را چه کسانی ریختند، اگر طالب خون اوایی از آنان بخواه.

نکته

- اشاره به اینکه اگر شرکای خون عثمان را می خواهی دوستان تو طلحه و زبیر بودند و اگر به دنبال کسانی هستی که او را تنها گذاشت و فریاد استغاثه او را پاسخ ندادند، خودت هستی که عثمان به تو نامه نوشت و تقاضای کمک کرد و تو پاسخ ندادی.^۲

۸. پیشگویی های امام

«فَكَأَنِّي قَدْ رَأَيْتُكَ تَضِجُ مِنَ الْحَرْبِ إِذَا عَصَّكَ ضَجِيجَ الْجَمَالِ بِالْأَثْقَالِ وَكَأَنِّي بِجَمَاعَتِكَ تَدْعُونِي جَزَعًا مِنَ الصَّرْبِ الْمُتَتَابِعِ وَالْقَضَاءِ الْوَاقِعِ وَمَصَارِعَ بَعْدَ مَصَارِعَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَهِيَ كَافِرَةٌ جَاحِدَةٌ أَوْ مُبَايَعَةٌ حَائِدَةٌ»^۳

۱. ثَائِرًا: خون خواهی کننده؛ از ریشه «ثَر» به معنای خون خواهی گرفته شده و اینکه درباره بعضی از معصومین گفته می شود «یا ثارالله» یعنی ای کسی که خون خواهش خداست، نه یک فرد و یک قبیله؛ ثائرا بعثمان: ثار القتل و بالقتل ثاراً أو ثورة من باب منع: طلب دمه و قتل قاتله فهو ثائر. و الثائر ليس من حقه أن يبقی، و الأصل فی الثائر القاتل، فوضعه موضع الوارث المنتقم، يقال: ثارت فلانا و ثارت بفلان إذا قتلت قاتله.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۵۰.

۳. تَضِجُ: ناله می کنی.

عَصَّ: فشار آورد؛ سخت گردید؛ از ریشه «عَصَّ» به معنای دندان گرفتن؛ عَصَّكَ: عَصَّه عَصًا و عَضِيضًا من باب منع ای امسکه بآستانه و يقال بالفارسية: غاز گرفت او را، يقال: عَصَّه، و عَصَّ به و عَصَّ عليه و هما يتعاضبان إذا عَصَّ كل واحد منهما صاحبه و كذلك المعاضة و العضاض. و أعضضته الشيء فعصَّه و فی الحديث فأعضوه بهن أبيه و لا تكنوا، و يقال: أعضضته سيفي أي ضربته به. و عَصَّه الزمان أي اشتد عليه. و عَصَّ الشيء أي لزمه و استمسك به. جمال: شترها؛ جمع «جَمَل».

جَزَعًا: وحشت.

الصَّرْبِ الْمُتَتَابِعِ: ضربه های متوالی.

مَصَارِعَ: کشته ها.

جَاحِدٌ: منکر.

مُبَايَعَةٌ: بیعت کننده.

حَائِدَةٌ: منحرف؛ از ریشه «حید» به معنای میل به یک طرف؛ این واژه به معنای بیعت شکن نیز به کار می رود؛ حائده: أجوف یانی من حاد یحید حیداً من باب باع يقال: حاد عن الطريق إذا مال عنه و عدل.



استعاره

مستعار: عَضّ

مستعار منه: گاز گرفتن

مستعار له: عملی که جنگ انجام می دهد

جامع: برای عملی که جنگ انجام می دهد واژه «عَضّ» را که به معنای گاز گرفتن است استعاره آورده است، وجه تشبیه آن است که این سختی ها و سنگینی ها مثل فشار زیر دندان ها باعث ایجاد درد می شود.



نامه ۱۱

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پیش از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری
مخاطب: زیاد بن نصر و شریح بن هانی
علت مکاتبه: حرکت بخشی از سپاهیان به عنوان مقدمه سپاه اصلی از کوفه
موضوع: نظامی
هدف و نتیجه: رسیدن به منطقه سوق الجیشی مناسب و جلوگیری از پیشروی دشمن^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۷.

پیشگفتار نامه

از وصیت های آن حضرت است هنگامی که لشکری را به سوی دشمن فرستاد. امام لشکری به فرماندهی زیاد بن نصر حارثی و شریح بن هانی از لشکرگاه نخیله در نزدیکی کوفه به سوی شام اعزام فرمود. در بین راه میان آن دو اختلاف نظر پیش آمد و هر یک به شکایت از دیگری نامه ای برای حضرت نوشت و امام در پاسخ آن ها این نامه را مرقوم فرمود. در این نامه تمام امور مهمی را که مربوط به روش های لشکرکشی و موضع گیری در برابر دشمن است و چگونگی استفاده از فرصت ها و پرهیز از کمین دشمن و چگونگی حمایت از لشکر در شب ها هنگام استراحت و مسائل دقیق دیگری از این قبیل را بیان فرموده است.

۲.۱. مشخص کردن جبهه

«وَلْتَكُنْ مَقَاتِلُكُمْ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ أَوْ اثْنَيْنِ»^۱

جنگ شما باید از یک جانب یا از دو جانب باشد.

نکته

- به این دلیل که نیروی دشمن تقسیم گردد و از تمرکز امکانات آن جلوگیری شود و از امکانات نیروهای خودی هم به صورت بهینه استفاده شود.^۲

۳.۱. نقاط حساس

«وَأَجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صَيَاصِي الْجِبَالِ وَ مَنَاقِبِ الْهَضَابِ لئَلَّا يَأْتِيَكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانٍ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ»^۳

و بر قلّه کوهها و فراز تپهها نگهبانانی بگمارید، تا دشمن از نقطه خطر یا محلی که مورد اطمینان شماست به شما حمله نکند.

نکته‌ها

- امام در این دستور دو نقطه حساس را مورد توجه قرار داده است: یکی قلّه کوهها و دیگر فراز تپهها و بلندیها؛ چراکه اشراف بر تمام اطراف دارند و قرار دادن دیده‌بان در آنجا جلوی حمله‌های غافلگیرانه را می‌گیرد.^۴
- جمله «مَكَانٍ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ» ناظر به این است که حمله غافلگیرانه دشمن ممکن است

۱. مَقَاتِلُكُمْ: جنگ شما.

وَجْهِ وَاحِدٍ: یک سو.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۸۹.

۳. رُقَبَاءَ: دیده‌بان‌ها.

صَيَاصِي: بلندی‌ها؛ جمع «صیصیه» در اصل به معنای شانه‌ای است که بافنده تاروپود پارچه خود را با آن نظم می‌بخشد یا شاخکی که در پای بعضی از پرندگان است که بافنده تاروپود پارچه خود را با آن نظم می‌بخشد یا شاخکی که در پای بعضی از پرندگان است؛ سپس به قلعه‌های محکم که بر فراز کوه‌ها ساخته می‌شود و نیز به قلّه کوهها اطلاق شده است و در اینجا معنای اخیر اراده شده است.

مَنَاقِبِ: ارتفاعات؛ جمع «مَنَكِب» به معنای شانه و دوش است. الْهَضَابِ: تپه‌هایی که ارتفاع زیادی ندارند و قلّه آن پهن و گسترده است؛ با توجه به اینکه «هَضَاب» به معنای کوه‌های نسبتاً مسطح است، «مَنَاقِبِ هَضَاب» به معنای قسمت‌های بالای این گونه کوه‌هاست که شانه کوه محسوب می‌شود.

يَأْتِيَكُمُ: بر شما وارد می‌شود.

مَخَافَةٍ: ترسناک.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۶۰.

و من وصیة له علیه السلام وصی بها جيشا بعثه إلى العدو:

فَإِذَا نَزَلْتُمْ بَعْدُو أَوْ نَزَلَ بِكُمْ فَلْيَكُنْ مَعْسَكُكُمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ كَيْمَا يَكُونَ لَكُمْ رِذَاءٌ وَدُونُكُمْ مَرَدًّا وَلْتَكُنْ مَقَاتِلُكُمْ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ أَوْ اثْنَيْنِ وَاجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صَيَاصِي الْجِبَالِ وَ مَنَاقِبِ الْهَضَابِ لئَلَّا يَأْتِيَكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانٍ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ وَاعْلَمُوا أَنَّ مَقْدَمَةَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ وَ عُيُونَ الْمُقَدَّمَةِ طَلَائِعُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّفَرُّقُ فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَانْزِلُوا جَمِيعًا وَإِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعًا وَ إِذَا غَشِيَكُمْ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً وَ لَا تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غَرَارًا أَوْ مَضْمَضَةً.

۱. آموزش فنون نظامی

۱.۱. محل استقرار لشکر

«فَإِذَا نَزَلْتُمْ بَعْدُو أَوْ نَزَلَ بِكُمْ فَلْيَكُنْ مَعْسَكُكُمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ كَيْمَا يَكُونَ لَكُمْ رِذَاءٌ وَدُونُكُمْ مَرَدًّا»^۱

چون بر دشمن فرود آمدید، یا دشمن بر شما فرود آمد، لشکرگاه خود را در مکانی بلند، یا دامنه کوهها، یا میان رودها قرار دهید، تا پناهمگاهی برای شما و مانعی بر سر راه دشمن باشد.

نکته

- هدف از این دستور این است که هنگامی که لشکر در کنار بلندی‌ها یا دامنه کوه یا کنار نهر باشد، این احتمال که دشمن، لشکر را دور بزند و از عقب حمله کند یا لشکر را به محاصره درآورد، بسیار ضعیف خواهد بود.^۲

۱. مَعْسَكُكُمْ: اردوگاه لشکر شما.

قُبُلِ الْأَشْرَافِ: جلوی بلندی‌ها مثل تپه؛ اشراف جمع «شرف» به معنای مکان مرتفع است.

سِفَاحِ الْجِبَالِ: دامنه کوه؛ سفاح: در اصل به معنای ریزش آب است سپس به دامنه کوه «سفاح» گفته شده؛ زیرا آب از آن فرو می‌ریزد. این واژه به عنوان کنایه در مورد زنا نیز به کار رفته است.

أَثْنَاءَ: پیچ‌وخم؛ از ریشه «ثَنَى» به معنای پیچ‌وخم است؛ این واژه به معنای وسط چیزی به کار می‌رود.

الْأَنْهَارِ: رودها.

رِذَاءً: کمک؛ یار و یاور.

مَرَدًّا: محل بازگرداندن و دفع کردن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۵۸.



● تاریکی شب به خصوص بخش آخر آن، زمینه مساعدی است برای غافل‌گیری که آمادگی کامل نیروها را می‌طلبد.^۱

مشابه

❖ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۲ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.

❖ ﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾^۳ و با هم نزاع مکنید که سُست شوید و مهابت شما از بین برود.

۱.۶. توصیه به بدنه لشکر

﴿وَلَا تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غِرَارًا أَوْ مَضْمَضَةً﴾^۴

نخوابید، مگر اندک یا همچون مضمضه آب در دهان [اندکی بخوابید و بیدار شوید، باز بخوابید و به همین ترتیب تا به صبح].

بحث تاریخی

زیادبن نضر حارثی و شریح‌بن‌هانی دو سرداری بودند که در رأس قبیله مذحج و اشعریان به‌عنوان طایفه سپاه علوی از نخلستان کوفه روانه شام شدند تا دشمن را از یورش به‌سوی عراق و مخصوصاً کوفه که مقر حکومت و ولایت و فرماندهی امیرالمؤمنین علیه السلام بود، بازدارند و مسیر را برای حرکت سپاه علوی دیده‌بانی و از وجود جاسوسان دشمن و نیروهای ضربتی او پاک‌سازی کنند.

این دو فرمانده مأمور بودند که از هم جدا نشوند و از اختلافات سلیقه‌ای که موجب سستی نیروها می‌شود، پرهیز کنند.

متأسفانه سلیقه‌های شخصی بر آن‌ها غالب شد و هرچند هر دوی آن‌ها حُسن نیت داشتند، گرفتار اختلاف شدند؛ به‌گونه‌ای که نتوانستند یکدیگر را تحمل کنند. در عین حال هیچ‌کدام درایت و روشن‌بینی را از دست ندادند و هریک به‌طور جداگانه نامه‌ای به محضر امام

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۵۰.

۲. آل‌عمران، ۱۰۳.

۳. انفال، ۴۶.

۴. غرارا: خواب کوتاه و کم.

مَضْمَضَةً: گرداندن آب در دهان؛ در اینجا کنایه از کم خوابیدن.

از محلی باشد که انتظار آن نمی‌رود یا محلی که انتظار آن می‌رود؛ بنابراین دیده‌بان باید تمام این نقاط را زیر نظر داشته باشد.^۱

۱.۴. یکی از تقسیم‌های مهم لشکر

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ مَقَدَّمَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ وَعُيُونَ الْمُقَدَّمَةِ طَلَاتِعُهُمْ﴾^۲

بدانید مقدمه سپاه، دیده‌بان آن است و دیده‌بان‌ها جاسوسان لشکرند.

نکته

● جلوداران و پیشتازان نیروها باید از زبده‌ترین و کارآمدترین نیروها باشند؛ چراکه آن‌ها فتح خاک‌ریزهای دشمن را بر عهده داشته، آنان حلقه‌های محاصره را از بین برده، خط‌شکن محسوب می‌شوند.^۳

۱.۵. شیوه آسایش شبانه لشکر

﴿وَإِيَّاكُمْ وَالتَّفَرُّقَ فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَأَنْزِلُوا جَمِيعًا وَإِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعًا وَإِذَا غَشِيَكُمْ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً﴾^۴

از تفرقه دوری کنید. هرگاه فرود می‌آید همگان فرود آید و هرگاه کوچ می‌کنید همگان کوچ کنید. وقتی شب فرا می‌رسد، نیزه‌ها را گرداگرد خود قرار دهید.

نکته‌ها

● پراکندگی نیروها از یکدیگر و عدم ارتباط و انسجام آن‌ها بزرگ‌ترین عامل سلطه دشمن بر یکایک آن‌ها بوده و زمینه‌ساز شکست آنان خواهد بود.^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۶۰.

۲. عُيُونُهُمْ: دیده‌بانان؛ از ماده «عین» به‌معنای دیده؛ العیون واحد العین بفتح العین، و معناه ههنا: الجاسوس و الرائد و يقال بالفارسية دیدبان فقی الصحاح: العین: الدیدبان و الجاسوس. و فی النهاية الأثریة: و فی الحديث أنه بعث بسبسة عینا یوم بدر ای جاسوسا. و اعتان له إذا أتاه بالخبر؛ و منه حدیث الحدیثیة کان الله قد قطع عینا من المشرکین ای کفی الله منهم من کان یرصدنا و یتجسس علینا أخبارنا.

طَلَاتِع: طلایه‌دار؛ طلاتعهم: جمع طلیعة و طلیعة الجیش هم القوم الذین یبعثون لیطلعوا طلع العدو کالجواسیس.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۹.

۴. ارْتَحَلْتُمْ: کوچ کردید.

غَشِيَكُمْ: شما را فرا گرفت.

الرِّمَاح: نیزه‌ها.

کِفَّةً: کفه ترازو؛ جمع «کفاف» به‌معنای شیء مدور است و کفه ترازو را به همین مناسبت کفه می‌گویند که به‌صورت دایره است.

۵. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۴۹.



فرستادند و از یکدیگر شکایت کردند.

زیاد از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در جنگ صفین فرماندهی قبیله مذحج و اشعریان یمن را بر عهده داشت و شریح از بزرگان اصحاب و یاران امام علی علیه السلام بود و از حسن اتفاق و بخت و اقبال بلند برخوردار بود. او روحیه‌ای متین و استوار داشت و از تنی سالم و نیرومند برخوردار بود و ۱۲۰ سال عمر کرد. امام این نامه را در جواب آن‌ها فرستاد.^۱



نامه ۱۲

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پیش از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری
مخاطب: معقل بن قیس ریاحی
علت مکاتبه: حرکت سه هزار سرباز به سوی شام به عنوان
 مقدمه سپاه اصلی از مداین
موضوع: نظامی
هدف و نتیجه: تجهیز و تکمیل سپاهیان^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۹.

پیشگفتار نامه

این نامه از وصایای امام علیه السلام است به معقل بن قیس ریاحی در هنگامی که او را با سه هزار نفر به عنوان مقدمه لشکر خویش به سوی شام فرستاد. معقل بن قیس یکی از قهرمانان کوفه و مورد اکرام و احترام بود. وی از شیعیان بود و در دوران خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام رئیس پلیس کوفه بود و در جنگ جمل یکی از امیران لشکر شد.

۱. اندیشه سیاسی- تربیتی علوی، ج ۱، ص ۳۴۹.

می‌رهانیم و ستمگران را به زانو در افتاده در [دوزخ] رها می‌کنیم.

۲. آغازگر نبودن در جنگ

«وَلَا تُقَاتِلْنَ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ»^۱

جز با کسی که با تو بجنگد، نجنگ.

نکته

- جنگ در اسلام هدف نیست بلکه ابزاری است برای برطرف‌سازی موانع بر سر راه حق، پس جز در صورت ضرورت نباید به آن اقدام کرد.^۲

مشابه

﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْتَنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۳ و اگر به صلح گراییدند، تو [نیز] بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست.

۳. زمان حرکت سپاه

«وَسِرِ الْبُرْدَيْنِ وَغَوَّزِ بِالنَّاسِ وَرَفَّهُ فِي السَّيْرِ»^۴

۱. لَا تُقَاتِلْنَ: هرگز جنگ مکن.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۵۱.

۳. انفال، ۶۱.

۴. سِر: حرکت کن؛ سر: امر من السیر كما أن قوله لا تسر نهی عنه و مشتق منه.

الْبُرْدَيْنِ: هنگام سرد شدن زمین و هوا از حرارت روز یعنی صبح و عصر؛ تنهیه «بَرَد» به معنای سرما و اشاره به صبح و عصر است که هوا نسبتاً خنک‌تر است؛ «البردان»: الغداة والعشي، قال الجوهری فی الصحاح: البردان: العصران، وكذلك الأبردان و هما الغداة والعشي؛ قال ابن الأثير فی النهاية: فيه، یعنی فی الحديث: من صلی البردين دخل الجنة، البردان والأبردان: الغداة والعشي وقيل: ظلاًهما، ومنه حديث ابن الزبير: كان يسير بنا الأبردين؛ و حديثه الآخر مع فضالة بن أبي شريك: و سربها البردين. أقول: و سیأتی رواية هشام بن سالم قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: سبروا البردين.

غَوَّزُ: هنگام گرمای روز، آن‌ها را استراحت بده؛ از ریشه «غَوَّز» که در منابع لغت دو معنا برای آن ذکر شده است: نخست خوابیدن در نیمه روز که گاه از آن تعبیر به قیلوله می‌شود و دوم فرو رفتن در باطن و عمق چیزی است و در اینجا معنای اول مورد نظر است؛ «غَوَّز» أمر من التغوير مأخوذ من الغائرة أى الظهيرة، و فی الصحاح: التغوير: القيلولة، يقال: غَوَّروا أى انزلوا للقائلة. قال أبو عبيد: يقال للقائلة: الغائرة. و فی النهاية الأثيرية: و فی حديث السائب لما ورد على عمر بفتح نهاوند قال: ويحك ما وراءك؟ فوالله ما بت هذه الليلة إلا تغويراً؛ يريد بقدر النومة القليلة التي تكون عند القائلة. يقال غَوَّز القوم إذا قالوا.

رَفَّهُ: رفاه بده؛ از ریشه «ترفيه» و «رفوه» به معنای آسایش و راحت بودن زندگی است و «رفاه» نیز به عنوان یکی از مصدرهای این واژه ذکر شده است؛ رفه: أمر من الترفيه أى الإراحة و التخفيف و التنفيس، أو من رفه الراعي

و من وصية له عليه السلام وصى بها معقل بن قيس الرياحي حين أنفذه إلى الشام في ثلاثة آلاف مقدمة له:

إِتَّقِ اللَّهَ الَّذِي لَا بُدَّ لَكَ مِنْ لِقَائِهِ وَلَا مُنْتَهَى لَكَ دُونَهُ وَلَا تُقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ وَسِرِ الْبُرْدَيْنِ وَغَوَّزِ بِالنَّاسِ وَرَفَّهُ فِي السَّيْرِ وَلَا تَسِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَكَنًا وَقَدَرَهُ مَقَامًا لَا ظُعْنًا فَأَرَحْ فِيهِ بَدَنَكَ وَرَوِّحْ ظَهْرَكَ فَإِذَا وَقَفْتَ حِينَ يَنْبَطِحُ السَّحَرُ أَوْ حِينَ يَنْفَجِرُ الْفَجْرُ فَسِرْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ فَإِذَا لَقِيتَ الْعَدُوَّ فَقِفْ مِنْ أَصْحَابِكَ وَسَطًا وَلَا تَدُنْ مِنَ الْقَوْمِ دُنُوً مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُنْشِبَ الْحَرْبَ وَلَا تَتَبَاعَدْ عَنْهُمْ تَبَاعُدَ مَنْ يَهَابُ الْبَأْسَ حَتَّى يَأْتِيكَ أَمْرِي وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ شَتَائُهُمْ عَلَى قِتَالِهِمْ قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَالْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ.

۱. سفارش به تقوای الهی

«إِتَّقِ اللَّهَ الَّذِي لَا بُدَّ لَكَ مِنْ لِقَائِهِ وَلَا مُنْتَهَى لَكَ دُونَهُ»^۱

از خداوندی که ناگزیر از دیدار او هستی، و جز آستان او تو را پایانی نیست، بترس.

نکته

- تقوامداری حس مسئولیت را در انسان زنده می‌کند و جهاد، مبارزه در راه خدا را که ارزش عبادی دارد و نیت خالص می‌طلبد بر آدمی سهل و مشکلات جنگ را تحمل‌پذیر می‌کند.^۲

مشابه

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ﴾^۳ و از خدا پروا کنید و بدانید که او را دیدار خواهید کرد.
﴿وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى﴾^۴ و اینکه پایان [کار] به سوی پروردگار توست.
﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا﴾^۵ آنگاه کسانی را که پرهیزکار بوده‌اند

۱. لِقَائِهِ: دیدارش.

لَا مُنْتَهَى: پایانی نیست.

دُونَهُ: غیر او؛ قد مضی ذکر معانی دون فی شرح المختار السادس من كتبه عليه السلام و رسائله، و ههنا بمعنی سوی
أی لیس لك سواء منتهی.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۹۲.

۳. بقره، ۲۲۳.

۴. نجم، ۴۲.

۵. مریم، ۷۲.

سپاه خود را در صبح و عصر که هوا خنک است، به حرکت درآور. سپاهیان را در میان روز استراحت ده. آرام برو.

نکته

● حرکت شتابزده و عجولانه رزمندگان در فاصله‌های دور به طرف دشمن، موجب تحلیل قوای آن‌ها و حضور با خستگی در میدان نبرد است.^۱

۴. زمان استراحت سپاه

«وَلَا تَسِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَكَنًا وَقَدَرَهُ مَقَامًا لَا ظُعْنًا فَأَرْحُ فِيهِ بَدَنَكَ وَرَوْحُ ظَهْرِكَ فَإِذَا وَقَفْتَ حِينَ يَنْبَطِحُ السَّحَرُ أَوْ حِينَ يَنْفَجِرُ الْفَجْرُ فَسِرْ عَلَى بَرَكََةِ اللَّهِ»^۲

ادامه از صفحه قبل:

الإبل إذا أوردتها متى شاء، وفي الصحاح: رفعت الإبل بالفتح ترفه رفاها و رفوها إذا وردت الماء كل يوم متى شاءت و الاسم الرِّفْه بالكسر. وأرفتها أنا. و رفّ ترفيها و رفاهية على فعالية و رفهية و هو ملحق بالخماسى بالالف في آخره وإنما صارت ياء لكسرة ما قبلها، و يقال بينى و بينك ليلة رافهة و ثلاث ليال روافه إذا كان يسار فيهن سيرا لينا، و رفّ عن غريمك أى نفس عنه، و الأول أوسع و أعم و باسلوب الكلام و سياقه أدل و ألصق، و سياى تقرير كل واحد منهما فى المعنى.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۵۱.

۲. سَكَنًا: آرامش؛ سَكَنًا: السكن بالتحريك: ما سكنت إليه.

قَدَرَهُ: آن را مقدر کرد.

مَقَامًا: توقفگاه.

ظُعْنًا: سفر؛ ظُعْنًا: الظعن: الارتحال، يقال: ظعن ظُعْنًا و ظُعْنًا من باب منع أى سار و رحل. و فى القرآن الكريم: ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ﴾ (النحل، ۲۸).

أَرْحُ: راحت ساز؛ أَرْحُ: على وزن أقم أمر من الأراحة.

رَوْحُ: آسوده نما؛ رَوْحُ: أمر من الترويح.

ظَهْرُ: پشت؛ الظهر هنا بمعنى الركاب، لا بمعنى خلاف البطن قال الجوهريّ فى الصحاح: الظَّهْر: الركاب. و بنو فلان مظهرون إذا كان لهم ظهر ينقلون عليه كما يقال منجبون إذا كانوا أصحاب نجائب. انتهى كلامه. و الركاب: الإبل التى يسار عليها؛ الواحدة راحلة و لا واحد لها من لفظها و الجمع الركب مثال الكتب. فيكون معنى الترويح من قولهم رَوْح فلان إبله ترويحاً إذا ردها إلى المراح. قال الجوهريّ: أراح إبله أى ردها إلى المراح و كذلك الترويح. و لا يكون ذلك إلا بعد الزوال انتهى.

يَنْبَطِحُ السَّحَرُ: سحر گسترده می‌شود؛ از ریشه «بَطَح» به معنای گستردن است. این واژه گاه به معنای دراز کشیدن در روی زمین نیز آمده است؛ ينبطح: يقال: انبطح الرجل إذا اسبطّ على وجهه ممتدا على وجه الأرض و ههنا كناية عن الانبساط و الاتساع فينبطح أى ينبسط و يتسع و منه البطحاء و الأبطح أى مسيل واسع فيه دفاق الحصى. و تبطح السيل أى اتسع فى البطحاء.

يَنْفَجِرُ: سر بر می‌آورد.

الْفَجْرُ: صبحگاه.

ابتدای شب حرکت مکن که خداوند آن وقت را برای آرامش قرار داده و برای استراحت نهاده نه برای کوچ کردن. بدن و مرکب خود را به شب آسوده دار. چون شب را آسودی تا وقت سحر رسید یا بامداد درآمد بر اساس برکت حق حرکت کن.

مشابه

◇ ﴿فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا﴾^۱ [هموست که] شکافنده صبح است و شب را برای آرامش قرار داده است.

◇ ﴿وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾^۲ و آمرزش خواهان در سحرگاهان.

◇ ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا﴾^۳ اوست کسی که برای شما شب را قرار داد تا در آن بیارامید و روز را روشن [گردانید].

۵. شیوه رویارویی با دشمن

«إِذَا لَقِيتَ الْعَدُوَّ فَقِفْ مِنْ أَصْحَابِكَ وَسَطًا وَ لَا تَدْنُ مِنَ الْقَوْمِ دُنُو مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُنْشِبَ الْحَرْبَ وَ لَا تَبَاعَدُ عَنْهُمْ تَبَاعُدَ مَنْ يَهَابُ الْبَأْسَ حَتَّى يَأْتِيَكَ أَمْرِي»^۴

هرگاه با دشمن رویاروی شدی، وسط سپاه بایست. نه مانند کسی که خواهان جنگ است به دشمن نزدیک شو و نه چون کسی که از جنگ می‌ترسد، از او فاصله بگیر، [در این حال باش] تا فرمان من به تو برسد.

نکته

● قرار گرفتن فرمانده لشکر در وسط آن‌ها از یک سو مایه قوت قلب لشکر است و از سوی دیگر آسان‌تر می‌تواند فرمانش را به تمام لشکر برساند.^۵

۱. انعام، ۹۶.

۲. آل عمران، ۱۷.

۳. یونس، ۶۷.

۴. لَا تَدْنُ: نزدیک نشو.

يُنْشِبُ: شعله‌ور می‌کند؛ از ریشه «نشوب» به معنای درگیر شدن و دخالت کردن در چیزی و گاه به معنای شعله‌ور شدن جنگ است و انشاپ که از باب افعال است به معنای فرو بردن چنگ در گریبان کسی است و گاه به معنای برافروختن آتش جنگ می‌آید؛ ينشب الحرب: ينشب مضارع من باب الإفعال. فى الصّحاح: نشب الشىء فى الشىء بالكسر؛ من باب علم. نشوبا أى علق. و أنشبت أنا فيه أى أعلقته فانشب و أنشب الصائد: أعلق، و يقال: نشبت الحرب بينهم. يَهَابُ: می‌ترسد؛ يهاب: أجوف يائى تقول: هابه يهابه هيبا و هيبه و مهابة إذا خافه و حذره فهو هائب و هيوب، و رجل مهيب أى يها به الناس.

۵. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۹۴.



۶. حذر کردن از کینه

«وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ شَتَائُهُمْ عَلَى قِتَالِهِمْ قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَالْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ»^۱

کینه آنان سبب نشود تا پیش از آنکه آنان را به اطاعت فراخوانی و حجت را بر ایشان تمام کنی، جنگ را آغاز نمایی.

نکته

● بغض و عداوت آنان او را بر آن ندارد که پیش از اتمام حجت و دعوتشان به سوی امام بر حق، با آن‌ها آغاز به جنگ کند؛ چراکه در این صورت جنگ برای خدا نخواهد بود، بلکه به منظور هوا و هوس و عداوت و دشمنی خواهد بود و از طاعت و عبادت خدا خارج خواهد شد.^۲

مشابه

◇ «إِنَّمَا بُغِيكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ»^۳ ای مردم، سرکشی شما فقط به زیان خود شماست.

◇ «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ»^۴ و نیرنگ زشت جز صاحبش را نگیرد.

◇ «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ»^۵ پس هرکه پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند.

◇ «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَتَاءُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ»^۶ و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک تر است و از خدا پروا کنید.

نامه ۱۳

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پیش از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری
مخاطب: زیاد بن نصر و شریح بن هانی
علت مکاتبه: بروز تشنت و تفرقه در سپاهیان پیش قراول
موضوع: نظامی، اخلاقی
هدف و نتیجه: جلوگیری از تفرقه؛ معرفی مالک به عنوان فرمانده خود^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۸.

پیشگفتار نامه

از نامه های امام علیه السلام است که به دو تن از سران سپاهش یعنی شریح بن هانی و زیاد بن نصر نگاشته. که در واقع بیانگر دو چیز است: ۱. نخست دستوری است که به آن دو فرمانده لشکر که از مالک اشتر پیروی کنند و زیر نظر او قرار گیرند و دیگر آنکه اوصافی از مالک اشتر را بیان کرده که شایستگی او را برای هر فرماندهی نشان می دهد.

۱. شَتَاءُ: عداوت؛ مصدر است به معنای خصومت و دشمنی داشتن؛ الشَّانُ: البغض و العداوة.

الإِعْذَارُ إِلَيْهِمْ: راه عذرشان را بستن؛ به معنای اتمام حجت کردن و راه عذر را بر دیگری بستن.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۷۹.

۳. یونس، ۲۳.

۴. فاطر، ۴۳.

۵. فتح، ۱۰.

۶. مانده، ۸.

و او را زره و سپر خویش قرار دهید که او کسی نیست که بیم سستی یا خطا و لغزش بر او رود و در جایی که شتاب باید کرد، کندی کند یا در جایی که درنگ باید کرد، شتاب نماید.

نکته‌ها

- فرمانده لشکر باید کاملاً از نفرات خود حفاظت کند؛ همچون زره و سپر برای افراد آن‌گونه برنامه‌ریزی کند که ضایعات به حداقل برسد.^۱
- ویژگی‌های فرمانده لایق: ۱. سستی به خرج ندهد؛ ۲. در محاسبات خود دقت کند که کمتر دچار اشتباه شود؛ ۳. گاهی در جنگ نیاز هست که با سرعت هرچه تمام‌تر عمل کند؛ ۴. گاهی در جنگ خونسردی و ترک شتاب لازم است.^۲

استعاره

مستعار: دُرْعاً وَ مِجَنّاً

مستعار منه: حفظ کردن از خطرات

مستعار له: صلاح‌های جنگی

جامع: در این عبارت، واژه‌های زره و سپر استعاره‌اند؛ زیرا چنان‌که این دو، صاحبشان را در جنگ از تأثیر سلاح دشمن حفظ می‌کنند، او هم که دارای مهارت جنگی و اندیشه درست است، یاران خود را از شر جنگ و نقشه‌های دشمن محافظت می‌کند.

سَقَطْتُ: لغزش و سقوط؛ السقاط: ککتاب قال الجوهري في الصحاح: السقطة العثرة والزلة وكذلك السقاط. الإسراع: شتاب.

أَحْزَمُ: به هوشیاری و دوراندیشی نزدیک‌تر؛ از ریشه «حزم» به معنای محکم‌کاری کردن؛ الحزم: ضبط الرجل أمره و أخذه بالثقة والحذر من فواته من قولهم حزمت الشيء أي شددته، وهذا الرأي أحزم من هذا أي أدخل في باب الحزم والاحتياط. البُطْءُ: درنگ.

أَمْثَلُ: اولی و افضل؛ أمثل: قال ابن الأثير في النهاية: وفيه، یعنی فی الحديث، أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الأمثل فالأمثل أي الأشرف فالأشرف والأعلى فالأعلى في الرتبة والمنزلة. يقال هذا أمثل من هذا أي أفضل وأدنى إلى الخير، وأماثل الناس خيارهم، ومنه حديث التراويح قال عمر: لو جمعت هؤلاء على قارئ واحد لكان أمثل أي أولى وأصوب.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۷۴.

۲. همان.

و من کتاب له عليه السلام إلى أميرين من أمراء جيشه:

وَقَدْ أَمَرْتُ عَلَيْكُمَا وَعَلَى مَنْ فِي حَيِّزِكُمَا مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْثَرُ فَاسْمَعَا لَهُ وَ أَطِيعَا وَ اجْعَلَا دُرْعاً وَ مِجَنّاً فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهُنْهُ وَ لَا سَقَطْتُهُ وَ لَا بَطُوهُ عَمَّا الْإِسْرَاعِ إِلَيْهِ أَحْزَمُ وَ لَا إِسْرَاعُهُ إِلَيَّ مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ.

۱. دستور امام به اطاعت از فرمان مالک اشتر

«وَقَدْ أَمَرْتُ عَلَيْكُمَا وَعَلَى مَنْ فِي حَيِّزِكُمَا مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْثَرُ فَاسْمَعَا لَهُ وَ أَطِيعَا»^۱ مالک بن حارث اشتر را فرمانده شما و همه کسانی که در فرمان شما هستند، قرار دادم. فرمانش را بشنوید و اطاعت کنید.

۲. اعتماد همه جانبه به مالک

«وَ اجْعَلَا دُرْعاً وَ مِجَنّاً فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهُنْهُ وَ لَا سَقَطْتُهُ وَ لَا بَطُوهُ عَمَّا الْإِسْرَاعِ إِلَيْهِ أَحْزَمُ وَ لَا إِسْرَاعُهُ إِلَيَّ مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ»^۲

۱. حَیِّزٌ: تحت امر؛ از ریشه «حیازه» به معنای تملک کردن و در اختیار گرفتن؛ الحیز: أصله من الواو. وقد يقال: الحيز مخففاً مثل هين وهين، ولين ولين. قال الجوهري: الحيز ما انضم إلى الدار من مراقبها وكل ناحية حيز، قال تعالى: ﴿وَمَنْ يُؤَلِّمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِقَصَبٍ مِّنَ اللَّهِ﴾، الآية (۱۷، انفال) أي صائراً إلى حيز. أَطِيعَا: اطاعت کنید.

۲. دُرْعٌ: لباس آهنین؛ درعا: الدرع بكسر الدال وسكون الراء مصنوع من حديد يلبس في كان الاصل من نسخة صفين؛ ألا تبدعوا القوم حتى تلقاهم فتدعوهم وتعذر اليهم. الحروب للوقاية من الضرب والطعن، يقال بالفارسية: زره. مؤنثة و قد يذكر جمعه القليل أدرع وأدراع فإذا كثرت فهي الدروع. رجل دارع أي لا بس الدرع أي عليه درع كأنه ذو درع مثل تامر. مِجَنٌّ: سپر؛ از ریشه «جَنَ» به معنای پوشانیدن؛ المِجَنُّ بالكسر: الترس وهو اسم آلة من الجَنِّ والجمع مجانٌ بالفتح. وكذا المِجَنَّة والمِجَنَّة. وأصل الجَنِّ ستر الشيء عن الحاسة والترس يَجَنُّ صاحبه والمِجَنَّة: السترة يقال: استجَنَّ بجَنَّةٍ أي استتر بسترته. قال عز من قائل: اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً، وفي الكافي عن الصادق عليه السلام: الصوم جَنَّةٌ، وفي التهذيب و الفقيه عن رسول الله صلى الله عليه و اله: الصوم جَنَّةٌ من النار، والولد ما دام في بطن أمه جنين جمعه أجنة، قال تعالى: ﴿وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾، والجنان بالفتح القلب لكونه مستورا عن الحاسة وكذا سُمِّيَ الجَنُّ جَنّاً لاستتارهم واختفائهم عن الأبصار وعلى هذا القياس ما اشتق من الجَنِّ فإنه لا يخلو فيه معنى الاستتار.

وَهُنْ: ضعف وسستی؛ الوهن: الضعف و «السقطة»: الغلطة والخطأ، وفي نسختي الطبري ونصر: فإنه ممن لا يخاف رهنه ولا سقاطه، «الرهق» محرّكة: السفه، والنوك والخفة وركوب الشرّ والظلم وغشيان المحارم، وفي نهاية الأثرية: وفي حديث علي عليه السلام أنه وعظ رجلاً في صحبة رجل رهنق، أي فيه خفة و حدة، يقال: رجل فيه رهنق إذا كان يخف إلى الشرّ ويغشاه، والرهق السفه، وغشيان المحارم ومنه حديث أبي وائل أنه صلى على امرأة كانت ترهنق أي تتهم بشرّ، ومنه الحديث سلك رجلان مفازة أحدهما عابد والاخر به رهنق، انتهى. وفي القرآن الكريم: ﴿فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَغْساً وَلَا رَهَقاً﴾ (الجن، ۱۴). وروى: ولا وهيه، وهو قريب من الوهن معنى.



نامه ۱۴

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از جنگ در مسیر صفین، سال ۳۷ هجری
مخاطب: سپاهیان
علت مکاتبه: صف کشی سپاهیان در برابر یکدیگر
موضوع: نظامی، اخلاقی
هدف و نتیجه: جنگ و نبردی مبتنی بر اصول شرع مقدس اسلام و عاری از درنده خوئی و بی حرمتی به انسان و طبیعت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۰.

پیشگفتار نامه

از وصایا و سفارش های امام است به لشکرش پیش از روبه رو شدن با دشمن در صفین. امام در این نامه سفارش می کند که مسئله اخلاق در هیچ جا حتی در میدان جنگ نباید فراموش شود. مخصوصاً امام در این وصیت درباره زنان سفارش زیادی می کند که کمترین آزاری به آنان نرسانند.

۱.۱.۱. آغاز نکردن جنگ، دلیل حقانیت

«فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّةٍ وَتَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدَأَكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ»^۱

زیرا سپاس خدا را که حجت با شماست و این نیز حجت دیگری از شما بر آن‌ها خواهد بود که آنان آغازگر جنگ باشند.

۲.۱. چگونگی رفتار با دشمن پس از پیروزی

۱.۲.۱. رفتار با اسیران و مجروحان و فراریان

«فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ يَأْذُنُ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَلَا تُصِيبُوا مُعُورًا وَلَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ»^۲

هرگاه دشمن به اذن خدا گریخت، فراری را نکشید، و ناتوان را آسیب نرسانید، و زخمی را از پای درنیارید.

و من وصية له ﷺ لعسكره قبل لقاء العدو بصفين

لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَأَكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّةٍ وَ تَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدَأَكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ يَأْذُنُ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَلَا تُصِيبُوا مُعُورًا وَلَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَلَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَدَى وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَبْنَ أَمْرَاءَكُمْ فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَى وَالْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ إِنْ كُنَّا لَنُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَمُشْرِكَاتٌ وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوْ الْهَرَاةِ فَيَعْبِئُ بِهَا وَعَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ.

۱. آداب اخلاقی در جنگ

۱.۱. شروع کننده جنگ نباشید

«لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَأَكُمْ»^۱

دست به جنگ نزنید تا آنان شروع کنند.

نکته

● از اصول ثابت اخلاق اسلامی در جبهه جنگ آن است که قوای اسلامی نباید آغازگر جنگ باشند؛ چراکه از دیدگاه اسلام هدف اجرای عدالت و معنویت است و جز در حد ضرورت نباید ابزار جنگ گرفت.^۲

مشابه

﴿فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾^۳ پس هرکس بر شما تعدی کرد، همان‌گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید و از خدا پروا کنید.

﴿فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغَى حَتَّى تَفِىَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾^۴ اگر یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد با آن [طایفه‌ای] که تعدی می‌کند، بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد.

۱. يَبْدَأُكُمْ: عليه شما شروع می‌کنند؛ مهموز الّام من البدأ يقال: بدأ الشيء و به يبدأ بدءا من باب منع أى افتتحه و قدّمه و البدأ و البدى: الأول. و منه قولهم افعله بادية بدء على وزن فعل، و بادية بدى على وزن فاعيل أى أول شىء.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۵۴.

۳. بقره، ۱۹۴.

۴. حجرات، ۹.

۱. حُجَّةٌ: منطق؛ الحجة بالضّم: الدليل و البرهان. و الجمع حجج و حجاج. قال تعالى: ﴿قُلْ قَلْبُهُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ (الأنعام، ۱۴۹) تقول: حاجة فحجته أى غلبه بالحجة. و احتج على خصمه أى ادعى و أتى بالحجة. و احتج بالشىء جعله حجة و عذرا له. و قال الراغب فى المفردات: الحجة الدلالة المبيّنة للحجة أى المقصد المستقيم، و الذى يقتضى صحة أحد النقيضين.

۲. الْهَزِيمَةُ: شکست؛ الهزيمة: هزم العدو هزما من باب ضرب أى كسرهم و فلّهم. و هزمت الجيش هزما و هزيمة فانهزموا أى وقعت عليهم الهزيمة. قال الراغب فى المفردات: اصل الهزم غمز الشىء اليبس حتى ينحطم كهزم الشئ، و هزم القنأ و البطيخ و منه الهزيمة لأنه كما يعبر عنه بذلك يعبر عنه بالهطم و الكسر، قال تعالى: ﴿فَهَزَمُوهُمْ يَأْذُنُ اللَّهِ جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ﴾ و أصابته هزيمة الدهر أى كاسرة كفاقة. و هزم الرعد تكسر صوته. مُدْبِرٌ: پشت‌کننده.

لَا تُصِيبُوا: صدمه نزنید.

مُعُورٌ: ناتوان؛ از ریشه «عور» به معنای عیب؛ سپس به معنای نقاط آسیب‌پذیر به کار رفته است و «معور» به کسی گفته می‌شود که توانایی دفاع از خود را ندارد و در برابر حمله مخالفان آسیب‌پذیر است؛ معور: من العورة. قال الجوهري فى الصحاح: العورة كلّ خلل يتخوّف منه فى ثغر أو حرب، و عورات الجبال شقوقها. و هذا مكان معور أى يخاف فيه القطع. و قال ابن الأثير فى النهاية: كلّ عيب و خلل فى شىء فهو عورة و منه حديث على عليه السّلام و لا تجهزوا على جريح و لا تصيبوا معورا. اعور الفارس إذا بدا فيه موضع خلل للضرب فيه.

لَا تُجْهِزُوا: نکشید؛ از ریشه «اجهاز» به معنای تسريع در قتل مجروحان و پایان دادن به عمر آن‌هاست، شبیه چیزی که امروز به آن زدن تیر خلاص گفته می‌شود؛ و لا تجهزوا على جريح: الجريح فاعيل بمعنى المفعول أى المجروح و هو المصاب بجرح، جمعه جرحى كقتيل و قتلى. يستوى فيه المذكر و المؤنث يقال: رجل جريح و امرأة جريح. أجهز على الجريح اجهزا أى شدّ عليه و أسرع و أتم قتله. و فى الصحاح أجهزت على الجريح إذا أسرعت قتله و قد تمّت عليه، و لا تقل أجهزت على الجريح.

جَرِيحٌ: مجروح.

نکته‌ها

- رعایت این اصولی که بیان شد، مربوط به جایی است که لشکر دشمن متلاشی شده و احتمال بازگشت و حمله مجدد در کار نیست.^۱
- هدف در جنگ‌ها درهم شکستن قدرت نظامی دشمن است نه انتقام جویی و خون‌ریزی.^۲

مشابه

﴿قَالَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ لِأَهْلِ الْعَدْلِ أَنْ يَتَّبِعُوا مُدْبِرًا وَلَا يَقْتُلُوا أَسِيرًا وَلَا يُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَهَذَا إِذَا لَمْ يَتَّقِ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ أَحَدٌ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا إِذَا كَانَ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا فَإِنْ أَسِيرَهُمْ يُقْتَلُ وَ مُدْبِرُهُمْ يُشْبَعُ وَ جَرِيحُهُمْ يُجْهِزُ﴾^۳ امام صادق علیه السلام فرمود: طرفداران عدالت حق ندارند که فراریان را دنبال کنند و اسیری را به قتل برسانند و مجروحی را بکشند و این در صورتی است که از لشکر دشمن کسی که جنگ را ادامه دهد اسیرانشان به قتل می‌رسند و فراریان را دنبال می‌کنند و مجروحان را می‌کشند.

﴿فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾^۴ پس هرکس بر شما تعدی کرد، همان‌گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوایندگان است.

۱.۲.۲. رفتار با زنان

﴿وَلَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَذَى وَ إِنْ شَتَمْنَ أَغْرَاصَكُمْ وَ سَبَبْنَ أُمَرَاءَكُمْ فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَى وَ الْأَنْفُسِ وَ الْعُقُولِ﴾^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۸۴.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۵۴.

۳. مرآة العقول، ج ۱۸، ص ۳۶۰.

۴. بقره، ۱۹۴.

۵. لَا تَهَيِّجُوا: به هیجان درنیاورید؛ لَا تَهَيِّجُوا: فی بعض النسخ مشکولة بضم التاء و فتح الهاء و كسر الباء المشددة من التهييج، و فی بعضها بضم التاء و كسر الهاء من الإهاجة، و نسخة الرضی رضوان الله علیه مشکولة بفتح التاء و كسر الهاء يقال: هاج الشيء يهيج هيجا و هياجة و هياجا و هيجانا أي ثار و انبعث، و هاج الشيء بالشيء أثاره و بعثه يتعدى و لا يتعدى. و كذا يقال: هيج الشيء تهيجا إذا أثاره و بعثه إلا أن كثرة المباني تدل على كثرة المعاني فلا بد في التهيج من زيادة الهيجان و مبالغته و تكثيره و الظاهر أنه لا حاجة في المقام إلى المبالغة و التكرير. و أما القراءة الثانية فما وجدت لها معنى يناسب المقام و أطلتها مصحفة فقراءة الرضی متعينة.

أَذَى: اذیت کردن.

شَتَمْنَ: دشنام دادند.

أَغْرَاضُ: نوامیس؛ أغراضكم: الأغراض جمع العرض بكسر العين المهملة و سكون الراء أحد معانيه النفس يقال:

زنان را با آزدن تحریک نکنید، هرچند آن‌ها به شما و امیرانتان ناسزا گویند؛ زیرا توان و جان و عقلشان ضعیف است.

نکته

- حاصل معنا اینکه با آزار رساندن به زنان شرارت آن‌ها را برانگیخته نکنید، ممکن است شرارت را به نهایت رسانند و به آبروریزی و دشنام فرمانروایان دست بزنند.^۱

۱.۲.۳. سنت پیامبر در برابر زنان مشرک

﴿إِنْ كُنَّا لَنُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَ إِنَّهُنَّ لَمُشْرِكَاتٌ﴾^۲

حتی زمانی که مشرک بودند از پیامبر مأموریت داشتیم از آزارشان خودداری کنیم.

۱.۲.۴. باعث ننگ بودن آزار زنان

﴿وَ إِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوْ الْهَرَاةِ فَيَعْيِرُ بِهَا وَ عَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ﴾^۳

و اگر در روزگار جاهلیت مردی زنی را با سنگ یا چماق می‌زد، او و فرزندانش را به این عمل

ادامه از صفحه قبل:

اکرمت عنه عرضی ای صنت عنه نفسی.

سَبَبْنَ: ناسزا گفتند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۸۶.

۲. کَفَّ: خودداری کردن.

۳. يَتَنَاوَلُ: تعرض می‌کند.

فَهْرٌ: سنگ کوچکی که با آن گردو بشکنند؛ قطعه سنگ صافی که مشت انسان را پر می‌کند؛ الفهر: بالكسر الحجر ملء الكف يذكر و يؤث و الجمع أفعال و قيل هو الحجر مطلقا، و فی الحديث: لَمَّا نَزَلَتْ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ، جَاءَتْ امْرَأَتُهُ وَ فِي يَدَيَا فَهْرٍ، نقله ابن الأثير فی النهاية، قال مزرد بن ضرار.

الْهَرَاةُ: عصا؛ قطعه چوبی مانند عصا و چماق؛ الهراوة: بالكسر: العصاء الضخمة جمعها الهراوى بالفتح كالمطايا: تقول: هروته و تهريته إذا ضربته بها؛ و اعلم أن جمع الهراوة و الاداوة و أمثالهما كان قياسه هراوى و اداوى على وزن فعائل نحو رسالة و رسائل لكنهم تجنبوه و فعلوا به ما فعلوا بالمطايا و الخطايا و جعلوا فعائل فعالى و أبدلوا هنا الواو لتدل على أنه قد كانت فى الواحدة و او ظاهرة قالوا اداوى و هراوى فهذه الواو بدل من الألف الزائدة فى اداوة و هراوة و الألف الذى فى آخر الأداوى و الهراوى بدل من الواو التى فى اداوة و هراوة و الزمو الواو هاهنا كما الزمو الباء فى المطايا قاله الجوهري فى أدو من الصحاح.

يُعَيَّرُ: توبيخ می‌شود.

عَقِبَ: نسل؛ فرزند، خواه دختر باشد یا پسر؛ عقبه: عقب الرجل ولده و ولد ولده و فيها لغتان عقب و عقب بالتسكين و هى مؤنثة عن الأخفش كما فى صحاح الجوهري جمعها أعقاب.



سرزنش می کردند و این امر موجب ننگ آن ها می شد.

نکته

● در این عبارت مفسده ای که مترتب بر آزار و اذیت زنان در جنگ می باشد، بیان شده است که هرکس این عمل ناروا را انجام دهد، نه تنها در دنیا مایه ننگ اوست، بلکه بعد از مرگ نیز نام ننگی برای او و بازماندگانش است و سبب کیفر اخروی او نیز می شود. این تعبیر امام برای آن است که هرچه بیشتر مردم را از این کار دور بدارد و به همین منظور از زدن زنان به وسیله سنگ و چوب، به طور کنایه تعبیر به تناول فرموده است.^۱



نامه ۱۵

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در میدان صفین و پیش از
حیله بر نیزه شدن قرآن ها، سال ۳۷ هجری
مخاطب: خداوند متعال
علت مکاتبه: شدت یافتن جنگ
موضوع: نظامی، اخلاقی
هدف و نتیجه: آموزش نیایش به مردم^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۲.

پیشگفتار نامه

از دعاهای امام علیه السلام است که همواره هنگام روبه رو شدن با دشمن در میدان جنگ می خواند. امام در این نامه ناراحتی خود را از بروز جنگ آشکار می سازد و از کثرت دشمن و پراکندگی مسلمانان در نبود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خدا شکایت می برد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۸۷.



رنج‌های فراوانش تنها برای خدا و وصول به قرب و رضایت او انجام شده است.^۱

مشابه

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲ و لَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۳ مردم مدینه و بادیه‌نشینان پیرامونشان را نرسد که از [فرمان] پیامبر خدا سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جان او بدانند، چراکه هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد، قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند مگر اینکه به سبب آن، عمل صالحی برای آنان [در کارنامه‌شان] نوشته می‌شود؛ زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند و هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی‌کنند و هیچ سرزمینی را نمی‌پیمایند مگر اینکه به حساب آنان نوشته می‌شود تا خدا آنان را به بهتر از آنچه می‌کردند، پاداش دهد.

۲. کینه دشمنان، انگیزه جنگ با امام

«اللَّهُمَّ قَدْ صَرَّحَ مَكْنُونُ الشَّتَّانِ وَ جَاشَتْ مَرَاجِلُ الْأَضْغَانِ»^۴

بار الهی، کینه پنهان آشکار شده و دیگ‌های دشمنی به جوش آمده است.

نکته

● اشاره به اینکه این‌ها همان کینه‌های عصر جاهلیت و زمان پیامبر اکرم ﷺ است که در زمان

و من دعاء له ﷺ كان ﷺ يقول إذا لقي العدو محارباً:

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَمُدَّتِ الْأَعْنَاقُ وَشَخَصَتِ الْأَبْصَارُ وَ ثَقَلَتِ الْأَقْدَامُ وَأَنْضَيْتِ الْأَبْدَانُ اللَّهُمَّ قَدْ صَرَّحَ مَكْنُونُ الشَّتَّانِ وَ جَاشَتْ مَرَاجِلُ الْأَضْغَانِ اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةَ نَبِيِّنَا وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ تَشَتَّتْ أَهْوَانُنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ.

۱. خداوند؛ هدف نهایی

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَ مُدَّتِ الْأَعْنَاقُ وَ شَخَصَتِ الْأَبْصَارُ وَ ثَقَلَتِ الْأَقْدَامُ وَ أَنْضَيْتِ الْأَبْدَانُ»^۱

بار الهی، دل‌ها به سوی تو روانه گشته، گردن‌ها به سمت تو کشیده، چشم‌ها به تو دوخته، قدم‌ها به جانب تو رهسپار گشته و بدن‌ها در راهت به لاغری رسیده است.

نکته‌ها

- انسانی که اعتقاد راسخ به توحید الهی دارد، جز خدا را عبادت نمی‌کند و هیچ‌گونه عمل اختیاری را خارج از محدوده مقررات الهی و بدون جلب رضای او انجام نمی‌دهد.^۲
- با تعبیر باز شدن دل‌ها به سوی حق تعالی، اشاره به کمال اخلاص برای خدا در حال جهاد کرده و با کشیده شدن گردن‌ها و خیره شدن چشم‌ها به جانب ذات اقدس او لازمه اخلاص را که چنین وضع و هیئت مخصوصی برای انسان حاصل می‌شود، اراده فرموده و با جابه‌جا شدن گام‌ها و لاغری جسدها اشاره به این مطلب کرده است که سفر جهاد و

۱. أَفْضَتْ: وصل شد؛ از ریشه «افضاء» به معنای وصول به چیزی است گویی در فضای او وارد شده است؛ أَفْضَتْ: بسكون الفاء من الإفضاء، أَفْضَى فلان إلى فلان: وصل إليه، و حقیقتش آنکه صار فی فضاءه أى فی ساحته، و فی القرآن الکریم: ﴿وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾ (النساء، ۲۶). قال الشیخ الجلیل أبو علی فی تفسیر المجمع: الإفضاء إلى الشیء الوصول إليه بالملامسة وأصله من الفضاء و هو السعة. مُدَّتْ: کشیده شد.

شَخَصَتْ: خیره گشت؛ از ریشه «شخص» به معنای خیره شدن چشم است به چیزی به گونه‌ای که پلک را باز و بسته نکند؛ شَخَصَتْ الْأَبْصَارُ: أى ارتفعت أعفانها ناضرة إلى عفوك و رحمتك و فی روایه من کتاب نصر: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ رَفَعْتَ الْأَبْصَارَ وَ فی روایه اخرى: وَ رَفَعْتَ الْأَيْدِي وَ شَخَصَتْ الْأَبْصَارُ، كما تقدّمت. ثَقَلَتْ: برداشته شد؛ وَ ثَقَلَتْ الْأَقْدَامُ: بالتون، وَ فی روایه من کتاب صفین. أَنْضَيْتِ: ضعیف و فرسوده گردید؛ از ریشه «انضاء» به معنای لاغر و نحیف کردن بدن انسان یا حیوان است و به معنای فرسوده و رنجور ساختن.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۵۶.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۸۹.

۲. توبه، ۱۲۰ و ۱۲۱.

۳. صَرَّحَ: آشکار شد؛ انضیت الأبدان: أى هزلت، ناقص وای، قال عارق الطائى الحماسة (۶۱۵): أى إذا حملتها الابلال العیس تهزل لبعده المسافة. و قال ابن الأثیر فی النهاية: فی الحديث أن المؤمن لينضى شيطانه كما ينضى أحدكم بعيره أى يهزله و يجعله نضوا، و النضوا الدابة التي أهزلتها الأسفار و أذهبت لحمها. و منه حديث علي عليه السلام كلمات لور كتبتم فيهن المطى لأنضيتموهن، و حديث ابن عبد العزيز انضيتم الظهر أى هزلتموه. مَكْنُونُ الشَّتَّانِ: عداوت و دشمنی پنهان.

جَاشَتْ: به جوش آمد؛ از ریشه «جيش» به معنای جوشیدن و به غلیان آمدن؛ این واژه در غلیان ظاهری اشیا یا غلیان معنوی و درونی مانند غلیان غم و غصه در درون سینه‌ها اطلاق می‌شود؛ جاشت أى غلت.

مَرَاجِلُ: دیگ‌ها؛ جمع «مرجل» به معنای دیگ؛ المراحل القدور جمع المرحل بمعنى القدر اسم آلة على وزن مفعول. الْأَضْغَانِ: کینه‌توزی؛ جمع «ضغن» به معنای کینه؛ الضغان: الأحقاد جمع الضغن.

نکته

- هدف نهایی امام آن است که آنان به‌سوی حق بازگردند و با سایر مسلمانان دست به دست هم بدهند و در برابر دشمن بایستند.^۱

مشابه

- ◇ ﴿رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾^۲ بار پروردگارا، میان ما و قوم ما به‌حق داوری کن که تو بهترین داورانی.

پیروزی آن حضرت همه را مخفی کردند و به‌ظاهر مسلمان شدند ولی کینه و عداوت را در دل پنهان کردند، بعد از وفات پیامبر زمینه را برای آشکار ساختن آن کینه‌ها مناسب دیدند.^۱

مشابه

- ◇ ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾^۲ و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است.

استعاره

مستعار: دیگ‌ها

مستعارمنه: جوشش خون

مستعارزله: قلب‌ها

جامع: کلمه دیگ‌ها استعاره از قلب‌هاست به این اعتبار که به‌سبب کینه و عداوتشان خون در دل‌هایشان در جوشش و غلیان است؛ مثل جوشش آب در میان دیگ‌هاست و چون در واقع غایب بودن رسول خدا ﷺ و فقدان آن حضرت، سبب آشکار شدن عداوت و ظاهر شدن کینه‌ها و افزایش یافتن دشمنان و اختلاف و تشتت افکار شده بود، ناچار امام علی‌علیه‌السلام از پیدا شدن این امور و شرور به خدا شکایت کرده است.

۳. نهایت لطف امام به دشمنان

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةَ نَبِيِّنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَتَشَتَّتْ أَهْوَانُنَا ﴿رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾»^۳

بار الها، به تو شکوه می‌کنم از نبودن پیامبرمان و فراوانی دشمنانمان و پراکندگی خواسته‌هایمان. «پروردگارا، میان ما و دشمنانمان به‌حق حکم فرما که تو بهترین داورانی».

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۹۵.

۲. مانده، ۸.

۳. اعراف، ۸۹.

۴. نَشْكُو: شکایت می‌کنیم.

تَشَتَّتْ: پراکندگی.

أَهْوَانُنَا: تمایلات ما.

افْتَحْ: داوری فرما؛ از ریشه «فتح» به‌معنای پیروزی و گاه به‌معنای گشودن و گاه به‌معنای داوری کردن است که همه آن‌ها نوعی گشودن محسوب می‌شود.
الْفَاتِحِينَ: کارگشایان.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۱۹۶.

۲. اعراف، ۸۹.



نامه ۱۶

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: روزهای آغازین نبرد
صفین، سال ۳۷ هجری
مخاطب: سپاهیان (فرماندهان)
علت مکاتبه: نزدیک شدن به لحظات شروع نبرد
موضوع: نظامی
هدف و نتیجه: دمیدن روح شجاعت در کالبد سپاهیان^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۰.

پیشگفتار نامه

این نامه از سخنان امام علی (ع) است که در میدان جنگ به عنوان تعلیم فنون و رموز نبرد با دشمن برای یارانش بیان می فرمود.

حق شمشیرها را ادا کنید، پهلوی دشمن را به خاک رسانید.

نکته‌ها

- «وَطَّنُوا لِلْجُنُوبِ» این جمله اشاره به این است که ضربات خود را چنان محکم بر دشمن وارد سازید که با همان ضربات نخستین بر خاک بیفتد. گویی جایگاهشان را از پیش برای فرو غلتیدن و به خاک افتادن فراهم ساخته‌اید.^۱
- حقوق شمشیرها را ادا کنند، این مطلب کنایه از این است که آنچه سزاوار انجام دادن است به جا آورند و فعل «عطا» استعاره از کارهایی است که به وسیله شمشیرها در این راه انجام می‌شود.^۲
- «قتلگاه‌های خود را، وطن پهلوهایشان قرار دهند» کنایه از آنکه بر کشته شدن در راه خدا تصمیم قطعی بگیرید و برای وقوع در ورطه هولناک جنگ، خود را آماده کنید. لازمه وطن گرفتن در جایی که پس از قتل در آن می‌افتد عزم جازم و اقدام لازم برای آن می‌باشد.^۳

۳. ضربات محکم بر پیکر دشمن

«وَأَذْمُرُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الطَّعْنِ الدَّعْسِيِّ وَالضَّرْبِ الطَّلْحِيِّ»^۴

ادامه از صفحه قبل:

قصره بحيث يحمل تحت الثياب و يشتمل عليه.

وَطَّنُوا: آماده سازید؛ وطنوا: بالتون كما في النسخة الخطية التي عندنا قوبلت على نسخة الرضى، وفي نسخة الجامع الكافي وغيرهما ممّا تلونها عليك، يقال: وطن البلد. توطينا أى اتخذناه محلا و مسكنا يقيم به، و وطن نفسه على الأمر و للأمر أى مهدها لفعله و ذللها و حملها عليه، قال سيار بن قصير الطائي.

جُنُوب: پهلوها؛ جمع «جنب»؛ الجنوب جمع الجنب بالفتح فالسكون كفلس و فلوس يقال بالفارسية: پهل و قال الراغب في المفردات: أصل الجنب الجارحة و جمعه جنوب قال الله عزّ و جلّ «فتكوى بها جباههم و جنوبهم» و قال تعالى: «تتجافى جنوبهم عن المضاجع» و قال عزّ و جلّ: «قياماً و قعوداً و على جنوبهم» ثمّ يستعار في الناحية التي تليها كعادتهم في استعارة سائر الجوارح لذلك نحو اليمين و الشمال كقول الشاعر: من عن يميني مرّة و أمامي. مَصَارِع: قتلگاه‌ها؛ جمع «مصرع» به معنای محلی است که کسی بر زمین می‌افتد؛ المصارع: جمع المصرع، يقال: صرعه على الأرض صرعا من باب منع أى طرحه عليها، و المصرع مكان الصرع، و مصارع القوم حيث قتلوا.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۲۰۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۹۲.

۳. همان.

۴. اذْمُرُوا: ترغیب و تحریض کنید؛ امر از ریشه «زمر» به معنای تهییج کردن و برانگیختن؛ اذمروا: بالذال المعجمة اخت الذال المهملة، ذمره على الأمر بالتخفيف من باب نصر، و بالتشديد أيضا حصّه مع لوم ليجدّ فيه يقال: القائد يذمر أصحابه في الحرب أى يسمعهم المكروه ليشحذهم، و رأيتهم يتذامرون في الحرب، و أقبل يتذمر أى يلوم نفسه

و كان يقول ﷺ لأصحابه عند الحرب:

لَا تَشْتَدَّنْ عَلَيْكُمْ فَرَّةً بَعْدَهَا كَرَّةٌ، وَلَا جَوْلَةٌ بَعْدَهَا حَمَلَةٌ، وَاعْطُوا السُّيُوفَ حُقُوقَهَا، وَ وَطَّنُوا لِلْجُنُوبِ مَصَارِعَهَا، وَأَذْمُرُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الطَّعْنِ الدَّعْسِيِّ وَالضَّرْبِ الطَّلْحِيِّ وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أَطْرُدُ لِلْفَسْلِ فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَسْلَمُواوَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا وَأَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ.

۱. تقویت عزم و اراده لشکر

«لَا تَشْتَدَّنْ عَلَيْكُمْ فَرَّةً بَعْدَهَا كَرَّةٌ وَلَا جَوْلَةٌ بَعْدَهَا حَمَلَةٌ»^۱

دشوار نباشد گریختنی که پس از آن بازگشتی باشد یا عقب‌نشینی‌ای که از پی آن حمله‌ای باشد.

نکته

- همیشه فرار کردن از جنگ‌ها نکوهیده نیست بلکه گاه بهترین راه برای پایین آوردن تلفات نیروها و تجدید قوا و سازمان‌دهی و تهاجم بر دشمن با موقعیت بهتر است.^۲

۲. حداکثر استفاده از شمشیر

«وَاعْطُوا السُّيُوفَ حُقُوقَهَا وَ وَطَّنُوا لِلْجُنُوبِ مَصَارِعَهَا»^۳

۱. لَا تَشْتَدَّنْ: سخت و دشوار نباشد.

فَرَّةٌ: یک بار فرار کردن؛ الفَرَّة: الفرار، فعلة للمرة، و الكَرَّة: الجوع، و الحملة في الحرب.

كَرَّةٌ: یک بار بازگشت و حمله بر دشمن است و على ﷺ را از این رو کرار گفته‌اند که پیوسته به دشمن باز می‌گشت و حمله خود را تکرار می‌کرد.

جَوْلَةٌ: جولان دادن؛ این طرف و آن طرف حرکت کردن؛ این واژه هم معنای مصدری دارد و هم اسم مصدری؛ بعضی «جوله» را به معنای فرار کوتاه مدت ذکر کرده‌اند ولی با توجه به کلام امیرمؤمنان ﷺ در اینجا این معنا بعید به نظر می‌رسد؛ الجولة: مصدر، أى الدوران في الحرب يقال: جال القوم جولة إذا انكشفوا ثم كروا و قال عبد الشارق بن عبد العزى الجهنى. و قال الشارح المرزوقى: يقول: قرع أسماعنا فى أثناء التهيؤ و التطلع دعوة تأدت من مكان غائب عن عيوننا فدرنا دورة ثم رجعنا إلى أماكننا.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۵۸.

۳. السُّيُوف: شمشیرها؛ جمع السيف معروف، و هو مأخوذ من قولهم: ساف إذا هلك لأنه به يقع الهلك. قال الفلقشندى فى صبح الأعشى (ص ۱۳۹ ج ۲ طبع مصر): السيف إن كان من حديد ذكر و هو المعبر عنه بالفولاذ قيل: سيف فولاذ. و إن كان من حديد انثى و هو المعبر عنه فى زماننا بالحديد، قيل: سيف أنثى، فان كان منته من حديد انثى وحدها من حديد ذكر كما فى سيوف الفرنجة قيل: سيف مذكر، و يقال: إن الصّاعقة إذا نزلت إلى الأرض وردّت (بردت، ظ) صارت حديدا، و ربّما حفر عليها و اخرجت فطبتعت سيوفا، فتجىء فى غاية الحسن و المضاء. ثمّ إن كان عريض الصّفيح قيل له: صفيحة، و إن كان محدقا (مدققا، ظ) لطيفا قيل له: قضيب؛ فإن كان قصيرا قيل: أتر؛ فإن كان

۴. جلوگیری از داد و فریاد در جنگ

«وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أَطْرُدُ لِلْفِشْلِ»^۱

صداها را در سینه حبس کنید که بیشتر از هر چیزی سستی را از شما دور می سازد.

نکته

- در جنگ باید از صداها کاسته شود و زیاد فریاد نزنند؛ زیرا که داد و فریاد کردن از نشانه های ترس و سستی است و عدم آن علامت ثبات و مقاومت می باشد.^۲

مشابه

◇ سخنان به عمر بن وهب در جنگ بدر خطاب به مشرکان در وصف یاران پیامبر: «أَمَا تَرَوْنَهُمْ خُرْسًا لَا يَتَكَلَّمُونَ يَتَلَمَّظُونَ الْأَفَاعِي مَا لَهُمْ مَلَجًا إِلَّا سُبُوفُهُمْ وَمَا أَرَاهُمْ يُوَلُّونَ حَتَّى يُقْتَلُونَ، وَلَا يُقْتَلُونَ حَتَّى يُعْدِدَهُمْ، فَارْتَبُوا رَأْيَكُمْ»^۳ آیا نمی بینید که آن ها خاموش اند و سخن نمی گویند؛ گویی زبان خود را همچون زبان مار افعی در اطراف دهان می گردانند. آن ها هیچ پناهگاهی جز شمشیرهایشان ندارند و هرگز فرار نخواهند کرد تا کشته شوند و کشته نمی شوند تا از ما به تعداد خودشان به قتل برسانند. مطلب چنین است. حال هر تصمیمی می خواهید بگیرید.

۵. اشاره به نفاق بنی امیه

«فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسَرُّوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ»^۴

۱. آمِيتُوا الْأَصْوَاتَ: صداها را خاموش سازید؛ إماتة الصوت: إخفاؤه.

أَطْرَدُ: طردکننده تر؛ الطرد: الإبعاد، تقول طرده فاطر أي أبعدته فابتعد.

فَشَلَّ: اضطراب؛ الفشل: بالتحريك: ضعف مع جبن مصدر من فشل الرجل من باب علم إذا جبن و ضعف و تراخي عند حرب أو شدة. قال الفيومي في مصباح المنير: فشل فشلا فهو فشل عن باب تعب و هو الجبان الضعيف القلب. تقول: دعي إلى القتال ففشل أي جبن، و ذهب قوته فهو فشل.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ميثم، ج ۷، ص ۹۳.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶۲.

۴. فَلَقَ: شکافت.

الْحَبَّةُ: دانه.

بَرَأَ: آفرید.

النَّسَمَةُ: جانداران؛ به معنای انسان و گاه به هر موجود ذی روحی اطلاق می شود. ریشه اصلی آن «نسیم» به معنای وزش ملایم باد است.

مَا أَسْلَمُوا: اسلام نیاوردند.

خود را برای وارد کردن نیزه کاری و ضربت کارگر شمشیر تهیج کنید.

نکته ها

- امام علی (ع) جنگجویان را به استفاده از تمام وسایل جنگی آن زمان ترغیب می کند آن هم استفاده ای در حد اعلی است و برای این کار باید خود را تهیج کنند و هیجان لازم را در درون خویش به وجود آورند؛ زیرا پیروزی از آن گروهی است که سخت تر می جنگد.^۱

مشابه

◇ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا»^۲ ای کسانی که ایمان آورده اید، چون با گروهی برخورد می کنید پایداری ورزید.

ادامه از صفحه قبل:

علی التفریط فی فعله و هو ينشطها لئلا تفرط ثانية، و فلان يتدبّر و يتدبّر و يرفع أذياله و يتشمر، و هو ذمر من الأذمار: شجاع، قاله في الأساس و ذمرته أذمره ذمرا حثثته، ذمار اسم فعل للحضّ على الحرب و تذامر القوم أي حثّ بعضهم بعضا و ذلك في الحرب.

الطّعن: با شدت نیزه زدن؛ فرو کردن نیزه در بدن دشمن؛ این واژه به صورت کنایی به معنای عیب جویی نیز به کار می رود. الدّعس: اثر؛ نشانه؛ از ریشه «دعس» به معنای پر کردن و گاه به معنای اثر گذاشت. این واژه در جایی که نیزه ای در بدن دشمن فرو کنند و گویی جوف او را پر می کند و بر بدن او اثر می گذارد به کار رفته است؛ الدعسى: الدّعس بالفتح فالسكون: الدفع فی الأصل، ثم يستعمل فی الطّعن و شدة الوطأ و الجماع قاله المرزوقي فی شرحه علی الحماسة قال العباس بن مرداس قال الجوهری فی الصحاح. الدّعس بالفتح: الأثر، يقال: رأيت طريقا دعسا أي كثير الاثار، والمدعاس الطريق الذى لئنته المازة و الدّعس: الطعن و قد يكتى به عن الجماع، و دعست الوعاء: حشوته، و المدعس: الرّمح يدعس به، و يقال: المدعاس الصمّ من الرّمح، انتهى ما أردنا من نقل كلامه، يقال: بينهم مداعسة أي مطاعنة بالرمح، و فى القاموس: الدّعس كالمنع: حشو الوعاء. و بما ذكرنا علمت أنّ الطّعن بمعنى الضرب بالرّماح فإنّ الدعسى صفة للطعن و الدّعس و الدواعس و المدعس و المداعس قد استعملت فى فصيح الكلام للرّماح فقط، و قد قال الأشرى فى أبيات أت نقلها: فاصبروا للطّعان بالأسل السمر و ضرب يجرى به الأمثال و الأسل بالتحريك فى الأصل نبات دقيق الأغصان تتخذ منه الغرابيل و يقال للرّماح الأسل على التشبيه و المستدقّ اللسان و الذّراع الأسلّة.

الطّلعخف: شديدترین ضربه؛ الطّلعخف: بكسر الطاء و فتح اللام و سكون الخاء المعجمة، قال الجوهری فى مادة «ط خ ف» من الصحاح: ضرب طلخف بزيادة اللام مثال حيجر أى شديد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۲۰۲.

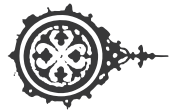
۲. انفال، ۴۵.



سوگند به خدایی که دانه را شکافته و جانداران را آفریده که اینان اسلام نیاوردند، بلکه تسلیم شدند و کفر را در درون خود پنهان داشتند و چون یاورانی بر کفر خویش یافتند، آن را آشکار نمودند.

نکته

● در فتح مکه ابوسفیان اظهار اسلام کرد برای اینکه از آثار و عواقب شرک مصون بماند و لذا به زبان، اظهار اسلام کرد اما در دل باور نداشت و هنگامی که یارانی پیدا کرد، کفر خود را آشکار نمود.^۱



نامه ۱۷

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: هنگام نبرد صفین، سال ۳۷ هجری
مخاطب: معاویه
علت مکاتبه: وصول نامه معاویه پس از شکست‌های پیاپی
 وی در صحرای صفین و تکرار تمنای ولایت شام
موضوع: سیاسی، اعتقادی
هدف و نتیجه: پاسخ‌گویی و رد شبهات تهمت‌ها^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۱.

پیشگفتار نامه

امام علی‌علیه السلام در این نامه از امور چهارگانه‌ای که نامه معاویه شامل آن بود، پاسخ داده است که در نامه بررسی شده است.

ادامه از صفحه قبل:

اسْتَسْلَمُوا: تظاهر به اسلام کردند.

أَسْرُوا: پنهان کردند.

وَجَدُوا: یافتند.

أَعْوَان: یاران.

أَظْهَرُوهُ: آشکار کردند.

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲.۱. جنگ حق علیه باطل؛ نه جنگ اعراب

«وَأَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ الْحَرْبَ قَدْ أَكَلَتِ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَاتِ أَنْفُسٍ بَقِيَتْ أَلَا وَمَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ وَمَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَى النَّارِ»^۱

اما اینکه گفתי «جنگ، عرب را به کام خود فرو برده و از او جز نیمه جانی باقی نمانده» بدان کسی که در راه حق جان دهد، به سوی بهشت می رود و کسی که در راه باطل کشته شود، به سمت آتش می رود.

۳.۱. فرض باطل معاویه در یکسان بودن با امام

«وَأَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِي الْحَرْبِ وَالرِّجَالِ فَلَسْتُ بِأَمْضَى عَلَى الشَّكِّ مِنْنِي عَلَى الْيَقِينِ»^۲

اما اینکه گفתי «ما در جنگ و نفرات جنگی برابریم»، چنین نیست که تو در شک و من بر یقین گام می زنی.

۴.۱. تفاوت یاران امام و یاران معاویه

«وَلَيْسَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَحْرَصَ عَلَى الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى الْآخِرَةِ»

و اهل شام بر دنیا آن اندازه حریص نیستند که اهل عراق به آخرت.

نکته

● امام اشاره می کند که دو تفاوت در میان یاران من و طرفداران توست: این ها همراه امام عادل می جنگند که به وظیفه خود یقین دارد و آن ها را در راه روشنی سیر می دهد در حالی که تو هدف روشنی نداری جز اینکه به مال و مقام برسی.^۳

مشابه

﴿إِنْ تَكُونُوا فِائَتَهُمْ يَأْتُمُونَ كَمَا تَأْتُمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ﴾^۴ اگر شما درد می کشید، آنان همان گونه که شما درد می کشید، درد می کشند و حال آنکه شما چیزهایی

۱. حُشَاشَاتِ أَنْفُسٍ: نیمه جان ها؛ جمع «حشاشه» به معنای نفس آخر و واپسین دم است؛ حشاشات: جمع حشاشة بالضم، الحشاش والحشاشة بقية الروح في المريض قال في الأساس: وما بقي منه إلا حشاشة؛ وقال المبرزوقي في الشرح: الحشاشة هي روح القلب، ورمق من حياة النفس وقد أذنت بالمفارقة، والمهجة: خالصة النفس؛ وفي منتهى الأرب: حشاش بالضم كغراب: بقية جان در بیمار و جريح، حشاشه بالهاء كذلك.

۲. اسْتِوَاؤُنَا: مساوات ما.

۳. أَمْضَى: محکم تر؛ نافذتر و مؤثرتر در اقدام و عمل؛ از ماده «مضى» به معنای عبور و گذر کردن.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۱۶.

۵. نساء، ۴.

و من کتاب له عليه السلام إلى معاوية جوابا عن كتاب منه إليه:

وَأَمَّا طَلَبُكَ إِلَيَّ الشَّامَ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأَعْطِيكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ أَمْسٍ وَ

أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ الْحَرْبَ قَدْ أَكَلَتِ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَاتِ أَنْفُسٍ بَقِيَتْ أَلَا وَمَنْ

أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ وَمَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَى النَّارِ وَ أَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِي

الْحَرْبِ وَالرِّجَالِ فَلَسْتُ بِأَمْضَى عَلَى الشَّكِّ مِنْنِي عَلَى الْيَقِينِ وَ لَيْسَ أَهْلُ

الشَّامِ بِأَحْرَصَ عَلَى الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو

عَبْدِمَنَا فِكَذَلِكَ نَحْنُ وَلَكِنْ لَيْسَ أُمَّيَّةٌ كَهَاشِمٍ وَلَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ

وَلَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيحِ وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ وَلَا

الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ وَ لَيْسَ الْخَلْفُ خَلْفٌ يَتَّبِعُ سَلَفًا وَ

هَوَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَ فِي أَيْدِينَا بَعْدَ فَضْلِ النُّبُوَّةِ الَّتِي أَذَلَّلْنَا بِهَا الْعَزِيزَ وَ

نَعَشْنَا بِهَا الدَّلِيلَ وَ لَمَّا أَدْخَلَ اللَّهُ الْعَرَبَ فِي دِينِهِ أَفْوَاجًا وَ أَسْلَمَتْ لَهُ هَذِهِ

الْأُمَّةُ طَوْعًا وَ كَرْهًا كُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ إِمَّا رَغْبَةً وَ إِمَّا رَهْبَةً عَلَى

حِينَ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ وَ ذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ بِفَضْلِهِمْ فَلَا تَجْعَلَنَّ

لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيبًا وَ لَا عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا. وَ السَّلَامُ.

۱. پاسخ امام به ادعاهای معاویه

۱.۱. سازش نکردن امام با معاویه درباره حکومت شام

«وَأَمَّا طَلَبُكَ إِلَيَّ الشَّامَ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأَعْطِيكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ أَمْسٍ»

اما [حکومت] شام که از من خواسته ای، من کسی نیستم که آنچه دیروز به تو ندادم، امروز در اختیار گذارم.

نکته

● امیرالمؤمنین که امام بر حق است نمی تواند کسی را بر مسند حاکمیت قرار دهد که نه اعتقادی به مبانی و اصول اسلامی دارد و نه تقیدی به ارزش ها و دستورات الهی.^۱

۱. طلبک الی: رغبت و تمایل تو به من؛ قال فی أقرب الموارد: طلب الی: رغب، و قال الفاضل الشارح المعتبری: یقال: طلبت الی فلان کذا و التقدير طلبت کذا راغباً الی فلان کما قال تعالی «فی تسع آیات الی فرعون» ای مرسل، و فی تعلیقة نسخة خطیة عندنا فسرت العبارة هكذا: ای طلبک الشام قاصداً الی بذاک، و سیأتی وجه آخر فی بیان الإعراب. مَنَعْتُكَ أَمْسٍ: دیروز تو را منع کردم.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۶۰.

نکته‌ها

● اشاره به اینکه من از نخستین مهاجران از مکه به مدینه‌ام که همواره در خدمت پیغمبر اکرم ﷺ بوده‌ام ولی تو و پدرت ابوسفیان همچنان در شرک و کفر در مکه ماندید تا روزی که مکه به وسیله لشکر اسلام فتح شد و پیامبر حکم آزادی تو و سایر اسیران را با گفتن «اذهبوا و انتم الطلقاء» صادر فرمود.^۱

● شرافت علی علیه السلام از جهت سلامت و روشن بودن سلسله نسب است، برخلاف معاویه که نسبی ناسالم دارد و این فرق دو اعتبار و امتیاز دارد؛ چون پیوسته ملازم با طرفین بوده و نمی‌توان آن را انکار کرد.^۲

مشابه

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ^۳ و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به جهاد پرداخته، و کسانی که [مهاجران را] پناه داده و یاری کرده‌اند، آنان همان مؤمنان واقعی‌اند، برای آنان بخشایش و روزی شایسته‌ای خواهد بود. و کسانی که بعداً ایمان آورده و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده‌اند، اینان از زمره شمایند، و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند. آری، خدا به هر چیزی داناست.

۳.۲. تفاوت‌ها در صفات و افعال دینی

«وَلَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ»^۴

و نه اهل حق مانند اهل باطل و نه مؤمن چون مفسد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۲۱۸.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳. انفال، ۷۴ و ۷۵.

۴. مُبْطِل: باطل‌گرا.

مُدْغِل: مفسد؛ دغل‌کار؛ از ریشه «دغل» به معنای فتنه و فساد است؛ المدغل: اسم فاعل من الإدغال، قال الجوهري في الصحاح: الدغل بالتحريك: الفساد مثل الدخل، يقال: قد ادغل في الأمر إذا دخل فيه ما يخالفه و يفسده. و في النهاية الأثرية: فيه معنى في الحديث «اتخذوا دين الله دغلا أي يخدعون الناس، و أصل الدغل الشجر الملتف الذي يكمن أهل الفساد فيه، و قيل: هو من قولهم: ادغلت في هذا الأمر إذا دخلت فيه ما يخالفه و يفسده و منه حديث علي عليه السلام ليس المؤمن بالمدغل هو اسم فاعل من ادغل.

از خدا امید دارید که آن‌ها امید ندارند، و خدا همواره دانای سنجیده‌کار است.

۲. تفاوت‌های میان امام و معاویه

۱.۲. شرافت نسب

«وَأَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةُ كَهَاشِمٍ وَلَا حَرْبُ كَعْبِدِ الْمُطَّلِبِ وَلَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ»

اما اینکه گفتی «ما فرزندان عبد منافیم»، ما نیز چنین هستیم، لکن نه امیه چون هاشم است، و نه حرب مانند عبدالمطلب و ابوسفیان کجا و ابوطالب کجا؟

نکته

● معاویه با عبارت: «إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ...» به یکسان بودن خودش با امام در شرافت و فضیلت اشاره می‌کند و این جمله از کلام او در حکم صغرای قیاس مضمّر از شکل اول می‌باشد و کبرای آن در تقدیر چنین است: عده‌ای که از یک خانواده باشند، هیچ کدامشان را بر دیگری فخر و مباهاتی نیست.^۱

۲.۲. افتخار هجرت با پیامبر و نسب آشکار

«وَلَا الْمُهِاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ»^۲

مهاجر در راه خدا کجا و اسیر آزادشده کجا؟ آن‌که نسبی صریح و آشکار دارد، کجا و آن‌که خود را به خاندانی بسته است، کجا؟

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۰۱.

۲. طَلِيق: اسیری که با منت یا فدیة آزاد شده است؛ از ریشه «طلاق» به معنای رهایی؛ الطَلِيق: قال ابن الأثير في النهاية: و في حديث حنين: و خرج إليها و معه الطلقاء، هم الذين خلى عنهم يوم فتح مكة و أطلقهم و لم يسترقهم واحد هم طليق فعيل بمعنى مفعول و هو الأسير إذا طلق سبيله، و منه حديث الطلقاء من قریش و العتقاء من ثقیف كأنه میز قریشا بهذا الاسم حيث هو أحسن من العتقاء.

صَرِيح: کسی که دارای حسب و نسب صحیحی است؛ به کسی گفته می‌شود که نسب او خالص و روشن باشد؛ الصَّرِيح: الخالص من كل شيء، قال الفيومي في المصباح: صرح الشيء بالضم صراحة و صروحة: خلص من تعلقات غيره فهو صريح، و عربی صريح خالص النسب و الجمع صرحاء، و كلّ خالص صريح، و منه قول صريح و هو الذي لا يفتقر إلى إضمار أو تأويل.

لَصِيق: چسبیده شده؛ کسی که خود را به افرادی منسوب می‌کند در حالی که از آنان نیست؛ کسی که نسب او روشن نیست و او را به شخص یا قبیله‌ای نسبت می‌دهند؛ مجاز «اللصيق» أصل اللصيق: الدَّعَى في قوم الملتصق بهم و ليس منهم من قولك لصق الشيء بغيره من باب تعب لصقا و لصوقا: لَزَق، و قال في الأساس: و من المجاز: فلان ملتصق و لصيق، دعى.

نکته

- اشاره به اینکه نه تنها نسب ما بنی هاشم با نسب بنی امیه قابل قیاس نیست، صفات و افعال ما نیز قابل مقایسه نیست. ما همواره در راه حق گام برداشتیم و دودمان بنی امیه بر طریق باطل. ما خالصانه به پیغمبر ایمان آوردیم ولی شما منافقانه اظهار ایمان کردید.^۱

۴.۲. بدترین فرزندان

«وَلَيْسَ الْخُلَفُ خَلْفُ يَتْبَعُ سَلَفًا هَوَىٰ فِي نَارِ جَهَنَّمَ»^۲

چه بد فرزندی است آن که پیرو پدری است که در آتش دوزخ سرنگون گشته است!

نکته

- امام، معاویه را تنها به انحراف اسلاف و جد پدرش نکوهش نمی کند بلکه تکیه سخن امام بر این است که این فرزند همان راه پدران را که اهل دوزخ اند، دنبال می کند.^۳

مشابه

﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾^۴ ما پدران خود را بر آیینی [وراهی]

یافته ایم و ما از پی ایشان رهسپاریم.

۵.۲. اشاره به موهبت بعثت و نبوت

«وَفِي آيَاتِنَا بَعْدُ فَضْلُ النَّبُوءَةِ الَّتِي أَذَلَّلْنَا بِهَا الْعَزِيزَ وَنَعَشْنَا بِهَا الدَّلِيلَ»^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۲۱۸.

۲. خَلْفُ: جانشین.

يَتْبَعُ: دنبال می کند.

سَلَفُ: گذشته؛ قدیمی.

هَوَى: سقوط کرد؛ از ریشه «هوی» در اصل به معنای سقوط کردن از بلندی است و چون نتیجه آن هلاکت است، گاهی به هلاکت نیز اطلاق می شود.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۲۱۹.

۴. زخرف، ۲۳.

۵. أَذَلَّلْنَا: خوار گردانیدیم.

نَعَشْنَا: بالا بردیم؛ از ریشه «نעش» به معنای بالا بردن است و نعش میت را به این سبب نعش می گویند که دارای ارتفاعی است یا اینکه روی دست ها بلند می شود؛ در اینجا منظور این است که افراد ذلیل اما بالایمان و پاک دل در سایه اسلام به عزت رسیدند؛ نعشنا: نعشه الله نعشه من باب منع أى رفعه، قال الجوهرى: لا يقال أنعشه الله، وسمى سرير الميت نعشا لارتفاعه و إذا لم يكن عليه ميت محمول فهو سرير، قاله ابن الأثير فى النهاية، وقال المرزوقى فى شرحه على الحماسة (۳۶۸): النعش شبيهة بالمحفة كان يحمل عليه الملك إذا مرض؛ ثم كثر حتى سمي النعش الذى فيه الميت نعشا.

از این گذشته، ما را فضیلت نبوت است که با آن عزیز را ذلیل و ذلیل را بلندمرتبه ساختیم.

نکته

- آنچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این نامه از برابری ها بین دو انسان بیان فرموده، برگرفته از معیارهای فضیلت و رذیلت در اسلام است که ریشه در فطرت انسانی نیز دارد.^۱

مشابه

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۲ به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۳. اعراب تسلیم در برابر اسلام

«وَلَمَّا أَذْخَلَ اللَّهُ الْعَرَبَ فِي دِينِهِ أَفْوَاجًا وَاسْلَمَتْ لَهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ طَوْعًا وَكَرْهًا»^۳

آنگاه که خداوند عرب را گروه گروه به دین خود وارد کرد و این امت از روی رضا یا به اجبار اسلام آورد.

مشابه

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا﴾^۴ ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی! تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند و تو را به نصرتی ارجمند یاری نماید.

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾^۵ چون یاری خدا و پیروزی فرارسد و ببینی که مردم دسته دسته در دین خدا درآیند پس به ستایش پروردگارت نیاشگر باش و از او آمرزش خواه که وی

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۶۱.

۲. آل عمران، ۱۶۴.

۳. طَوْعًا: از روی رغبت.

كَرْهًا: از روی اکراه.

۴. فتح، ۱ تا ۳.

۵. نصر، ۱ تا ۳.

● اینکه سلطه شیطان را در وجود خود نپذیرد، کنایه از این است که تحت تأثیر شیطان قرار نگیرد و باب وسوسه‌های آن را بر روی خود ببندد و این یک روان‌شناسی روشن از شخصیت معاویه است که عملاً شیطان را در نفس خویش پذیرا گشته و به سلطه جهنمی او سر سپرده است.^۱

بحث تاریخی

معاویه برای جهان اسلام نقشه شومی طراحی کرده بود. او می‌خواست کشور اسلام را تجزیه کند و بخشی از آن را خود متصرف شود و بخش دیگر را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) واگذارد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) هرگز راضی نشد که جهان اسلام تجزیه شود و حکومت‌های متعددی پدید آید. این همان نقشه‌ای بود که بعدها از سوی دولت کفر طراحی شد و جهان پهناور اسلام به صورت کشورهای کوچکی درآمد تا هرگز به صورت کشوری مقتدر اداره نشود و برای سردمداران کفر خطری نداشته باشد.

تجزیه جهان اسلام و تشکیل دولت‌های محلی، میراثی است که طراح آن معاویه بود. بعد از شهادت امام امر دایر بود بر اینکه معاویه بر بخشی از جهان اسلام حکومت کند و امام مجتبی (علیه السلام) بر بخش دیگر اما امام مجتبی (علیه السلام) هرگز به تجزیه جهان اسلام و تنش دائمی راضی نشد؛ همان چیزی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به آن راضی نشده بود.

اگر امر دایر شود بین تجزیه جهان اسلام و کناره‌گیری پیشوایان واقعی و متعهدین به اسلام، آن‌هایی که حقیقتاً اقتدار امت اسلامی را خواهان‌اند، راه دوم را انتخاب می‌کنند و آنان که از غیرت اسلامی محروم‌اند راه اول را می‌روند.^۲

همواره توبه‌پذیر است.

۴. یکسان نبودن نحوه پذیرش اسلام

«كُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ إِمَّا رَغْبَةً وَ إِمَّا رَهْبَةً عَلَىٰ حِينٍ فَأَرَّ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ وَ ذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ بِفَضْلِهِمْ»^۱

شما از آن کسان بودید که یا به‌خاطر رغبت به دنیا یا از بیم جان، اسلام آوردید و آن هنگامی بود که پیشی‌گرفتن به اسلام به سبب پیشی‌گرفتنشان رستگار شده بودند و مهاجران نخستین بهره خود را از فضیلت برده بودند.

مشابه

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ﴾^۲ و پیش‌گامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند.

﴿وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾^۳ و [نیز بر جماعت‌هایی] دیگر از ایشان که هنوز به آن‌ها نپیوسته‌اند.

۵. نصیحت مشفقانه امام به معاویه

«فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيبًا وَ لَا عَلَىٰ نَفْسِكَ سَبِيلًا وَ السَّلَامُ»^۴

پس برای شیطان در وجود خویش نصیبی قرار مده و او را بر خود مسلط نساز. والسلام.

نکته‌ها

● اشاره به اینکه با این سخنان خود را فریب می‌دهی و با این مقایسه‌های ناب‌جا، شیطان را بر خود مسلط می‌سازی و در نتیجه موقعیت خویش را فراموش می‌کنی و می‌خواهی بر جای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تکیه زنی، کاری که دنیا و آخرت تو را تباه خواهد کرد.^۵

۱. رَغْبَةً: از روی رغبت؛ رَهْبَةً: بالفتح فالسكون مصدر من قولك رغب فيه من باب علم إذا أَرَادَ بِالْحِرْصِ عَلَيْهِ وَ أَحَبَّهُ.

رَهْبَةً: از روی ترس؛ رَهْبَةً: كالرغبة أى الخوف مصدر رهب الزجل منه من باب علم إذا خاف منه.

فَارَّ: نایل گشت.

أَهْلُ السَّبْقِ: سبقت‌جویان.

۲. توبه، ۱۰۰.

۳. جمعه، ۳.

۴. فَلَا تَجْعَلَنَّ: قرار مده.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۲۴.

۱. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲. اندیشه‌های سیاسی، تربیتی علوی، ج ۱، ص ۸۲.



نامه ۱۸

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نبرد جمل در کوفه، سال ۳۶ هجری
مخاطب: عبدالله بن عباس (فرماندار بصره)
علت مکاتبه: بدرفتاری ابن عباس با قبیله بنی تمیم
موضوع: اخلاقی، سیاسی
هدف و نتیجه: ارشاد حکومتی و هشدار؛ اصلاح رفتار ناپسند ابن عباس^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۷.

پیشگفتار نامه

نقل شده است که وقتی ابن عباس از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت بصره مأموریت یافته بود، با مردم آنجا، بنای بدرفتاری را گذاشت؛ زیرا آن‌ها در جنگ جمل از دشمنان امام و پیروان طلحه و زبیر و عایشه بودند؛ بنابراین ابن عباس نسبت به آنان تنیدی را آغاز کرد و ایشان را از خود دور کرد و با یادآوری جنگ جمل آن‌ها را مورد طعن و سرزنش قرار داد تا آنجا که آنان را پیروان شتر و یاران عسکر که نام شتر عایشه بود و نیز حزب شیطان می‌نامید. این امر بر عده‌ای از بنی تمیم که از شیعیان حضرت بودند، از قبیل حارثه بن قدامه گران آمد، لذا حارثه نامه‌ای به شکایت از ابن عباس برای امام علیه السلام نوشت.

مشابه

❖ ﴿وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعِ بِالتَّيِّهِ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ و ما یلقاها إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَ مَا یَلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ^۱ و نیکی با بدی یکسان نیست. [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن؛ آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد* و این [خصلت] را جز کسانی که شکبیا بوده‌اند نمی‌یابند، و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ، نخواهد یافت.

❖ «قَالَ عَلِيٌّ ع: غَاتِبَ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ ارْذُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ»^۲ برادرت را با نیکی به او سرزنش کن، و شرش را با بخشش به او بازگردان.

❖ ﴿وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾^۳ و فرمودیم: فرود آیید، شما دشمن یکدیگرید.

استعاره

مستعار: مغرس

مستعار منه: فتنه

مستعار له: بصره

جامع: واژه «مغرس» را که به معنای رویشگاه درخت است، برای بصره استعاره آورده است به اعتبار اینکه آنجا محل رویدن فتنه‌های بسیاری است.

۲. توصیه به رفتار اخلاقی با مردم بصره

«فَحَادِثُ أَهْلِهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ وَ احْلُلْ عُقْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ»^۴

با مردم آن به نیکی رفتار کن و ترس و ناامنی را از دلشان برطرف ساز.

۱. فصلت، ۳۴ و ۳۵.

۲. نهج البلاغه، کلمه قصار ۱۵۸.

۳. بقره، ۳۶.

۴. حادث: روشن ساز؛ صیغه امر از «محدثه» به معنای مراقبت و بررسی و زدودن زنگار است؛ حادث أهلها بالاحسان إليهم: أي تعاهدهم تعدهم به، قال ابن الأثير في النهاية في حديث الحسن: حادثوا هذه القلوب بذكر الله [فإنها سريعة الدثور] أي أجلوها به و اغسلوا الدرن عنها و تعاهدها بذلك كما يحدث السيف بالصقال، ففي المقام أمره الأمير عليه السلام أن يجلو قلوب أهلها و يغسل درن الأحقان و الصغائن و رين الوسواس المؤذية المؤدية عنها بصقال الاحسان و ماء البر.

احلل: باز کن.

عقدة: گره.

و من کتاب له عليه السلام إلى عبد الله بن عباس و هو عامله على البصرة: وَاعْلَمْ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبِطُ إِبْلِيسَ وَمَغْرَسُ الْفِتَنِ فَحَادِثُ أَهْلِهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ وَ احْلُلْ عُقْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ وَ قَدْ بَلَغَنِي تَنَمُّرُكَ لِبَنِي تَمِيمٍ وَ غَلْظُكَ عَلَيْهِمْ وَ إِنَّ بَنِي تَمِيمٍ لَمْ يَغِبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخِرٌ وَ إِنَّهُمْ لَمْ يُسَبِّقُوا بَوْغِمٍ فِي جَاهِلِيَّةٍ وَلَا إِسْلَامٍ وَ إِنَّ لَهُمْ بَنًا رَحِمًا مَاسَّةً وَ قَرَابَةً خَاصَّةً نَحْنُ مَا جُورُونَ عَلَى صَلَاتِهَا وَ مَا زُورُونَ عَلَى قَطِيعَتِهَا فَارْبِعُ أَبَا الْعَبَّاسِ رَحِمَكَ اللَّهُ فِيمَا جَرَى عَلَى لِسَانِكَ وَ يَدِكَ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ فَإِنَّا شَرِيكَانِ فِي ذَلِكَ وَ كُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّي بِكَ وَ لَا يَفِيلَنَّ رَأْيِي فِيكَ. وَ السَّلَامُ.

۱. بصره محل رویش فتنه‌ها

«وَاعْلَمْ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبِطُ إِبْلِيسَ وَ مَغْرَسُ الْفِتَنِ»^۱

بدان که بصره جایگاه فرود شیطان و کشتگاه فتنه‌هاست.

نکته‌ها

● اشاره به اینکه آنجا اقوام گوناگونی زندگی می‌کنند که هم با یکدیگر مشکل دارند و هم با بیرون این سرزمین و به همین دلیل طلحه و زبیر و عایشه آنجا را برای فتنه‌انگیزی علیه امام انتخاب کردند.^۲

● امام عليه السلام در اول نامه، بصره را فرودگاه شیطان نامید و این مطلب اشاره به فرود آمدن شیطان از بهشت در آنجا و کنایه از آن است که به این دلیل آنجا مبدأ اندیشه‌های باطل و افکار فاسد است که از ابلیس در آنجا به وجود آمده و لازمه این گونه افکار برانگیختن فتنه و آشوب است.^۳

۱. مَهْبِطُ: جایگاه؛ بكسر الباء كمجلس: موضع الهبوط: يقال: هبط هبوطا من باب ضرب أي انحدر و نزل.

مَغْرَسُ: کشتزار؛ در اصل به معنای محل غرس درختان است؛ سپس به محل پیدایش هر امری اطلاق شده است؛ و مغرس: كمجلس أيضا موضع الغرس، يقال: غرس الشجر غرسا من ذلك الباب أيضا أي أثبتته في الأرض، و يبنى اسما الزمان و المكان من الثلاثي الصحيح المجرد على وزن مفعّل بكسر العين إذا كانت عين مضارعه مكسورة، و على مفعّل بفتح العين إذا كانت عين المضارع مضمومة أو مفتوحة إلا إحدى عشرة لفظة أتت بكسر العين مع أن مضارعها مضموم؛ فالضابطة قائلة بأنّ المهبط و المغرس على وزن مفعّل بالكسر، ففتح العين فيهما كما اختاره الشيخ محمد عبده ليس بصحيح، و نسختنا التي قبلت على نسخة الرضی مشکولة بالكسر فيهما.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۳۱.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۰۷.

نکته

- وجود دلهره و احساس ناامنی در دل‌ها عامل بزرگی برای گسترش سوءظن و راهی برای توسعه اختلافات و وقوع جرائم و مفاسد است.^۱

مشابه

﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾^۲ [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن؛ آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد.

﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ و ما یلقاها الا الذين صبروا و ما یلقاها الا ذو حظ عظیم^۳ و نیکی با بدی یکسان نیست. [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن؛ آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد* و این [خصلت] را جز کسانی که شکیبا بوده‌اند نمی‌یابند، و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ، نخواهد یافت.

﴿قَالَ عَلَىٰ آلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: غَاتِبَ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ ارْزُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ﴾^۴ امام علی (ع) فرمود: برادرت را با نیکی به او سرزنش کن، و شرش را با بخشش به او بازگردان.

استعاره

مستعار: عقده

مستعار منه: ترس

مستعار له: سختی و آزرده‌گی

جامع: واژه «عقده» را که به معنای گره است، استعاره از سختی و آزرده‌گی بسیار آورده است که ترس از مخالفت با بیعت آن حضرت بر روحیه آن‌ها وارد می‌کند.

۳. توصیف قبیله بنی تمیم

۱.۳. دارای شخصیت‌های برجسته

﴿وَ قَدْ بَلَغَنِي تَمَمُّكَ لِبَنِي تَمِيمٍ وَ غِلْظُكَ عَلَيْهِمْ وَ إِنَّ بَنِي تَمِيمٍ لَمْ يَغِبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا

طَلَعَ لَهُمْ آخِرٌ»^۱

به من خبر رسیده که با بنی تمیم درشتی کرده‌ای و از در خشونت در آمده‌ای. بنی تمیم جمعیتی هستند که هرگاه دلاوری از میانشان می‌میرد، سلحشور دیگری جایش را می‌گیرد.

نکته

- تبدیل حالت دشمنی و عناد به دوستی و اعتماد و تغییر دادن صحنه‌های تضاد و درگیری به وحدت و انسجام، هنر بزرگی است که حاکم اسلامی باید از آن به خوبی بهره‌مند باشد.^۲

مشابه

﴿وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۳ و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

استعاره

مستعار: نجم

مستعار منه: روشنگری و هدایت

مستعار له: شخص بزرگ

جامع: سید قوم و بزرگ یک جمعیت نقش روشنگر و هادی دارد که مردم به وسیله او راهنمایی می‌شوند و در انتخاب راه‌های صحیح و درست به او و اندیشه‌هایش اقتدا می‌کنند؛ همان‌گونه که از ستارگان برای راهنمایی و روشنگری استفاده می‌کردند.

۳.۲. شجاعت

﴿وَ إِنَّهُمْ لَمْ يُسَبِّقُوا بَوْغِمٍ فِي جَاهِلِيَّةٍ وَ لَا إِسْلَامٍ﴾^۴

۱. تَمَمُّكَ: بدخوبی و بدرفتاری تو؛ النمر سبع معروف أصغر من الأسد و أخبث و أجراً منه و هو منقط الجلد نقطا سودا و بيضا سمى به للنمر التي فيه و منه النمرة بفتح النون و كسر الميم و هي كساء فيه خطوط بيض و سود تلبسه الأعراب.

غِلْظُكَ: خشونت تو.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۶۳.

۳. آل عمران، ۱۵۹.

۴. لَمْ يُسَبِّقُوا: کسی از آن‌ها سبقت نگرفته.

وَبُغْمٍ: جنگ؛ این واژه هم به معنای جنگ آمده و هم به معنای کینه؛ و غم: الوبغ بالفتح فالسكون: الحرب و القتال و الترة و الذحل الثقيل و الحقد الثابت في الصدر، قال ابن الأثير المتوفى «۶۰۶ هـ ق» فی وغم من النهاية: و فی حدیث علی علیه السلام: «إِنَّ بَنِي تَمِيمٍ لَمْ يَسْبِقُوا بَوْغِمٍ فِي جَاهِلِيَّةٍ وَ لَا إِسْلَامٍ» الوبغ: الترة، و جمعها أوغام، و وغم علیه بالكسر أى حقد و توغم إذا اغتاض. انتهى.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۶۳.

۲. فصلت، ۳۴.

۳. فصلت، ۳۴ و ۳۵.

۴. نهج البلاغه، کلمه قصار ۱۵۸.

کسی در زمان جاهلیت و اسلام در نبرد بر ایشان پیشی نگرفته است.

نکته

● یکی از خصوصیات بنی تمیم آن بود که آن‌ها چون مردمی باشخصیت و بلندپرواز بودند هیچ‌گونه آزاری را بر خود هموار نمی‌کردند بلکه چه در دوران جاهلیت و چه در زمان اسلام در مقابل کوچک‌ترین آزاری به جوش و خروش و فریاد در می‌آمدند و انتقام خود را می‌گرفتند و در این امر کسی بر آنان تقدم نداشت.^۱

۳.۳. خویشاوندی با امام

«وَإِنَّ لَهُمْ بِنَا رَحِمًا مَّاسَّةً وَ قَرَابَةً خَاصَّةً نَحْنُ مَأْجُورُونَ عَلَى صَلَاتِهَا وَ مَأْزُورُونَ عَلَى قَطِيعَتِهَا»^۲

اینان را با ما پیوند خویشاوندی شدید و قرابتی خاص است که اگر آن را پاس داریم، پاداش گیریم و اگر پاس نداریم، مؤاخذه شویم.

نکته

● تکلیف به صله‌رحم و تحریم قطع رابطه با خویشاوندان و تأکید بسیار اخلاقی بر ارتباط عاطفی و انسانی هرچه بیشتر بین خویشاوندان از شاخصه‌های مثبت و ارزنده اخلاق اسلامی است.^۳

مشابه

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾^۴ و

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۰۸.

۲. رَحِمًا مَّاسَّةً: خویشاوندی متصل؛ «ماسه» به معنای نزدیک و قریب است؛ از ریشه «مَسَّ» به معنای تماس؛ رحما: قال الراغب فی المفردات: الرَّحِمُ رحم المرأة و منه استعير الرَّحِمُ للقرابة لكونهم خارجين من رحم واحدة يقال: رحم و رحم، قال تعالى: ﴿وَ أَقْرَبَ رُحْمًا﴾، انتهى، و فی الأساس للزَّمخشری: وقعت النطفة فی الرَّحِمِ ﴿هُوَ الَّذِي يَصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ﴾ و هی منبت الولد و عاؤه فی البطن و بینهما رحم.

مَأْزُورُونَ: گناهکاران؛ از ریشه «وزر» به معنای گناه؛ مأزورون: من الوزر فأصله موزورون بالواو إلا آتة علیه السلام قال: مأزورون طلبا للمطابقة بین مأجورین و مأزورین، و نحوه قوله علیه السلام لأشعث بن قیس إن صبرت جرى عليك القدر و أنت مأجور و إن جرعت جرى عليك القدر و أنت مأزور و سیأتی فی الحکمة ۲۹۱.

أَرْبَعٌ: مدارا کن؛ از ریشه «ربوع» به معنای مدارا کردن و خویشتن‌داری نمودن؛ اربع: بالباء الموحدة قال الجوهري: ربع الرجل يربع، من باب منع، إذا وقف و تحبّس و منه قولهم اربع على نفسك و اربع على ظلمك أى ارفق بنفسك و كفّ، و فی نسخة مخطوطة من النهج جاءت الكلمة بالتاء المثناة (ارتع) و كأنها مصحفة.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۶۴.

۴. رعد، ۲۱.



آنان که آنچه خدا به پیوستنش فرمان داده، می‌پیوندند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند.

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾^۱ و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه خدا به پیوستن آن فرمان داده، می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند.

﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۲ و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید، پروا نمایید و زنه‌ار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگهبان است.

﴿وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾^۳ همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند.

۴. دستور به مدارا و خویشتن‌داری

«فَارْبَعٌ أَبَا الْعَبَّاسِ رَحِمَكَ اللَّهُ فِيمَا جَرَى عَلَى لِسَانِكَ وَ يَدِكَ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ فَإِنَّا شَرِيكَانِ» ای ابوالعباس، خدایت رحمت کند، در آنچه از نیکی و بدی بر دست و زبانت جاری می‌شود، مدارا نما که ما هر دو در آن شریکیم.

نکته

● امام در دستوری که درباره مدارا کردن با مخالفان می‌دهد به این نکته اشاره می‌فرماید که تو نماینده منی و هر کاری از تو سر زند هم به حساب تو می‌نویسند و هم به حساب من؛ بنابراین باید کاملاً مراقب باشی.^۴

۵. مراقبت از حسن ظن امام

«فِي ذَلِكَ وَ كُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّي بِكَ وَ لَا يَفِيلَنَّ رَأْيِي فِيكَ وَ السَّلَامُ»^۵

چنان کن که گمان نیک من به تو همچنان باقی باشد و کاری مکن که نظرم درباره تو برگردد. والسلام.

۱. رعد، ۲۲.

۲. نساء، ۱.

۳. بقره، ۲۷.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۳۴.

۵. صَالِحِ ظَنِّي: حسن ظن من.

لَا يَفِيلَنَّ: هرگز ضعیف و سست نشود؛ از ریشه فیل به معنای نادرست یا ضعیف بودن؛ لَا يَفِيلَنَّ: فال رأيه يَفِيلُ فيألة و فيولة من باب ضرب أخطأ و ضعف، و قِيلَ رأيه تَفْيِيلًا: قَبَّحَهُ و ضَعَفَهُ و خَطَّأَهُ، و رَجُلٌ فَانِلُ الرَّأْيِ و قِيلَ الرَّأْيُ أَيْ ضَعِيفَةٌ.



نکته

● نگاه اولیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به افرادی که از طرف او منصوب می‌شوند، نگاه مثبت و بر اساس حسن ظن است مگر آنکه رفتارهای ناشایست آنان نظر حضرت را تغییر دهد.^۱

بحث تاریخی: سیمای بصره

بصره یکی از شهرهای اسلامی است که در دوران خلافت عمر سال ۱۸ هجری بنا شده است. این شهر در ساحل شط العرب واقع در کشور عراق و مقابل خرمشهر است. نخلستان‌های آن مهم و منابع نفتی آن سرشار است، برخلاف کوفه که با هدف نظامیگری بر سر کار آمد و در حکم یک پادگان برای ارتش اسلام بود، بصره با هدف تجارت به وجود آمد و مردمی که از سرزمین حجاز به آنجا مهاجرت کردند در پی آب و هوا و زمین و امکانات مادی بودند و این شهر به لحاظ اقتصادی و علمی و فرهنگی رونق یافت. مردم شهر بصره به لحاظ سیاسی و اعتقادی ضعیف بودند. کوفه هم نقاط قوت و هم نقاط ضعف داشت ولی بصره یا نقطه قوتی نداشت یا اگر داشت قابل قیاس با نقاط ضعفش نبود.

حمایت‌های بی دریغ مردم بصره از طلحه و زبیر و عایشه و مخالفت سرسختانه آن‌ها با حکومت نوپای علوی لکه ننگی است بر دامن بصره که هرگز زدوده نشده است.

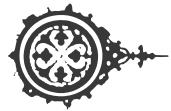
بصره که از موقعیت طبیعی و جغرافیایی ویژه‌ای برخوردار بود، اگر قدرشناس می‌بود و فرصت را غنیمت می‌شمرد، می‌توانست مرکزی برای فرهنگ و تمدن اسلامی باشد و همچون ستاره‌ای پرفروغ بدرخشد. امام علی (علیه السلام) ضمن انتقادهای تند و کوبنده‌ای که بر سر آنان باریده، سعی کرده است جایگاه اصلی آن را معرفی کند و آنان را به راه راست آورد و از افراط و تفریط برحذر دارد.

اما با کمال گشاده‌رویی خطایشان را بخشوده و راه را برای بیداری و آگاهی آنان و جبران گذشته، از فرمانروای خود یعنی ابن عباس انتظار داشت که سیره پسندیده علوی را دنبال کند و بصره را به سوی طغیان و سرکشی سوق ندهد.

امام با روشن‌بینی الهی و آسمانی خود عیب‌های کوچک و بزرگ بصره را می‌دید و هرگز قصد انتقام نداشت بلکه می‌کوشید مردم آن را متوجه نقاط قوت خود سازد و آن‌ها را اصلاح کند و به سوی نیک‌نامی سوق دهد.^۲

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۶۴.

۲. اندیشه سیاسی- تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۱۶.



نامه ۲۰

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نبرد جمل در کوفه، سال ۳۶ هجری
مخاطب: زیاد بن ابیه
علت مکاتبه: وصول اخبار حاکی از خیانت
موضوع: سیاسی
هدف و نتیجه: هشدار و تحذیر نسبت به خیانت در بیت‌المال^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۸.

پیشگفتار نامه

از نامه‌های آن حضرت است به زیاد بن ابیه زمانی که در حکومت بصره جانشین عبد الله بن عباس بود، و عبد الله در آن وقت از جانب حضرت بر بصره و نواحی اهواز و فارس و کرمان حکمران بود. از این نامه استفاده می‌شود که زیاد قصد خیانت در بیت‌المال و طفره رفتن در پرداخت تمام خراج را داشت امام باخبر شد و این نامه را برای او نوشت.



نامه ۲۱

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نبرد جمل در کوفه، سال ۳۶ هجری
مخاطب: زیاد بن ابیه
علت مکاتبه: ارشاد و راهنمایی
موضوع: اخلاقی، اقتصادی
هدف و نتیجه: هشدار درباره اسراف و سفارش به میانه‌روی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۹.

پیشگفتار نامه

امام علی علیه السلام سعد را که از آزادشدگان حضرت بود، مأمور کرد که به بصره برود و اموالی را که در خزانه بصره بود به کوفه بیاورد. میان سعد و زیاد گفت‌وگو و نزاعی بود. هنگامی که سعد به کوفه آمد از رفتار زیاد شکایت کرد و حضرت این نامه را به زیاد نوشت.

و من کتاب له علیه السلام إلى زیاد ابن أبيه و هو خليفة عامله عبد الله بن عباس على البصرة و عبد الله عامل أمير المؤمنين (عليه السلام) يومئذ عليها و على كور الأهواز و فارس و كرمان و غيرها:
 وَ إِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا لَّيْنُ بَلَّغْنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فِئَةِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا لَا شَدَنَ عَلَيْكَ شِدَّةٌ تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ ثَقِيلَ الظَّهْرِ ضَيِّلَ الْأَمْرِ. وَالسَّلَامُ.

۱. هشدار شدید به متخلفان

«وَ إِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا لَّيْنُ بَلَّغْنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فِئَةِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا لَا شَدَنَ عَلَيْكَ شِدَّةٌ تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ ثَقِيلَ الظَّهْرِ ضَيِّلَ الْأَمْرِ. وَالسَّلَامُ»^۱
 به خدا سوگند می‌خورم، سوگند صادقانه، اگر به من خبر رسد که در بیت‌المال مسلمانان در مالی اندک یا زیاد خیانت ورزیده‌ای، چنان بر تو سخت‌گیری کنم که تو را تهی‌دست و سنگین‌بار و ذلیل و پست کند! والسلام.

نکته‌ها

- امام به او صریحاً نفرمود که تو خیانت کرده‌ای بلکه سخن را به‌نحو مشروط بیان کرد: «اگر باخبر شوم که مرتکب چنین خیانتی شده‌ای»؛ زیرا اگر صریحاً بیان کند، فرد جسورتر می‌شود.^۲
- شدت عمل و سخت‌گیری حاکم اسلامی نسبت به کارگزاران در صورت بروز خیانت، هشدار به همه کسانی است که زمینه خیانت در آن‌ها دیده می‌شود و در حقیقت نوعی پیشگیری از جرم است.^۳

۱. خُنْتُ: خیانت کرده‌ای؛ از ماده «خَانَ، يَخُونُ».

فِئَةٍ: غنیمت و هر مالی که به بیت‌المال مسلمین متعلق باشد.

تَدْعُ: رها کند؛ واگذارد؛ از ماده «وَدَعَ» که واو آن در مضارع حذف می‌شود.

الْوَفْر: مال و ثروت؛ وفور؛ وافر از همین ماده است.

ضَيِّل: کم‌اهمیت؛ بی‌مقدار؛ کوچک.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۲۴۸.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۶۸.

نکته‌ها

- اشاره به سفره‌های رنگین زیاد و تجمل‌پرستی است که این کار برای همه مسلمانان نکوهیده است؛ مخصوصاً برای حاکمان و منصوبین از طرف آن‌ها.^۱
- خردمندترین و زیرک‌ترین افراد آن‌ها هستند که در همه حالات و فرازونشیب‌های زندگی دنیا توجه به آخرت و آماده‌سازی زادوتوشه برای سرای جاویدان را مد نظر داشته باشند.^۲

مشابه

- ◇ ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾^۳ و بخورید و بیاشامید و [لی] زیاده‌روی نکنید که او اسراف‌کاران را دوست نمی‌دارد.
- ◇ ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا﴾^۴ و کسانی اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند.
- ◇ ﴿وَأَتَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا﴾^۵ و حق خویشاوند را به او بده و مستمند و درراه‌مانده را [دستگیری کن] و ولخرجی و اسراف مکن.
- ◇ ﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾^۶ و در راه رفتن خود میانه‌رو باش، و صدایت را آهسته ساز، که بدترین آوازه بانگ خران است.
- ◇ «فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَ مَشْيُهُمُ التَّوَاضُّعُ»^۷ مؤمنین در دنیا اهل فضایل‌اند. گفتارشان درستی، پوشش آن‌ها میانه‌روی، روش آنان تواضع است.
- ◇ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَإِنَّ السَّرْفَ أَمْرٌ يُبْغِضُهُ اللَّهُ حَتَّى طَرَحَكَ النَّوَاءُ؛ فَإِنَّهَا تَصْلُحُ لَشَيْءٍ، وَ حَتَّى صَبَّكَ فَضْلَ شَرَابِكَ»^۸ امام

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۲۵۴.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۶۹.

۳. اعراف، ۳۱.

۴. فرقان، ۶۷.

۵. اسراء، ۲۶.

۶. لقمان، ۱۹.

۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

۸. کافی، ج ۷، ص ۳۳۹.

و من کتاب له عليه السلام الى زياد ايضا:

فَدَعَ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِدًا وَادَّكَّرَ فِي الْيَوْمِ غَدًا وَ أَمْسِكَ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ وَ قَدَّمَ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ أَوْ تَرَجَّوْ أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَ أَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ وَ تَطْمَعُ وَ أَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَ الْأَرْمَلَ أَنْ يُوجِبَ لَكَ ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ إِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَ قَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ وَ السَّلَامُ.

۱. توصیه به میانه‌روی

«فَدَعَ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِدًا وَادَّكَّرَ فِي الْيَوْمِ غَدًا»^۱

اسراف را رها کن و میانه‌رو باش. امروز در اندیشه فردایت باش.

۱. دَع: رها کن.

إِسْرَاف: اسراف؛ ضد القصد، و قال الراغب: السرف تجاوز الحد في كل فعل يفعله الإنسان و إن كان ذلك في الانفاق أشهر، قال تعالى: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَ لَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بَدَارًا﴾ و يقال: تارة اعتباراً بالقدر، و تارة بالكيفية؛ و لهذا قال سفيان: ما أنفقت في غير طاعة الله فهو سرف و إن كان قليلاً، قال الله تعالى: ﴿وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾... وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمُ أَصْحَابُ النَّارِ أَي المتجاوزين الحد في امورهم، و سَمَى قوم لوط مسرفين من حيث إنهم تعدوا في وضع البذر في الحرث المخصوص له المعنى بقوله تعالى: ﴿نَسَاؤُكُمْ خِزْتُ لَكُمْ﴾، و قوله في القصاص ﴿فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ﴾ فسرفه أن يقتل غير قاتله إما بالعدول عنه إلى من هو أشرف منه أو بتجاوز قتل القاتل إلى غيره حسبما كانت الجاهلية تفعله. قال السيد نعمة الله الجزائري في فروق اللغات: الإسراف و التبذير: قيل التبذير إنفاق المال فيما لا ينبغي، و الإسراف صرفه زيادة على ما ينبغي، و بعبارة أخرى الإسراف تجاوز الحد في صرف المال و التبذير اتلافه في غير موضعه فهو أعظم من الإسراف و لذا قال تعالى: ﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾ قيل: و ليس الإسراف متعلقاً بالمال فقط بل بكل شيء وضع في غير موضعه اللائق به، ألا ترى أن الله وصف قوم لوط بالإسراف لوضعهم البذر في غير المحرث فقال: ﴿إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾ و وصف فرعون بالإسراف بقوله: ﴿إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ﴾ أقول: و يفهم من بعض الأخبار أن الإسراف على ضربين: حرام و مكروه فالأول مثل إتلاف مال و نحوه فيما هو فوق المتعارف، و الثاني إتلاف شيء ذي نفع بلا غرض و منه إهراق ما بقي من شرب ماء الفرات و نحوه خارج الماء و قد روى ذلك عن علي عليه السلام. انتهى قوله.

مُقْتَصِد: معتدل؛ القصد و الاقتصاد واسطة الامور، قال سالم بن وابصة؛ قال المرزوقي في الشرح: القصد: واسطة الامور، فما تعداه سرف و ما انحط عنه قصور، و لذلك قيل لمن ليس بجسيم ولا ضئيل، و ليس بقصير ولا طويل: هو قصد و مقتصد، و قال في شرح الحماسة: القصد ما لا سرف فيه، و لذلك قيل: اقتصد في كذا، و طريق قاصد إذا كان على حد الاستواء، و من كلامهم: ضلَّ عن قصد الطريق، كما قيل: ضلَّ عن سواء السبيل. قال ابن الأثير في النهاية: في الحديث ما عال مقتصد و لا يعيل أي ما افتقر من لا يسرف في الإنفاق و لا يقتدر، انتهى و قال الأمير عليه السلام لهمام في الخطبة ۱۹۱ من النهج في وصف المتقين: منطقهم الصواب، و ملبسهم الإقتصاد.

۳. تکبر در برابر ارباب رجوع

«أَتَرْجُو أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَ أَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ»^۱

آیا امید آن داری که خداوند ثواب فروتنان را به تو بخشد در حالی که تو نزد او از متکبران هستی؟!

نکته‌ها

- استفهام انکاری به منظور از بین بردن طمع او در ثواب نیکوکاران و مؤدیان حقوق مستحقان می‌باشد؛ زیرا پاداش هر عمل نیکی از لوازم خود آن عمل و به اندازه آن است.^۲
- اصل تواضع و فروتنی با مصادیق خود در امور اقتصادی و اجتماعی در اسلام فضیلتی بزرگ محسوب شده و در نقطه مقابل تکبر و غرور امری نکوهیده و ناصواب دیده می‌شود.^۳

مشابه

- ◇ «اخْذَرُوا الْكِبْرَ فَإِنَّهُ رَأْسُ الطُّغْيَانِ وَ مَعْصِيَةُ الرَّحْمَنِ»^۴ حذر کن از تکبر پس به درستی که آن سر طغیان و سرکشی است و نافرمانی پروردگار مهربان.
- ◇ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَبْدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ خَزَلٍ مِنْ كِبَرٍ»^۵ امام صادق علیه السلام فرمود: بنده‌ای که به اندازه دانه خردلی تکبر در دلش باشد به بهشت در نیاید.

۴. انفاق در راه خدا

«و تَطْمَعُ وَ أَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَ الْأَرْمَلَةَ- [وَ] أَنْ يُوجِبَ لَكَ ثَوَابُ الْمُتَصَدِّقِينَ»^۶

۱. تَرْجُو: امید داری.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۱۹.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۶۹.

۴. غررالحکم، ج ۱، ص ۱۶۰.

۵. ثواب الاعمال، ص ۲۲۱.

۶. مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ: غوطه‌ور در ناز و نعمت؛ کسی که در خاک می‌غلطد؛ از ریشه «تمرغ» به معنای در خاک غلت زدن؛ مُتَمَرِّغٌ: فی الصحاح: مَرَّغْتُهُ التراب تمریغاً فتمرَّغَ أى مَعَكْتُهُ وَ تَمَعَكْتُ، قال ابن الأثير فی النهاية: التمرغ: التقلب فی التراب، و منه حدیث عمار: «أجبننا فی سفر و لیس عندنا ماء فتمرَّغنا فی التراب» ظَنُّ أَنَّ الْجَنْبَ یَحْتَاجُ أَنْ یُوصَلَ التراب إلى جمیع جسدہ كالماء. قال الزمخشري فی الأساس: مَرَّغَ دَابَّتَهُ فتمرَّغَ وَ هَذَا مِراغ الدوابِّ وَ مراغتها وَ تمرَّغها، وَ مَرَّغْتُهُ تمریغاً إذا أشبعت رأسه وَ جسده دهناً، وَ تَمَرَّغَ بِالْدهْنِ وَ مِنْ الْمَجَازِ فَلان یتَمَرَّغُ فی النَّعِيمِ؛ یتَقَلَّبُ فیه. الْأَرْمَلَةُ: بیوه‌زنان؛ به زنی گفته می‌شود که شوهرش از دنیا رفته است؛ «ارمل» به مردی گفته می‌شود که زوجه‌اش از دنیا رفته است؛ این واژه گاهی به معنای از دست دادن زاد و توشه نیز به کار می‌رود و در اصل از ریشه «رمل» به معنای شن گرفته شده، گویی این گونه افراد از شدت ناتوانی فقر و نیاز به زمین می‌چسبند؛ واژه «ارامل» به مساکین نیز اطلاق

صادق علیه السلام فرمود: میانه‌روی کاری است که خدایش دوست می‌دارد و زیاده‌روی کاری است که خدا را ناخوش آید حتی اگر هسته خرما را که ممکن است روزی به کار آید دور افکنی و پس مانده آبی را که آشامیده‌ای بر زمین بریزی.

◇ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرُ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و هرکسی باید بنگرد که برای فردا [خود] از پیش چه فرستاده است و [باز] از خدا بترسید. در حقیقت، خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است.

۲. آخرت‌گرایی

«وَ أَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ وَ قَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ»^۲

از مال به مقدار نیازت نگهدار و زیادی آن را برای روز نیازمندی خود روانه ساز.

نکته

- این دستور اشاره به انفاق مال در راه خداست؛ زیرا هر خردمندی می‌داند که صرف کردن مال زاید بر احتیاج دنیوی، در راه خدا و جلو فرستادن آن برای روز شدت نیازمندی، از مصلحت‌های بسیار مهم است.^۳

مشابه

◇ «فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ فَيَكُونَ ثِقْلٌ ذَلِكَ وَبَالًا عَلَيْكَ وَ إِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْإِفْقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَيُؤَافِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاعْتَنِمْهُ وَ حَمْلُهُ إِيَّاهُ»^۴ پس بیش از قدرتت بر خود بار مکن که سنگینی‌اش وزر و وبال‌ت شود. اگر محتاجی را یافتی که قدرت بر دوش نهادن زاد و توشه‌ات را تا قیامت دارد و در فردای محشر که به آن توشه نیازمند شدی در اختیارت بگذارد، وجودش را غنیمت بدان و زاد و توشه‌ات را بر دوشش بگذار.

۱. حشر، ۱۸.

۲. أَمْسِكْ: حفظ کن.

قَدِّمِ: پیش فرست.

الْفَضْلُ: زیاده و اضافه مال.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۱۸.

۴. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

- ♦ ﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾^۱ این [کیفر] به سزای چیزهایی است که دست‌های تو پیش فرستاده است و [گرنه] خدا به بندگان خود بی‌دادگر نیست.
- ♦ ﴿وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾^۲ و هر گونه نیکی که برای خویش از پیش فرستید، آن را نزد خدا باز خواهید یافت.

آیا در حالی که غرق در ناز و نعمتی و از کمک به افتادگان و بیوه‌زنان دریغ می‌داری، طمع در آن بسته‌ای که ثواب صدقه‌دهندگان را به تو دهند؟

نکته

● اعتقاد ما بر این است که اعمال ما در قیامت ظهور و بروز پیدا می‌کند و در برابر دیدگان ما مجسم می‌گردد. در نتیجه زیبایی و زشتی آن همان است که مقتضای باطن آن اعمال در دنیاست.^۱

مشابه

♦ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْبِرُّ وَصَدَقَةُ السَّرَّيْنِ الْفَقْرَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْعُمْرِ وَ يَدْفَعَانِ عَنْ سَبْعِينَ مِائَةَ سُوءٍ»^۲ امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: نیکی و صدقه نهانی، فقر را دور می‌کند و عمر را بیفزاید و هفتاد مرگ بد را دور می‌سازد.

۵. توجه دادن به نتیجه عمل

«وَ إِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَ قَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ وَ السَّلَامُ»^۳
آدمی را به آنچه پیشاپیش فرستاده اجر دهند و به آنچه از پیش فرستاده درآید. والسلام.

مشابه

♦ ﴿يَتَّبِعُوا الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ﴾^۴ آن روز است که انسان را از آنچه از دیرباز یا پس از آن انجام داده، آگاهی دهند.

می‌شود؛ الأرملة: قال الجوهري في الصحاح: الأرملة: الرجل الذي لا امرأة والأرملة: المرأة التي لا زوج لها، وقد أرملت المرأة إذا مات عنها زوجها؛ قال ابن السكيت: الأرملة: المساكين من نساء ورجال، قال ويقال لهم وإن لم يكن فيهم نساء، ويقال: قد جاءت أرملة من نساء ورجال محتاجين، قال ويقال للرجال المحتاجين الضعفاء: أرملة وإن لم يكن فيهم نساء، انتهى ما في الصحاح. وهذه الصفة يشترك فيها المؤنث والمذكر، واشتقاقه من أرمل القوم إذا نفدت نفقاتهم، وحقيقته صاروا من الفقر في الرمل، كما يقال أترب الرجل، والشهادة في اشتراك الرجل والمرأة في هذه الصفة قول جرير: هذى الأرملة، البيت. وقال الزمخشري في الأساس: أرمل: افتقر وفنى زاده وهو من الرمل كادقع من الدقعاء، ومنه الأرملة والأرملة، قال: وفي كتاب العين. ولا يقال شيخ أرمل إلا أن يشاء شاعر في تمليح كلامه كقول جرير: هذى الأرملة، البيت. وأرملت المرأة ورملت من زوجها ولا يكون إلا مع الحاجة.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۷۰.

۲. النوادر، ص ۱۳۹.

۳. مَجْزِيٌّ: مستحق پاداش.

أَسْلَفَ: پیش فرستاد.

قَادِمٌ: گام بردارنده؛ رسنده.

۴. قیامت، ۱۳.

۱. حج، ۱۰.

۲. بقره، ۱۱۰.



نامه ۲۲

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جنگ جمل در کوفه، سال ۳۶ هجری
مخاطب: عبدالله بن عباس
علت مکاتبه: ارشاد و راهنمایی
موضوع: اخلاقی، اعتقادی
هدف و نتیجه: نظارت اخلاقی؛ مدیریتی بر عملکرد و رفتار کارگزاران^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۷.

پیشگفتار نامه

مخاطب این نامه عبدالله بن عباس است. هنگامی که این نامه به دست او رسید و مطالعه کرد، گفت بعد از کلام پیامبر خدا ﷺ از هیچ فرمایشی به اندازه این کلام سود نبرده‌ام. این نامه به این دلیل بود که ابن عباس موعظه شود و به جای غم و شادی آنچه از دنیا به دست آورده یا از دست داده، غم و شادی آخرت را داشته باشد. هرگاه توفیق یافت و کاری کرد که ثمره اخروی دارد، شادی کند و هرگاه گرفتار خذلان شد، اندوه خورد.

۲. شادی و اندوه برای آخرت

«فَلْيَكُنْ سُورُوكَ بِمَا نِلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ وَ لِيَكُنْ أَسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا»^۱

پس باید به خاطر آنچه از آخرت به آن رسیده‌ای شادمانی کنی و به خاطر آنچه از آخرت از دست داده‌ای، اندوهگین شوی.

مشابه

❖ وَقَالَ ﷺ: «مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ وَ حَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ»^۲ و آن حضرت فرمود:

تلخی دنیا، شیرینی آخرت و شیرینی دنیا، تلخی آخرت است.

۳. شادی و اندوه برای دنیا

«وَمَا نِلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرَحًا وَ مَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعًا»^۳

به آنچه از دنیا به آن می‌رسی چندان شادی مکن و به آنچه از دنیا از دست می‌دهی، چندان غمگین مشو.

مشابه

❖ «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرَكُمُ لِمَقَرَكُمُ وَ لَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمُ عِنْدَ مَنْ يَغْلُمُ أَسْرَارَكُمُ»^۴ ای مردم، دنیا سرای گذر و آخرت خانه همیشه‌گی است، از سرای گذر برای خانه دائمی توشه بگیرید و نزد آن‌که اسرار شما را می‌داند پرده حرمت خود را ندرید.

❖ «لَوْ لَا الْآجَالُ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ»^۵ و اگر مرگ مقدر خداوندی پایبند آنان نبود از بیم شکنجه و

۱. سُورُوكَ: شادمانی.

نِلْتُ: به دست آوردی؛ من النیل يقال: نال من عدوه ينال و ينيل من بابي ضرب و علم نیلا و نالا و نالة بلغ منه مقصوده و منه قيل: نال من امرأته ما أراد و نال من مطلوبه المراد و يتعدى بالهمزة إلى اثنين فيقال: أنلته مطلوبه فناله و المطلوب منيل، و الرّجل نائل.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۱.

۳. فَرَح: خوشحالی.

لَا تَأْسَ: غصه مخور؛ فلا تأس علیه: ای لا تحزن، يقال: أسى عليه أسى من باب علم أى حزن فهو آس و أسیان و هی آسية و أسیانة، و أسى لفلان أى حزن له.

جَزَع: ناله.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

و من کتاب له ﷺ إلى عبد الله ابن العباس كان ابن عباس يقول ما انتفعت بكلام بعد كلام رسول الله ﷺ كانتفاعى بهذا الكلام:
أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسْرُهُ دَرْكُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَقُوتَهُ وَ يَسُوؤُهُ فَوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ فَلْيَكُنْ سُورُوكَ بِمَا نِلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ وَ لِيَكُنْ أَسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا وَ مَا نِلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرَحًا وَ مَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعًا وَ لِيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ.

۱. انواع مواهب دنیا

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسْرُهُ دَرْكُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَقُوتَهُ وَ يَسُوؤُهُ فَوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ»^۱
اما بعد، انسان را گاهی دست یافتن به چیزی که برایش مقدر بوده، شادمان می‌کند و گاه از دست دادن چیزی که رسیدن به آن برایش مقدر نبوده اندوهگین می‌سازد.

نکته‌ها

- جمله «مَا لَمْ يَكُنْ لِيَقُوتَهُ» اشاره به این است که آنچه از امور دنیا به دست می‌آورد، امری حتمی در قضای الهی بوده، بنابراین رسیدن به آن شایسته خوشحالی زیاد نیست.^۲
- جمله «مَا لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ» اشاره است به اینکه آنچه از دنیا از دستش رفته، امری حتمی بوده که باید به دستش نمی‌آمد، بنابراین تأسف بر آن، سودی که ندارد هیچ بلکه خودش زیان و ضرر می‌باشد.^۳

۱. يَسْرُهُ: او را شادمان می‌کند.

دَرْكُ: دریافت؛ به دست آوردن چیزی است؛ بالتحريك و يسكن أيضا: اللحاق و الوصول إلى الشيء بعد طلبه، قال الزمخشري في الأساس: و «اللَّهُمَّ اعْنِي عَلَى دَرْكِ الْحَاجَةِ» أى على إدراكها و قال ابن الأثير في النهاية: فى الحديث «أعوذ بك من درك الشقاء» الذرك: اللحاق و الوصول إلى الشيء و أدركته إدراكا و دركا، و منه الحديث: لو قال إن شاء الله لم يحنث و كان دركا له فى حاجته. و قال الفيومي فى المصباح: الدرک بفتحيتين و سکون الراء لغة من أدركت الشيء و أدركته إذا طلبته فليحقته.

يَقُوتُهُ: از دستش می‌رود.

يَسُوؤُهُ: او را اندوهگین می‌سازد.

لِيُدْرِكَهُ: به آن می‌رسد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۲۱.

۳. همان.



شوق مزد پروردگار یک چشم بهم زدن جان در کالبدشان نمی ماند.

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَابْدِرُوا أَجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ وَابْتَاعُوا مَا يَبْقَى لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ وَتَرَحَّلُوا فَقَدْ جَدَّ بِكُمْ وَاسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَمَكُمْ﴾^۱ ای بندگان خدا، از خدا پروا کنید و به وسیله اعمال نیکو بر مرگ پیشی جویند و بخرید آنچه برای شما باقی می ماند، به چیزی که از دستتان می رود، کوچ کنید که در کوچاندنتان جدی هستند، برای مرگ که بر سر شما سایه انداخته مهیا شوید.

۴. آخرت مقصد نهایی

﴿وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ﴾

و باید همه سعیت برای بعد از مرگ باشد.

مشابه

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۲ و آن سعه سوف یری^۳ و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد.

﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾^۳ و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.

نامه ۲۳



شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اندکی قبل از شهادت در کوفه،
روز بیستم رمضان سال ۴۰
مخاطب: مردم
موضوع: اخلاقی، اعتقادی
هدف و نتیجه: بیان آخرین وصایا و تأکید بر اعتقادات بحق خویش^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۷۶.

پیشگفتار خطبه

این وصیت نامه ای از امام است که اندکی پیش از شهادت و بعد از ضربت ابن ملجم صادر شده است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۶۲.

۲. نجم، ۳۹ و ۴۰.

۳. مؤمنون، ۱۰۰.

۲.۱. ضایع نکردن سنت

«وَمُحَمَّدٌ ﷺ فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ»

و سنت محمد ﷺ را ضایع نکنید.

مشابه

◇ «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^۱ و آنچه فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، بازایستید.

۳.۱. تأکید بر توحید و نبوت

«أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعُمُودَيْنِ وَ أَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ وَ خَلَاكُمُ دَمٌّ»^۲

این دو ستون دین را برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگاه بدارید که دیگر بر شما نکوهشی نخواهد بود.

۴.۱. توصیه به عبرت گیری از احوالات امام

«أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ وَ الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَ غَدًا مُفَارِقُكُمْ»^۳

من دیروز هم نشین شما بودم، امروز برای شما عبرتم و فردا از شما جدا می شوم.

نکته

● امام ﷺ حالات مختلف و دگرگونی وضع خود را در سه مرحله به تصویر کشیده است و آنان را به پند و عبرت گرفتن فراخوانده است: در گذشته مصاحب شما بود و همه او را به نیرومندی و دلیری می شناختند و پیوسته بر دشمنان غالب می آمد و زمام امور کشور و کارهای دیانت در اختیار او قرار داشت، هم اکنون مایه عبرت شده و در آینده نزدیک از آنها جدا می شود.^۴

۱. حشر، ۷.

۲. الْعُمُودَيْنِ: دو ستون.

أَوْقِدُوا: روشن نگه دارید.

الْمِصْبَاحَيْنِ: دو چراغ.

خَلَاكُمُ دَمٌّ: بر شما ملامتی نیست.

۳. مُفَارِقُ: جداشونده.

۴. قطره ای از دریا، ج ۱، ص ۱۴۸.

و من کلام له ﷺ قاله قبیل موته علی سبیل الوصیة لما

ضربه ابن ملجم لعنه الله:

وَصَيَّتِي لَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئاً وَ مُحَمَّدٌ ﷺ فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ
أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعُمُودَيْنِ وَ أَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ وَ خَلَاكُمُ دَمٌّ أَنَا
بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ وَ الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَ غَدًا مُفَارِقُكُمْ إِنْ أَبَقِي فَأَنَا وَلِيٌّ
دَمِي وَ إِنْ أَفْنَيْ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي وَ إِنْ أَغْفُ فَالْغَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَ هُوَ لَكُمْ
حَسَنَةٌ فَاعْفُوا (أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ). وَ اللَّهُ مَا فَجَأَنِي مِنَ
الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ وَ لَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ وَ مَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ وَ طَالِبٍ
وَجَدَ (وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ).

۱. وصایای مهم امام پیش از شهادت

۱.۱. نفی تمام شاخه های شرک

«وَصَيَّتِي لَكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئاً»

شما را سفارش می کنم که چیزی را شریک خدا نسازید.

نکته ها

- امام توصیه می کنند که هیچ گونه شرک به خدا نیاورید و توحید خالص داشته باشید که این نخستین مطلوب دیانت و شریعت و خواست همه پیغمبران است.^۱
- واژه «شیئاً» در اینجا کلمه ای نکره است که در معنای نفی استفاده شده و دلالت بر عموم دارد.^۲

مشابه

◇ «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»^۳ هرکس به خدا شرک آورد، قطعاً خدا بهشت را بر او حرام ساخته.

◇ «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ»^۴ خدا را اطاعت کنید و از پیامبر [او نیز] اطاعت نمایید و کرده های خود را تباه نکنید.

۱. قطره ای از دریا، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۱۹.

۳. مانند، ۷۲.

۴. محمد، ۳۳.

۵.۱. توجه جدی به مرگ

«إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي وَإِنْ أَفَنَ فَأَلْفَتَاءُ مِيعَادِي»^۱

اگر زنده بمانم صاحب خون خویشم و اگر بمیرم مرگ وعده گاه من است.

مشابه

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۲ هرچه بر [زمین] است

فانی شونده است و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند.

﴿وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾^۳ و جزای بدی، مانند آن،

بدی است. پس هرکه درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهده] خداست.

۶.۱. توصیه امام در مورد قاتلش

«وَإِنْ أَغَفْتُ فَأَلْعَفُو لِي قُرْبَةً وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا»^۴ «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»^۵

و اگر ببخشم بخشیدن برای من موجب قرب و برای شما حسنه است، پس ببخشید «آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد»؟!

۷.۱. آگاهی و اشتیاق امام به مرگ

«وَ اللَّهُ مَا فَجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ وَلَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ»^۶

به خدا سوگند، با مردن چیزی که آن را ناخوش دارم به سراغم نخواهد آمد و چیزی را که نشناسم بر من پدیدار نخواهد شد.

۸.۱. برای امام، مرگ همچون آب

«وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ وَ طَالِبٍ وَجَدَ»^۷ «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ»^۸

بلکه همچون جوینده آب باشم که ناگهان به آب رسیده و طالب متاعی که به آن دست یافته «و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است».

نکته

● جمله «كَقَارِبٍ وَرَدَ وَ طَالِبٍ وَجَدَ» اشاره به این است که مرگ و شهادت را همچون تشنه‌کامی که زودتر از آنچه فکر می‌کرد به سرچشمه آب رسید به دست آوردم و گمشده خود را که سال‌ها در انتظارش بودم یافتم.^۹

مشابه

﴿وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾^{۱۰} وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْضِيهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»^{۱۱} ولی به سبب کارهایی که از پیش کرده‌اند، هرگز آن را آرزو نخواهند کرد و خدا به [حال] ستمگران داناست و آنان را مسلماً آزمندترین مردم به زندگی و [حتی] حریص‌تر از کسانی که شرک می‌ورزند، خواهی یافت. هریک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند با آنکه اگر چنین عمری هم به او داده شود، وی را از عذاب دور نتواند داشت و خدا بر آنچه می‌کنند بیناست.

﴿لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾^{۱۲} ولی کسانی که پروای پروردگارشان را پیشه ساخته‌اند باغ‌هایی خواهند داشت که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. در آنجا جاودانه بمانند؛ [این] پذیرایی از جانب خداست و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.

﴿وَاللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا يَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾^{۱۳} به خدا قسم عشق پسر ابوطالب به مرگ از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادر بیشتر است.

۱. آل عمران، ۱۹۸.

۲. قَارِبٍ: کسی که شبانه به دنبال آب می‌گردد.

لِلْأَبْرَارِ: نیکوکاران.

۳. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۱۴۸.

۴. بقره، ۹۵ و ۹۶.

۵. آل عمران، ۱۹۸.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۱. إِنْ أَبَقَ: اگر باقی ماندم.

إِنْ أَفَنَ: اگر از دنیا رفتم.

مِيعَادِي: وعده‌گاه من.

۲. آل عمران، ۲۶ و ۲۷.

۳. شوری، ۴۰.

۴. نور، ۲۲.

۵. إِنْ أَغَفْتُ: اگر عفو کنم.

قُرْبَةً: وسیله تقرب.

۶. مَا فَجَأَنِي: چیزی ناگهانی به من روی نیاورد.



نامه ۲۴

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در بازگشت از صفین، بیستم
جمادی الاول سال ۳۷ هجری
مخاطب: امام حسن علیه السلام؛ مردم
علت مکاتبه: بیان برخی وصایای امام علیه السلام
موضوع: اقتصادی
هدف و نتیجه: بیان وصایای خاص^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۴.

پیشگفتار نامه

از وصایا و سفارش‌های امام است که درباره اموال و موقوفاتش بعد از بازگشت از صفین
مرقوم فرموده است.

حسن بن علی به انجام این وصیت اقدام می کند، از دارایی من برای خود به گونه ای که پسندیده است، هزینه می نماید و به گونه ای که پسندیده است از آن انفاق می کند.

نکته ها

- جمله «يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ» ممکن است اشاره به حق التولیه باشد و ممکن است اشاره به استفاده از موقوفه به عنوان موقوف علیهم باشد.^۱
- جمله «وَيُنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ» می رساند که این موقوفه هم جنبه وقف خاص داشته و هم وقف عام؛ بخشی از آن تعلق به فرزندان آن حضرت داشته و بخشی دیگر به همه نیازمندان و مؤمنان.^۲

۳. وصی قرار دادن امام حسین بعد از امام حسن

«فَإِنْ حَدَّثَ بِحَسَنِ حَدَّثْتُ وَحُسَيْنٌ حَتَّى قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرَهُ»^۳
اگر حادثه ای برای حسن پیش آید و حسین زنده باشد، پس از او این کار را بر عهده می گیرد و به وصیتم همچون حسن عمل می کند.

نکته

- اشاره به موضوع مرگ می کند که راه فراری از آن وجود ندارد و همه را در بر می گیرد.^۴

۴. سهم پسران فاطمه (س) مساوی سهم سایر پسران علی

«وَإِنْ لَابْتَنَى فَاطِمَةَ مِنْ صَدَقَةٍ عَلَيَّ مِثْلَ الَّذِي لِبَنِي عَلِيٍّ»
نصيب دو پسر فاطمه از به جامانده دارایی علی به اندازه دیگر پسران علی است.

۵. دلیل سپردن تولیت به فرزندان فاطمه

«وَإِنِّي إِنَّمَا جَعَلْتُ الْقِيَامَ بِذَلِكَ إِلَى ابْنَتِي فَاطِمَةَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَقُوبَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَتَكْرِيماً لِحُرْمَتِهِ»^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۲۸۵.

۲. همان، ص ۲۸۶.

۳. حَدَّثْتُ: حادث شد؛ پیش آمد؛ بالتحریک: الحادث.

قَامَ: اقدام کرد.

أَصْدَرَهُ مَصْدَرَهُ: در مسیرش به جریان انداخت؛ أصدره مصدره: يصح المصدر بفتح الميم وضمه معا، و الفتح أصح و اختاره الرضی رضوان الله عليه، كما في النسخة التي قبلت على نسخه، ففي الصحاح: أصدرته فصدر أي رجعته فرجع، و الموضع مصدر و منه مصادر الأفعال.

۴. قطره ای از دریا، ج ۱، ص ۱۵۴.

۵. ابْتِغَاءَ: به دست آوردن.

و من وصية له ﷺ بما يعمل في أمواله كتبها بعد مُنصرفه من صفين: هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَالِهِ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ لِيُولِجَهُ بِهِ الْجَنَّةَ وَيُعْطِيَهُ بِهِ الْأَمَنَةَ. مِنْهَا: فَإِنَّهُ يَقُومُ بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَيُنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ حَدَّثَ بِحَسَنِ حَدَّثْتُ وَحُسَيْنٌ حَتَّى قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرَهُ، وَإِنْ لَابْتَنَى فَاطِمَةَ مِنْ صَدَقَةٍ عَلَيَّ مِثْلَ الَّذِي لِبَنِي عَلِيٍّ وَإِنِّي إِنَّمَا جَعَلْتُ الْقِيَامَ بِذَلِكَ إِلَى ابْنَتِي فَاطِمَةَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَقُوبَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَتَكْرِيماً لِحُرْمَتِهِ وَتَشْرِيفاً لُوصْلَتِهِ. وَيَشْتَرِطُ عَلَى الَّذِي يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتْرَكَ الْمَالَ عَلَى أَصُولِهِ وَيُنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَيْثُ أَمَرَ بِهِ وَهُدًى لَهُ وَآلَا يَبِيعَ مِنْ أَوْلَادٍ نَخِيلِ هَذِهِ الْقَرْيِ وَدِيَّةٍ حَتَّى تُشَكَلَ أَرْضُهَا غَرَساً. وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِي اللَّاتِي أَطُوفَ عَلَيْهِنَّ لَهَا وَلَدٌ أَوْ هِيَ حَامِلٌ فَتُمْسِكُ عَلَى وَلَدِهَا وَهِيَ مِنْ حَظِّهِ فَإِنْ مَاتَ وَلَدُهَا وَهِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ عَتِيقَةٌ قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا الرِّقُّ وَحَرَّرَهَا الْعِتْقُ.

۱. وصیت های امام درباره مصرف اموالش پس از مرگ

«هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَالِهِ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ لِيُولِجَهُ بِهِ الْجَنَّةَ وَيُعْطِيَهُ بِهِ الْأَمَنَةَ»^۱

این برنامه ای است که بنده خدا علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین ﷺ درباره مال خود برای جلب خشنودی خداوند بدان فرمان داده است تا او را به بهشت برد و آسایش و امنیت عطا نماید.

نکته

- یکی از شرایط وقف که قصد قربت است، مورد توجه قرار گرفته است و بلافاصله بعد از ذکر نام واقف به آن اشاره شده است.^۲

۲. تعیین امام حسن به وصایت

«فَإِنَّهُ يَقُومُ بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَيُنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ»

۱. ابْتِغَاءَ: طلبیدن؛ خواستن؛ الطلب، قال الجوهری فی الصحاح: ابْتِغَيْتُ الشَّيْءَ وَتَبِغَيْتُهُ إِذَا طَلَبْتَهُ وَبِغَيْتُهُ. لِيُولِجَهُ: او را داخل کند؛ أى ليدخله، و منه الولجة بالتحريك موضع أو كهف تستر فيه المارة من مطر وغيره. يُعْطِيَهُ: به او بدهد. الْأَمَنَةُ: امنیت.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۲۸۴.

و اگر پسران فاطمه را برای اجرای وصیت تعیین کردم، به خاطر جلب خشنودی خدا و تقرب به رسول خدا و بزرگداشت حرمت و شرافت خویشاوندی با پیامبر است.

مشابه

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱ بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندانم.

۶. سفارش به چگونگی رسیدگی به موقوفات

۱. حفظ اصل مال

«و تَشْرِيفًا لِّوَصْلَتِهِ وَ يَشْتَرِطُ عَلَى الَّذِي يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتْرَكَ الْمَالَ عَلَى أَصُولِهِ وَ يُنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ»^۲

با کسی که این کار را بر عهده دارد شرط می‌کنم که اصل مال را باقی گذارد و همان‌گونه که مأمور و راهنمایی شده از درآمد آن انفاق کند.

نکته

● کنایه از آن است که آن را به وسیله بخشش به دیگران یا فروختن و وجوه دیگر تملیکات از وقف خارج نکنند.^۳

۲. ۶. نفروختن نهال‌های نورس

«وَأَلَّا يَبِيعَ مِنْ أَوْلَادِ نَخِيلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَدِيَّةً حَتَّى تُشَكَلَ أَرْضُهَا غِرَاسًا»^۴

۱. شوری، ۲۳.

۲. تشریف: شرافت.

وَصْلَتِهِ: قرابت و خویشاوندی؛ بالصنم: الصلة و القرابة.

أَصُول: پایه‌ها؛ ریشه‌ها.

هُدًى: راهنمایی گشت.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۳۴.

۴. أَلَّا يَبِيعَ: تا اینکه نفروشد.

وَدِيَّةً: نهال کوچک خرما؛ نهال کوچکی است که از کنار نخل بیرون می‌آید و تدریجاً ریشه می‌دواند و قوی‌تر می‌شود تا زمانی که جدا کردن آن میسر باشد آنگاه آن را جدا کرده و در جای مناسبی غرس می‌کنند؛ الودئ: علی فعلیل صغار الفسیل، الواحدة و دية، و الفسيلة و الفسیل علی فعيلة و فعلیل صغار النخل و الجمع الفسلان، انتهى، و فی العبارة کنایة حسنة عن النخيلات التي تنبت من النوى تحت أشجار النخل، أو تنبت من أصولها، و كأن حملها علی ما تنبت من أصولها أولى و أنسب.

تُشَكَّل: شکل می‌دهد؛ قال ابن الأثير فی النهاية: و فی وصية علی علیه السلام: «و أن لا یبیع من أولاد نخل هذه القرية و دية حتى تشكل أرضها غراسا» أي حتى یكثر غراس النخل فیها فیراها الناظر علی غیر الصفة التي عرفها به فیشكل علیه

و نهال‌های تازه‌رویده آن قریه‌ها را نفروشد تا به اندازه‌ای فراوان شود که شناختن نخلستان‌ها برای کسی که آن‌ها را پیش از این دیده است، سخت باشد.

نکته‌ها

● درخت خرما پیش از آنکه زمینش از درختان و نهال‌ها شکل بگیرد، ریشه‌هایش در زمین سخت و محکم نشده و اگر نهالی که از پای نخل جوشیده، از زیر کنده شود، درخت ضعیف می‌شود و ممکن است از میوه دادن بیفتد، اما وقتی که ریشه‌اش در زمین محکم شد، کندن قلمه آن ضرر زیادی ندارد و این در هنگامی است که زمین با روییدن درخت‌ها شکل بگیرد و کامل شود.^۱

● مفهوم جمله «حَتَّى تُشَكَلَ أَرْضُهَا غِرَاسًا» این است که آن‌قدر درختان و نهال‌های خرما زیاد شود و صحنه نخلستان را بپوشاند به گونه‌ای که هرکس آن را قبلاً دیده باشد، تشخیص آن بر او مشکل شود و گمان کند که به سرزمین دیگری قدم نهاده است.^۲

۷. روشن کردن وضعیت کنیزان

۱. ۷. کنیزان باردار یا صاحب فرزند

«وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِي اللَّاتِي أَطُوْفُ عَلَيْهِنَّ لَهَا وَلَدٌ أَوْ هِيَ حَامِلٌ فَتُمْسِكُ عَلَى وَلَدِهَا وَ هِيَ مِنْ حَظِّهِ»^۳

هر یک از کنیزانم که با او هم‌بستر بوده‌ام و از من فرزندی دارد یا باردار است، به فرزندش واگذار شود و جزء سهم او به حساب آید.

ادامه از صفحه قبل:

أمرها. و قال الكسائي: أشكل النخل طاب رطبه و أشكل العنب أینع بعضه.

غراس: نخل‌ها؛ بالكسر: فصیل النخل، و يقال للنخلة أول ما ينبت غریسة، و يقال: للجلدة الرقیقة التي تخرج مع الولد إذا خرج من بطن امه غرس بالكسر.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۳۴.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۲۹۲.

۳. إِمَائِي: کنیزان من.

أَطُوْفُ عَلَيْهِنَّ: بر گردشان می‌گردم؛ کنایه از اینکه با آن‌ها آمیزش می‌کنم؛ این تعبیر کنایه زیبایی است برای آمیزش جنسی زیرا از طواف یک نوع گردش فهمیده می‌شود که هنگامی که با «علی» همراه باشد، همان گردش دورانی است به خصوص اینکه طبق گفته لسان‌العرب این تعبیر معمولاً در حرکت شبانه به کار می‌رود و اگر مربوط به روز باشد، باید با قرینه‌ای همراه گردد.



۸. کنیزان فرزندمرده

«فَإِنْ مَاتَ وَلَدُهَا وَهِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ عَتِيقَةٌ قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا الرَّقُّ وَحَرَّرَهَا الْعَتَقُ»^۱

و اگر در زمان حیات کنیز فرزندش بمیرد، وی آزاد می‌گردد و نام کنیز از او برداشته می‌شود و آزادی [فرزند] او را آزاد می‌کند.



نامه ۲۵

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت امام علیه السلام در مدینه،
سال ۳۶ هجری
مخاطب: مأموران جمع‌آوری مالیات
علت مکاتبه: لزوم تبیین دستورالعمل اخذ مالیات
موضوع: اخلاقی، اقتصادی
هدف و نتیجه: صدور دستورالعمل مدوّن مالیاتی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴۰.

پیشگفتار نامه

در این نامه امام علیه السلام به نماینده خود که عامل جمع‌آوری زکات و صدقات بود، روش گرفتن آن را از صاحبانش و رعایت عدل و داد را در این مورد آموخته است. او دستور داده که با مالداران با مهربانی و نرمی رفتار کنند. یادآوری می‌کند که گرچه رفق و مدارا با مردم از مهم‌ترین دستورهای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است؛ زیرا سبب تألیف قلوب است و توجه جامعه را به سوی او و گفته‌هایش جلب می‌کند، اما در این مورد از اهمیت بیشتری برخوردار است و نیاز فراوان‌تری به آن احساس می‌شود. هدف از این سفارش‌ها و راهنمایی‌ها آن است که از مردم عزیزترین دستاوردشان که مال و منالشان باشد، گرفته شود؛ از این رو برای جلب رضایت آنان تا این تکلیف سخت را بپذیرند، نیاز به نرمی و ملایمت و مهربانی بیشتر است، لذا امام علیه السلام در این سخنان، کارگزارش را سفارش به مدارا و آسان گرفتن کار، می‌فرماید تا دل‌های صاحبان اموال را برای ادای حقوق الهی جلب کند.

۱. حَیَّةٌ: زنده.

أَفْرَجَ عَنْهَا: از او برداشته شد.

الرَّقُّ: بردگی؛ قد أفرج عنها الرقّ: کلمة أفرج مشکولة في أكثر النسخ المطبوعة و شروحها بضمّ الهمزة و كسر الراء و لکنها فی نسخة الرضی بفتحهمما و لذا اخترناه فی المتن و هذا هو الصحيح ففي الصحاح للجوهري: أفرج الناس عن طريقه أي انكشفوا.

حَرَّرَ: آزاد کرد.

۱. دستورهای اخلاقی به گردآورندگان زکات

۱.۱. امر به تقوا

«انْطَلِقْ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَحَدِّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا تُرَوِّعَنَّ مُسْلِمًا وَلَا تَجْتَازَنَّ عَلَيْهِ كَارِهًا وَلَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ»^۱

با پروای خداوندی که یکتا و بی‌شریک است، حرکت کن. مسلمانی را مترسان و از زمین کسی بدون رضای او عبور مکن و بیش از حقی که خداوند در مال وی نهاده از او مگیر.

نکته

- چنان‌که پرداختن حقوق الهی مستلزم تضییع حق جامعه و تجاوز به حقوق اجتماعی است، الزام افراد به پرداختن بیش از بدهکاری، خود نیز مصداقی از تجاوز به حقوق مردم خواهد بود.^۲

۱.۲. تحمیل نکردن خود بر مردم

«فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ فَأَنْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أُنْيَاتِهِمْ»^۳

چون به طایفه‌ای رسیدی بی‌آنکه به خانه‌هایشان روی بر آب آنان فرود آی.

نکته

- انتخاب چشمه یا چاه آب به این دلیل است که عبور همه به آنجا می‌افتد و مرکزی است که برای همه آشناست و ظاهراً مأمور جمع‌آوری صدقه به‌تنهایی این راه را طی نمی‌کرد بلکه نفراتی را به‌عنوان کمک با خود می‌برد و خیمه‌ای داشت که آن را در کنار چشمه آب برپا می‌کرد.^۴

۱. انْطَلِقْ: راه بپشت.

۲. لَا تُرَوِّعَنَّ: هرگز مترسان؛ از ریشه «روع» به‌معنای ترساندن؛ و لَا تُرَوِّعَنَّ: من الروع بالفتح بمعنى الفزع، و الكلمة مشكولة في أكثر النسخ بضم التاء وفتح الراء و كسر الواو المشددة من الترويع، وفي نسخة الرضى بفتح التاء وضم الراء من الروع كما اخترناها في المتن، ومعناها على الوجهين واحد ففي الصحاح: رعت فلانا ورعته فارتاع أى أفرعته ففزع. لَا تَجْتَازَنَّ: هرگز عبور مکن؛ از ریشه «اجتياز» به‌معنای عبور کردن؛ تَجْتَازَنَّ: بالجمع والزای المعجمة من الاجتياز بمعنى السلوك من قولك جزت الموضوع أجزوه جوازا أى سلكته و سرت فيه.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۷۹.

۴. اُنْيَات: خانه‌ها.

حَيٌّ: آبادی؛ گاه به‌معنای موجود زنده می‌آید و گاه به‌معنای قبیله چراکه مجموع قبیله به‌منزله انسان واحد زنده‌ای شمرده می‌شود و در استعمالات امروز به‌معنای منطقه مسکونی نیز به کار می‌رود؛ الْحَيِّ: واحد اَحْيَاء العرب أصله من «ح ي و».

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۰۴.

و من وصية له عليه السلام كان يكتبها لمن يستعمله على الصدقات و إنما ذكرنا هنا جملاً منها ليعلم بها أنه عليه السلام كان يقيم عماد الحق و يشرع أمثلة العدل في صغير الأمور و كبيرها و دقيقتها و جليلها:

انْطَلِقْ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَحَدِّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا تُرَوِّعَنَّ مُسْلِمًا وَلَا تَجْتَازَنَّ عَلَيْهِ كَارِهًا وَلَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ فَأَنْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أُنْيَاتِهِمْ ثُمَّ امْضُ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتُسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَلَا تُخْدِجْ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ ثُمَّ تَقُولُ عِبَادَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ لَأَخْذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتَوَدُّهُ إِلَى وَلِيِّهِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لَا فَلَا تُرَاجِعْهُ وَإِنْ أَنْعَمَ لَكَ مُنْعَمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تُعْسِفَهُ أَوْ تُزْهِقَهُ فَخُذْ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنْ أَكْثَرَهَا لَهُ فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَلَا عَنِيفٍ بِهِ وَلَا تُنْفِرَنَّ بِهِيْمَةً وَلَا تُفْرِعَنَّهَا وَلَا تُسَوِّءَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا وَاصْدَعْ الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيِّرْهُ فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعَرِّضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ ثُمَّ اصْدَعْ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيِّرْهُ فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعَرِّضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ فَلَا تَرَأُلْ كَذَلِكَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ فَاقْبِضْ حَقَّ اللَّهِ مِنْهُ فَإِنْ اسْتَقَالَكَ فَأَقِلْهُ ثُمَّ اخْلِطْهُمَا ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوَّلًا حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ وَلَا تَأْخُذَنَّ عُودًا وَلَا هَرْمَةً وَلَا مَكْسُورَةً وَلَا مَهْلُوسَةً وَلَا ذَاتَ عَوَارٍ وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقَ بِدِينِهِ رَافِقًا بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوصِلَهُ إِلَى وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ. وَلَا تُوَكِّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحًا شَفِيقًا وَآمِينَاً حَفِيزًا غَيْرَ مُعْتَفٍ وَلَا مُجْهِفٍ وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتَعِبٍ ثُمَّ اخْذُرْ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نُصِيْرُهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ أَنْ لَا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ وَبَيْنَ فَصِيلِهَا وَلَا يَمْصُرَ لَبَنَهَا فَيَصُرَّ ذَلِكَ بَوْلِهَا وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوبًا وَلِيُعْدِلَ بَيْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِي ذَلِكَ وَبَيْنَهَا وَلِيُرْفَهُ عَلَى اللَّاغِبِ وَلِيُسْتَأْنِ بِالنَّقَبِ وَالظَّالِعِ وَلِيُورِدْهَا مَا تَمَرُّ بِهِ مِنَ الْعُدْرِ وَلَا يَغْدِلْ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَى جَوَادِّ الطَّرِيقِ وَلِيُرْوَحَهَا فِي السَّاعَاتِ وَلِيُْمْهِلَهَا عِنْدَ النَّطَافِ وَالْأَغْشَابِ حَتَّى تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللَّهِ بُدْنًا مُنْقِيَاتٍ غَيْرِ مُتْعَبَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ لِنَقْسِمَهَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله) فَإِنْ ذَلِكَ أَغْظَمَ لِأَجْرِكَ وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۲. روش مطالبه زکات

۲.۱. ابلاغ مأموریت خود به مردم

«ثُمَّ تَقُولُ عِبَادَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ لَأُخَذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتَوَدُّوهُ إِلَى وَلِيِّهِ»^۱

سپس بگو: بندگان خدا! ولّی و خلیفه خدا مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان هست از شما بگیرم. آیا برای خداوند در دارایی شما حقی هست که آن را به ولّی او بپردازید؟

نکته

● جمله «فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ» اشاره دارد به اعتماد کردن بر خود مردم در زمینه اموالشان یعنی آن‌ها را امین و راست‌گو و درستکار شناختند.^۲

۲.۲. حفظ احترام مالکان اموال

«فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لَا فَلَا تُرَاجِعْهُ وَ إِنْ أَنْعَمَ لَكَ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تُعْسِفَهُ أَوْ تُرْهِقَهُ فَخُذْ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ»^۳

پس اگر کسی گفت: نه، دیگر به سراغش مرو و اگر کسی گفت: آری، بی‌آنکه او را بترسانی،

۱. فَتَوَدُّوهُ: آن را بپردازید.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۰۵.

۳. أَنْعَمَ لَكَ: به تو پاسخ مثبت داد؛ از ریشه «انعم» گاه به معنای بخشیدن نعمتی است و گاه به معنای گفتن «نعم». در اینجا معنای اخیر ایراد شده است.

فَانْطَلِقْ: راه بیفت.

مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ: بدون اینکه آن را بترسانی؛ تخیفه: من الإخافة بمعنی التخويف و أصلها الخوف، يقال: وجع مخيف أى يخيف من رءاه.

تُوعِدُهُ: او را تهدید می‌کنی؛ من الإيعاد يستعمل فى الشرّ، قال الجوهرى فى الصحاح: الوعد يستعمل فى الخير و الشرّ، قال الفراء يقال: وعدته خيرا، و وعدته شرا.

تُعْسِفُهُ: بر او سخت می‌گیری؛ از ریشه «عسف» در اصل به معنای بیراهه رفتن است؛ سپس به ظلم و ستم که آن نیز مصداق بیراهه رفتن است؛ من العسف بمعنی الأخذ على غير الطريق، كما فى الصحاح، و قال ابن الأثير فى النهاية: العسف: الجور، و فى الحديث: لا تبلغ شفاعتى إماما عسوفاً أى جائرا ظالما، و العسف فى الأصل أن يأخذ المسافر على غير طريق و لا جادة و لا علم، و قيل: هو ركوب الأمر من غير روية فنقل إلى الظلم و الجور.

تُرْهِقُهُ: او را به کار دشوار وادار می‌کنی؛ از ریشه «ارهاق» در اصل به معنای پوشاندن یا پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است و در بسیاری از موارد معنای سخت‌گیری می‌دهد. در اینجا همین معنا اراده شده است؛ من الإرهاق، يقال: أرهقه طغيانا أى أغشاه إيّاه، و يقال أرهقنى فلان إيّاه حتى رهقته أى حملنى إيّاه حتى حملته، قال أبو زيد: أرهقه عسرا أى كلفه إيّاه، يقال: لا ترهقنى لا أرهقك الله أى لا تعسرني لا أعسرک الله، قاله فى الصحاح.

۳.۱. با آرامش و وقار رفتن

«ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَلَا تُخْجِجَ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ»^۱

آنگاه با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن تا به میانشان برسی. پس سلامشان کن و در تحیت بر ایشان کوتاهی مکن.

نکته‌ها

● امام علیه السلام به مأمور جمع‌آوری دستور می‌دهد که هرگاه به سرزمین یکی از قبایل وارد می‌شود، سر جوی و محل آب آن‌ها که با خانه‌هایشان فاصله دارد، فرود آید و بر در خانه‌های آنان فرود نیاید؛ زیرا باعث زحمت آن‌ها می‌شود.^۲

● «لا تخدج» به معنای جنینی است که ناقص یا قبل از موعد متولد می‌شود و سپس به هر امر ناقصی گفته شده است. امام تأکید دارد که نماینده او در تحیت و خوشامد گفتن هیچ کوتاهی نکند و مانند بسیاری از مأموران و نمایندگان که از موضع برتر با مردم سخن می‌گویند با آن‌ها رفتار نکند.^۳

مشابه

◇ «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»^۴ چون به خانه‌هایی [که گفته شد] درآمدید، به یکدیگر سلام کنید؛ درودی که نزد خدا مبارک و خوش است.

◇ «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا»^۵ به خانه‌هایی که خانه‌های شما نیست، داخل مشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن سلام گویند.

۱. تَخَالِطٌ: وارد می‌شوی.

امْضِ: حرکت کن.

تُخْجِجُ: کوتاهی مکن؛ از ماده «خدج» به معنای کوتاهی کردن؛ الخداج: کمبودی در چیزی؛ بالخاء المعجمة و الجیم، قال ابن الأثير فى النهاية: خدجت الناقة إذا ألقت ولدها قبل أوانه و إن كان تام الخلق و أخذجته إذا ولدت ناقص الخلق و إن كان لتمام الحمل؛ و منه حديث سعد «أنه أتى النبى صلى الله عليه و اله بمخدج سقيم» أى ناقص الخلق، و منه حديث على عليه السلام: «تسلم عليهم و لا تخدج التحية لهم» أى لا تقصصها، انتهى، و قال الجوهرى فى الصحاح: و فى الحديث كل صلاة لا يقرأ فيها بأم الكتاب فهى خداج أى نقصان، و أخذجت الناقة إذا جاءت بولدها ناقص الخلق و إن كانت أئامه تامة فهى مخدج و الولد مخدج، و منه حديث على عليه السلام فى ذى الثدية مخدج اليد أى ناقص اليد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۴۰.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۰۴.

۴. نور، ۶۱.

۵. نور، ۲۷.

و هنگامی که به رمه چهارپایان رسیدی، مانند کسی که خود را بر صاحب آن‌ها مسلط می‌داند یا می‌خواهد بر او سخت بگیرد، بر رمه وارد مشو. چهارپایی را رم مده و مترسان، و صاحبش را در گرفتن آن به سختی مینداز.

۳. روش تقسیم زکات

«و اَصْدَعَ الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيْرَهُ فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ ثُمَّ اَصْدَعَ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيْرَهُ فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ فَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ فَاقْبِضْ حَقَّ اللَّهِ مِنْهُ»^۱

رمه را دو قسمت کن و مالک را مخیر ساز [که هر کدام را خواست برگزیند] و آنگاه که برگزید، دیگر متعرض آنچه برگزیده مشو؛ سپس باقی مانده را دو قسمت کن و مالک را آزاد بگذار [که هر کدام را خواست برگزیند] و هر دسته را که برگزید، متعرض آن مشو. این تقسیم کردن را همچنان ادامه بده تا به اندازه حقی که خداوند در دارایی او دارد، بماند. آنگاه حق خدا را از او بگیر.

۴. احترام به نظر صاحب مال

«فَإِنْ اسْتَقَالَكَ فَأَقِلَّهُ ثُمَّ اخْلِطْهُمَا ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوَّلًا حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ»^۲

و اگر خواست این‌گونه قسمت کردن را بر هم زند، بپذیر و دو دسته را درهم بیامیز و کار تقسیم را دوباره آغاز کن تا حق خدا را از دارایی او دریافت کنی.

۱. صَدْعَيْنِ: دو قسمت؛ از ریشه «صدع» به معنای شکافتن و جدا ساختن و این واژه به صورت اسم مصدری و به معنای بخش جدا شده از چیزی آمده است؛ الصدع: الشق. خَيْرُهُ: او را در انتخاب آزاد بگذار. لَا تَزَالُ: پیوسته. لَا تَعْرِضَنَّ: هرگز تعرض مکن.

۲. اسْتَقَالَ: درخواست کرد؛ از ریشه «استقاله» به معنای طلب فسخ کردن و به هم زدن قراردادی یا توافقی است و ریشه اصلی آن «قیلوله» است که معنای خواب نیمروز یا استراحت در نیمروز است؛ از آنجا که هنگامی که انسان از قراردادی پشیمان می‌شود، اگر آن را به هم زند و فسخ کنند مایه راحتی او می‌گردد؛ «اقاله» به آن اطلاق شده و مطالبه آن استقاله است؛ الاستقاله طلب الإقالة أصلها من ق ي ل، يقال: أقاله يقيله إقالة و تقايلا إذا فسخا البيع و عاد المبيع إلى مالكة و الثمن إلى المشتري إذا كان قد ندم أحدهما أو كلاهما. اخْلِطْهُمَا: آن دو را مخلوط کن.

یا تهدید کنی یا به سختی و دشواری اندازی، همراه وی برو و آنچه از طلا و نقره [به عنوان زکات] به تو می‌دهد، بگیر.

۳.۲. کسب اجازه از صاحب رمه

«فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلُهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنْ أَكْثَرَهَا لَهُ»^۱

و اگر گاو و گوسفند و شتر دارد، جز با اجازه صاحبش به میان رمه مرو، چه بیشتر آن‌ها برای اوست.

نکته

● امام در این دستورنامه نهی از آزدن حیوانات و داخل شدن بدون اجازه صاحبشان را دلیل ذکر کرده است که اکثر حیوانات مال صاحبشان است. هرکس که بیشترین مال، از آن او باشد برای تصرف در آن از دیگران شایسته‌تر است و لازمه‌اش آن است که تصرف دیگران و داخل شدن آنان بدون اذن او جایز نیست.^۲

۴.۲. مدارا با چهارپایان

«فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَ لَا عَنِيفٍ بِهِ وَ لَا تُنْفِرَنَّ بِهِمََّةً وَ لَا تُفْرِغَنَّهَا وَ لَا تُسَوِّأَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا»^۳

۱. مَاشِيَةٌ: چهارپا؛ از ریشه «مشی» در اصل به معنای راه‌رونده است؛ سپس به چهارپایان اعم از شتر، گاو و گوسفند اطلاق می‌شود اما غالباً به گوسفندان گفته می‌شود و جمع آن «مواشی» است و در اینجا منظور گاو و گوسفند است؛ جمعه المواشی و هی اسم يقع على الإبل و البقر و الغنم و أكثر ما يستعمل في الغنم، قاله في النهاية.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۴۱.

۳. عَنِيفٍ: زورگو؛ از ریشه «عنف» به معنای خشن و سخت‌گیر؛ عنيف به: العنف بالضم فالسكون، ضد الرفق تقول: منه عنف عليه بالضم و عنف به أيضا، و العنيف الذي ليس له رفق بركوب الخيل و الجمع عنف، قاله في الصحاح. و في النهاية: في الحديث إن الله يعطي على الرفق ما لا يعطي على العنف هو بالضم: الشدة و المشقة و كل ما في الرفق من الخير ففي العنف من الشر مثله.

لَا تُنْفِرَنَّ: هرگز مگریزان؛ تنفرن: نفرت الدابة من كذا نفورا و نفارا من بابي نصر و ضرب: جزعت و تباعدت فهي نافر و نفور و نقره جعله نافرا.

لَا تُفْرِغَنَّ: هرگز مترسان؛ از ریشه «فزع» به معنای ترسیدن و به وحشت افتادن گرفته شده و هنگامی که به باب افعال برود به معنای ترساندن و به وحشت انداختن است؛ لَا تُفْرِغَنَّهَا: أصلها من الفزع بمعنى الذعر، و رويت في نسخة الرضی على وجهين بضم التاء و كسر الزاء من الإفزع و بضم التاء و فتح الفاء و كسر الزاء المشددة من التفزع، و الإفزع بمعنى الإخافة و الاغائة من الأضداد و كذلك التفزع، يقال: فزع أي أخافه، و فزع عنه أي، كشف عنه الخوف، و منه قوله تعالى: ﴿حَتَّى إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ﴾ أي كشف عنها الفزع، قاله في الصحاح.

لَا تُسَوِّأَنَّ: هرگز بدرفتاری نکن.

۵. انتخاب نکردن حیوانات ناقص به عنوان زکات

«وَلَا تَأْخُذَنَّ عَوْدًا وَلَا هَرِمَةً وَلَا مَكْسُورَةً وَلَا مَهْلُوسَةً وَلَا ذَاتَ عَوَارٍ»^۱

حیوان پیر و ازپافتاده و دست و پا شکسته و بیمار و مسلول و معیوب را به عنوان زکات نگیر.

نکته

● با توجه به اینکه اصل در انتخاب زکات و حیوانات مأخوذه به عنوان مالیات این است که سالم باشند، اگر مجموعه مال، معیوب و ناسالم است، انتخاب معیوب نیز بلامانع است.^۲

مشابه

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾^۳ هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید.

﴿إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ﴾^۴ اگر [اموال] شما را بخواهد و به اصرار از شما طلب کند، بخل می ورزید و کینه های شما را بر ملا می کند.

۶. صفات مأموران انتقال زکات

۱.۶. دین دار و امین

«وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ ثِقٌّ بَدِينِهِ رَافِقًا بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوصِّلَهُ إِلَى وَلِيِّهِمْ

۱. عَوْدٌ: شتر پیر؛ عودا: بفتح العين المهملة و سکون الواو، قال فی الصحاح: العود: المسنّن من الإبل و هو الذی جاوز فی السنّ البازل و المخلف، و جمعه عوده، و قد عَوَّد البعیر، و فی المثل: إن جرجر العود فزده و قرا، و الناقة عوده، و یقال: راحم بعود أودع أی استعن علی حربک بأهل السنّ و المعرفة فإن رأى الشیخ خیر من مشهد الغلام. هَرِمَةٌ: بسیار پیر؛ مؤنثة هرم من الهرم بالتسکین بمعنی کبر السنّ. مَكْسُورَةٌ: شکسته پا.

مَهْلُوسَةٌ: ضعیف؛ از ریشه «هلاس» به معنای بیماری سل است. بنابراین مهلوس همان حیوان مبتلا به این بیماری است ولی گاه این واژه به معنای هر گونه بیماری به کار می رود؛ الهلاس بالضمّ السّلّ و قد هلسه المرض یهلسه هلسا أی أضعفه و رجل مهلوس العقل أی مسلوبه، و یقال: السلاس فی العقل و الهلاس فی البدن. ذَاتَ عَوَارٍ: عیب دار؛ از ریشه «عار» و «عور» به معنای عیب است و از آنجا که آشکار ساختن آلت جنسی مایه عیب است، به آن «عوره» اطلاق می شود؛ این واژه درباره خانه بی حفاظ و لباس معیوب نیز به کار می رود؛ عوار: قال فی النهایة فی حدیث الزکاة: «لا یؤخذ فی الصدقة هرة و لا ذات عوار» العوار بالفتح: العیب و قد یضمّ.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۸۲.

۳. آل عمران، ۹۲.

۴. محمد، ۳۷.

فَيَقْسِمُهُ بَيْنَهُمْ وَلَا تُوَكَّلُ بِهَا»^۱

کسی را بر آن اموال امین قرار ده که به دین داری او اعتماد داری؛ کسی که نسبت به اموال مسلمانان درستکار باشد تا زمانی که آن را به ولی امر مسلمانان برساند و او میان مردم تقسیم کند.

نکته

● از آنجا که مالیات اخذ شده از اموال عمومی جامعه اسلامی است، حفاظت از آن بیش از اموال شخصی ضرورت دارد؛ پس باید به کسی سپرده شود که از هر نظر مورد اطمینان است؛ در ثانی مراقبت لازم را در حفظ آن به کار می بندد.

۲.۶. مهربان با حیوانات

«إِلَّا تَاصِحًا شَفِيقًا وَ أَمِينًا حَفِيزًا غَيْرَ مُعْنِفٍ وَ لَا مُجْحِفٍ وَ لَا مُلْغِبٍ وَ لَا مُتْعِبٍ»^۲

جز خیرخواه مهربان و امین حافظ، دیگری را بر چهارپایان مگمار، کسی که بر حیوانات سخت نگیرد و آن ها را تند نراند، نرنجاند و خسته نکند.

۳.۶. سرعت در رساندن اموال به دست حاکم اسلامی

«ثُمَّ اخْذُرْ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نُصَيِّرُهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ»^۳

سپس هر چه گرد آوری زود نزد ما فرست تا آن را در جایی که خدا فرمان داده، صرف کنیم.

نکته

● این دستور به دو دلیل است: نخست اینکه ممکن است نیازمندانی به صورت فوق العاده در انتظار کمک های بیت المال باشند که اگر حق آن ها زودتر برسد، مشکلاتشان حل خواهد شد؛ دیگر اینکه تأخیر در رساندن این اموال، معرض آفات است و برای نجات از آن آفات باید تعجیل کرد و اموال زکات را به ولی امر مسلمین رسانید.^۴

۱. ثِقٌّ: اطمینان می کنی.

۲. مُعْنِفٍ: به مشقت اندازنده؛ از ریشه «عنف» به معنای گرفتن چیزی با شدت و قساوت است.

مُجْحِفٍ: ستم کننده؛ اجحاف کننده؛ از ریشه «اجحاف» و «جحف» به معنای اصرار بر ضرر زدن به کسی است.

مُلْغِبٍ: به مشقت اندازنده؛ فاعل من الإلغاب بمعنی الإتعاب و الإیاء.

مُتْعِبٍ: خسته کننده؛ از ریشه «تعب» به معنای خستگی گرفته شده است؛ هنگامی که به باب افعال برود مفهوم آن خسته کردن است؛ با «ملغب» قریب المعناست ولی بعضی گفته اند «لغوب» به معنای تعب و زحمت روحی است در حالی که «تعب» رنج جسمانی را نیز شامل می شود.

۳. اخْذُرْ: بشتاب؛ از ریشه «حذر» به معنای به سرعت حرکت کردن و نیز به معنای پایین آوردن چیزی از بلندی است و در اینجا معنای اول مراد است؛ یعنی حیوانات زکات را که جمع آوری کردی به سرعت نزد ما بیاور تا به اهلش برسانیم نُصَيِّرُهُ: مصرف می کنیم.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۲۰.

۷. کیفیت انتقال حیوانات زکات

۱.۷. جدا نکردن حیوان شیرخوار از مادر

«فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ أَلَّا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ وَبَيْنَ فَصِيلِهَا»^۱

وقتی رمه را امین تو گرفت به او سفارش کن که شتر را از بچه شیرخوارش جدا نکند.

نکته

● آنچه در این نامه از سفارش به حال حیوانات صورت گرفته مترقی ترین قوانینی است که در هیچ یک از مکاتب بشری مانند آن دیده نمی شود و جالب اینکه هرگز مسلمانان به این دستورالعمل ها به عنوان تشریفات و تبلیغات نگاه نمی کنند بلکه فرایض دینی است که به هر حال باید اجرا شود.^۲

۲.۷. چگونگی دوشیدن و سواری

«وَلَا يَمْصُرُ لَبَنَهَا فَيُضَرَّ ذَلِكَ بَوْلُهَا وَلَا يَجْهَدَنَّهَا زُكُوبًا وَلَا يُعْدِلُ بَيْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِي ذَلِكَ وَبَيْنَهَا»^۳

و آن قدر شیرش را ندوشد که به بچه او زیان رساند. شتران را با سوار شدن بر آن ها خسته نکند. در دوشیدن شیر و سواری گرفتن میان آن شتر و دیگر شترها عدالت ورزد.

۱. «أَوْعِزُّ: سفارش کن؛ از ریشه «وعز» به معنای پیشنهاد کردن و سفارش نمودن کاری به دیگری است؛ أو عز إليه: و عزز إليه فی کذا أن يفعل أو یترك یعز و عزاء، من باب ضرب، تقدّم و أشار، و أوعز إليه إيعازاً بمعنی و عزز إليه. یحُول: فاصله می اندازد.

فَصِيل: بچه شتر شیرخوار؛ بچه شتری است که از شیر باز گرفته شده و از ریشه «فصل» به معنای جدایی است ولی با توجه به اینکه امام بعد از این جمله دستور می دهد که تمام شیر ناقه را ندوشند تا بچه او هم بهره ای داشته باشد، استفاده می شود که منظور از «فصیل» در اینجا بچه شتری است که در آستانه از شیر باز گرفتن است و هنوز از شیر باز گرفته نشده؛ الفصیل: ولد الناقة إذا فصل عن أمه و الجمع فصلان و فصال.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۸۴.

۳. لَا يَمْصُرُ لَبَنَهَا: نباید تمام شیرش را بدوشد؛ از ریشه «مصر» به معنای دوشیدن شیر به طور کامل است؛ و لا یمصر لبنها: قال فی الصحاح: المصّر: حلب بأطراف الأصابع، قال ابن السکّیت: المصّر حلب کلّ ما فی الضرع، و التّمصّر حلب بقایا اللبن فی الضرع. و قال ابن الأثیر فی النهاية: و فی حدیث علیّ علیه السّلام «و لا یمصر لبنها فیضّر ذلك بولدها» و المصّر الحلب بثلاث أصابع یرید لا یکثر من أخذ لبنها.

لَا يَجْهَدَنَّهَا: خسته نکند؛ من الجهد بالفتح أى المشقة یقال: جهد دابته و أجهدها إذا حمل علیها فی السیر فوق طاقتها. صَوَاحِبَاتِهَا: همراهانش.

۲.۷. خسته نکردن حیوان

«وَلْيُرْفَهُ عَلَى اللَّاعِبِ وَلْيُسْتَأْنِ بِالنَّقَبِ وَالظَّالِعِ»^۱

باید زمینه استراحت حیوان خسته را فراهم کند و آن شتری را که به پایش آسیب رسیده و از حرکت ناتوان شده، آرام و آهسته براند.

۴.۷. استفاده از گیاهان به اندازه کافی

«وَلْيُورِدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْغُدْرِ وَلَا يَعْدِلُ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَى جَوَادِّ الطَّرِيقِ وَلْيُرَوِّحَهَا فِي السَّاعَاتِ»^۲

و آن ها را به آبگه هایی که شتران بر آن عبور می کنند، وارد سازد و از کناره راه های علف دار به جاده های بی گیاه نبرد و ساعاتی به آنان استراحت دهد.

۵.۷. رعایت حال حیوانات

«وَلْيُمِهِّلَهَا عِنْدَ النَّطَافِ وَالْأَغْشَابِ حَتَّى تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللَّهِ بُدْنًا مُنْقِيَاتٍ غَيْرِ مُتْعَبَاتٍ وَ

۱. لْيُرْفَهُ: باید راحت گذارد.

اللَّاعِبِ: خسته و ضعیف؛ فاعل من اللَّغُوبِ بمعنی التعب و الاعياء.

يُسْتَأْنِ: باید مدارا کند؛ از ریشه «انی» به معنای مهلت دادن گرفته شده و هنگامی که به باب استفعال برود به معنای انتظار کشیدن و مدارا کردن است؛ یستأن: من الأناة أصلها الونی یقال: أستاذیت بکم أى انتظرت و تربصت.

بِالنَّقَبِ: حیوانی که پایش زخمی است؛ شتری که کف پای او ساییده شده است؛ یقال: نقب البعیر بالكسر إذا رقت أخفاه، و قال ابن الأثیر فی النهاية: النقب: رقة الأخفاف و منه حدیث علیّ علیه السّلام «و یستأن بالنقب و الضالع» أى یرفق بهما و یجوز أن یکون من الجرب. أقول: یعنی أن یکون النقب مشتقاً من النقبة بالضّمّ و هی أول ما یدو من الجرب و قال فی مادة ظلع منها: الظلع بالسکون العرج و قد ظلع یطلع ظلعا فهو ظالع، و منه حدیث الأصاحی: و لا العرجاء البین ظلعهما، و فی حدیث علیّ علیه السّلام: و لیستأن بذات النقب و الظالع أى بذات الجرب و العرجاء، انتهى، و سیأتی البحث عن ذلك فی المعنی.

الظَّالِعِ: حیوانی که در راه رفتن می لنگد؛ از ریشه «ضلع» به معنای لنگیدن.

۲. تَمُرُّ: می گذرد؛ از ماده «مر» به معنای گذر کردن.

الْغُدْرِ: آبگیرها؛ جمع «غدير» به معنای برکه آب؛ بضمّتين جمع الغدير، و فی الصحاح الغدير: القطعة من الماء یغادرها السیل و هو فعیل فی معنی مفاعل من غادره، أو مفعّل من أغدره، و یقال: هو فعیل بمعنی فاعل لأنّه یغدر بأهله أن ینقطع عند شدّة الحاجة إليه.

لَا يَعْدِلُ: نکشاند.

نَبْتِ الْأَرْضِ: علفزارها.

جَوَادِّ الطَّرِيقِ: جاده های بدون سبزهزارها جمع «جاده» به معنای راه وسیع؛ جواد: بتشديد الدال جمع الجادة بتشديدھا أيضا بمعنی معظم الطریق.

لْيُرَوِّحَهَا: باید آن را راحت گذارد.



لَا مَجْهُودَاتٍ^۱

و باید آن‌ها را کنار آب‌های کم و گیاهان بیابان واگذارند، تا به اذن حق چاق و استخوان‌دار و پرمغز نزد ما آیند، نه رنجیده و خسته.

نکته

● حرکت دادن از راه‌های پرگیاه باعث می‌شود که علاوه بر رعایت حال حیوان به سود بیت‌المال بوده، موجب می‌شود که آن‌ها سالم، فربه و قابل استفاده به صاحب اصلی تحویل داده شود.^۲

۸. بیان هدف نهایی

«لَتَقْسَمَهَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ فَإِنَّ ذَلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ وَ أَقْرَبُ لِرُشْدِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»

تا آن‌ها را به فرمان قرآن و روش پیامبر ﷺ تقسیم کنیم که این عمل باعث بزرگی اجر توست، و به رشد و هدایت نزدیک‌تر است، اگر خدا بخواهد.

نامه ۲۷



شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری
مخاطب: محمد بن ابی بکر
علت مکاتبه: اعزام محمد به فرمانداری مصر
موضوع: اخلاقی، سیاسی
هدف و نتیجه: تبیین اخلاق و احکام حکومتی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه ص ۱۵۲

پیشگفتار نامه

این نامه را امام علی (ع) به محمد بن ابی بکر هنگامی که او را به فرمانداری مصر منصوب کرد، نگاشت. هنگامی که امام این نامه را نوشت محمد بن ابی بکر پیوسته به آن نگاه می‌کرد و از دستورات و آدابش بهره می‌گرفت. بعد از مدتی که عمرو عاص در مصر بر او غلبه کرد و او را کشت، تمام نامه‌های او را جمع‌آوری کرد و به‌سوی معاویه فرستاد. این نامه‌ها در خزاین بنی‌امیه باقی ماند تا زمانی که عمرو بن عبدالعزیز به حکومت رسید. او آشکارا بیان کرد که این‌ها از احادیث علی بن ابیطالب است.

۱. النَّطَافُ: آب‌های کم؛ جمع «نطفه» به معنای آب زلال؛ جمع النطفة بمعنی الماء الصافی قَلَّ أو كَثُرَ، و أما النطفة بمعنی ماء الرّجل فجمعها نطف.

الأعشاب: چراگاه‌ها؛ جمع «عُشْب» به معنای گیاهان سبز؛ جمع العُشْب بالضمّ فالسكون و هو الكلاء الرطب. بَدَنٌ: سمین و فربه؛ جمع «بادن» به معنای چاق و فربه؛ بَدَنًا: البدن کطلّب جمع بادن کطالب، يقال: بدن بدنا و بدنا و بدونا من باب نصر إذا عظم بدنه بكثره لحمه فهو بادن للمذكّر و المؤنث، و قد يقال فی المؤنث بادنة، و البدن: السمن، و البدنة بالفتحات ناقة أو بقرة تنحر بمكة سميت بذلك لأنهم كانوا يستمنونها.

مُنْقِيَاتٍ: پروار و چاق؛ جمع «منقیه» به معنای حیوانی است که چربی فراوان داشته باشد.

مُنْعَبَاتٍ: خسته‌ها.

مَجْهُودَاتٍ: به زحمت افتاده‌ها.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۸۵.

و در برابر همه متواضع باش.

مشابه

❖ «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَنْقُضُوا مِنْ حَوْلِكَ»^۱ به سبب رحمت خداست که تو با آن‌ها این چنین خوش خوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت دل می بودی از گرد تو پراکنده می شدند.

❖ «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»^۲ پس به نرمی با او سخن بگویند شاید متذکر شود یا از (خدا) بترسد.

۳.۱. گشاده روی باش

«وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ»

چهره خویش را برای آن‌ها گشاده دار.

مشابه

❖ «الْمُؤْمِنِ الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا»^۳ شادی مؤمن در چهره اش و اندوهش در دل اوست.

۴.۱. عادل باش

«وَ آسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ»^۴

همه را به یک چشم و نظر بین.

مشابه

❖ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «مَنْ ابْتَلَى بِالْقَضَاءِ فَلْيُؤَا سِ بَيْنَهُمْ فِي الْإِشَارَةِ وَ فِي النَّظَرِ وَ فِي الْمَجْلِسِ»^۵ کسی که عهده دار قضاوت در میان مردم شد باید در میان آن‌ها در اشاره و در نگاه و در مجلس مساوات برقرار سازد.

۱. آل عمران، ۱۵۹.

۲. طه، ۴۴.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۳.

۴. آس: مساوات برقرار کن؛ از ریشه «مواساه» به معنای برابر ساختن با یکدیگر؛ أمر من المواساة يقال آساه بماله مواساة أى أناله منه و جعله فيهم اسوة. و لا يقال واساه بل هو لغة ردية كما في القاموس. و يقال آسيت بين القوم إذا أصلحت و آسيت بينهم أي جعلت بعضهم اسوة بعض، و المراد من المواساة ههنا المساواة أى سَوَّ بينهم و تقديره اجعل بعضهم اسوة بعض.

الْأَحْظَةُ: نگاه کردن با گوشه چشم؛ برخلاف نظاره که نگاه کردن با تمام چشم است و اشاره به این است که نه تنها در نگاه مستقیم و با تمام چشم بلکه نگاه کردن با گوشه چشم هم باید نسبت به آن‌ها یکسان باشد.

۵. الکافی، ج ۷، ص ۴۱۲.

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَ آسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظَرَةِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ وَ لَا يَبْتَاسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَذْلِكَ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُسَائِلُكُمْ مَعَشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَ الْكَبِيرَةِ وَ الظَّاهِرَةِ وَ الْمُسْتَوْرَةِ فَإِنْ يَعْذِبْ فَانْتُمْ أَظْلَمُ وَ إِنْ يَغْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجِلِ الْآخِرَةِ فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَ لَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَكَنَتْ وَ أَكَلُوا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ فَحَظُّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظَى بِهِ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَّارَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبْلَغِ وَ الْمَشْجَرِ الرَّابِحِ أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَ تَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيزَانُ اللَّهِ عَدَاً فِي آخِرَتِهِمْ لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ وَ لَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَ قُرْبَهُ وَ أَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ وَ حَظَبٍ جَلِيلٍ بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا أَوْ شَرٌّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا.

۱. سفارش های امام به محمدابن ابی بکر

۱.۱. بال محبت بگشا

«فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ»^۱

بال های محبت و حمایت را با تواضع برای آن‌ها بگستران.

مشابه

❖ «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ در برابر هر یک از مؤمنان که از تو پیروی می کند، بال فروتنی فرود آر.

❖ «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»^۳ بال های تواضع خویش را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر.

۲.۱. متواضع باش

«وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ»^۴

۱. فَاخْفِضْ: بگستران؛ از ماده «خَفَضَ» به معنای فرو آوردن، مراد از «خفص جناح» تواضع و فروتنی و مهربانی با مؤمنان است؛ أى أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، و الجناح هاهنا هو الجنب أى كن لَينَ الجانب لرعيته و لا تغلظ عليهم.

۲. شعراء، ۲۱۵.

۳. اسراء، ۲۴.

۴. أَلِنْ: متواضع باش؛ از ریشه «لین» به معنای نرمش.

۲. دلایل شادمانی پرهیزکاران

۲.۱. استفاده از دنیا و آخرت

«وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ دَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجِلِ الْآخِرَةِ»^۱

ای بندگان خدا، بدانید اهل تقوا هم از دنیای گذرا و هم از آخرتی که می آید، سود برند.

مشابه

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^۲ بگو: چه کسی لباس هایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و خوردنی های خوش طعم را حرام کرده است؟

۲.۲. سعادت آخرت تنها از آن پرهیزکاران

«فَسَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَ لَمْ يُسَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ»

با اهل دنیا در دنیایشان شریک شدند و اهل دنیا در آخرت آنان شریک نگشتند.

مشابه

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾^۳ کسی که زراعت آخرت را بخواهد به او برکت می دهیم و بر محصولش می افزاییم و آن ها که فقط کشت دنیا را می طلبند، کمی از آن ها می دهیم اما در آخرت هیچ نصیبی ندارند.

۳.۲. بهره گیری از دنیا

«سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَكِنَتْ وَ أَكَلُوا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ فَحَظُّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظَّيَ بِهِ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَّارَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ»^۴

در دنیا از راه حلال در بهترین مسکن ساکن شدند، و بهترین خوراکی را نوش جان نمودند، از دنیا بهره بردند آن چنان که خوش گذرانان بهره بردند، آن ها از دنیا کامیاب شدند آن سان که جباران و متکبران کامیاب شدند.

۱. آجِلِ الْآخِرَةِ: آخرتی که پایدار است.

۲. اعراف، ۳۲.

۳. شوری، ۲۰.

۴. حَظُّوا: بهره بردند؛ الحظوة بالضمّ و الكسر و الحطة كعدة: المكانة و الحظّ من الرزق و الفعل من باب علم.

الْمُتَرَفُّونَ: نازپرورده ها؛ منظور از «مترف» ثروتمندان مغرور و گردن کش است؛ المنعمون الترفة بالضمّ: النعمة، و أترفه النعمة أطفته.

۵.۱. ضعفا را از عدالت نومید نکن

«حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ وَ لَا يَتَأَسَّ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ»^۱

تا بزرگان بر تو طمع ستم بر ناتوانان نبندند و ناتوانان از عدالت نومید نگردند.

نکته ها

- اشاره به اینکه اگر شخصی ثروتمند و زورمند با فردی ضعیف و مستمند در برابر تو جهت داوری یا غیر آن حضور می یابند، آن قدر عدالت را میان آن ها رعایت کن که در نگاه کردن به آن ها هم یکسان باشد.^۲
- برخورد تبعیض آمیز با اقشار مختلف جامعه در مسائل اخلاقی و برخوردهای اجتماعی زمینه مساعدی برای ظلم و بی عدالتی در مسائل مهم اقتصادی و سیاسی فراهم خواهد ساخت.^۳

۶.۱. بازپرسی خدا از اعمال نهان و آشکار

«فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُسْأَلُكُمْ مَعَشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَ الْكَبِيرَةِ وَ الظَّاهِرَةِ وَ الْمُسْتُورَةِ فَإِنْ يُعَذِّبُ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ وَ إِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ»^۴

زیرا ای بندگان خدا، خدای متعال از کوچک و بزرگ کارهایتان، و آشکار و نهانتان بازپرسی خواهد کرد، پس اگر عذاب کند، شما ستمکارترید و اگر ببخشد او بزرگوarter است.

مشابه

﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۵ به پروردگارت سوگند! از همه آن ها سؤال خواهیم کرد.
﴿وَ وَضَعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾^۶ در آن روز کتاب اعمال نیک و بد خلق را پیش نهند و اهل عصیان را از آنچه در نامه عمل آن هاست ترسان و هراسان بینی درحالی که با خود گویند ای وای بر ما چه بوده است این کتاب را که اعمال کوچک و بزرگ ما را سر مویی فرو نگذاشته جز آنکه همه را شمارش کرده است و در آن کتاب همه اعمال خود را حاضر بینند و خدا به هیچ کس ستم نخواهد کرد.

۱. حَيْفٌ: ظلم؛ انحراف از حق و ظلم و جور است خواه در قضاوت و داوری باشد یا در امور دیگر.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۴۷.

۳. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۸۹.

۴. يُسْأَلُكُمْ: شما را مورد سؤال قرار می دهد.

۵. حجر، ۹۲.

۶. کهف، ۴۹.

نکته

● منظور این است که پرهیزکاران نیز مانند اهل دنیا از زندگی ساده خود به همان اندازه لذت می‌برند که متعلمان لذت می‌برند؛ زیرا از یک سو به اندازه نیاز تهیه می‌کنند و هنگامی که به مقصود خود برسند، بسیار لذت می‌برند.^۱

۴.۲. تجارت سودبخش در دنیا

«ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبْلَغِ وَ الْمُنْتَجِرِ الرَّابِحِ»^۲

آنگاه با ره‌توشه‌ای که آنان را به مقصد رساند و با تجارتی سودبخش از این دنیا گذشتند.

۵.۲. همسایگی خدا در آخرت

«أَصَابُوا لَذَّةَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَ تَتَقَنُّوا أَنَّهُمْ حِيزَانُ اللَّهِ عَدَاً فِي آخِرَتِهِمْ لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ وَ لَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ»^۳

لذت زهد را در دنیایشان چشیدند و یقین کردند که فردا در آخرت همسایگان خداوندند. دعایشان به اجابت رسد، و نصیبشان از لذت دنیا کاسته نشود.

نکته‌ها

● جمله «أَصَابُوا لَذَّةَ الدُّنْيَا» اشاره به لذتی است که اهل تقوا از زهد در دنیا احساس می‌کنند که بزرگ‌ترین لذت و سبب ایجاد شادمانی عظیمی است؛ زیرا هنگامی که اهل زهد و تقوا به کمال‌های عالیه معنوی رسیدند، آن‌چنان بهجت و سروری برای آن‌ها حاصل می‌شود که بسیار پرارزش‌تر و با عظمت‌تر از شادی‌ها و لذت‌های پیدا شده برای متکبران و جباران می‌باشد.^۴

● جمله «وَ تَتَقَنُّوا أَنَّهُمْ حِيزَانُ اللَّهِ عَدَاً» اشاره به لذت و خوشی دیگری است که اهل تقوا علاوه بر لذت‌هایی که در دنیا بر اثر زهد بر ایشان دست می‌دهد، لذت می‌برند و شادمان‌اند؛ زیرا یقین دارند که بلافاصله پس از جدایی روحشان از بدن در جوار رحمت الهی حضور می‌یابند و این یقین آنان را در دنیا شادمان و مسرور می‌کند.^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۵۱.

۲. انْقَلَبُوا عَنْهَا: از آن گذشتند.

زَادِ الْمُبْلَغِ: توشه کافی؛ توشه رساننده.

الْمُنْتَجِرِ الرَّابِحِ: تجارت سودآور.

۳. أَصَابُوا: چشیدند.

تَتَقَنُّوا: یقین کردند.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۵۹.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم ج ۷، ص ۱۶۰.

۶.۲. هشدار! نزدیکی مرگ

«فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَ قُرْبَهُ وَ أَعِدُّوا لَهُ عِدَّتَهُ فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرِ عَظِيمٍ وَ خَطْبٍ جَلِيلٍ بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا أَوْ شَرٌّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا»^۱

ای بندگان خدا، از مرگ و نزدیکی آن بترسید و برای آن سازوبرگ مهیا کنید که مرگ امری بزرگ و رویدادی عظیم را با خود می‌آورد، یا خیری را به همراه می‌آورد که با آن هیچ شری نیست یا شری را می‌آورد که با آن هیچ خیری نیست.

مشابه

◇ «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَ يُوْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا»^۲ یقیناً خدا هم‌وزن ذره‌ای [به احدی] ستم نمی‌کند و اگر [هم‌وزن آن ذره] کار نیکی باشد، آن را دوچندان می‌کند، و از نزد خود پاداشی بزرگ می‌دهد.

◇ «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»^۳ آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟

۱. خَطْبٍ جَلِيلٍ: حادثه‌ای بزرگ؛ به معنای کار و حادثه مهم است ولی غالباً در حوادث ناخوشایند به کار می‌رود.

۲. نساء، ۴۰.

۳. الرحمن، ۶۰.

۴. انسان در برابر مرگ

«وَأَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَوْتِ إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ وَإِنْ فَرَزْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ»^۱

[همچون شکارهایی هستید که] مرگ شما را [از جایتان] رانده، اگر بایستید، شما را می‌گیرد و اگر بگریزید، شما را خواهد یافت.

نکته

● منظور به «طُرْدَاءُ الْمَوْتِ» صیدی است که صیاد به دنبال آن می‌رود و مفهومش این است که این صیاد به قدری چیره‌دست است که انسان‌ها که صید او هستند چه بایستند و چه فرار کنند، آن‌ها را خواهد گرفت.^۲

مشابه

◇ ﴿قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۳ بگو: بی‌تردید مرگی را که از آن می‌گریزید با شما دیدار خواهد کرد، سپس به‌سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می‌شود، پس شما را به اعمالی که همواره انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد.

◇ ﴿قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۴ بگو: اگر راست می‌گویید مرگ را از خود برانید.

◇ ﴿أَيُّنَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ﴾^۵ هرکجا باشید، مرگ شما را در می‌یابد اگرچه در برج‌های محکم باشید.

◇ ﴿قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَزْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ﴾^۶ بگو: (ای پیامبر) اگر از مرگ یا کشته شدن فرار می‌کنید هرگز سودی به حال شما نخواهد داشت.

۱. طُرْدَاءُ: رانده‌شده‌ها؛ از ریشه «طرد» به‌معنای دور کردن گرفته شده است و به‌معنای شخص تبعید شده یا صیدی که صیاد به دنبال آن می‌دود و پیوسته او را از خود دور می‌سازد؛ جمع طريد أى مطرود، و الطريدة ما طردت من صيد أو غيره، و طردته نفيه عنه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۵۸.

۳. جمعه، ۸.

۴. آل عمران، ۱۶۸.

۵. نساء، ۷۸.

۶. احزاب، ۱۶.

فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا وَأَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَوْتِ إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ وَإِنْ فَرَزْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ وَهُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ وَالدُّنْيَا تُطَوَّى مِنْ خَلْفِكُمْ فَاحْذَرُوا نَارًا قَعْرُهَا بَعِيدٌ وَحَرُّهَا شَدِيدٌ وَعَذَابُهَا جَدِيدٌ دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ وَلَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ وَلَا تُفَرَّجُ فِيهَا كُرْبَةٌ وَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ وَأَنْ يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ فَاجْتَمِعُوا بَيْنَهُمَا فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حَسَنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَى قَدَرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ وَإِنْ أَحْسَنَ النَّاسُ ظَنًّا بِاللَّهِ أَشَدَّهُمْ خَوْفًا لِلَّهِ وَاعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ أَنِّي قَدْ وَلَيْتُكَ أَغْظَمَ أَجْنَادِي فِي نَفْسِي أَهْلَ مِصْرَ فَأَنْتَ مُحَقَّقٌ أَنْ تُخَالِفَ عَلَى نَفْسِكَ وَأَنْ تُنَافِخَ عَنْ دِينِكَ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ وَلَا تُسْخِطَ اللَّهُ بَرَضًا أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ فَإِنَّ فِي اللَّهِ خَلْفًا مِنْ غَيْرِهِ وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَلْفٌ فِي غَيْرِهِ صَلِّ الصَّلَاةَ لَوْفَتِهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا وَلَا تُعْجَلْ وَفَتَّهَا لِفَرَاغٍ وَلَا تُؤَخَّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاشْتِغَالٍ وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لِصَلَاتِكَ وَمِنْهُ: فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ إِمَامٍ الْهُدَى وَإِمَامٍ الرَّدَى وَلِيِّ النَّبِيِّ وَعَدُوَّ النَّبِيِّ وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشُرْكِهِ وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ.

۳. اهل بهشت و اهل دوزخ

«فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا»

پس چه کسی به بهشت نزدیک‌تر از آن‌که برای بهشت کار کند؟ و چه کسی به آتش دوزخ نزدیک‌تر از آن‌که برای دوزخ کار کند؟

مشابه

◇ ﴿أَنْتَى لَا أَضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذِكْرِ أَوْ أَنْتَى﴾^۱ یقیناً من عمل هیچ عمل‌کننده‌ای از شما را از مرد یا زن که همه از یکدیگرند تباہ نمی‌کنم.

◇ ﴿اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۲ هرچه می‌خواهید انجام دهید، بی‌تردید او به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.

۱. آل عمران، ۱۹۵.

۲. فصلت، ۴۰.

۵. مرگ، پیوسته همراه انسان

«وَهُوَ الْأَرْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِتَوَاصِيكُمْ وَالدُّنْيَا تُطَوَّى مِنْ خَلْفِكُمْ»^۱
مرگ از سایه‌هایتان با شما همراه‌تر است، مرگ به پیشانی شما بسته است، و دنیا پشت سرتان چون بساطی پیچیده می‌شود.

نکته‌ها

- عبارت «الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِتَوَاصِيكُمْ» کنایه از ملازمت و پیوسته همراه بودن مرگ است و اشاره به آن است که مرگ برای هر موجود زنده‌ای امری حتمی و قضای الهی می‌باشد.^۲
- جمله «الدُّنْيَا تُطَوَّى مِنْ خَلْفِكُمْ» اشاره به این است که انسان از هر مرحله از زندگی که می‌گذرد گویی همچون فرشی است که پشت سر انسان پیچیده و جمع می‌شود و قابل بازگشت نیست.^۳

مشابه

- ◇ «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ»^۴ در آن روز که آسمان را همچون طومار درهم می‌پیچیم.
- ◇ «يُعْرِضُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالتَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ»^۵ کافران را به نشان صورتشان می‌شناسند و از موی جلوی سر و پاهایشان می‌گیرند.

۶. عمق آتش دوزخ

«فَاَحْذَرُوا نَاراً قَعْرُهَا بَعِيدٌ وَ حَرُّهَا شَدِيدٌ وَ عَذَابُهَا جَدِيدٌ»^۶

بر حذر باشید از آتشی که عمقش ناپیدا و حرارتش شدید و عذابش تازه است.

نکته

- از هولناک‌ترین رویدادهای پس از مرگ که فقط در زندگی دنیا می‌توان از وقوع آن جلوگیری کرد، آتش خشم الهی است که بر اثر کفر و عناد با حق و ارتکاب جرائم سنگین

دامن‌گیر انسان می‌شود.^۱

مشابه

- ◇ «كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا»^۲ هرگاه پوست‌های تن آن‌ها [در آن] بریان گردد [و بسوزد] پوست‌های دیگری به جای آن قرار می‌دهیم.

۷. توصیف جهنم

«دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ وَ لَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ وَ لَا تَفْرَجُ فِيهَا كُرْبَةٌ»^۳

جایی که رحمت در آن نیست، ناله و فریاد کسی را نمی‌شنوند، و اندوهی را برطرف نمی‌کنند.

مشابه

- ◇ «وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكَذَّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۴ اگر آن‌ها را در آن روز که در برابر آتش نگاهشان داشته‌اند بنگری، می‌گویند: ای کاش ما را بازگردانند تا آیات پروردگارمان را تکذیب نکنیم و از مؤمنان باشیم.
- ◇ «وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ ۖ قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ»^۵ و آنان که در آتش‌اند به نگهبانان جهنم می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید تا یک روز از عذاب ما بکاهد. می‌گویند: آیا پیامبرانتان با دلایل روشن نزد شما نیامده بودند؟ می‌گویند: بلی. می‌گویند: پس دعا کنید و دعای کافران جز آنکه تباه شود هیچ نخواهد بود.
- ◇ «وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»^۶ و آنان در آنجا شیون و فریاد می‌زنند: پروردگارا! ما را بیرون بیاور تا کار شایسته انجام دهیم غیر آنچه انجام می‌دادیم. [می‌گویم:] آیا شما را چندان عمر ندادیم که هرکس می‌خواست در آن مقدار عمر متذکر شود، متذکر می‌شد و [آیا] بیم‌دهنده‌ای به‌سوی شما نیامد؟ پس بچشید که برای ستمکاران هیچ یآوری نیست.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۹۵.

۲. نساء، ۵۶.

۳. کُرْبَةٌ: مشقت.

۴. انعام، ۲۷ و ۲۸.

۵. غافر، ۵۰ و ۵۱.

۶. فاطر، ۳۷.

۱. ظلّ: سایه.

مَعْقُودٌ: بسته است، از ریشه «عقد» به معنای بستن.

تَوَاصِي: پیشانی؛ جمع «ناصیه» به معنای موی پیش سر است.

تُطَوَّى: پیچیده و جمع می‌شود.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۶۱.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۶۰.

۴. انبیاء، ۱۰۴.

۵. الرحمن، ۴۱.

۶. قَعْرُهَا بَعِيدٌ: قعر آن دور است.

۸. حسن ظن به خداوند داشتن

«وَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ وَأَنْ يَحْسَنَ ظَنُّكُمْ بِهِ فَاجْمَعُوا بَيْنَهُمَا فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَى قَدَرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ وَإِنْ أَحْسَنَ النَّاسُ ظَنًّا بِاللَّهِ أَشَدَّهُمْ خَوْفًا لِلَّهِ»^۱

اگر بتوانید که بیمتان از خدا فراوان و گمانتان به او نیکو باشد، این دو را با هم جمع کنید، زیرا گمان نیکوی بنده به پروردگارش به اندازه ترسش از او است و خوش گمان ترین مردم به خداوند بیمناک ترین ایشان از خداوند است.

نکته

● امام به مسئله خوف و رجا اشاره فرموده است و آن ها را در حد توازن و تعادل بین مؤمنان لازم می شمارد که با شنیدن عذاب های شدید دوزخ مأیوس نشوند و با شنیدن نعمت های بهشت خود را ایمن از عذاب نبینند.^۲

مشابه

◇ «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۳ از بندگان خدا فقط دانشمندان از او می ترسند؛ یقیناً خدا توانای شکست ناپذیر و بسیار آمرزنده است.

◇ «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْا اللَّهَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا»^۴ از مردم نترسید و از من بترسید، و آیاتم را به بهایی اندک نفروشید.

◇ «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا»^۵ ما از پروردگارمان در روزی که روز عبوس و بسیار هولناکی است، می ترسیم.

۹. احترام امام به مردم مصر

«وَاعْلَمُ يَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ أَنِّي قَدْ وَلَّيْتُكَ أَكْثَرَ أَجْنَادِي فِي نَفْسِي أَهْلَ مِصْرَ»^۶

محمد بن ابی بکر! بدان که تو را فرمانده بزرگ ترین سپاهیانم، یعنی مردم مصر کردم.

نکته

● از این جمله استفاده می شود که مردم مصر در آن زمان از آگاهی و صلاحیت خوبی در

دفاع از اسلام و ولایت برخوردار بوده اند.^۱

۱۰. جهاد با نفس

«فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تُخَالِفَ عَلَى نَفْسِكَ»^۲

شایسته توست که با نفس خود مخالفت ورزی.

نکته

● حرکت یک کارگزار حکومتی در مسیر حق و اجرای قوانین الهی مستلزم زیر پا گذاشتن خواسته های نفسانی در بسیاری از مواقع است؛ چراکه خواسته های نفسانی بزرگ ترین عامل انحراف از حق و مخالفت با دستورات الهی است.^۳

۱۱. دفاع از دین تا آخرین نفس

«وَ أَنْ تُنَافِحَ عَنْ دِينِكَ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ»^۴

و از دینت دفاع کنی گرچه از زندگی ات بیش از ساعتی نمانده باشد.

۱۲. خشنودی خداوند

«وَ لَا تُسَخِّطِ اللَّهَ بِرِضَا أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ فَإِنَّ فِي اللَّهِ خَلْفًا مِنْ غَيْرِهِ وَ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَلْفٌ فِي غَيْرِهِ»^۵

خدا را به خاطر خشنودی احدی از مردم، خشمگین مساز که خشنودی حق جایگزین دیگر چیزهاست و چیزی جاننشین رضای خدا نیست.

مشابه

◇ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمُؤْمِنِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ»^۶

از نشانه های سلامت ایمان مؤمن این است که رضایت مخلوق را به بهای به دست آوردن غضب پروردگار طلب نکند.

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۹۷.

۲. مَحْقُوقٌ: ملزم؛ از ریشه «حَقٌّ» به معنای شایسته و سزاوار؛ ای حقیق و جدیر.

۳. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۹۷.

۴. تُنَافِحُ: دفاع می کنی؛ از ریشه «مَنَافَحَه» به معنای دفاع از چیزی گرفته شده؛ نافحت عنه ای خاصمت عنه، و جاهدت و ذبت و دافعت، و يقال: نافحه إذا كافحه و دافعه.

۵. لَا تُسَخِّطِ اللَّهَ: خدا را به خشم نیاور.

خَلْفٌ: جایگزین.

۶. الکافی، ج ۲، ص ۵۷.

۱. يَشْتَدُّ: شدید شود.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۶۲.

۳. فاطر، ۲۸.

۴. مانده، ۴۴.

۵. انسان، ۱۰.

۶. أَجْنَادٌ: لشکریان؛ از ریشه «جند» به معنای سپاه.

﴿ قَالَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: مَنْ طَلَبَ رِضًا مَخْلُوقٍ بِسَخَطِ الْخَالِقِ سَلَطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْمَخْلُوقُ ﴾^۱ کسی که خشنودی مخلوقی را با خشم پروردگار طلب کند، سرانجام خداوند متعال آن مخلوق را بر سر او مسلط می‌کند.

۱۳. نماز اول وقت

«صَلِّ الصَّلَاةَ لَوْ قَتَلَهَا الْمُؤَقَّتُ لَهَا وَلَا تُعَجِّلْ وَقْتُهَا لِفِرَاحٍ وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتُهَا لِاسْتِغَالٍ وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعُ لِصَلَاتِكَ»

نماز را در وقت معین آن بخوان، به سبب بیکاری نماز را پیش مینداز و به جهت کار داشتن آن را از وقتش تأخیر مینداز و بدان که هر کاری که می‌کنی تابع نماز توسست.

مشابه

﴿ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا ﴾^۲ اولین چیزی که قبل از هر چیز از بنده محاسبه می‌شود، نماز است.

۱۴. یکسان نبودن هدایت و گمراهی

«فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ إِمَامُ الْهُدَى وَإِمَامُ الرَّدَى وَلِيُّ النَّبِيِّ وَعَدُوُّ النَّبِيِّ»^۳

امام هدایت و امام گمراهی، و دوست پیامبر و دشمن پیامبر یکسان نیستند.

نکته

● منظور از «امام الهدی» در این جمله اشاره به خود حضرت است و «امام الردی» اشاره به معاویه است که برخلاف دستور پیامبر پرچم مخالفت برافراشت و جنگ‌های خونین برپا کرد.^۴

مشابه

﴿ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴾^۵ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند، و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم، و

آنان فقط پرستش‌کنندگان ما بودند.

﴿ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴾^۱ آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، برای پیروی شدن شایسته‌تر است یا کسی که هدایت نمی‌یابد مگر آنکه هدایتش کنند؟

﴿ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴾^۲ من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستمکاران را در بر نگیرد.

۱۵. خطر منافق

«وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْتَمِعُهُ اللَّهُ بِشُرْكِهِ»^۳

پیامبر خدا ﷺ به من فرمود: بر اتم از مؤمن و مشرک وحشتی ندارم. خداوند مؤمن را به خاطر ایمانش از فساد باز می‌دارد و مشرک را به خاطر شرکش قلع و قمع می‌نماید.

مشابه

﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴾^۴ بی‌تردید منافقان در پایین‌ترین طبقه از آتش‌اند، و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت.

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ ﴾^۵ خدا آتش دوزخ را به مردان و زنان منافق و کافران وعده داده.

۱۶. دوری از نفاق و دورویی

«وَلِكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ»^۶

اما بر شما از کسی می‌ترسم که در دل منافق و بر زبان داناست، که می‌گوید آنچه را نیکو

۱. یونس، ۳۵.

۲. بقره، ۱۲۴.

۳. یَقْمَعُ: نابود می‌کند؛ از ریشه «قمع» به معنای بازداشتن و مغلوب ساختن و خوار کردن است.

۴. نساء، ۱۴۵.

۵. توبه، ۶۸.

۶. مُنَافِقِ الْجَنَانِ: کسی که نفاق را در دل پنهان دارد.

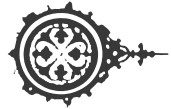
الْجَنَانِ: قلب؛ «جنان» جمع «جنة» به معنای بهشت است و از ریشه «جَن» به معنای مستور شدن گرفته شده و از آنجا که قلب در درون سینه مستور است و زمین باغ‌ها در زیر درختان مستور است، این واژه در مورد آن‌ها به کار رفته است.



می‌شمارید و انجام می‌دهد آنچه ناپسند می‌دارید.

نکته

- بزرگ‌ترین خطری که اسلام را در طول تاریخ تهدید کرده و بیش از کفار و مشرکان به اعتقادات و ارزش‌های اسلامی ضربه زده است، عنصر نفاق است که با ظاهری آراسته اعتماد مردم را جلب کرده و به دین آن‌ها لطمه زده است.^۱



نامه ۲۸

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از صفین در کوفه، سال ۳۶ هجری
مخاطب: معاویه
علت مکاتبه: وصول نامه گستاخانه و سراسر کذب معاویه
موضوع: اخلاقی، سیاسی، تاریخی، اقتصادی
هدف و نتیجه: جلوگیری از شبهه‌افکنی‌ها و اکاذیب معاویه و انتشار آن‌ها در جامعه^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۱.

پیشگفتار نامه

معاویه به پیشنهاد عمرو عاص نامه‌ای به مولا نوشت و با بیان فضایل یاران پیامبر و تعریف و تمجید فراوان از خلفای سه‌گانه و متهم ساختن حضرت به حسادت در مورد ایشان سعی در تحریک حضرت نمود تا جواب تند حضرت را ضمیمه پیراهن عثمان نماید اما امام در جواب معاویه ادعای دروغین معاویه را افشا می‌کند که ساکت باش و از فضایل ما نگو که به فضایل خاندان خود آگاه‌تریم. در ادامه با شمردن فضیلتی از خاندان خود دلیل برتری خاندان بنی‌هاشم بر بنی‌امیه را برشمرده و نقش معاویه در قتل عثمان را برای همگان روشن ساخته است. در نهایت به تهدید معاویه در مورد جنگ اشاره می‌کند و می‌فرماید تو با این سخن مرا به خنده واداشتی؛ چراکه فرزندان عبدالمطلب هرگز پشت به دشمن نمی‌کنند.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۹۸.

فِي نَبِيِّنَا»^۱

روزگار چیزی شگفت از تو بر ما پنهان داشت، چون می‌خواهی ما را از احسانِ خداوند در حق ما و از نعمت پیامبرش در میان ما باخبر سازی!

نکته

● معاویه برای علی بن ابیطالب که از خاندان نبوت است، حال پیغمبر را بازگو می‌کند و به وی خبر می‌دهد که «خدا نعمتی بزرگ به آن حضرت عنایت فرموده و او را برای دین خود برگزیده و به وسیله اصحاب و یارانش او را تأیید و کمک کرده»، در صورتی که خود حضرت و اهل بیت پیامبر (علیه السلام) سزاوارترند که این احوال را بگویند و دیگران را خبر دهند.^۲

۳. انس و ارتباط امام با پیامبر

«فَكُنْتُ فِي ذَلِكَ كَنَاقِلِ التَّمْرِ إِلَى هَجْرٍ أَوْ دَاعِي مُسَدِّدِهِ إِلَى النَّضَالِ»^۳

در این مسئله همچون کسی هستی که خرما را به سوی هجر (منطقه پرخرمای بحرین) ببرد، یا شاگردی که بخواهد به استاد تیراندازش تعلیم تیراندازی دهد.

نکته

● ریشه این ضرب‌المثل آن است که روزی مردی از هجر که مرکز خرماست، سرمایه‌ای

۱. خَبَأً: آشکار کرد؛ اَى أَخْفَى، يقال: خَبَأَ الشَّيْءُ، من باب منع مهموزا، و خَبَأَ مُشَدِّدًا اَى سَتَرَهُ و اخْفَاهُ و فِى كَثِيرٍ مِنَ النِّسْخِ المَطْبُوعَةِ كَانَتِ الْكَلِمَةُ مُشْكِلَةً بِشَدِيدِ الْبَاءِ و نَسْخَةُ الرِّضَى بِتَخْفِيفِهَا كَمَا اخْتَرْنَاهَا.
بَلَاءٌ: امتحان و آزمایش؛ از آنجا که گاه به وسیله نعمت کسی را آزمایش می‌کنند و گاه به وسیله مصیبت، این واژه در معنای نعمت و درد و رنج هر دو به کار می‌رود.
بِلَاءِ اللَّهِ: به آنچه خداوند مرحمت فرموده؛ اَى بَانِعَامِهِ و إِحْسَانِهِ، أَوْ اخْتِبَارِهِ و امْتِحَانِهِ و لَكِنِ الْمُنَاسِبُ مَعَ مَا عِنْدَنَا هُوَ الْإِنْعَامُ وَ الْإِحْسَانُ.
طَفِقْتُ: آغاز کردی؛ از ریشه «طَفِقَ» به معنای آغاز کردن و شروع نمودن در انجام کاری.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۸۰.

۳. التَّمْرِ: خرما.

هَجْرٌ: اسم آبادی یا شهری است که به فراوانی خرما معروف است؛ محرکة اسم بلد مذکر مصروف و غیر مصروف و النسبة إلیه هاجرٌ علی خلاف القیاس و من ذلک قولهم نبأ هاجرٌ، و هو فی نسخة الرِّضَى مشکول مصروفا و غیر مصروف معا.

مُسَدِّدُهُ: معلم تیراندازی؛ از ریشه «سداد» به معنای استواری و استحکام است و «سد» را بدین جهت «سد» گفته‌اند که دیواره‌ای محکم و استوار دارد و «مسدد» به معنای کسی است که دیگری را تعلیم می‌دهد و استوار می‌کند؛ اَى معلّمه.
النَّضَالِ: مسابقه تیراندازی؛ تیراندازی دو نفر به یکدیگر است و سپس به هرگونه مبارزه و درگیری و کشمکش اطلاق شده است؛ المراماة.

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ فِيهِ اصْطِفَاءُ اللَّهِ مُحَمَّدًا ﷺ لِدِينِهِ وَ تَأْيِيدُهُ إِيَّاهُ لِمَنْ أَيْدَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ؛ فَلَقَدْ خَبَأَ لَنَا الدَّهْرُ مِنْكَ عَجَبًا إِذْ طَفِقْتَ تُخْبِرُنَا بِبَلَاءِ اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَنَا وَ نِعْمَتِهِ عَلَيْنَا فِي نَبِيِّنَا، فَكُنْتُ فِي ذَلِكَ كَنَاقِلِ التَّمْرِ إِلَى هَجْرٍ أَوْ دَاعِي مُسَدِّدِهِ إِلَى النَّضَالِ وَ زَعَمْتُ أَنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فَلَانٌ وَ فُلَانٌ، فَذَكَرْتُ أَمْرًا إِنَّمَا اعْتَرَلَكَ كُلُّهُ وَ إِنَّمَا نَقَصَ لَمْ يَلْحَقْكَ ثَلْمُهُ؛ وَ مَا أَنْتَ وَ الْفَاضِلُ وَ الْمَفْضُولُ وَ السَّائِسُ وَ الْمُسَوَّسُ، وَ مَا لِلطَّلَاقِ وَ أَنْبَاءِ الطَّلَاقِ وَ التَّمْيِيزِ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ وَ تَرْتِيبِ دَرَجَاتِهِمْ وَ تَعْرِيفِ طَبَقَاتِهِمْ؟ هَبْهَاتِ لَقَدْ حَنَّ قِدْحُ لَيْسَ مِنْهَا وَ طَفِقَ يَحْكُمُ فِيهَا مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَهَا. أَلَا تَرَى أَنَّ الْإِنْسَانَ عَلَى ظُلْمِكَ وَ تَعْرِفُ قُصُورَ ذَرْعِكَ وَ تَتَأَخَّرُ حَيْثُ أَحْرَكَ الْقَدْرُ؟ فَمَا عَلَيْكَ غَلَبَةُ الْمَغْلُوبِ وَ لَا ظَفَرُ الظَّافِرِ؟ [فَإِنَّكَ] وَ إِنَّكَ لَذَهَابٌ فِي التَّيِّهِ، رَوَّاعٌ عَنِ الْقَصْدِ.

۱. اشاره امام به بخشی از نامه معاویه

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ فِيهِ اصْطِفَاءُ اللَّهِ مُحَمَّدًا ﷺ لِدِينِهِ وَ تَأْيِيدُهُ إِيَّاهُ لِمَنْ أَيْدَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ»^۱

اما بعد، نامه‌ات به من رسید. در آن یادآور شده بودی که «خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را برای دین خود برگزید و او را با اصحابش که خود تأییدشان کرده بود، یاری داد!»

نکته

● اشاره به خودخواهی معاویه و اظهار فضل ناروای او در پاسداشت حرمت رسالت است.^۲

۲. سوءاستفاده از نام شخصیت‌های برجسته اسلام

«فَلَقَدْ خَبَأَ لَنَا الدَّهْرُ مِنْكَ عَجَبًا إِذْ طَفِقْتَ تُخْبِرُنَا بِبَلَاءِ اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَنَا وَ نِعْمَتِهِ عَلَيْنَا

۱. أَتَانِي كِتَابُكَ: نامه تو به من رسید.

اصْطِفَاءً: برگزیدن.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۲۱۷.

از پیامبر ایمان و ارادت نداشته و ذکر نام آنان و بیان فضایل و دفاع از آنان برای بهره‌برداری سیاسی و رسیدن به مطامع مادی بوده است.^۱

● امام با این پاسخ به معاویه پرده از نیرنگ و شیطنت او برداشت و توطئه او را خنثی نمود؛ چراکه می‌خواست آن حضرت را به خشم آورده و از زبان و قلم او انتقاداتی نسبت به خلفا تراوش کند.^۲

۵. فرزند آزادشدگان کجا و مهاجران نخستین کجا؟!

«وَمَا أَنْتَ وَالْفَاضِلَ وَالْمَفْضُولَ وَالسَّائِسَ وَالْمُسُوسَ وَمَا لِلطَّلَقَاءِ وَابْنَاءِ الطَّلَقَاءِ وَالتَّمْيِيزِ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأُولَى وَتَرْتِيبَ دَرَجَاتِهِمْ وَتَعْرِيفَ طَبَقَاتِهِمْ»^۳

تو را چه کار که چه کسی برتر است و چه کسی پایین‌تر یا چه کسی رئیس است و چه کسی زیردست؟ آزادشدگان [از بند بردگی] و فرزندان آزادشدگان را چه رسد که میان مهاجران نخستین فرق نهند و درجات و مراتب ایشان را شناسند؟

نکته

● در سال هشتم هجری شهر مکه به تصرف حکومت اسلامی نبوی درآمد. در این فتح تاریخی پیامبر اکرم ﷺ به همه آن‌هایی که با او به نبرد برخاسته بودند، فرمود: «بروید همه شما را آزاد کردم». ابوسفیان یکی از آزادشدگان بود که از آن پس به خاندان او «ابناء الطلقاء» گفته می‌شد.^۴

۶. وصلة ناهمگون

«هِيَ هَاتِ لَقَدْ حَنَ قَدْ حَ لَيْسَ مِنْهَا»^۵

هرگز! تیری که از جنس تیرهای مسابقه نبود، صدا داد [و خود را شناساند].

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۰۰.

۲. همان.

۳. الفاضل: برتر.

المفضول: پایین قرار گرفته شده.

السائس: سیاست‌گذار.

المسوس: زیردست.

الطلاق: اسیر آزادشده؛ جمع الطلیق و هو من اطلق بعد الأسيرة.

۴. اندیشه سیاسی، تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۶۷.

۵. حن: افتخار می‌کند؛ از ریشه «حنین» به معنای ناله کردن و مطلق صدا دادن آمده است.

قدح: چوبه تیر است قبل از آنکه پیکان در یک طرف و پَر در طرف دیگر قرار گیرد.

به بصره آورد که متاعی بخرد و از فروش آن در شهر خود سودی ببرد، پس از فروش مال‌التجاره به فکر خرید کالا افتاد، دید ارزان‌تر از خرما چیزی نیست، لذا از بصره مقدار زیادی خرما خرید و به‌سوی هجر حمل کرد و در آنجا به امید اینکه گران شود، آن را در انبارها ذخیره کرد اما روزه‌روز ارزان‌تر شد و بالاخره خرماها در انبارها ماند تا فاسد و تباه شد و این مسئله ضرب‌المثل شد برای هرکس که کالایی را برای فروش و به دست آوردن سود، به جایی ببرد که مرکز و معدن آن کالا است. تطبیق مطلب با مثال این است که معاویه، گزارش و خبر را به‌سوی کسی برد که او خود معدن آن خبر است و جا دارد که او خود این خبر را به دیگران بگوید.^۱

تشبیه

مشبه: معاویه

مشبه‌به: شاگردی که معلم خود را به مسابقه در تیراندازی دعوت کند

وجه شبه: امام علی (ع) معاویه را تشبیه به دست‌آموزی کرده است که آموزنده خود را به مسابقه در تیراندازی دعوت کند. وجه تشبیه این است که گویا خبری را برای کسی بازگو کند که او خود معدن آن بوده و سزاوارتر به بازگو کردن باشد، عوض اینکه استاد شاگرد را دعوت به مسابقه کند، اینجا شاگرد استاد را می‌آزماید و او را دعوت به مسابقه می‌کند.

۴. بر حذر داشتن معاویه از داوری ناآگاهانه

«وَرَعِمَتْ أَنْ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فَلَانٌ وَفُلَانٌ فَذَكَرَتْ أَمْرًا إِنَّ تَمَّ اعْتَزَلَكَ كُلُّهُ وَ إِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقَكَ ثَلْمُهُ»^۲

پنداشتی که برترین مردم در اسلام فلان و فلان هستند. چیزی را یاد کردی که اگر درست باشد تو را از آن بهره‌ای نیست و اگر نادرست باشد زیانی به تو نرساند.

نکته‌ها

● شواهد بسیاری در زندگی معاویه بیانگر این واقعیت است که حتی نسبت به خلفای پس

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۸۰.

۲. اعترلک: از تو دوری کرد.

ثلم: عیب؛ در اصل به معنای شکستن و شکاف دادن و معنای اسم مصدری آن همان شکاف و عیب است؛ سپس به هرگونه خسارت زدن و عیب نهادن اطلاق شده و در اینجا به معنای ضرر و زیان به کار رفته است؛ الثلم: الکسر و العیب، و فی عدّة من النسخ المطبوعة و غيرها: لم ينقصك ثلمه، و لكن نسخة الرضى رضوان الله عليه كانت: لم يلحقك ثلمه كما اخترناه.

نکته

● به این معنا که وقتی یکی از تیرهای قمار و مسابقه از جنس بقیه تیرها نباشد هنگامی که از کمان رها شود، صدایی از آن بلند می‌شود که برخلاف صداهای دیگر است و از این صدا معلوم می‌شود که این تیر از جنس بقیه تیرها نیست و این مثال برای کسی آورده می‌شود که گروهی را مدح و ستایش کند یا به دوستی آنان ببالد با اینکه خود از آنان نیست.^۱

۷. محکوم را چه به داوری

«وَطَفِقَ يَحْكُمُ فِيهَا مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَهَا»

کسی در این مسئله زبان به داوری گشود که خود محکوم بود!

نکته

● این مثال درباره کسی گفته می‌شود که در میان گروهی قرار دارد و علیه آن قوم قضاوتی می‌کند، حال آنکه اگرچه خود، از آن قوم است اما به دلیل اینکه از اراذل و اوباش است و از اشراف نیست، شایستگی چنین حکمی را ندارد؛ چون این امر درخور بزرگان قوم است و دیگران از او به این مطلب سزاوارتر هستند. مقصود آن است که معاویه از کسانی نیست که بتواند حکم به فضیلت کسی بر دیگری بدهد و شایستگی این امر را ندارد.^۲

۸. تحقیر کردن معاویه

«أَلَا تَرَوُوعُ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ عَلَى ظُلْمِكَ وَتَعْرِفُ قُصُورَ ذَرْعِكَ وَتَتَأَخَّرُ حَيْثُ أَخْرَكَ الْقَدَرُ»^۳

ای انسان! چرا در جای خود نمی‌نشینی و کاستی‌ها و ناتوانی‌های خود را نمی‌شناسی؟ چرا به آن درجه پایین که تقدیر الهی برایت رقم زده، باز نمی‌گردد؟

نکته‌ها

● جمله «وَتَعْرِفُ قُصُورَ ذَرْعِكَ» کنایه از اینکه به ناتوانی نیروی خود و عجز از رسیدن به

این درجه آگاهی داری.^۱

● جمله «اربع علی ظلمک» درباره کسی گفته می‌شود که توانایی انجام چیزی را ندارد و با تلاش بیهوده به سراغ آن می‌رود.

استعاره

مستعار: ظلم

مستعارمنه: لنگی

مستعارله: نقصان و قصور

جامع: واژه «ظلم» استعاره از نقصان و قصور آمده است؛ به این معنا که همان‌طور که شخص لنگ از رسیدن به مقصدی که انسان درست‌اندام می‌رسد، ناتوان است، تو نیز در جهت فضایل از وصول به درجه پیشینیان عاجز و ناتوانی.

۹. بیان انحراف معاویه

«فَمَا عَلَيْكَ غَلْبَةُ الْمَغْلُوبِ وَلَا ظَفَرُ الظَّافِرِ وَإِنَّكَ لَذَهَابٌ فِي الثَّيِّهِ رَوَّاعٌ عَنِ الْقَصْدِ»^۲

نه از مغلوب شدن کسی زیانی به تو رسد و نه از پیروز شدن کسی سودی نصیب تو گردد. تو در بیابان گمراهی گام برمی‌داری و از راه مستقیم منحرف گشته‌ای.

نکته‌ها

● جمله «فَمَا عَلَيْكَ...» اشاره به این دارد که تو فردی عقب‌مانده از اسلامی که در آخرین لحظات پیروزی اسلام با پدرت ابوسفیان تسلیم شدید؛ بنابراین تو به‌طور کلی از این بحث خارج هستی که بخواهی در میان مهاجران نخستین قضاوت کنی و درجات آن‌ها را تعیین نمایی.^۳

● «الثَّيِّهِ» در اصل به معنای سرگردانی است سپس به بیابانی که راه به جایی نمی‌برد و انسان در آن سرگردان می‌شود، اطلاق شده است؛ مانند بیابان سینا که بنی‌اسرائیل در آن

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۲۲۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۸۲.

۳. لَا تَرَوُوعُ: دست برنمی‌داری؛ توقف نمی‌کنی؛ از ریشه «رَبَعَ» به معنای توقف و انتظار است؛ ربع کمنع: وقف و انتظار و تحبس و منه قولهم: اربع عليك أو على نفسك أو على ظلمك.

ظَلَمَ: لنگیدن؛ لنگ‌لنگ راه رفتن؛ بسكون اللام: العيب، و بفتحها: العرج و الغمز، و هو مصدر ظلم البعير کمنع أي غمز فی مشیه، و من أمثالهم: ظالم يعود کسیرا، يعود من العیادة، يضرب للضعیف ینصر من هو أضعف منه.

قُصُورَ ذَرْعِكَ: کوتاهی دست؛ ناتوانی‌ات؛ کنایه از ضعف و ناتوانی؛ الذَّرع: الطاقة و الوسع و بسط اليد و ذرع الإنسان طاقته التي يبلغها، و فی آخر الدعاء السابع من الصَّحِيفَةِ السَّجَّادِيَةِ: فقد ضقت لما نزل بی یا رب ذرعا، و فی شرحها الموسوم برياض السالكين للعالم المتضلع السيد عليخان قدس سره فی ضيق الذرع المناسب لقصورها نکات أدبية فراجع.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۸۳.

۲. الثَّيِّهِ: گمراهی؛ الضلال و التحير فی المفاوز قال الله تعالى: ﴿قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِيهَا﴾. رَوَّاعٌ: بسیار منحرف‌شونده؛ از ریشه «رَوَّعَ» به معنای حرکت‌های انحرافی است که گاهی به این طرف و گاهی به آن طرف می‌روند؛ كثير الميل، يقال: راغ الرجل و الثعلب روغا و روغانا إذا مال و حاد عن الشيء، و يقال: فلان يروغ روغان الثعلب و من الأمثال فلان أروغ من الثعلب.

القَصْدُ: راه مستقیم؛ الاعتدال و الطريق المستقیم.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۹۲.

چهل سال سرگردان بودند.^۱

- طبق این سخن «وَإِنَّكَ لَذَهَابٌ فِي التَّيِّهِ» معاویه از شناخت حقیقت دور مانده و در گمراهی و ضلالت فرو غلتیده است و از صراط مستقیم منحرف شده است.^۲

أَلَا تَرَىٰ غَيْرَ مُخِيرٍ لَكَ وَ لَكِنْ بِنِعْمَةِ اللَّهِ أُحَدِّثُ أَنَّ قَوْمًا اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَىٰ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ لِكُلِّ فَضْلٍ، حَتَّىٰ إِذَا اسْتَشْهَدَ شَهِيدُنَا قِيلَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ خَصَّهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ. أَوْ لَا تَرَىٰ أَنَّ قَوْمًا قُطِّعَتْ أَيْدِيهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِكُلِّ فَضْلٍ، حَتَّىٰ إِذَا فُعِلَ بِوَاحِدِنَا مَا فُعِلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ وَ ذُو الْجَنَاحَيْنِ؛ وَ لَوْ لَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَرْكِیَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكَ فَضَائِلَ جَمَّةٍ تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا تَمُجُّهَا آذَانُ السَّامِعِينَ؛ فَدَعُ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرِّمِيَّةُ؛ فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا.

۱۰. بیان فضایل بنی هاشم

۱۰.۱. حمزه

«أَلَا تَرَىٰ غَيْرَ مُخِيرٍ لَكَ وَ لَكِنْ بِنِعْمَةِ اللَّهِ أُحَدِّثُ أَنَّ قَوْمًا اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَىٰ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ لِكُلِّ فَضْلٍ حَتَّىٰ إِذَا اسْتَشْهَدَ شَهِيدُنَا قِيلَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ خَصَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ»^۱

آیا نمی بینی، هرچند قصدم خبر دادن به تو نیست بلکه از نعمت خدا سخن می گویم که گروهی از مهاجران و انصار در راه خدا شهید شدند و هر یک را فضیلتی بود تا آنگاه که شهید ما حمزه به شهادت رسید. او را «سیدالشهداء» خواندند و رسول خدا ﷺ در نماز بر پیکر او هفتاد تکبیر به او اختصاص داد؟

نکته

- به دو دلیل، حمزه بن عبدالمطلب را از سایر شهیدان برتر و بالاتر می داند: اولین دلیل این است که رسول خدا ﷺ، او را سیدالشهداء (سرور شهیدان) نامیده است؛ دلیل دیگر اینکه او را به هفتاد تکبیر در چهارده نماز که بر او خواند، اختصاص داد؛ زیرا هر نماز که با پنج تکبیر می خواند، جمعی دیگر از فرشتگان نازل می شدند و اقتدا می کردند، پیامبر باز نماز دیگری بر او می خواند تا چهارده مرتبه.^۲

۱. غَيْرَ مُخِيرٍ: منظور باخبر کردن تو نیست؛ خَبَرُ الشَّيْءِ و بالشَّيْءِ من باب التفعیل أعلمه إِيَّاه و أَنبَأَهُ كَأَخْبَرَهُ و أَخْبَرَهُ بِهِ اسْتَشْهَدُوا: شهید شدند؛ أَى قَتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، و كَذَا اشْهَد، عَلَى صِغَتِي الْمَجْهُولِ.
خَصَّهُ: به او اختصاص داد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۸۴.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۹۲.

۲. قطره ای از دریا، ج ۱، ص ۲۲۲.

مشابه

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^۱ و نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن.

۲.۱۰. جعفر طیار

«أَوْ لَا تَرَى أَنَّ قَوْمًا قُطِعَتْ أَيْدِيهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِكُلِّ فَضْلٍ حَتَّى إِذَا فَعَلَ بِوَاحِدِنَا مَا فَعَلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ وَ ذُو الْجَنَاحَيْنِ»^۲

آیا ندیدی که گروهی در راه خدا دستشان بریده شد و هر یک را فضیلتی بود تا آنگاه که آنچه بر سر دیگران آمده بود بر سر یکی از ما آمد [دست یکی از ما در جنگ از بدن جدا شد] او را «طیار» در بهشت و «ذوالجنحین» خواندند؟

نکته

● درباره جعفر بن ابی طالب اشاره به آن کرده که عبارت است از قطع شدن دست‌هایش در راه خدا که پیامبر او را صاحب دو بال و پروازکننده در بهشت خواند و نیز از آن حضرت نقل شده که شعری سرود و برای معاویه فرستاد و در آن به وجود جعفر طیار فخر و مباهات فرمود.^۳

۳.۱۰. فضایل فراوان اهل بیت

«وَلَوْ لَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَرْكِیَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةٍ تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا تَمُجِّهَا آذَانُ السَّامِعِينَ»^۴

اگر خداوند از خودستایی نهی نکرده بود، این گوینده فضایل فراوانی را یاد می‌کرد که دل‌های مؤمنان با آن‌ها آشناست و گوش‌های شنوندگان آن‌ها را پذیراست.

نکته‌ها

● جمله «وَلَا تَمُجِّهَا آذَانُ السَّامِعِينَ» اشاره به آن است که گاهی روح انسان از مکرر شنیدن برخی از امور ناراحت می‌شود و گویا آن را از گوش خود بدور می‌اندازد چنان که

انسان آب را از دهان خود بیرون افکند.^۱

● امام اشاره می‌کند که فضایل ما اهل بیت همه جا را پر کرده و به قدری شهرت دارد که نه تنها مؤمنان بلکه منافقان و بیگانگان با آن آشنا هستند^۲

۳.۱۰. اهل بیت، دست پرورده پروردگار

«فَدَعُ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرِّمِيَّةُ فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبَّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»^۳

تو سخن غرض‌ورزان و منحرفان را فروگذار که ما دست‌پرورده پروردگارمان هستیم و مردم پرورش‌یافتگان ما هستند.

نکته‌ها

● امام در این جمله برتری خاندان خود را بر دیگران خاطرنشان کرده و آن عبارت از این است که خداوند نعمت بزرگ پیغمبری را به این خانواده اختصاص داد و به واسطه ایشان مردم را هم از آن برخوردار فرموده است.^۴

● «مَنْ مَالَتْ بِهِ الرِّمِيَّةُ» امام با این سخن به معاویه می‌گوید افرادی مثل عمرو بن عاص کسانی هستند که دنبال صید مقام و مال دنیا هستند و به همین دلیل از جاده حق منحرف شده‌اند. تو زمام اختیار خود را به این گمراهان مسپار.^۵

مشابه

﴿وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾^۶ و من تو را برای خودم پرورش دادم.

﴿وَ اَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَ لِيُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي﴾^۷ محبت خویش بر تو ارزانی داشتم تا زیر نظر من پرورش یابی.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم ج ۷

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۹۷.

۳. صَنَائِعُ: دست‌پرورده؛ جمع «صنیعه» به معنای برگزیده و پرورش‌یافته است.

۴. مَالَتْ بِهِ الرِّمِيَّةُ: فریب خوردند؛ اشاره به کسی است که به دنبال صیدی می‌رود و آن صید او را از مسیر اصلی منحرف می‌سازد و چه بسا که در بیابان گمراه شود.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۸۶.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۳۹۷.

۷. طه، ۴۱.

۷. طه، ۳۹.

۱. ضحی، ۱۱.

۲. الطَّيَّارُ: پروازکننده.

ذُو الْجَنَاحَيْنِ: دارای دو بال.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۸۴.

۴. جَمَّةٌ: فراوان.

لَا تَمُجُّ: آن را رد نمی‌کند؛ از ریشه «مَجَّ» به معنای بیرون ریختن چیزی از مایعات از دهان است سپس آن واژه در مورد شنیدن سخنان به وسیله گوش نیز به کار رفته است؛ تَمَجُّهَا: يقال مَجَّ الماء من فيها إذا ألقاه.

آذَانُ السَّامِعِينَ: گوش‌های شنوندگان.

استعاره

مستعار: رمیه

مستعار منه: صید مال و مقام

مستعار له: اموری که مورد هدف و قصد انسان‌ها هستند

جامع: «رمیه» استعاره از اموری است که مورد هدف و قصد انسان‌هاست و چون این امور، آدمی را جذب کرده، به انجام اعمال وادار می‌کنند، میل را به آن نسبت داده است.

لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمَ عِزَّنَا وَلَا عَادِيَّ طَوْلُنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا فَتَكْحَنَّا وَ أَنْكَحْنَا فِعْلَ الْأَكْفَاءِ وَلَسْتُمْ هُنَاكَ، وَ أَنْتِي يَكُونُ ذَلِكَ [كَذَلِكَ]، وَ مِنَّا النَّبِيُّ وَ مِنْكُمْ الْمُكَذَّبُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمْ أَسَدُ الْأَخْلَافِ وَ مِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنْكُمْ حَمَالَةُ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَ عَلَيْكُمْ؛ فَإِسْلَامُنَا [مَا] قَدْ سَمِعَ وَ جَاهِلِيَّتُنَا لَا تُدْفَعُ وَ كِتَابُ اللَّهِ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَدَّ عَنَّا، وَ هُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ فَتَحْنُ مَرَّةً أَوْلَى بِالْقَرَابَةِ وَ تَارَةً أَوْلَى بِالطَّاعَةِ، وَلَمَّا احْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ عَلَى الْأَنْصَارِ يَوْمَ السَّقِيفَةِ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَلَجُّوا عَلَيْهِمْ، فَإِنْ يَكُنِ الْفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ، وَ إِنْ يَكُنْ بَعِيرُهُ فَالْأَنْصَارُ عَلَى دَعْوَاهُمْ.

۱۱. افتخار به شرافت خانوادگی

«لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمَ عِزَّنَا وَلَا عَادِيَّ طَوْلُنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا فَتَكْحَنَّا وَ أَنْكَحْنَا فِعْلَ الْأَكْفَاءِ وَلَسْتُمْ هُنَاكَ»^۱

عزت دیرین و شرافت پیشین ما بر شما سبب نشد که از آمیزش با شما دریغ ورزیم، پس همچون مردمی هم‌سان، از شما زن گرفتیم و به شما زن دادیم، در حالی که شما را این منزلت نبود.

نکته‌ها

● واژه «عادی» منسوب به «عاد» است که قوم حضرت هود پیغمبر می‌باشند و این نسبت

۱. عَادِيَّ طَوْلُنَا: احسان دیرین ما؛ «طول» به معنای امکانات و توانایی مالی است به معنای فضل و بخشش نیز آمده است و در اصل از طول در مقابل عرض گرفته شده؛ زیرا توانایی‌های مالی یا جسمی یک نوع طول قدرت انسان را می‌رساند و ذی‌الطول به معنای بخشنده است، بنابراین در این جمله منظور عطایاست؛ عادی: ای قدیم، قال الجوهري في الصحاح: عاد قبيلة و هم قوم هود عليه السلام و شيء عادی ای قدیم کأنه منسوب إلى عاد. و قال الشيخ محمد عبده: العادی الاعتيادی المعروف، أقول: الصواب ما؛ قدما و هذا الوجه خطر ببالنا أيضا إلا أن مقابله بالقدیم منعنا عن ذلك، و في رواية صبح الأعشى: و مدید طولنا.

خَلَطْنَا: در آمیختیم؛ از ماده «خَلَطَ» به معنای آمیختن.

تَكْحَنَّا: ازدواج نمودیم؛ از ماده «تَكَحَّ» به معنای ازدواج کردن.

الْأَكْفَاءُ: هم‌ردیف و هم‌تراز در شخصیت؛ از ماده «كَفُو».

لَسْتُمْ هُنَاكَ: شما شایسته نبودید.

کنایه از قدیم بودن فضیلت و شرافت بنی هاشم بر بنی امیه است.^۱

● این جمله «وَلَسْتُمْ هُنَاكَ» کنایه از دوری بنی امیه از درجه هم کفوی با بنی هاشم در ازدواج است؛ یعنی شما شایستگی این درجه و مقام را ندارید، و امام (ع) با بیان مقایسه میان حالات بنی هاشم و بنی امیه که در برابر هر پستی و رذیلت برای عده‌ای از بنی امیه، فضیلت و شرافتی برای افرادی از بنی هاشم ذکر کرده، ادعای خود را که لیاقت نداشتن بنی امیه برای آمیزش با بنی هاشم بوده اثبات کرده است؛ زیرا هنگامی که از دو طرف، اشخاص بافضیلت و افراد ناشایست و بی لیاقت، مشخص شدند، نسبت دادن هرکدام از دو خانواده به شرافت یا پستی، آشکار و معلوم می‌شود که کدام یک سزاوار کدام نسبت است، بدین علت نخست پیامبر را از بنی هاشم ذکر کرده و در مقابلش، تکذیب‌کننده او را از بنی امیه یادآور شد.^۲

۱۲. مقایسه خاندان پیامبر و بنی امیه

«وَأَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ مِنَّا النَّبِيُّ وَمِنْكُمْ الْكَذِبُ وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَمِنْكُمْ أَسَدُ الْأَخْلَافِ وَمِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَمِنْكُمْ حَمَلَةُ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِّمَّا لَنَا وَعَلَيْكُمْ»^۳

بهراستی شما را با ما چه نسبت؟ پیامبر از ماست و آن دروغ‌زن [ابوجهل] از شماست. «اسدالله» [حمزه] از ما و «اسد الاخلاف» [شیر سوگندهای جاهلی، ابوسفیان] از شماست. دو سید جوانان اهل بهشت [حسن و حسین (ع)] از ما و کودکان آتش از شما. بهترین زنان [فاطمه و خدیجه (ع)] از ما و «حملات الحطب» [هیزم‌کش آتش جهنم، زن ابولهب] از شماست و بسا چیزهای دیگر که فضیلت ما و عیب شما در آن است.

نکته‌ها

- انتخاب لقب «اسدالله» برای حمزه عموی پیامبر بیانگر شجاعت و صلابت حمزه در عصر پیامبر (ص) و نقش حیاتی او در دفاع از اسلام بود.^۴
- عنوان «سید شباب اهل الجنة» برای حسنین توسط پیامبر اکرم (ص) و صبیبة النار (فرزندان

آتش) برای فرزندان بنی امیه بیانگر واقعیت تلخ و ناگوار رذالت و دشمنی با اسلام در زندگی بنی امیه و نقش بی نظیر حسنین و فرزندان معصومشان در حفظ اسلام و دفاع از آن بود.^۱

مشابه

◇ «ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا»^۲ تکذیب‌کنندگان صاحب نعمت را به من واگذار و اندکی مهلتشان ده.

۱۳. شرافت در دوران اسلام و دوران جاهلیت

«فَإِسْلَامُنَا قَدْ سَمِعَ وَ جَاهِلِيَّتُنَا لَا تُدْفَعُ وَ كِتَابُ اللَّهِ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَدَّ عَنَّا وَ هُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ»^۳

اسلام ما را همگان شنیده‌اند و شرافت ما در جاهلیت بر کسی پوشیده نیست و آنچه از [حق و فضیلت] پراکنده بود، در کتاب خدا گرد آمده که خدای سبحان فرماید: «به حکم کتاب خدا بعضی از خویشان به بعضی دیگر سزاوارترند.»

نکته‌ها

- این جمله اشاره به آن است که شرافت خانوادگی آن حضرت اختصاص به دوران اسلام ندارد بلکه در دوران جاهلیت هم به داشتن اخلاق نیکو و خصلت‌های پسندیده معروف بوده‌اند.^۵
- دو معیار فضیلت و برتری که در قرآن به آن اشاره شده است، یعنی قرابت به پیامبر و آگاهی از اسلام و عمل به آن در بنی هاشم وجود داشت که بنی امیه از هر دو محروم بودند.^۶

مشابه

◇ «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۷ خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۰۵.

۲. مزمل، ۱۱.

۳. انفال، ۷۵.

۴. مَا شَدَّ عَنَّا: آنچه از ما دور شد.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۸۹.

۶. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۰۶.

۷. انعام، ۱۲۴.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۷۸.

۲. همان.

۳. حَمَلَةُ الْحَطَبِ: هیزم‌کش جهنم؛ مراد ام جمیل زن ابولهب و عمه معاویه است.

أَسَدُ اللَّهِ: شیر خدا؛ مراد حضرت حمزه است.

الْأَخْلَافِ: هم‌پیمانان؛ مراد ابوسفیان است؛ جمع «خلف» به معنای پیمان و «خلف» به معنای سوگند یاد کردن است و از آنجا که پیمان‌ها را با سوگند موکد می‌سازند به آن حلف گفته می‌شود.

صَبِيَّةُ النَّارِ: فرزندان دوزخی؛ مراد عقبه بن ابی معیط است.

۴. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۰۵.

۱۴. افتخار قرابت و پیروی از ادیان الهی

«فِي كِتَابِ اللَّهِ وَقَوْلُهُ تَعَالَى ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾»^۱

و نیز فرماید: «سزاوارترین مردم به ابراهیم پیروان او و این پیامبر و مؤمنان هستند و خداوند سرپرست مؤمنان است.»

۱۵. احتجاج مهاجران بر انصار

«فَنَحْنُ مَرَّةً أَوْلَى بِالْقُرَابَةِ وَ تَارَةً أَوْلَى بِالطَّاعَةِ وَ لَمَّا احْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ عَلَى الْأَنْصَارِ يَوْمَ السَّقِيْفَةِ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَجُوا عَلَيْهِمْ فَإِنْ يَكُنِ الْفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ وَ إِنْ يَكُنْ بغيرِهِ فَلَا أَنْصَارَ عَلَى دَعْوَاهُمْ»^۲

پس ما یکبار به سبب خویشاوندی با پیامبر و بار دیگر به واسطه طاعت به خلافت سزاوارتریم. وقتی مهاجران در سقیفه علیه انصار استدلال کردند که ما از خویشاوندان رسول خدا ﷺ هستیم، بر آنان پیروز شدند. حال اگر این خویشاوندی سبب پیروزی در حجت است، حق با ماست نه با شما و اگر سببی دیگر دارد، انصار بر دعوی خویش باقی هستند.

مشابه

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ﴾^۳ آنان که آنچه خدا به پیوستن آن فرمان داده پیوند می دهند و از پروردگارشان می ترسند.

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾^۴ سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم.

۱۶. نسبت دادن حسادت به امام

«وَرَعِمَتْ أَنْتَ لِكُلِّ الْخُلَفَاءِ حَسَدْتُ وَ عَلَى كُلِّهِمْ بَغْيٌ فَإِنْ يَكُنْ ذَلِكَ فَالْحَقُّ لَكَ فَلَيْسَتْ الْجَنَائِيَةُ عَلَيْكَ فَيَكُونُ الْعُذْرُ إِلَيْكَ وَ تِلْكَ شَكَاةٌ ظَاهِرَةٌ عَنْكَ عَارِهَا»^۱

گمان کردی که من بر تمام خلفا رشک برده‌ام و بر آنان طغیان نموده‌ام. اگر این است پس جنایتی بر تو نشده تا از تو پوزش بطلبم. «این گناهی است که ننگ آن دامن تو را نگیرد.»

نکته‌ها

● مفهوم جمله این است که معاویه نسبت حسد به امام می دهد که دروغ است به خصوص اینکه امام را شریک در قتل عثمان می دارد در حالی که امام مردم را از آن نهی می کرد. امام

۱. حَسَدْتُ: حسادت ورزیدم.

بَغْيٌ: ظلم کردم.

شَكَاةٌ: نقص؛ «شکا و شکوی» در اصل به معنای بیماری است سپس به هرگونه عیب و نقص اطلاق شده است و شکایت به معنای اظهار ناراحتی و تظلم آمده است؛ شَكَاةٌ: الشَّكَاةُ فِي الْأَصْلِ: المرض، و تَوْضَعُ مَوْضِعَ الْعَيْبِ وَ الذَّمِّ کَمَا فِي هَذَا الْبَيْتِ فَمَعْنَاهَا الْعَيْبُ وَ النِّقِصَةُ.

ظَاهِرٌ: زایل شدن و برطرف گردیدن.

۱. آل عمران، ۶۸.

۲. فَلَجُوا عَلَيْهِمْ: بر آنها پیروز شدند؛ از ریشه «فلج» به معنای پیروز شدن و «فلج» اسم مصدر و به معنای پیروزی است؛ أَى ظَفَرُوا عَلَيْهِمْ، وَ الْفَلَجُ: الظَّفَرُ، وَ الْفَعْلُ مِنْ بَابِ نَصْرٍ وَ ضَرْبٍ.

۳. رعد، ۲۱.

۴. فاطر، ۳۲.

۱۹. خلفا، مخاطب واقعی سخن

وَهَذِهِ حُجَّتِي إِلَى غَيْرِكَ قَصْدُهَا وَ لِكِنِّي أَطْلَقْتُ لَكَ مِنْهَا بِقَدْرِ مَا سَنَحَ مِنْ ذِكْرِهَا^۱
این سخنان احتجاج بر غیر توسست، اما من شمه‌ای از آن احتجاج را که در ضمن سخن پیش آمد، برایت باز گفتم.

نکته

● اشاره به اینکه مخاطب واقعی من در این سخن خلفایی هستند که مرا به‌زور به بیعت خودشان مجبور ساختند ولی چون تو این مسئله را مطرح کردی به مقداری که لازم بود گوشزد کردم.^۲

۲۰. دشمن واقعی عثمان

ثُمَّ ذَكَرْتُ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِي وَ أَمْرِ عُثْمَانَ فَلَكَ أَنْ تُجَابَ عَنْ هَذِهِ لِرَحِمِكَ مِنْهُ فَإِنَّا كَانَ
أَعْدَى لَهُ وَ أَهْدَى إِلَيَّ مَقَاتِلِهِ^۳
سپس آنچه میان من و عثمان روی داد یادآوری کرده‌ای، محض نسبتی که با او داری پاسخ داده می‌شود: از من و تو کدام یک دشمنی‌اش با او بیشتر بود و راه را برای قتل او هموارتر کرد؟

۲۱. دخالت معاویه در خون عثمان

أَمِنْ بَدَلٍ لَهُ نُصْرَتُهُ فَاسْتَفْعَدَهُ وَ اسْتَكْفَفَهُ أَمْ مَنِ اسْتَنْصَرَهُ فَتَرَاخَى عَنْهُ وَ بَثَّ الْمُنُونَ إِلَيْهِ
حَتَّى أَتَى قَدْرَهُ عَلَيْهِ كَلًّا وَ اللَّهُ لَ ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ
إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ النَّبَأَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۴^۵

۱. أَطْلَقْتُ لَكَ: به تو ابراز کردم.

سَنَحَ: پیش آمد؛ از ریشه «سنوح» به معنای به خاطر آمدن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۲۱.

۳. لِرَحِمِكَ مِنْهُ: به‌خاطر نزدیکی تو به او.

مَقَاتِلَ: محل قتل یا موضعی از بدن که آسیب رساندن به آن سبب قتل انسان می‌شود.

أَعْدَى: دشمن‌تر؛ از ریشه «عداوت» گرفته شده است.

۴. احزاب، ۱۸.

۵. اسْتَفْعَدَهُ: نشستن او را طلب کرد.

اسْتَكْفَفَهُ: از او خواست که دست بردارد.

تَرَاخَى: سستی کرد.

بَثَّ: سرازیر کرد؛ در اصل به معنای پراکنده ساختن است.

الْمُنُونَ: مرگ؛ «بث المنون» یعنی عوامل مرگ را فراهم ساخت.

می‌فرماید به فرض که این نسبت درست باشد به معاویه ربطی ندارد.^۱

● اظهارات امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مخالفت با حقانیت خلفای سه‌گانه و دفاع از حقانیت خود ربطی به حسادت درباره آن‌ها ندارد؛ چراکه خلافت مسئله‌ای سیاسی است و هرگونه انحراف در آن مستلزم ضرر و زیان اسلام و مسلمین است.^۲

۱۷. استیضاح و محکوم کردن معاویه

«وَقُلْتُ إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمُخْشَوْشُ حَتَّى أَبَايَعَ وَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ
تَذُمَّ فَمَدَحْتَ وَ أَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتَ»^۳

گفتی: آن‌گونه که شتر مهار در بینی را می‌کشند، مرا می‌کشیدند تا بیعت کنم! به خدا سوگند، خواستی مرا نکوهش کنی، ستایش کردی، خواستی مرا رسوا سازی، خود رسوا گشتی.

۱۸. مظلومیت عیب نیست

«وَ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاظَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًا فِي دِينِهِ وَ لَا
مُؤْتَابًا بِبِقِيْنِهِ»^۴

مظلوم بودن برای مسلمان عیب و نقص نباشد مادامی که در دین خود شک نورزد و در یقین خود تردید نکند.

نکته

● ایستادگی در برابر انحرافات و تحمل مشکلات و مصائب در دفاع از حق نه تنها نقطه ضعف نیست بلکه علامت کمال و ایمان راسخ انسان است.^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۱۹.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۰۷.

۳. أَقَادُ: کشانده می‌شوم

الْمُخْشَوْشُ: مهار زده؛ در اصل به شتری می‌گویند که بینی آن را سوراخ کرده و طناب یا چوبی که متصل به طنابی است در آن قرار داده‌اند و هنگامی که آن طناب را بکشند حیوان به هر سو که مایل باشند می‌رود؛ زیرا در مقابل درد آن نمی‌تواند مقاومت کند؛ الجمل المخشوش: الذي جعل في أنفه الخشاش وهو عويد يجعل في أنف البعير ونحوه يشد به الزمام ليكون أسرع لانقياده، مشتق من خش في الشيء إذا دخل فيه لأنه يدخل في أنف البعير.

أَنْ تَذُمَّ: که مرا توبیخ کنی.

أَنْ تَفْضَحَ: اینکه رسوا کنی.

۴. غَضَاظَةٍ: خواری و نقص؛ از ریشه «غَضَّ» به معنای کوتاه کردن و پایین انداختن و ناقص نمودن است؛ الذلة والمنقصة. مُؤْتَابًا بِبِقِيْنِهِ: شک‌کننده به یقینش.

۵. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۰۷.



۲۲. عذرخواهی بابت خیرخواهی!

«وَمَا كُنْتُ لِأَعْتَذِرَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ أَتَقَرَّبُ إِلَيْهِ أَحَدًا فَإِنْ كَانَ الذَّنْبُ إِلَيْهِ إِزَادِي وَهَدَايِي لَهُ قَرَبٌ مَلُومٌ لَا ذَنْبَ لَهُ وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظَّنَّةُ الْمُتَنَصِّحُ»^۱

از اینکه بر عثمان به خاطر برخی بدعت‌هایش خرده می‌گرفتم، پوزش نمی‌خواهم، اگر ارشاد و هدایت من در حق او گناه باشد، بسا ملامت‌شده‌ای که گناهی ندارد: «گاهی شود که خیرخواه خود مورد تهمت قرار گیرد».

نکته‌ها

- در این جمله حضرت به نکته‌ای اشاره فرموده است که ممکن است برای بسیاری از نادانان چنین توهم شود که امام در خون عثمان دخالت داشته و آن انتقادهای حضرت در مقابل بدعت‌هایی بود که از عثمان سر می‌زد. امام بیان می‌کند که این امور از باب ارشاد و راهنمایی او بود.^۲
- «وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظَّنَّةُ الْمُتَنَصِّحُ» این مصراع نیز ضرب‌المثل برای کسی است که آن‌قدر در نصیحت و خیرخواهی فردی مبالغه و زیاده‌روی می‌کند که دیگران خیال می‌کنند می‌خواهد طرف را گول بزند و به او بدگمان می‌شوند و مصراع اولش این است: «و کم سقت فی آثارکم من نصیحه»: چه بسیار پند و نصیحت که به شما گوشزد کردم.^۳

۲۳. دل به رضای خدا بستن

«وَمَا أَرَدْتُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»^۴

من جز آن نخواستم که تا می‌توانم [امور را] اصلاح کنم، «توفیق من تنها با خداست، بر او توکل کرده و به درگاه او روی می‌آورم».

۱. أَتَقَرَّبُ: انتقام گرفت؛ خرده گرفت؛ از ریشه «تَقَرَّبَ» به معنای انکار کردن چیزی است و سپس به معنای انتقام گرفتن و خرده گرفتن آمده است.

أَحَدًا: بدعت‌ها؛ جمع «حَدَث» به معنای هر چیز تازه و به معنای بدعت نیز آمده است.

الظَّنَّةُ: تهمت؛ از ریشه «ظَنَّ» به معنای گمان بد گرفته شده است.

الْمُتَنَصِّحُ: نصیحت‌کننده؛ ای المتکلف بنصح من لا یقبل النصیحة و المبالغ فیہ له. و قد یتستفید الظنَّة المتنصِّح، مصراع بیت صدره: و کم سقت من آثارکم من نصیحة.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۹۴.

۳. همان.

۴. هود، ۸۸.

۵. إِلَيْهِ أُنِيبُ: به سوی او برمی‌گردم.

آیا کسی که یاری خود را به عثمان پیشنهاد کرد، اما او [نپذیرفت و] از وی خواست که بر جای خود نشیند و از یاری او دست بدارد یا کسی که عثمان از او یاری خواست ولی او یاری دادنش را به تأخیر انداخت و مرگ را به سوی او روانه ساخت تا تقدیر الهی بر او جاری گشت؟ سوگند به خداوند که هرگز چنین نیست، «خداوند می‌داند چه کسانی از شما مردم را از جنگ باز می‌دارند، و نیز می‌شناسد کسانی را که به برادران خود می‌گویند: به نزد ما بیایید ولی جز اندکی به جنگ نمی‌آیند».

نکته‌ها

- امام در این جمله اشاره فرموده است که معاویه در خون عثمان دخالت داشته و آن چنان است که عثمان در حال شدت گرفتاری و محاصره کسی را به شام فرستاد و معاویه را به یاری خود طلب کرد، او هم پیوسته وعده یاری می‌داد اما چون دلش می‌خواست هرچه زودتر عثمان کشته شود و او فرمانروای مطلق شود، نصرت و یاری خود را از وی به تأخیر می‌انداخت.^۱
- در فعل «فاستقعه» ضمیر فاعلی به عثمان برمی‌گردد و ضمیر مفعولی به امام؛ یعنی عثمان نصرت امام را نپذیرفت و از آن حضرت خواست که در جای خود بنشیند و دست از یاری‌اش بردارد ولی بعضی به عکس معنا کرده اند و گفته‌اند که امام از عثمان خواست که بر جای خود بنشیند و به مطالبات مردم پاسخ گوید.^۲

مشابه

«إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ تَافِجًا حَضْبِيهِ بَيْنَ نَيْلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خُضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّيْبِ إِلَى أَنْ ائْتَكَّتْ عَلَيْهِ قَتْلُهُ وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ»^۳ تا سومی به حکومت رسید که برنامه‌ای جز انباشتن شکم و تخلیه آن نداشت و دودمان پدری او (بنی امیه) به همراهی او برخاستند و چون شتری که گیاه تازه بهار را با ولع می‌خورد به غارت بیت‌المال دست زدند، در نتیجه این اوضاع رشته‌اش پنبه شد، و اعمالش کار او را تمام ساخت، و شکم‌بارگی سرنگونش نمود.

الْمَعْوَفِينَ: مانعین از نصرت و یاری؛ از ریشه «عَوَفَ» به معنای بازداشتن و منصرف کردن از چیزی است و «عائق» به معنای مانع و «معوق» به معنای بازدارنده است؛ ای المانعین عن القيام بنصرة الإسلام.

البأس: سختی.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۱۹۳.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۲۵.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳.

بجوید و آنچه که دور می‌انگاری به تو نزدیک گردد.

نکته

● «فَلَبَّثُ قَلِيلًا يَلْحَقُ الْهَيْجَا حَمَلٌ» این مثال را معمولاً برای ترساندن حریف از جنگ می‌آورند و اصل آن از آنجا نشئت گرفته است که در زمان جاهلیت در جنگ «داحس» شترهای مردی از قبیله قشیرین کعب به نام حمل‌بن بدر به یغما برده شده و او رفت بر راهزنان شبیخون زد و شتران خود را گرفت و دو مصراع فوق را سرود که از آن به بعد، ضرب‌المثل شد.^۱

۲۶. تهدید معاویه با سپاهی از مهاجر و انصار

«وَ أَنَا مُرْقِلٌ نَحْوَكُ فِي جَحْفَلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ»^۲
من با سپاهی از مهاجران و انصار و تابعان آنان که راهشان را به نیکویی ادامه داده‌اند، به سرعت به‌سوی تو می‌آیم.

۲۷. سپاه مشتاق برای دیدار با پروردگار

«شَدِيدٍ زِحَامُهُمْ سَاطِعٍ قَتَامُهُمْ مُتَسَرِّيلِينَ سَرَائِلَ الْمَوْتِ أَحَبُّ اللَّقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ»^۳
سپاهی انبوه که غبارشان فضا را پر کرده، جامه مرگ پوشیده‌اند و خوش‌ترین دیدار برای آنان دیدار با پروردگارشان است.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه لشکریان با سرعت به‌سوی میدان جهاد می‌روند، نه تردیدی در نیاتشان است و نه شکی در هدف دارند بلکه با قاطعیت گام در میدان جهاد نهاده‌اند و عاشق شهادت در راه خدا هستند.^۴
- اشاره به اینکه جنگجویانی که با من همکاری می‌کنند امتحان خود را در غزوات

۱. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۷، ص ۱۹۵.

۲. مُرْقِلٌ: سرعت‌گیرنده؛ آی مسرع، و الارقال ضرب من السير السريع.

جَحْفَلٌ: لشکر عظیم؛ آی جیش عظیم.

۳. زِحَامُهُمْ: تکاپویشان؛ فشرده‌گی‌شان.

سَاطِعٌ: پراکنده؛ آی منتشر.

قَتَامُهُمْ: غبار پا و مرکب‌هایشان؛ آی غبارهم.

مُتَسَرِّيلِينَ: پوشندگان؛ در اصل از «سربال» به معنای پیراهن گرفته شده و «متسریل» به کسی می‌گویند که پیراهنی در بر کند. در اینجا امام شهادت را تشبیه به پیراهنی کرده است که جنگجویان از لشکرش آن را در تن پوشیده‌اند.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۳۵.

وَذَكَرْتُ أَنَّهُ لَيْسَ لِي وَلَا لِأَصْحَابِي عِنْدَكَ إِلَّا السَّيْفُ، فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارِ؛
مَتَى أَلْفَيْتَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ وَ بِالسَّيْفِ مُحَوِّفِينَ؟ «فَلَبَّثُ
قَلِيلًا يَلْحَقُ الْهَيْجَا حَمَلٌ» فَسَيَطْلُبُكَ مَنْ تَطْلُبُ وَ يَقْرُبُ مِنْكَ مَا تَسْتَبْعِدُ؛ وَ أَنَا
مُرْقِلٌ نَحْوَكُ فِي جَحْفَلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، شَدِيدٍ
زِحَامُهُمْ سَاطِعٍ قَتَامُهُمْ مُتَسَرِّيلِينَ سَرَائِلَ الْمَوْتِ، أَحَبُّ اللَّقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ؛ وَ
قَدْ صَحَبْتُهُمْ ذُرِّيَّةَ بَدْرِيَّةٍ وَ سُيُوفَ هَاشِمِيَّةٍ، قَدْ عَرَفْتُ مَوَاقِعَ نَصَالِهَا فِي أَخِيكَ وَ
خَالِكَ وَ جَدِّكَ وَ أَهْلِكَ، ﴿وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ﴾.

۲۴. ترس از شمشیر دور باد از پسران عبدالمطلب

وَذَكَرْتُ أَنَّهُ لَيْسَ لِي وَلَا لِأَصْحَابِي عِنْدَكَ إِلَّا السَّيْفُ فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارِ مَتَى
أَلْفَيْتَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ وَ بِالسَّيْفِ مُحَوِّفِينَ»^۱
نوشتی که من و یارانم را نزد تو جز شمشیر پاسخی نیست! به‌راستی که پس از گریاندن،
خنداندی! چه وقت دیده‌ای که پسران عبدالمطلب به دشمنان پشت کنند و از شمشیرها بترسند.

نکته

- عبارت «فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارِ» ضرب‌المثلی است برای کسی که در ضمن بیان پاره‌ای از مطالب جدی ناگهان سخنی بی‌اساس و بی‌پایه می‌گوید. منظور امام این است که تهدید به جنگ در برابر علی و بنی‌هاشم و فرزندان عبدالمطلب خنده‌آور است.^۲

۲۵. پاسخ قاطعانه

«فَلَبَّثُ قَلِيلًا يَلْحَقُ الْهَيْجَا حَمَلٌ فَسَيَطْلُبُكَ مَنْ تَطْلُبُ وَ يَقْرُبُ مِنْكَ مَا تَسْتَبْعِدُ»^۳
«اندکی درنگ کن تا حَمَل به آوردگاه برسد». دیری نپاید که کسی که در پی او هستی تو را

۱. اسْتِعْبَارٌ: گریاندن؛ از ریشه «عبر» به معنای اشک ریختن است؛ استعبر: جرت عبرته آی بکی.

أَلْفَيْتَ: ناگهان یافتی، از ریشه «الفاء» به معنای یافتن ناگهانی است.

نَاكِلِينَ: پشت‌کنندگان؛ از ریشه «نکول» به معنای ترس و عقب‌نشینی؛ جمع «ناکل» به معنای انسان ضعیف و ترسوئی است که از کار عقب‌نشینی می‌کند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۳۳.

۳. لَبَّثُ: درنگ کن.

يَلْحَقُ الْهَيْجَا: به جنگ ملحق می‌شود؛ «هیجاء» به معنای جنگ است چون انسان را به هیجان وامی‌دارد.

حَمَلٌ: مراد فردی است که شتران غارت‌شده‌اش را به‌تنهایی باز ستاند.

تَسْتَبْعِدُ: دور می‌دانی.

اسلامی داده‌اند آن‌ها از سه گروه تشکیل شده‌اند: مهاجرین، انصار و نسلی که بعد از آن‌ها به وجود آمدند و در طریق آن‌ها گام نهاده‌اند ولی کسانی که با تو همکاری می‌کنند همان شکست‌خوردگان غزوات اسلامی هستند.^۱

مشابه

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۲
پیش‌گامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی و درستی از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است و آنان هم از خدا راضی هستند؛ برایشان بهشت‌هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا برای ابد جاودانه‌اند؛ این است کامیابی بزرگ.

۲۸. یادآوری ضرب شمشیر بنی‌هاشم

«وَقَدْ صَحَّبْتُهُمْ ذُرِّيَّةَ بَدْرِيَّةٍ وَ سَيْوْفَ هَاشِمِيَّةٍ قَدْ عَرَفْتَ مَوَاقِعَ نِصَالِهَا فِي أَخِيكَ وَ خَالِكَ وَ جَدِّكَ وَ أَهْلِكَ﴾ (و ما هی مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ)^۳»
آنان را فرزندان بدر و شمشیرهای بنی‌هاشم همراهی می‌کند و تو خوب جای زخم آن شمشیرها را بر تن برادر و دایی و جد و خاندانت می‌شناسی «و این‌ها از ستمکاران دور نیست.»

نکته

● اهداف و مقاصد معاویه در جنگ با امیرالمؤمنین (علیه السلام) همان بود که پدر و مادر و نزدیکان او در جنگ‌های بدر و احد و احزاب داشتند؛ با این تفاوت که آن‌ها با صراحت

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۳۴.

۲. توبه، ۱۰۰.

۳. هود، ۸۳.

۴. صَحَّبْتُهُمْ: آن‌ها را همراهی کرد.

ذُرِّيَّةَ بَدْرِيَّةٍ: جنگجویان بدری.

نِصَالِهَا: شمشیرها؛ جمع «نصل» به معنای پیکان تیر یا لبه شمشیر؛ قال فی القاموس: النصل و النصلان حديد السهم و الرمح و السيف ما لم يكن له مقبض جمعه أنصل و نصل و نصال، و نصل السهم فيه: ثبت، و فی بعض النسخ نضالها بالمعجمة يقال ناضل عنه إذا دفع و لكن الصحيح ههنا بالمهمله و فی صدر الكتاب بالمعجمة كما فی نسخة الرضى رضوان الله عليه، قال أبو العیال الهذلی فی أبيات لما حصر هو و أصحابه ببلاد الروم فی زمن معاوية كتبها إلى معاوية فقرأه معاوية على الناس كما فی دیوان الهذلیین.

شُرک به نبرد با اسلام پرداختند و معاویه منافقانه این راه را ادامه داد.^۱

مشابه

﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ﴾ مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ^۲ پس چون فرمان ما آمد، آن [شهر] را زیر و زبر کردیم و سنگ‌پاره‌هایی از [نوع] سنگ گِل‌های لایه‌لایه بر آن فروریختیم. [سنگ‌هایی] که نزد پروردگارت نشان‌زده بود و [خرابه‌های] آن از ستمگران چندان دور نیست.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۱۱.

۲. هود، ۸۲ و ۸۳.



نامه ۲۹

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه، سال ۳۸ هجری
مخاطب: مردم بصره
علت مکاتبه: آگاهی امام علیه السلام از تحریکات توطئه‌گرانه معاویه
در بصره
موضوع: سیاسی
هدف و نتیجه: هشدار شديدلحن؛ یادآوری خاطره تلخ
جمل برای تمام دشمنان و منافقان و توطئه‌گران خزیده در
سوراخ‌ها و پستوها^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶۷.

پیشگفتار نامه

نامه‌ای به مردم بصره در سال ۳۸ هجری آنگاه که معاویه قصد توطئه در آنجا را داشت. بعد از اشغال مصر توسط عمرو عاص، معاویه اراده کرد که بصره را نیز تصرف کند؛ لذا ابن‌حضرمی را فرستاد که در غیاب ابن‌عباس آنجا را تصرف کند. امام خبر را شنید و اعین را فرستاد ولی او به شهادت رسید؛ لذا امام فردی به نام جاریه را فرستاد که با دستگیری و به هلاکت رساندن ابن‌حضرمی فتنه را از بین برد.

استعاره

مستعار: حبل

مستعار منه: اتحاد و اجتماع مردم

مستعار له: بیعت آنان با حضرت است

جامع: بیعت با یک رهبر مهم‌ترین انگیزه اتحاد و سبب اجتماع مردم و نظم دادن به امور مسلمین است و سبب‌ساز جلب و جذب آنان به خشنودی خداوند می‌باشد آن چنان که ریسمان هر چیزی را که به آن بسته است، نگهداری می‌کند.

۲. عفو و گذشت امام

«فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِكُمْ وَ رَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدِيرِكُمْ وَ قَبِلْتُ مِنْ مُقْبِلِكُمْ»^۱

من از گناهکارتان درگذشتم و از گریختگانتان شمشیر را برداشتم و آنان را که به ما روی آوردند، پذیرفتم.

مشابه

♦ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «لَا تَتَّبِعُوا مَوْلِيًّا، وَلَا تُحِيزُوا عَلَيَّ جَرِيحٌ»^۲ امام علی (ع) فرمود: فراریان را تعقیب نکنید و مجروحان را به قتل نرسانید.

♦ «مَنْ أَعْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ، وَمَنْ أَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ»^۳ آن کس که به خانه خود بازگردد و در خانه را ببندد در امان است و آن کس که اسلحه بر زمین بگذارد در امان است.

♦ «وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ»^۴ مهربانی و محبت و لطف به رعیت را شعار قلب خود قرار ده.

♦ «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا»^۵ آن‌ها را عفو کنید و گذشت نمایید.

۱. عَفَوْتُ: عفو کردم.

مُدِيرِكُمْ: پشت‌کننده.

قَبِلْتُ: قبول کردم.

مُقْبِلِكُمْ: روی آورنده؛ عذرخواه.

۲. کافی، ج ۹، ص ۴۲۰.

۳. کافی، ج ۹، ص ۳۷۱.

۴. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۵. بقره، ۱۰۹.

وَ قَدْ كَانَ مِنْ انْتِشَارِ حَبْلِكُمْ وَ شِقَاقِكُمْ مَا لَمْ تَغْبُوا عَنْهُ؛ فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِكُمْ وَ رَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدِيرِكُمْ وَ قَبِلْتُ مِنْ مُقْبِلِكُمْ؛ فَإِنْ خَطَّتْ بِكُمْ الْأُمُورُ الْمُرْدِيَّةُ وَ سَفَهُ الْأَرَاءِ الْجَائِرَةِ إِلَى مُنَابَذَتِي وَ خِلَافِي فَهَا أَنَا ذَا قَدْ قَرَّبْتُ جِيَادِي وَ رَحَلْتُ رِكَابِي، وَ لَيْتَنِي أَلْجَأْتُكُمْ إِلَى الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لِأَوْقَعَنَّ بِكُمْ وَقْعَةً لَا يَكُونُ يَوْمُ الْجَمَلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلْعَقَةٍ لَا عِقَ، مَعَ أَنِّي عَارِفٌ لِذِي الطَّاعَةِ مِنْكُمْ فَضْلُهُ وَ لِذِي النَّصِيحَةِ حَقُّهُ، غَيْرُ مُتَجَاوِزٍ مُتَّهِمًا إِلَى بَرِيٍّ وَ لَا نَاكِثًا إِلَى وَفِيٍّ.

۱. اتمام حجت

«وَ قَدْ كَانَ مِنْ انْتِشَارِ حَبْلِكُمْ وَ شِقَاقِكُمْ مَا لَمْ تَغْبُوا عَنْهُ»^۱

خود می‌دانید چگونه رشته طاعت را گسستید و در راه دشمنی و جدایی گام نهادید.

مشابه

♦ «وَ مَكَانَ الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ مَكَانَ النَّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرْزُ وَ ذَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَائِرِهِ أَبَدًا»^۲ مرتبه زمامدار در این محور، مرتبه رشته‌ای است که مهره‌ها را جمع می‌کند و به هم ارتباط می‌دهد. اگر رشته بگسلد، مهره‌ها پراکنده شده، هر یک به جایی می‌رود، پس از آن هرگز همه آن‌ها جمع نشود.

۱. انْتِشَارِ حَبْلِكُمْ: پراکندگی نیروهایتان؛ حبل به معنای ریسمان و طناب است؛ الانتشار: کنایه عن نقضه. قال الراغب فی المفردات: الحبل معروف، قال عزَّ و جلَّ: «فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» و شبه به من حیث الهیئة حبل الوريد و حبل العائق و الحبل المستطیل من الرمل و استعیر للوصل و لكل ما يتوصل به إلى شیء، قال عزَّ و جلَّ: «وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» فحبله هو الذی معه التوصل به إليه من القرآن و العقل و غیر ذلك ممَّا إذا اعتصمت به أذاک إلى جواره، و یقال للعهد: حبل.

شِقَاق: عداوت و دشمنی؛ در اینجا به معنای پیمان‌شکنی و ترک بیعت است.

لَمْ تَغْبُوا: جاهل نبودید؛ از ریشه «غباوت» به معنای جهل و غفلت است؛ لَمْ تَغْبُوا عَنْهُ: ذهاب الشَّرَاح و المترجمین إلى أن كلمة تغبوا مشتقة من غبی فهي فی الأصل ناقصة الّام، قال الفاضل الشارح المعزلی: ما لَمْ تَغْبُوا عَنْهُ أی لَمْ تَسْهُوا عَنْهُ و لَمْ تَغْفَلُوا، یقال: غبت عن الشیء أغبی غباوة إذا لَمْ یفطن، و غبی الشیء علیّ كذلك إذا لَمْ تعرفه، و فلان غبی علی فعل، أی قليل الفطنة، و قد تغابی، أی تغافل، یقول لهم: قد کان من خروجکم يوم الجمل عن الطاعة و نشرکم حبل الجماعة و شقاقکم إلى ما لستم أغبیاء عنه فغفوت و رفعت السیف و قبلت التوبة. قلت: الكلمة مشتقة من الإغباب فهي فی الأصل مضاعف، و هی مختار الشریف الرضی، کما فی نسخة التی قبولت و صححت علی نسخه، و قد مر ذکرها غیر مرّة، و الكلمة مشکولة فی تلك النسخة بضم التاء و کسر الغین المعجمة و تشدید الباء الموحدة، قال ابن الأثیر فی النهاية: و فی حدیث هشام کتب إليه الجنید یغث عن هلاک المسلمین أی لَمْ یخبره بکثرة من هلاک منهم مأخوذ من الغب الورد فاستعاره لموضع التقصیر فی الإعلام بکنه الأمر، و قيل: هو من الغبة و هی البلغة من العیش.

۲. نهج البلاغه، خطبة ۱۴۶.

۳. آماده پیکار با افراد خیره سر

«فَإِنْ حَظُّكُمْ الْأُمُورَ الْمُزْدِيَّةَ وَ سَفَهُ الْأَرْءَاءِ الْجَائِرَةِ إِلَى مُنَابَذَتِي وَ خِلَافِي فَهَذَا قَدْ قَرَّبْتُ جِيَادِي وَ رَحَلْتُ رِكَابِي»^۱

از این پس اگر کارهای مرگ‌آور و اندیشه‌های ابلهانه و دور از صوابتان شما را به دشمنی و مخالفت با من وادارد، بدانید که من اسبان سواری را مهیا ساخته، شتران را مجهز کرده و برای پیکار آماده‌ام.

نکته

- نزدیک کردن اسب‌ها و پالان گذاشتن بر شتر، کنایه از آمادگی وی برای حمله بر آن‌ها می‌باشد. «و رَحَلْتُهَا» یعنی پالان را بر پشت شتر محکم بستم.^۲

استعاره

مستعار: خطو

مستعار منه: گام برداشتن

مستعار زله: امور هلاکت‌زا و اندیشه‌های سفیهانه که به جنگ و مخالفت با وی بکشاند

جامع: وجه تشبیه این سوق دادن به گام برداشتن آن است، همچنان که قدم زدن، صاحبش را به هدفش می‌رساند، این امور نیز او را به این مخالفت می‌رساند و شرط مقدر در این مورد این است: اگر شما به مخالفت با من برگردید، من برای قیام در مقابل شما آماده‌ام.

۵. تهدید مردم بصره

«وَ لَئِنْ أَلْجَأْتُمُونِي إِلَى الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لَأُوقِعَنَّ بِكُمْ وَفْعَةً لَا يَكُونُ يَوْمُ الْجَمَلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلْعَقَةِ لَاقِيٍّ»^۱

اگر مجبورم کنید که به‌سوی شما لشکر کشم، چنان نبردی را آغاز کنم که جنگ جمل در برابر آن چون بازی کودکان باشد.

نکته

- اشاره به اینکه در جنگ جمل عده و عده و جمعیت و آمادگی من بسیار کم بود ولی امروز لشکر من بسیار منسجم و انبوه است و هرگونه وسیله‌ای در اختیار آنان قرار دارد.^۲

۶. رعایت عدالت در سیره امام

«مَعَ أَنِّي عَارِفٌ لِذِي الطَّاعَةِ مِنْكُمْ فَضْلَهُ وَ لِذِي النَّصِيحَةِ حَقَّهُ غَيْرُ مُتَجَاوِزٍ مَّتْهُمَا إِلَى بَرِيٍّ وَ لَا نَاكِثًا إِلَى وَفِيٍّ»^۳

با این همه، فضیلت فرمان‌برداران شما و حق خیرخواهانان را می‌شناسم. بی‌گناه را به‌جای متهم و وفادار را به‌جای پیمان‌شکن نخواهم گرفت.

مشابه

◇ ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾^۴ و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی‌شود.

◇ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۵ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا، حق گفتن را بر پای خیزید و به عدل گواهی دهید. دشمنی با گروهی

۱. أَلْجَأْتُمُونِي: مرا وادار نمودید.

وَفْعَةً: حمله در جنگ.

لَعَقَةُ لَاقِيٍّ: لیسیدن بقیه غذا؛ «لَعَقَ» به معنای لیسیدن و «لَعَقَهُ» مقدار چیزی است که در یک قاشق جای می‌گیرد؛ کنایه از شیء بسیار کم است؛ اللعقة: بفتح اللام فعلة للمرة من اللعق بمعنى اللبس، و فی بعض النسخ مشکولة بضمتها کلقمه و هی اسم ما تأخذه فی الملعة أو الأصبع، و القليل ممّا يلعق و لكنّ الاولى مطابقة لمختار الرضی و هی کنایة عن قلة اللَّبَث.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۴۴.

۳. نَاكِث: عهدشکن.

وَفِيٍّ: وفادار.

۴. انعام، ۱۶۴.

۵. مانده، ۸.

۱. حَطُّ: به خطا انداخت؛ از ریشه «خطو» به معنای گام برداشتن و «خطوه» به معنای گام است و گام فاصله‌ای است که میان دو پا هنگام راه رفتن ایجاد می‌شود. این واژه به وسیله «باء» متعدی می‌شود؛ خطت بکم: ای تجاوزت من الخطو.

الْمُزْدِيَّةُ: هلاک‌کننده؛ المهلكة.

سَفَهُ الْأَرْءَاءِ: اندیشه‌های سست و ضعیف.

الْجَائِرَةُ: منحرف؛ المائلة عن الحق.

مُنَابَذَةٌ: مخالفت و مبارزه و در اصل از ریشه «نَبَذَ» به معنای افکندن گرفته شده؛ گویی در مخالفت کسی را از صلح به‌سوی درگیری می‌افکنند؛ المنابذة: المخالفة و المظاهرة للعداوة.

جِيَادٍ: اسبان؛ جمع «جواد» به معنای اسب ممتاز؛ جمع جواد، اُی فرس سریع الجری رائع.

رَحَلْتُ رِكَابِي: پالان بر شتر نهادم و مجهز نمودم؛ از ریشه «رحل» به معنای جهاز بر شتر گذاشتن و رِکاب به معنای شتر است؛ الرکاب: الابل، رحل البعير من باب منع اُی شد علی ظهره الرحل، و الرحل مرکب للبعير اصغر من القتب، و فی منتهی الأرب: رحل البعير رحلا: پالان نهاد بر شتر.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۲۰۰.



دیگر وادارتان نکند که عدالت نورزید. عدالت ورزید که به تقوا نزدیک تر است و از خدا بترسید که او به هر کاری که می‌کنید آگاه است.

بحث تاریخی

این نامه را امام علیه السلام به دست جاریه بن قدامه سعدی برای مردم بصره فرستاد. بصره کانون فتنه جدیدی شده بود؛ چراکه شخصی به نام عبدالله بن عامر حضرمی با جمعی به طرفداری معاویه برخاسته و مردم را دعوت می‌کردند که در مقابل حکومت عدل علوی همچون گذشته قیام کنند و شهر خود را در قلمرو حکومت جور اموی قرار دهند که بلوا به راه انداخته و چاره‌ای جز سرکوب فتنه‌گران و خاموش کردن آتش فتنه نیست.

مأموریت این کار خدایسندانه را جاریه بن قدامه بر عهده گرفت. او شخصیتی شجاع و مسلمانی استوار و پابرجا و شیعه‌ای مخلص بود. در جنگ صفین صاحب پرچم و از فرماندهان به حساب می‌آمد و در مقابل دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام سخت‌کوش و جدی بود. وی با مشایعت امیرالمؤمنین علیه السلام عازم بصره شد و با افزودن دو هزار نیروی دیگر از طریق حجاز به یمن رفت و بسر را سرکوب کرد.

مأموریت دوم جاریه، سرکوب عبدالله بن عامر حضرمی بود. او مردم را به خون‌خواهی عثمان دعوت می‌کرد و می‌کوشید که مردم را به بیعت‌شکنی وادارد و از آنها برای معاویه بیعت بگیرد. وی با نامه‌ای که مورد بحث قرار گرفت، عازم بصره شد و مأموریت خود را به‌خوبی انجام داد و پیروزمندانه به کوفه بازگشت.

خبر پیروزی وی امام علی علیه السلام و اصحابش را شاد و دشمنان را اندوهگین کرد. امام او را مورد ستایش قرار داد و مردم بصره یعنی کسانی که در فتنه نقش داشتند را ملامت کرد.^۱

نامه ۳۰



شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری
مخاطب: معاویه
علت مکاتبه: راهنمایی و ارشاد
موضوع: اخلاقی
هدف و نتیجه: بیان آخرین نصایح و هشدارها^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵۲.

پیشگفتار نامه

نامه‌ای دیگر از امام به معاویه. وقتی معاویه امام را به ایجاد آشوب و ظلم و ستم متهم کرد ایشان با نوشتن این نامه بیان داشت که من طبق دستور قرآن کریم مأمورم با ستمکاران و مخالفان و ملحدان جنگ نمایم سپس امام علیه السلام شروع به موعظه معاویه نمود و او را به ورود در راه حق و پرهیز از اطاعت از نفس سرکش توصیه فرمود

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۴، ص ۴۵۰.

فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند. ایشان نافرمان اند.

۲. ضرورت معرفت

«وَأَرْجِعْ إِلَى مَعْرِفَةِ مَا لَا تُعْذَرُ بِجَهَالَتِهِ»^۱

و آنچه در ندانستنش عذری نداری، بازشناس.

۳. نشانه‌های آشکار بندگی

فَإِنَّ لِلطَّاعَةِ أَعْلَامًا وَاضِحَةً وَ سُبُلًا نَبِيْرَةً وَ مَحَجَّةً نَهْجَةً وَ غَايَةً مُطْلَبَةً يَرُدُّهَا الْأَكْيَاسُ وَ يُخَالِفُهَا الْأُنْكَاسُ^۲

زیرا که طاعت را نشانه‌های آشکار و راه‌های روشن و جاده‌ای هویدا و هدفی خواستنی است، که زیرکان در آن گام نهند و فرومایگان با آن مخالفت ورزند.

۱. لَا تُعْذَرُ: معذور نیستی.

۲. أَعْلَامًا: نشانه‌ها.

مَحَجَّة: جاده هموار؛ الطريق الواضحة.

نَهْجَةً: گاه معنای اسم مصدری دارد و به معنای روش می‌آید و گاه معنای وصفی و به معنای واضح و روشن است؛ النهجة: الطريق الواضحة أيضا و أنهج الطريق أى استبان و صار نهجا واضحا بيّنا، أى جادة مستبينة. غَايَةً مُطْلَبَةً: هدفی مورد جست‌وجو؛ مطلبة: بتشديد اللّام المفتوحة، كما فى نسخة الرضى أى مطلوبة، و فى غير واحدة من النسخ مطلوبة، و قال المجلسى فى البحار: النسخ المصححة متّفقة على تشديد الطاء، فالكلمة على هذا من اطلب كافتعل، يقال: اطلبه أى طلبه قال الجوهرى فى الصحاح: طلبت الشىء طلبا و كذلك اطلبته على افتعلته، و قال الشارح البحرانى: مطلبة بتشديد الطاء و فتح اللّام، أى مطلوبة جدا منهم بناء على أنّ كثرة المباني تدلّ على كثرة المعانى، قال الرضى فى شرح الشافية: اعلم أنّ المزيّد فيه لغير الإلحاق لا بدّ لزيادته من معنى لأنّها إذا لم يكن لغرض لفظى، كما كانت فى الإلحاق، و لا لمعنى كانت عبثا. و قرأها الشارح المعتزلى على سكون الطاء و كسر اللّام، حيث قال: قوله غاية مطلبة أى مساعفة لطلبها بما يطلبه، تقول: طلب فلان متّى كذا فأطلبته أى اسعفته به، ثمّ خطأ الراوندى بقوله: قال الراوندى: مطلبة بمعنى متطلّبة يقال: طلبت كذا و تطلّبت و هذا ليس بشىء يخرج الكلام أن يكون له معنى. قلت: التطلّب طلب الشىء مرّة بعد اخرى مع تكلف، و يابى سياق الكلام عن حمله على هذا المعنى، و لذا قال الشارح المذكور ردّا على الراوندى: و هذا ليس بشىء يخرج الكلام عن أن يكون له معنى. ثمّ إنّ ما اختاره الشارح المعتزلى ليس بسديد أيضا لأنّ قول أمير المؤمنين عليه السّلام: يردّها الأكياس و ما بعده بيّن لنا أنّ الكلمة بمعنى المطلوبة سواء. الأكياس: هوشياران؛ جمع «كيس» به معنای هوشيار و هوشمند؛ جمع كيس كجيد أى العاقل و يجمع على الكيسى أيضا إجراء له مجرى ضده أحمق و حقى، قال إبراهيم التّخعى لمنصور بن المعتبر: سل مسألة الحمقى.

الأنكاس: انسان‌های پست و نگون‌بخت؛ جمع «نكس» به معنای انسان ضعیف و پست و نابخرد است؛ جمع النكس بكسر التّون فالسّكون قال رجل من بنى أسد: و البيت من آيات الحماسة (الحماسة ۹۱) و قال المزمزوقى فى شرحه: النكس أصله فى السهام و نقل إلى الضعیف من الرّجال، يقال: نكسته نكسا ثمّ يسمّى المنكوس نكسا، كما يقال: نقضته نقضا ثمّ يسمّى المنقوض نقضا بكسر النون كأنّ السهم انكسر فوّه فنكس فسمّى نكسا، فيقول: ما أنا بالمستضعف اللّثيم و لا الذى إذا انحرف عنه من يوّده دعا بالويل و الحرب فقال و احرباه.

فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ، وَ انْظُرْ فِى حَقِّهِ عَلَيْكَ وَ ارْجِعْ إِلَى مَعْرِفَةِ مَا لَا تُعْذَرُ بِجَهَالَتِهِ، فَإِنَّ لِلطَّاعَةِ أَعْلَامًا وَاضِحَةً وَ سُبُلًا نَبِيْرَةً وَ مَحَجَّةً نَهْجَةً وَ غَايَةً مُطْلَبَةً، يَرُدُّهَا الْأَكْيَاسُ وَ يُخَالِفُهَا الْأُنْكَاسُ، مَنْ نَكَبَ عَنْهَا جَارَ عَنِ الْحَقِّ وَ خَبَطَ فِى النَّيْبِ وَ غَيَّرَ اللَّهُ نِعْمَتَهُ وَ أَحَلَّ بِهِ نِقْمَتَهُ. فَتَنَفَسَكَ نَفْسَكَ، فَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ لَكَ سَبِيلَكَ وَ حَيْثُ تَنَاهَتْ بِكَ أُمُورُكَ، فَقَدْ أَجْرَيْتَ إِلَى غَايَةِ خُسْرٍ وَ مَحَلَّةٍ كُفْرٍ، فَإِنَّ نَفْسَكَ قَدْ أُولَجَتْكَ شَرًّا وَ أَفْحَمَتْكَ غِيًّا وَ أَوْرَدَتْكَ الْمَهَالِكَ وَ أَوْعَرَتْ عَلَيْكَ الْمَسَالِكَ.

۱. امر به تقوآمداری

«فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ وَ انْظُرْ فِى حَقِّهِ عَلَيْكَ»

در آنچه نزد توست از خدا پروا کن و در حق او بر خودت نیک بنگر.

نکته‌ها

● جمله «وَ انْظُرْ فِى حَقِّهِ عَلَيْكَ» اشاره به این است که خداوند در برابر آن همه نعمت که به بندگانش داده حقى بر آنان دارد و آن اینکه او را اطاعت کنند و از آنچه نهى کرده است خوددارى نمایند.^۱

● سفارش به تقوا در مورد معاویه که حضرت اميدى به اصلاح او ندارد، نوعى اتمام حجت با اوست و در واقع به معنای کناره‌گیری هرچه سریع‌تر از مسند غصب‌شده خلافت است.^۲

مشابه

◇ «وَ أَكْبَرُ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَيْكَ مَا أَوْجَبَهُ لِنَفْسِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ حَقِّهِ الَّذِى هُوَ أَصْلُ الْحُقُوقِ وَ مِنْهُ تَفَرَّعَ»^۳ بالاترین حقوق خداوند بر تو حقى است که برای خود قرار داده و آن اصل و اساس سایر حقوق مى‌باشد.

◇ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۴ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۴﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و هرکس باید بنگرد که برای فردایش چه فرستاده است. از خدا بترسید که خدا به کارهایی که مى‌کنید آگاه است. از آن کسان مباشید که خدا را

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۵۲.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۱۴.

۳. تحف العقول، ص ۲۵۵.

۴. حشر، ۱۸ و ۱۹.

نکته

● کلمه «اعلام» کنایه از اموری است که آدمی را به راه خداوند راهنمایی می‌کنند؛ یعنی کتاب خداوند و سخنان پیامبر ﷺ و اعمال او و همچنین پیشوایان حق و راستین که اصل و ریشه این آثار و حاملان آن می‌باشند و منظور از راه‌های روشن و جاده آشکار همان راه‌هایی است که به خدا منتهی می‌شود که مدلول همان آثار است و مراد از هدفی که به‌طور جدی مطلوب خلق است، آن است که با حالتی پاک و برهنه از آلودگی‌های جسمانی پست و زینت یافته با کمالات نفسانی و انسانی، به پیشگاه قدس الهی راه یابند.^۱

مشابه

❖ «الْكَيْسُ مَنْ أَحْيَا فَضَائِلَهُ وَأَمَاتَ رَذَائِلَهُ بِقَمْعِهِ شَهْوَتَهُ وَهَوَاهُ»^۲ زیرک کسی است که فضایل خود را زنده کرده باشد و رذایل خود را یعنی شهوت و هوای نفس خود را میرانده باشد.

❖ «قُلْ هَلْ تَنْبِتُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۳ بگو: آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ آن‌هایی که تلاششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند.

۴. نتیجه بی‌توجهی به نشانه‌های الهی

«مَنْ نَكَبَ عَنْهَا جَارَ عَنِ الْحَقِّ وَ خَبَطَ فِي النَّبِيِّ وَ غَيَّرَ اللَّهُ نِعْمَتَهُ وَ أَحَلَّ بِهِ نِقْمَتَهُ»^۴

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۲۰۵.

۲. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص ۷.

۳. کشف، ۱۰۳ و ۱۰۴.

۴. نَکَبٌ: منحرف شد؛ «ناکب» کسی است که از راه منحرف شود و روی برگرداند. از این جهت به پشت کردن دنیا به انسان «نکبت» دنیا گفته می‌شود؛ نکب عنها: من باب نصر و فرح ای عدل عنها، يقال: نکبت الريح إذا مالت عن مهابت الرياح، فالريح نکباء. و الفعل فی نسخة الرضی کان بتشديد الکاف و قد اخترناه، يقال: نکب عن الطريق بالتشديد إذا عدل و تنحى، و نکب الشيء نحوه، لازم متعد، و يقال: نکبه الطريق، و نکب به الطريق، و نکب به عن الطريق أى عدله و نحوه، و فى المقام بمعناه الأول.

جَارَ عَنِ الْحَقِّ: از حق منحرف شد؛ جار عن الحق: من الجور كما مضى فى المختار المقدم قوله عليه السلام: و سفه الاراء الجائرة، قال الجوهرى: الجور الميل عن القصد يقال: جار عن الطريق.

خَبَطَ: قدم گذاشت؛ خبط: مشى على غير هدى و استقامة.

النَّبِيَّة: گمراهی؛ الضلال.

نقمته: عذابش؛ بفتح النون و كسر القاف كما فى نسخة الرضى، و فيها وجهان آخران بفتح النون و سكون القاف، و بكسر النون و سكون القاف أيضا و هى اسم من الانتقام و هى المكافأة بالعقوبة يقال: حلت به النعمة، تجمع على نقم و نقم و نجمات.

هرکس از آن راه‌ها و نشانه‌ها روی برتابد، از حق منحرف شده و گام در وادی گمراهی نهاده، و خداوند نعمتش را بر او دگرگون سازد و عذاب خود را بر او فرود آورد.

نکته

● کسی که صراط مستقیم را رها سازد و از حرکت به‌سوی حق که شواهد بسیاری بر آن دلالت دارد، خودداری نماید، ناگزیر در بیراهه قدم خواهد زد و با این ناسپاسی مشمول عذاب و مجازات الهی خواهد گشت.^۱

۵. سرانجام بدکرداری

«فَنَفْسِكَ نَفْسِكَ فَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ لَكَ سَبِيلَكَ وَ حَيْثُ تَنَاهَتْ بِكَ أُمُورُكَ فَقَدْ أَجْرِيَتْ إِلَى غَايَةِ خُسْرٍ وَ مَحَلَّةٍ كُفْرٍ»^۲

پس خود را بپای، خود را بپای! که خداوند راه سعادت را برایت هویدا ساخت. همان‌جا که هستی باش که کار را به نهایت خسران و منزل کفر رانده‌ای.

نکته

● واژه «خسر» کنایه از فقدان رضایت و نبودن کمالاتی است که آدمی را به خدا نزدیک می‌کند و اینکه امام این مرحله را منزلگاه کفر دانست، به این دلیل است که اساساً سرانجام کارهای زشت که انسان از رو آوردن به آن‌ها منع شده، از مواضع و منزلگاه‌های کفر و شرک می‌باشد و هرکس با قصد و اختیار از آن راه برود به آن منزلگاه‌ها ملحق شده است.^۳

مشابه

❖ «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»^۴ سپس عاقبت آن کسان که مرتکب کارهای بد شدند، ناگوارتر بود؛ زیرا اینان آیات خدا را دروغ انگاشتند و آن‌ها را به مسخره گرفتند.

۶. عواقب نفس‌پرستی

«فَإِنْ نَفْسِكَ قَدْ أُولَجَتْكَ شَرًّا وَ أَفْحَمَتْكَ غِيًّا وَ أَوْرَدَتْكَ الْمَهَالِكَ وَ أَوْعَرَتْكَ عَلَيْكَ

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۱۵.

۲. تَنَاهَتْ: رسانده؛ تناهت: أى بلغت، قال الجوهرى: الإنهاء الإبلاغ و أنهيت الخبر فأنتهى و تنهى أى بلغ. أجزاء: کلمه «اجراء» در اصل به‌معنای دوانیدن اسب برای مسابقه است؛ یعنی با سرعت تا این حد از زیان‌کاری تاختی؛ أجريت: يقال: أجرى فلان إلى غاية كذا أى قصدها بفعله وأصله من إجراء الخيل للمسابقة، و المحلة: المنزلة.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۲۰۶.

۴. روم، ۱۰.

المَسَالِكُ^۱

نفست تو را به بدی گرفتار ساخته و در پرتگاه گمراهی در انداخته و به مهلکه‌ها کشانده و راه‌ها را بر تو دشوار ساخته است.

نکته‌ها

- عبارت «أَوْعَرَّتْ عَلَيْكَ الْمَسَالِكُ» به این معناست که نفس، راه‌های رهایی و روش‌های خیر و خوبی را بر تو ناهموار و صعب‌العبور قرار داد.^۲
- آنچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این نامه از عاقبت بد و هلاکت ابدی بیان فرموده، در زندگی معاویه تجسم عینی و واقعی پیدا کرد؛ چراکه جاه‌طلبی و دل‌دادگی او به دنیا موجب شد مسند خلافت پیامبر را غصب کند و نظام سیاسی اسلام را در بیراهه قرار دهد تا به مطامع نفسانی خود برسد.^۳

مشابه

﴿وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۴ من خویشتن را بی‌گناه نمی‌دانم، زیرا نفس، آدمی را به بدی فرمان می‌دهد. مگر پروردگار من ببخشايد، زیرا پروردگار من آمرزنده و مهربان است.

۱. أَوْلَجْتُكَ: تو را داخل نمود؛ از ریشه «ایلاج» و «ولج» به معنای ورود و دخول در چیزی.
أَفْحَمْتُكَ: تو را فرو انداخت؛ از ریشه «افحام» به معنای پرت کردن چیزی است در چیز دیگر؛ این دو مفعول می‌گیرد و معنای جمله این است که تو را در گمراهی پرتاب می‌کند؛ اى أدخلتک، و الاقتحام الدخول فى الأمر بشدة و عنف، و يقال: أقحم فرسه النهر، أى أوقعه و أدخله فيه بعنف.
غَيًّا: گمراهی؛ الضلال و الانهماك فى الباطل، و قال الراغب فى المفردات: الغى جهل من اعتقاد فاسد و ذلك أن الجهل قد يكون من كون الإنسان غير معتقد اعتقادا لا صالحا ولا فاسدا، و قد يكون من اعتقاد شىء فاسد و هذا النحو الثانى يقال له غى، قال تعالى: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى... وَ إخوانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فى الغيِّ﴾، و قوله: ﴿فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾ أى عذابا فسماه الغى لما كان الغى هو سببه و ذلك كتسمية الشىء بما هو سببه كقولهم للنبات: ندى. أَوْرَدَتْ: غوطه‌ور کرد.

أَوْعَرَّتْ: ناهموار شد؛ از ریشه «ایعار» و «وعر» به معنای سختی و دشواری و صعوبت است و جمله مفهومش این است که راه‌های نجات را بر تو سخت و دشوار می‌کند و به همین جهت به سرزمین صعب‌العبور و سنگلاخ «وعیر» گفته می‌شود؛ من الوعر اى الصعب وزنا و معنى: يقال: مكان وعر و طريق وعر و مطلب وعر، و أوعرت عليك المسالك أى اخشت و صعبت.

المَسَالِكُ: راه‌ها.

۲. قطره‌ای از دریا، ج ۱، ص ۲۶۶.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۱۶.

۴. یوسف، ۵۳.

﴿أَكْرِمُ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ إِنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرُّغْبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا﴾^۱ نفس خود را از هر پستی به گرامی داشتنش حفظ کن؛ هرچند تو را به نعمت‌های فراوان رساند، زیرا در برابر مقداری که از کرامت نفس به خرج می‌گذاری عوضی به دست نیاوری.

﴿قَالَ عَلَىٰ آلِهِ وَسَلَّمَ: «لَا عَدُوَّ أَعْدَىٰ عَلَىٰ الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ»﴾^۲ امام علی (علیه السلام) فرمود: دشمنی دشمن‌تر از نفس آدمی برای او نیست.

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۱۳۷.



نامه ۳۱

شناسنامه نامه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در بازگشت از صفین؛ سال

۳۷ هجری

مخاطب: امام حسن؛ مردم

علت مکاتبه: ارشاد و راهنمایی آیندگان

موضوع: اخلاقی، سیاسی، اعتقادی، علمی، تاریخی

هدف و نتیجه: بیان برخی وصایای عام^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه ص ۱۶۳.

پیشگفتار نامه

این نامه از وصایای امام علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع) می باشد که هنگام بازگشت از صفین نگاشته شده است. یک دوره‌ی کامل درس اخلاق، تهذیب نفس، خودسازی، تربیت نفوس و سیر و سلوک الی الله است. امام علی (ع) این نامه را به عنوان پدری دلسوز برای فرزندی که شدیداً مورد علاقه پدر است می نگارد. در این نامه وصیت به تقوا، بررسی تاریخ پیشینیان، توصیه به احتیاط در همه‌ی امور، تفقه در دین، شکیبایی در برابر مشکلات، توکل بر خداوند، سپردن کارها به دست او، توجه به این حقیقت که قلب و روح جوان آماده پذیرش هر گونه تعلیماتی است و تأکید بر این معنا که پدرت تجربیات عمر خود را بدون زحمت در اختیار تو می گذارد و سپس توصیه به آشنایی هرچه بیشتر با کتاب خدا و حلال و حرام الهی و سرانجام به اقتدا کردن به سنت صالحات پیشین و لزوم پرهیز از شبهات توصیه می کند.

مَنْ الْوَالِدِ الْفَانِ الْمُقَرَّرِ لِلزَّمَانِ الْمُدِيرِ الْعُمَرِ الْمُسْتَسْلِمِ [لِلدَّهْرِ الدَّامِ] لِلدُّنْيَا السَّاكِنِ
مَسَاكِنِ الْمَوْتَى وَالظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا إِلَى الْمُؤَلُّودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرِكُ السَّالِكِ
سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ غَرَضُ الْأَسْقَامِ وَرَهِينَةُ الْأَيَّامِ وَرَمِيَّةُ الْمَصَائِبِ وَعَبْدُ الدُّنْيَا وَ
تَاجِرُ الْغُرُورِ وَغَرِيمُ الْمَنَايَا وَآسِيرُ الْمَوْتِ وَحَلِيفُ الْهُمُومِ وَقَرِينُ الْأَحْزَانِ وَنَضْبُ
الْآفَاتِ وَصَرِيحُ الشَّهَوَاتِ وَخَلِيفَةُ الْأَمْوَاتِ.

اوصافی که امام علیه السلام در اینجا برای خود بر می‌شمرد برای هر انسانی رخ می‌دهد و انسان نسبت به آن اختیاری ندارد پس نه کسی ملامت می‌شود و نه مورد سرزنش قرار می‌گیرد.

۱. اوصاف وصیت کننده

۱.۱. فناپذیر

«مَنْ الْوَالِدِ الْفَانِ»^۱

از پدری که در آستانه ی فناست.

نکته

● مقصود این است که پدر پیر در معرض فناست نه اینکه در حال نوشتن نامه فانی بوده بلکه در آستانه فناست چراکه جوانی اش راپشت سر گذارده و برف پیری بر سر و رویش نشسته است.^۲

مشابه

❖ «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٌ»^۳ هر چه بر روی زمین است دستخوش فناست.

۲.۱. تسلیم زمانه

«الْمُقَرَّرِ لِلزَّمَانِ»^۴

(پدری که) چیرگی زمانه را پذیراست.

نکته

● اشاره به حوادث سخت زمان و تلخ و شیرینی های آن است که امام علیه السلام به این

از فزونی مجهولات انسان در برابر معلومات و هشدار نسبت به هر گونه انحرافات از حق و تأکید بر پیروی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اینکه هیچ کس بدون تأسی از اوبه جایی نمی‌رسد و از مسئله توحید و صفات پروردگار سخن می‌گوید.

سپس به فرزندش می‌آموزد که خود را میزان داوری برای دیگران قرار دهد. آنچه برای خود می‌پسندد برای آن‌ها نیز بپسندد و آنچه را برای خود نمی‌پسندد برای دیگران نیز نپسندد. آنگاه از آفات اخلاقی مانند خودبینی سخن می‌گوید و خدمت به خلق را به عنوان زاد و توشه‌ای مهم برای آخرت می‌شمرد. از اهمیت دعا و این که کلید همه خیرات و برکات است سخن می‌گوید و هدف آفرینش انسان را برای فرزندش روشن می‌سازد.

یاد مرگ را وسیله بیداری می‌شمرد و از پیمودن راه دنیا پرستان بر حذر می‌دارد، راه‌های تهذیب نفس و پرهیز از آرزوهای دراز را نشان می‌دهد. یک سلسله مسائل مهم اخلاقی را بر می‌شمرد و بر آن‌ها تأکید می‌کند. اندرزهای مهمی را بیان می‌دارد. بخشی از مسائل مهم مربوط به حفظ حرمت زنان و رفتار صحیح با آن‌ها را یادآور می‌شود. بر حفظ حقوق مردم و نیکی به برادران تأکید می‌کند و با توصیه به سپردن خویش به خدا و درخواست خیر دنیا و آخرت نامه را به پایان می‌برد.

۱. الْوَالِدِ: پدر؛ به کسی می‌گویند که انسان به شکل مستقیم از او متولد می‌شود.

الْفَانِ: فناپذیر؛ در اصل «فانی» بوده که برای هماهنگ شدن با جمله‌های بعد یای آن حذف شده است؛ من الفناء حذف لامه للسجع.

۲. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۳، ص ۹۴.

۳. الرحمن، ۲۶.

۴. الْمُقَرَّرُ: اقرارکننده؛ اعتراف‌کننده؛ از ماده «قَرَر» به معنای اعتراف به حق دیگران.

واقعیت‌ها اعتراف می‌کنند.^۱

۱.۳. در سرایشی عمر

«الْمُدْبِرُ الْعُمَرُ»

(پدری که) عمر را پشت سرگذاشته است.

نکته

این جمله تأکیدی است بر اینکه امام در سرایشی پایان عمر قرار گرفته است چراکه در زمانی که امام این نامه را نوشتند بیشتر از ۶۰ سال داشتند.^۲

تشبیه

مشبه: عمر

مشبه‌به: آفتاب

وجه شبیه: اگر عمر را به آفتاب تشبیه کنیم این آفتاب در دوره کودکی و جوانی راهی به‌سوی بالا طی می‌کند؛ پس از جوانی به سرایشی می‌افتد و سرانجام به مرگ ختم می‌شود.

۱.۴. تسلیم روزگار

«الْمُسْتَسْلِمُ لِلدَّهْرِ»^۳

(پدری که) تسلیم روزگار گشته است.

نکته

اشاره به غلبه حوادث بر انسان می‌باشد و در واقع مفهوم تسلیم شدن آن است که انسان بپذیرد بعضی از حوادث و اتفاقات خارج از اختیار است و انسان توانایی تغییر آن را ندارد.^۴

۱.۵. نکوهش گر دنیا

«الدَّامُّ لِلدُّنْيَا»

(پدری که) نکوهنده این دنیا است.

۱.۶. در خانهٔ مردگان

«السَّاكِنُ مَسَاكِنَ الْمَوْتَى»

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۶۳.

۲. همان.

۳. الْمُسْتَسْلِمُ: تسلیم.

۴. فروغ حکمت، ج ۹، ص ۷۳.

(پدری که) ساکن سرای مردگان است.

نکته

اشاره به این دارد که این منازلی که ما در آن مسکن می‌کنیم غالباً ساخته و پرداخته پیشینیان است. آن‌ها ساختند و ما در آن نشسته ایم و ما می‌سازیم و به آیندگان تحویل می‌دهیم.^۱

مشابه

﴿وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾^۲ در خانه‌های کسانی که خود بر خویشان ستم می‌کردند، جای گرفتید.

۱.۷. مسافر دنیا

«الطَّاعِنُ عَنْهَا إِلَيْهِمْ غَدًا»^۳

(پدری که) که فردا از آن سفر خواهد کرد.

نکته

اشاره به نزدیک بودن لحظه کوچ از دنیا است، یعنی من با آگاهی از تمام این ویژگی‌ها قلم به دست گرفتم و مشغول نوشتن این نامه‌ام.^۴

مشابه

﴿تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ﴾^۵ مردم مجهز شوید که همانا آوای کوچیدن در میان شما برخاسته.

۲. ویژگی‌های گیرندهٔ نامه

امام اوصافی را برای فرزندش بیان می‌کند که دامنگیر همهٔ نسل‌های جوان و تصویری جامع از مقررات حاکم بر زندگی انسان‌هاست. خطاب به فرزندش نوعی غفلت‌زدایی است نسبت به دوران زودگذر جوانی قبل از آنکه این فرصت را از دست بدهند و امام به جوانان درس زندگی می‌دهد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۶۳.

۲. ابراهیم، ۴۵.

۳. الطَّاعِنُ: کوچ‌کننده؛ به انسانی می‌گویند که بار خود را بسته و حرکتش را آغاز کرده است؛ از ماده «ظعن» به معنای کوچیدن و حرکت کردن.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۶۳.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۴.

امام علیه السلام این نامه را برای ما انسان‌ها نوشته‌اند و درواقع با جنبه انسان بودن امام حسن علیه السلام سروکار دارند نه با جنبه معصوم بودن ایشان. در حقیقت حضرت در خطاب به نوع انسان می‌گویند که ای انسان تو در دنیا به دنبال چیزی می‌دوی که دست‌نیافتنی است و در این راه مانند بقیه هلاک می‌شوی.^۱

۱.۲. آرزوهای دست‌نیافتنی

«إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرِكُ»^۲

به فرزندی که آرزومند چیزی است که به دست نیاید.

نکته

● امام علیه السلام در این سخن بیان می‌دارد که تمام آرزوها و تمنیات انسان در این دنیا برآورده نمی‌شود پس اگر به خواسته‌ای نرسیدید نباید خود را بیازید و احساس شکست و ضعف و ناامیدی کنید و این باعث می‌شود که انسان بداند همه چیز مطابق میل او پیش نمی‌رود و حوائج خود را رتبه بندی و اولویت‌های خود را معین کرده و همواره حس تکاپو و حرکت خود را حفظ کند.^۳

۲.۲. حرکت در مسیر فنا

«السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ»

(فرزندی که) رونده راهی است که رهروانش به هلاکت رسیدند.

نکته

● لفظ «غریم» کنایه از انسان است به اعتبار این که هر فرد بشر همچون مسافری است و اجل در پی او به مانند طلبکاری در پی بدهکار خود است.^۴

مشابه

◇ «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۵ هرکسی چشنده طعم مرگ است.

◇ «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ»^۶ بگو: آن مرگی که از آن می‌گریزید شما

۱. فرزندان این چنین باید بود، ج ۱، ص ۱۶.

۲. الْمُؤَمَّلُ: آرزوکننده؛ از ریشه «أَمَلَ» به معنای آرزو و جمع آن آمال است؛ باب تفعیل و ثلاثی مجرد آن هر دو به یک معناست؛ به آرزوها و خواسته‌های ناحق و نسنجیده‌ای که انسان دارد «مُنَى» و «مُنْيَه» می‌گویند.

۳. منشور تربیت، ص ۸۱ و ۸۲.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۲۱۰.

۵. عنکبوت، ۵۷.

۶. جمعه، ۸.

را درخواهد یافت.

◇ «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ»^۱ بگو: اگر از مرگ بگریزید، هرگز گریختن سودتان ندهد.

۳.۲. هدف بیماری‌ها

«غَرَضُ الْأَسْقَامِ»^۲

(فرزندی که) هدف تیرهای بیماری است

نکته

● انسان‌ها هدف انواع بیماری‌ها قرار می‌گیرند و کسی نیست که به نوعی از بیماری‌ها رنج نبرد.^۳

مشابه

◇ «وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ»^۴ و چون بیمار شوم شفایم می‌بخشد.

◇ «فَتَنْظُرُ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ» فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ^۵ نگاهی به ستارگان کرد و گفت: من بیمارم.

۴.۲. اسیران زمان

«وَرَهِيْنَةَ الْأَيَّامِ»^۶

(فرزندی که) گروگان گذشت زمانه است.

نکته‌ها

● اشاره به این است که انسان همواره در چنگال روزها گرفتار است و گذشت زمان او را با خود می‌برد و در پایان عمر نیز وی را رها می‌سازد و به قبر می‌سپرد.^۷

۱. احزاب، ۱۶.

۲. غَرَضُ: هدف؛ هدفی که به‌سوی آن تیراندازی می‌شود؛ در اصطلاح نظامی به آن «سبیل» می‌گویند و جمع آن «أغراض» است.

۳. الْأَسْقَامُ: بیماری‌ها؛ جمع «سُقَم»؛ مترادف با واژه «مَرَض» است؛ این واژه بیشتر در مورد بیماری‌های جسمی به کار برده می‌شود.

۴. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۱۸.

۵. شعراء، ۸۰.

۶. صفات، ۸۸ و ۸۹.

۷. رَهِيْنَةُ: گروگان؛ در اصطلاح فقه هنگامی که قرار است مال باارزشی به امانت گرفته شود باید شیء باارزش دیگری به وثیقه گذاشته شود که به آن «رهن» می‌گویند.

۸. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۶۴.

﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱ البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم. و شکیبایان را بشارت ده کسانی که چون مصیبتی به آن‌ها رسید گفتند: ما از آن خدا هستیم و به او باز می‌گردیم.

۲.۶. بنده دنیا

«وَعَبْدِ الدُّنْيَا»^۲

(فرزندی که) بنده‌ی دنیاست.

نکته‌ها

- همه انسان‌ها عبد دنیا هستند زیرا باید با خواسته‌های این دنیا زندگی کنند. همه آدمیان به تنفس هوای این دنیا و آب و غذای آن نیازمندند و همچون برده‌ای در چنگال هواوهوس‌ها و زرق‌وبرق دنیا گرفتار هستند و این امور او را به هر سو می‌برند.^۳
- حاکمیت غرائز و شهوات و چیرگی آن‌ها در اکثر موارد بر عقل و ایمان موجب می‌شود که انسان‌ها برده هواهای نفسانی باشند.^۴

مشابه

﴿أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۵ وَأَنْ أَغْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ^۶ ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید زیرا دشمن آشکار شماست؟ و مرا پرستید، که راه راست این است؟

۲.۷. فریفته دنیا

«وَتَاجِرِ الْغُرُورِ»^۷

(فرزندی که) سوداگر فریب است.

- امام توصیه می‌کند که خودت را در این شرایط ارزیابی کن و به خود پرداز قبل از اینکه این عالم را عوض کنی^۱

مشابه

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾^۲ هرکس در گرو کاری است که کرده است.

استعاره

مستعار: الرَّهِيْنَةُ

مستعار منه:

مستعار له: فرزند خود

جامع: امام لفظ الرَّهِيْنَةُ را استعاره برای فرزند خود آورده است به اعتبار این که وجود او وابسته به اوقات و داخل در حکم آنست چنانکه گروگان در اختیار

۲.۵. برخورد کننده با مصیبت‌ها

«وَرَمِيَةِ الْمَصَائِبِ»^۳

پسری که آماج تیرهای مصیبت است.

نکته

- اشاره به این است که مصیبت‌هایی که در جان و مال و بستگان و دوستان و عزیزان رخ می‌دهد از هر سو او را نشانه‌گیری کرده‌اند. کسی را نمی‌یابیم که در عمرش به مصائب مختلفی گرفتار نشود^۴

مشابه

﴿دَارُ الْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ بِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ﴾^۵ دنیا سرایی است که در لابه لای بلاها پیچیده شده و به بی وفایی معروف است.

۱. فرزندان این چنین باید بود، ج ۱، ص ۱۷.

۲. مدثر، ۳۸.

۳. رَمِيَّةٌ: تیرخورده؛ شکار، آماج؛ صفت مشبیه به معنای مفعول است؛ به معنای تیری است که برانده می‌شود و گاهی به معنای شکار پیش روی صیاد است که در نهایت به تیر گرفتار می‌شود؛ الهدف.

الْمَصَائِبُ: مصیبت‌ها؛ از ریشه «إِصَابَةٌ» به معنای برخورد کردن به هدف و نیز به هر امری که به انسان می‌رسد اطلاق می‌شود.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۶۴.

۵. نهج البلاغه، ۲۲۶.

۱. بقره، ۱۵۵ و ۱۵۶.

۲. عَبْدٌ: بنده؛ از ریشه «عَبَدَ» به معنای مسخر شدن و رام گشتن؛ الانقیاد و الخضوع.

۳. منشور تربیت، ص ۹۱.

۴. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۱۸.

۵. یس، ۶۱ و ۶۰.

۶. تَاجِرٌ: سوداگر؛ از ریشه «تَجَرَ» به معنای دادوستد.

الْغُرُورُ: فریب؛ از ماده «غَرَّ» و «غُرُورٌ» به معنای فریب دادن، تطمیع بباطل؛ غُرُور: فریب‌دهنده.

نکته‌ها

- تاجر غرور بودن بدین جهت است که انسان سرمایه‌هایی را با تلاش در این دنیا به دست می‌آورد که سرابی بیش نیست و مجموعه‌ای از مکر و فریب می‌باشد.^۱
- انسان‌ها چون به کاری دل‌بسته و مشغول می‌شوند هدف را گم کرده و غافل می‌شوند و در نهایت عمر به پایان می‌رسد و انسان فریب دنیا را می‌خورد.^۲

مشابه

- ﴿اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ ذَارِ الْغُرُورِ﴾^۳ ای انسان چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته.
- ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۴ و این زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست.

استعاره

مستعار: تاجر

مستعارمنه:

مستعارله: انسان

جامع: کلمه تاجر استعاره از انسان است، به دلیل صرف مال و فعالیت خود در راه شر دنیا به گمان اینکه آن‌ها همه خواسته‌های مفیدند.

۸.۲. بدهکار آرزوها

﴿وَعَرِيمُ الْمَنَآيَا﴾^۵

(فرزندى که) وام دار آرزوهاست.

نکته

- طلبکارهایی که در پی انسان هستند تا اسیرش کنند. آرزوهایی است که خیال آدمی را پریشان خود ساخته و مدام در پی شکار اویند. او نیز مجذوب آن آرزوهاست و توان گریختن از آن‌ها را ندارد.^۱

مشابه

- ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾^۲ چون یکیشان را مرگ فرارسد، گوید: ای پروردگار من، مرا بازگردان. شاید، کارهای شایسته‌ای را که ترک کرده بودم به جای آورم.

۹.۲. در بند مرگ

﴿وَأَسِيرُ الْمَوْتِ﴾

(فرزندى که) اسیر مرگ است.

نکته

- مقدمات و علائم مرگ انسانها را در دام خود به اسارت می‌گیرد.

مشابه

- ﴿خُطَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وَلَدٍ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَىٰ جَدِّ الْفَتَاةِ﴾^۳ مرگ بر فرزندان آدم ثابت شده است همان‌گونه که گردنبند بر سینه دختران ثابت است.

۱۰.۲. هم‌پیمان اندوه‌ها

﴿وَحَلِيفُ الْهُمُومِ﴾

(فرزندى که) هم‌قسم اندوه‌هاست.

نکته

- اشاره به این است که راه گریزی از رویدادهای غم‌بار برای هیچ‌کس وجود ندارد گویا افراد با غم‌ها پیمان بسته‌اند.^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۶۵.

۲. منشور تربیت، ص ۹۴.

۳. صحیفه سجاده، دعای ۴۵.

۴. آل عمران، ۱۸۵.

۵. غَریم: بدهکار؛ از ریشه «غَرِمَ» که هم به معنای طلب است و هم به معنای بدهی که در اینجا معنای دوم مد نظر می‌باشد. البته هر بدهی را «غَرِمَ» و هر بدهکاری را «غَرِیم» نمی‌گویند بلکه بدهکاری است که هیچ فرصتی ندارد و از سوی طلبکار خود تحت فشار قرار گرفته است.

الْمَنَآيَا: آرزوها؛ جمع «مَنِيَه» است که هم به معنای آرزو و هم به معنای مرگ به کار می‌رود ولی در اینجا با توجه به جمله بعد معنای اول مورد نظر است.

۱. منشور تربیت، ص ۹۸.

۲. مؤمنون، ۱۰۰ و ۹۹.

۳. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۸۶.

۴. حلیف: هم‌پیمان، همدم؛ از ریشه «حَلَفَ» بر وزن «حَرَفَ» به معنای سوگند و پیمان.

الْهُمُوم: اندوه‌ها؛ جمع «هَمٌّ»؛ به دل مشغولی‌ای می‌گویند که تمام وجود انسان را در بر می‌گیرد و هیچ لحظه‌ای از یاد آدمی نمی‌رود.

۵. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۱۸.

مشابه

﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾^۱ خدا برای شما گشودن سوگندهایتان را مقرر داشته است. خداست یاور شما، و اوست دانا و حکیم.

۱۱.۲. قرین غم‌ها

﴿وَقَرِينِ الْأَحْزَانِ﴾^۲

(فرزندى که) هم نشین اندوه‌هاست.

نکته

- عدم تناسب خواسته‌ها با دارایی‌ها و امکانات، انسان‌ها را قرین اندوه می‌کند.^۳

مشابه

﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۴ بر آنان که گفتند: پروردگار ما الله است و پایداری ورزیدند، فرشتگان فرود می‌آیند که مترسید و غمگین مباشید، شما را به بهشتی که به شما وعده داده شده بشارت است.

۱۲.۲. آماج بلاها

﴿وَنُصَبِّ الْأَفَاتِ﴾^۵

(فرزندى که) آماج بلاهاست.

تشبیه

مشبه: انسان

مشبه‌به: هدف

وجه شبیه: نُصَبِّ هدفی است که به‌سوی آن نشانه می‌روند و امام انسان را به هدفی تشبیه کرده است که آفات و بلاها به‌سوی او نشانه می‌روند.

۱۳.۲. زمین خورده شهوت‌ها

﴿وَصَرِيحِ الشَّهَوَاتِ﴾^۱

(فرزندى که) زمین خورده شهوت‌هاست.

نکته

- اکثر انسان‌ها بر اثر تهاجم هواهای نفسانی و در مقابله شهوت‌ها شکست خورده و به هلاکت می‌رسند چراکه شهوات این ظرفیت را دارند که انسان را نابود کنند.^۲

مشابه

◇ امام علی (علیه السلام): «کم من عقل أسير، عند هوى أمير»^۳ چه بسیار است عقلی که زیر چنگال هوای نفس اسیر است.

۱۴.۲. جانشین مردگان

﴿وَخَلِيفَةِ الْأَمْوَاتِ﴾^۴

(فرزندى که) جانشین مردگان است.

نکته‌ها

- فرازونشیب‌هایی که امروز ما را به خود مشغول ساخته همان است که پیشینیان ما را به خود سرگرم ساخت. آن‌ها رفتند و این ارثیه را برای ما به جا گذاشتند.^۵
- این جمله بیان می‌دارد که انسان چندان در این دنیا باقی نمی‌ماند پس باید چشم‌هایش را باز کند تا دنیا را جایگاه ابدی خود نبیند.^۶

۱. صَرِيح: زمین خورده؛ کسی که مغلوب می‌شود؛ از ریشه «صَرَعَ» به معنای زمین خوردن؛ مُصَارَع به معنای کشتی‌گیر و آن کسی است که دیگری را بر زمین می‌زند.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۱۹.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۴. خَلِيفَة: جانشین؛ به کسی که به حق بر جای دیگری می‌نشیند «خلیفه» می‌گویند اما کسی که به ناحق بر جای دیگری تکیه می‌زند «خالفه» نام دارد.

۵. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۱۹.

۶. فرزندان این چنین باید بود، ج ۲، ص ۱۹.

۱. تحریم، ۲.

۲. قَرِين: هم‌نشین، همدم.

الْأَحْزَانِ: اندوه‌ها؛ به اندوهی اطلاق می‌شود که در ارتباط با گذشته و پیشینه انسان است.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۱۸.

۴. فصلت، ۳۰.

۵. نُصَبِّ: آماج؛ چیزی مقابل چشم و مورد توجه؛ اهدافی که تیراندازان آن را نشانه می‌گیرند؛ المنصوب.

نکته

- این جمله می‌رساند که امام علیه السلام خود را در شرایطی مشاهده می‌کند که رو در روی آخرت قرار گرفته است که به پایان عمر و دست شستن از تعلقات دنیا اشاره دارد.^۱

۵. نتیجه توجه به چالش‌های دنیا

«مَا يَزَعُنِي عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ وَالْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي»^۲

دریافتم که باید دیگران را رها سازم و به خود پردازم و همهی همت خود را در کار آخرت به کار بندم.

نکته

- منظور امام این است که ابتلائات دنیا و آمد و شد روزگار و رو آوردن آخرت چنان سنگین بود که مرا از توجه به غیر خود منع کرد و موجب شد به درون خویش فرو روم و به توجه در حال خود مشغول باشم.^۳

مشابه

- ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَصُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾^۴ به خودتان بپردازید. هر گاه شما هدایت یافید، آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی‌رساند.
- ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْأَحْجَارُ﴾^۵ خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ‌هاست حفظ کنید.

۶. اندیشه در سرنوشت خویش

«غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمُومُ نَفْسِي»^۶

هر چند در اندیشه مردم هستم در فکر خویش نیز باشم و غم خویش نیز بخورم.

نکته‌ها

- مقصود امام علیه السلام از نپرداختن به غیر منصرف کردن ذهن از سرگرمی‌های غافل‌کننده

۱. منشور تربیت، ص ۱۰۶.

۲. يَزَعُنِي: مرا باز می‌دارد؛ از ریشه «وَزَعَ» بر وزن «وَضَعَ» به معنای بازداشتن؛ یکفنی.

۳. منشور تربیت، ص ۱۰۷.

۴. مانده، ۱۰۵.

۵. تحریم، ۶.

۶. تَفَرَّدَ بِي: مرا تنها و منفرد کرد؛ «تفرد» فعل لازم است که با باء حرف جر متعدی شده است.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنْتُ مِنْ إِذْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي وَجُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ وَإِقْبَالَ الْآخِرَةِ إِلَيَّ مَا يَزَعُنِي عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ وَالْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمُومُ نَفْسِي - [فَصَدَّقَنِي] فَصَدَّقَنِي رَأْيِي وَصَرَفَنِي عَنْ هَوَايَ وَصَرَحَ لِي مَخْصُ أَمْرِي فَأَفْضَى بِي إِلَى جِدِّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعَبٌ وَصِدْقٌ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ وَوَجَدْتُكَ بَعْضِي بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي حَتَّى كَأَنَّ شَيْئًا لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي وَكَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي [هَذَا] مُسْتَظْهِرًا بِهِ إِنَّ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَنَيْتُ.

۳. پشت کردن دنیا

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنْتُ مِنْ إِذْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي»^۱

اما بعد، از پشت کردن دنیا به خود آگاهی یافتم.

نکته‌ها

- عبارت «أَمَّا بَعْدُ» جانشین جمله‌ای است که محذوف است یعنی «اما بعد الحمد و الثناء».
- ایمان و معرفت انسان به حقیقت حیات موجب می‌شود که هر اندازه بیشتر در سراسیمگی عمر قرار می‌گیرد حالت تبه و درون نگری بیشتری پیدا می‌کند.^۲

۳.۱. سرپیچی روزگار

«وَجُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ»^۳

و از چیره شدن روزگار بر خود (آگاهی یافتم).

۴. روی آوری آخرت

«وَإِقْبَالَ الْآخِرَةِ إِلَيَّ»

و از روی آوردن آخرت به‌سوی خود (آگاهی یافتم).

۱. تَبَيَّنْتُ: کشف کردم؛ آگاه شدم.

إِذْبَارُ: پشت کردن؛ از ریشه «ذَبَرَ»؛ بر ضد اقبال است.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۲۰.

۳. جُمُوح: سرکشی؛ نافرمانی؛ «جُمُوح» بر وزن «قَبُول» در اصل به معنای حیوان چموش است؛ به انسان سرکش و حوادث و برنامه‌هایی که در اختیار انسان نیست اطلاق می‌شود.

دیگران است.^۱

● امیرالمؤمنین مانند انسان‌های عادی نیست و غم‌خوار مردم است گرچه امام دشواری‌های پیش روی خود را می‌بیند اما نمی‌تواند فقط به خود بیندیشد و دل نگران مسیر دشوار پیش روی مردم است.^۲

● انسان می‌تواند دو نوع نگاه به خویش داشته باشد: اول آنکه از باب خودشیفتگی و حب نفس به خود توجه کند و در درون خود غوطه‌ور شود که نتیجه این نگاه بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به دیگران و بروز خودپرستی و خودخواهی است. دوم اینکه به خود بنگرد و در زیروهم‌های حیات خویش دقیق شود که نتیجه چنین تأمل و تدبری خودشناسی و کشف استعدادها و اغتنام فرصت‌هاست که معرفتی الهی است و به وجود انسان ارزش می‌دهد.^۳

۷. راهکار غلبه بر هوای نفس

«فَصَدَّقْنِي رَأْيِي وَصَرَّفْنِي عَنْ هَوَايَ»^۴

این اندیشه مرا بازگرداند و از هوای نفس مانع شد.

نکته

● هرچه بصیرت نسبت به حیات جاویدان بیشتر باشد و بی‌اعتباری دنیا برای شخص روشن تر شود از سلطه هواهای نفسانی بیشتر رهایی یافته و در چارچوب عقل و ایمان بهتر قرار می‌گیرد.^۵

۸. حقیقت سرنوشت

«وَ صَرَّحْ لِي مَخْضُ أَمْرِي»^۶

و حقیقت سرنوشتم را برای من روشن ساخت.

۹. اندیشه جدی در سرنوشت خویش

«فَأَفْضَى بِي إِلَى جَدِّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ»^۱

مرا به تلاشی جدی برانگیخت که در آن بازیچه‌ای نبود.

نکته‌ها

● امام در این جمله به یکی از اندوه‌هایی که انسان را در بر می‌گیرد اشاره می‌کند که آن گرفتار شدن به لعب و فاصله گرفتن از جدیت است.^۲

● پرداختن به امور آخرت و تلاش برای جلب رضای خالق و فراهم سازی زاد و توشه بیشتر برای آخرت از اموری است که با جدیت هرچه تمامتر در زندگی مؤمن، موحد پیگیری می‌شود.^۳

مشابه

◇ «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ»^۴ بدانید که زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است.

◇ «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»^۵ آیا پندارید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به نزد ما بازگردانده نمی‌شوید؟

۱۰. صداقت با خویشتن

«وَ صِدْقٍ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ»^۶

و با حقیقت آشنا ساخت که در آن دروغی راه نداشت.

نکته

● امام به جایی رسیده که تمام وجود خویش را به کلمه صدق بدل کرده است. صدق با خدا، صدق با خویشتن خویش و صدق با خلق. و هیچ بارقه‌ای از کذب نیست و فقط

۱. أَفْضَى: رساند؛ از ریشه «افضاء» و «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است. گویی در فضای او وارد شده است.

جَدِّ: جدی؛ کوشش و تلاش به شکل حقیقی و ایستادن در پای آن. لَعِبٌ: شوخی؛ بی‌اهمیت دانستن هر کار و به شوخی و بازیچه گرفتن آن است.

۲. منشور تربیت، ص ۱۱۲.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۲۱.

۴. حدید، ۲۰.

۵. مؤمنون، ۱۱۵.

۶. لَا يَشُوبُ: مخلوط نمی‌کند، نمی‌آمیزد؛ از ماده «شوب» به معنای آمیختن؛ الخلط و قد شُبْتُ الشیء.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۲۰.

۲. منشور تربیت، ص ۱۰۸.

۳. منشور تربیت، ص ۱۰۹.

۴. صَدَّقْنِي: مرا منصرف کرد؛ از ریشه «صَدَف» بر وزن «حَدَف» به معنای اعراض کردن و روی گرداندن از چیزی است.

۵. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۲۰.

۶. صَرَّحَ: آشکار کرد، تصریح کرد؛ از ریشه «صَرَّحَ» به معنای روشن کردن و آشکار ساختن است؛ به امارت‌ها و قصرهایی که از دور آشکارا دیده می‌شوند «صَرَّحَ» می‌گویند.

مَخْضُ: خالص؛ یک‌دستی؛ جمع «مَخَاضٍ»: خالص و پاک و صریح؛ الخالص من کل شیء.

راستی و حقیقت است.^۱

۱۱. جایگاه فرزندان نزد والدین

«وَجَدُّكَ بَعْضِي بَلْ وَجَدْتُكَ كَلِّي»

تو را جزیی از وجود خود بلکه تمام وجود خودم یافتم.

نکته‌ها

- اشاره به این دارد که فرزند از پدر و مادر متولد می‌شود و اجزای او برگرفته از اجزای آن‌هاست.^۲
- مخاطب امام در این نامه فرزند معصومش است که از جهت پیوند نسبی جزئی از وجود آن حضرت است و از نظر موقعیت معنوی امامت و خلافت پیامبر ﷺ تمام وجود او را تشکیل می‌دهد.^۳

۱۲. جایگاه خاص امام حسن نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام)

«حَتَّى كَأَنَّ شَيْئاً لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي وَ كَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي»^۴

گویی که اگر ناراحتی به تو رسد، به من رسیده و اگر مرگ دامانت را بگیرد گویا دامن مرا گرفته است.

نکته

- امام (علیه السلام) خود و فرزند خویش را یکی معرفی می‌کند، چونان روحی که در دو بدن قرار گرفته است و این رابطه‌ای عادی میان پدر و فرزند نیست بلکه رابطه‌ای معنوی و روحانی است که میان شخصیت‌های بزرگ الهی برقرار می‌شود.^۵

مشابه

«أَنْتَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي، لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِي، وَ دَمُكَ مِنْ دَمِي»^۶ تو وصی و وارث من هستی گوشت تو از گوشت من و خون تو از خون من است.

۱. منشور تربیت، ص ۱۱۵.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۷۲.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۲۱.

۴. أَصَابَ: اصابت کرد؛ رسیدن هر امری به انسان اما غالباً در معنای منفی به کار می‌رود و به حوادث ناپسند اطلاق می‌شود.

۵. منشور تربیت، ص ۱۱۸.

۶. جامع الأخبار (للشعیری)، ص ۱۴.

۱۳. اتحاد و یگانگی پدر و فرزند

«فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي»^۱

به این جهت اهتمام به کار تو را اهتمام به کار خود یافتم.

۱۴. فلسفه نوشتن نامه امام

«فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا مُسْتَظْهِراً بِهِ إِنَّ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَنِيْتُ»^۲

از این رو این نامه را برای تو نوشتم تا تکیه گاه و پشتیبانی تو باشد خواه من زنده باشم یا نباشم.

نکته‌ها

- امام (علیه السلام) تصریح می‌کند که این نامه را به این قصد می‌نویسم که پشت فرزند را قوی کند و او را کمک کند.
- جمله «إِنَّ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَنِيْتُ» اشاره به جاودانگی محتوای نامه است.

۱. عَنَانِي: برای من مهم شد؛ مرا به خود مشغول داشت؛ از ریشه «عَنَى» به معنای قصد.

۲. مُسْتَظْهِر: کمک خواه، خواهان پشتیبانی؛ باب استفعال از ماده «ظَهَرَ» به معنای پشت.

فَإِنِّي أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ أَيْ بُنَى وَلُزُومِ أَمْرِهِ وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ وَالْإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ وَ أَيْ سَبَبِ أَوْثَقٍ مِنْ سَبَبِ بَيْنِكَ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنَّ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ.

۱۵. سفارش به تقوا و یاد خدا

۱.۱۵. سفارش به تقوا

«فَإِنِّي أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ أَيْ بُنَى»

پسرم! تو را سفارش می‌کنم به تقوای الهی.

۲.۱۵. التزام به فرمان خدا

«وَلُزُومِ أَمْرِهِ وَ عِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ»^۱

و ملازمت امرش، و آباد کردن دل به یادش.

نکته‌ها

● تقوی الهی اولین اصل امیرالمؤمنین است که رعایت آن بر اساس وعده‌هایی که خداوند

داده است مستلزم حق‌ها بر خداوند است.^۲

● ذکری که مایه آرامش و نورانیت دل می‌شود و انسان را از گناه باز می‌دارد و به اجرای اوامر الهی وادار می‌سازد ذکر قلبی است.^۳

مشابه

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۴ آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۵ در حقیقت، کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند.

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ﴾^۶ و در نیکوکاری و

۱. لُزُومِ أَمْرِهِ: ملازمت با امر او.

عِمَارَةُ: آباد کردن.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۲۲.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۲۲.

۴. رعد، ۲۸.

۵. اعراف، ۲۰۱.

۶. مائده، ۲.

پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید.

۱۶. چنگ زدن به ریسمان خدا

«وَ الْإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ»

و چنگ زدن به ریسمانش [سفارش می‌کنم].

نکته

● منظور از «وَ الْإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ» اشاره به چنگ زدن به قرآن است.

مشابه

﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا﴾^۱ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید.

۱۷. محکم‌ترین وسیله نجات

«وَ أَيْ سَبَبِ أَوْثَقٍ مِنْ سَبَبِ بَيْنِكَ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنَّ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ»^۲

و کدام رشته محکم‌تر از رشته بین تو و خداوند است اگر به آن چنگ زنی؟!

نکته

● امام برای اینکه ذهن مخاطب را به کنکاش و تلاش وادارد این پرسش را مطرح می‌کند که از میان همه اسباب ظاهری و باطنی؛ مادی و معنوی؛ و هرچه بشر به آن بیندیشد کدام سبب می‌تواند محکم‌تر از آن سببی باشد که انسان را به خدا متصل کند؟ به شرطی که از آن سبب روی نگرداند. این سبب همان حبل الله متین و همان اسلام ناب است که انسان را فرا می‌خواند تا به همه طاغوت‌ها پشت کند.^۳

مشابه

﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا﴾^۴ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید.

۱. آل عمران، ۱۰۳.

۲. أَوْثَقٌ: محکم‌تر.

۳. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۲۸.

۴. آل عمران، ۱۰۳.

نکته

● منظور از اینکه با یاد مرگ دل را شکسته و خاشع گرداند، به این معناست که زیاد به یاد مرگ بودن، باعث ترس می‌شود و دل را از چموشی در میدان خواستها باز می‌دارد، و آن را از اوج خودخواهی و لغزش خودپسندی و جانبداری از خشم، به خواری و ذلت می‌کشاند.^۱

مشابه

◇ ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۲ همه چیز فانی است و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می‌ماند.

۱۸. ۳. دوری کردن از غفلت

﴿وَبَصَّرَهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا وَحَذَرَهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ وَفُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ﴾^۳
با نشان دادن فجایع دنیا قلب را بینا گردان، و از هجوم حوادث روزگار، و قبح گردش شبها و روزها بر حذر دار.

نکته

● ﴿فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ﴾ اشاره به این دارد که با گذشت روزها و شبها دگرگونی‌های ناخوشایندی در زندگی بشر رخ می‌دهد و فضای زندگی را تاریک می‌سازد.^۴

مشابه

◇ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تِلْكَ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ﴾^۵ ای مردم، به یقین، برای شما از جانب پروردگارتان اندرز، و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست.
◇ ﴿إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۶ در حقیقت، نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد. خدا شنوای بیناست.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۲۱۵.

۲. الرحمن، ۲۶ و ۲۷.

۳. حَذَرُ: بترسان.

صَوْلَةُ: هجوم سختی‌ها.

فُحْشَ: زشتی.

تَقَلُّبِ: دگرگونی.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۸۲.

۵. یونس، ۵۷.

۶. نساء، ۵۸.

أَخِي قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ أَمْنُهُ بِالزَّهَادَةِ وَ قَوِّهِ بِالْيَقِينِ وَ تَوَرَّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ ذَلَّلَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ وَ بَصَّرَهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا وَ حَذَرَهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ وَ فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ وَ اعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ وَ ذَكِّرْهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ.

۱۸. اندرزهای امام برای تکامل روح

۱. ۱۸. احیای قلب

﴿أَخِي قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ أَمْنُهُ بِالزَّهَادَةِ وَ قَوِّهِ بِالْيَقِينِ وَ تَوَرَّهِ بِالْحِكْمَةِ﴾^۱
دلت را با موعظه زنده کن، و با بی‌رغبتی به دنیا بمیران، آن را با یقین قوی کن و با حکمت نورانی نما.

نکته

● نور حکمت که همان تشخیص حق و باطل و صحیح و غلط است هر اندازه بر دلی بتابد با بصیرت و معرفت بیشتر راه حق را انتخاب خواهد کرد.^۲

مشابه

◇ ﴿وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾^۳ و جان‌ها به گلوگاه‌ها رسید.
◇ ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۴ به هرکس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است.

۱۸. ۲. راه مهار کردن روح سرکش

﴿وَ ذَلَّلَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ﴾^۵

و با یاد مرگ فروتن و خوار کن، و به اقرار به فانی شدن همه چیز وادار.

۱. أَخِي: زنده کن؛ از ماده «حَيَّ» به معنای زنده کردن.

أَمْنُهُ: آن را بمیران.

قَوِّهِ: آن را قوی کن.

تَوَرَّهِ: نورانی کن.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۲۵.

۳. احزاب، ۱۰.

۴. بقره، ۲۶۹.

۵. ذَلَّلَ: ذلیل کن.

قَرَّرَ: اقرار بگیر.

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۱ زیرا چشم‌ها نیستند که کور می‌شوند، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارند کور باشند.

۴.۱۸. دقت در زندگی پیشینیان

«وَاعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ وَذِكْرُهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ»
 اخبار گذشتگان را به او ارائه کن، آنچه را بر سر پیشینیان آمد به یادش آور.

۱۹. سیر و سیاحت

۱.۱۹. سیر و سفر در دیار و آثار گذشتگان

«وَسِيرْ فِي دِيَارِهِمْ وَآثَارِهِمْ فَانْظُرْ فِيمَا فَعَلُوا وَعَمَّا انْتَقَلُوا وَآيِنَ حَلُّوْا وَنَزَلُوا»^۱

در شهرهای آنان و در میان آثارشان سیاحت کن، در آنچه انجام دادند و اینکه از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند و منزل کردند دقت کن

نکته‌ها

- دقت در فراز و نشیب‌های زندگی پیشینیان که آنان همه گونه تلخ و شیرینی‌های روزگار را چشیده‌اند و عاقبت خوبی‌ها و بدی‌های خود را دریافته‌اند از بهترین موضوع تاثیرگذار بر زندگی انسان است.^۲
- امام علی علیه السلام در اینجا سیر در دو حوزه را توصیه می‌فرماید: اول سیر در دیار گذشتگان یعنی تامل و تدبیر در شرایط و موقعیت‌های مکانی آن‌ها که انسان درمی‌یابد که چه مواهب و موقعیت‌هایی در اختیار آن‌ها قرار داشته است و دوم سیر در آثار آنان یعنی تامل در آنچه از گذشتگان باقی مانده است.^۳
- دو واژه «حلوا» و «نزلوا» دو تعبیر مربوط به سفر است و در باب قافله از این کلمات استفاده می‌شود یعنی هر کاروان در سفر خویش محل حلول و نزول دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان کار اهل دنیا از تعابیر سفر و رحلت استفاده می‌نماید که مانند قافله‌ای

۱. سیر: سیر کن؛ از ریشه «سیر» گرفته شده که معنای رفتن و حرکت کردن است البته حرکتی که منحصر به تغییر مکان خارجی و انتقال از جایی به جای دیگر نباشد؛ مجموعه رفتار و منش عملی هر انسان را سیره می‌نامند که از همین ریشه است.

فَانْظُرْ: بنگر؛ از ماده «نظر» به معنای دیدن است اما نه دیدن عادی بلکه دیدنی همراه با سیر یعنی نحوه نگرستی که از دل آن تعمق و تفکر و تدبیر بیرون می‌آید.

حَلُّوْا: فرود آمدند.

نَزَلُوا: منزل کردند.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۲۶.

۳. منشور تربیت، ص ۱۸۶.

لا هُمْ يُنْصَرُونَ^۱ و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی کند؛ و نه از او شفاعتی پذیرفته، و نه به جای وی بدلی گرفته می شود؛ و نه یاری خواهند شد.

♦ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: لَمَّا حَضَرَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام الْوَفَاةَ بَكَى فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ تَبْكِي وَ مَكَانَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَكَانَكَ الَّذِي أَنْتَ بِهِ وَقَدْ قَالَ فِيكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا قَالَ وَقَدْ حَجَّجْتَ عَشْرِينَ حَجَّةً رَاكِباً وَعَشْرِينَ حَجَّةً مَاشِياً وَقَدْ قَاسَمْتَ رَبَّكَ مَالَكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى التَّغَلَّ فَقَالَ عليه السلام إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصْلَتَيْنِ هُوَ الْمَطْلَعُ وَفِرَاقِ الْأَحِبَّةِ^۲ امام باقر علیه السلام می فرمود: چون وفات امام حسن علیه السلام در رسید، گریه کرد، باو عرض شد، پسر پیغمبر! گریه می کنی: در صورتی که نزد رسول خدا چنان مقامی داری؟! و پیغمبر در باره تو چنین و چنان فرموده، و بیست بار پیاده به حج رفته ای، و سه بار تمام دارایی ات را نصف کرده ای حتی کفشت را (و در راه خدا به فقرا داده ای). فرمود: من تنها برای دو مطلب می گریم: بیم موقف (حساب روز قیامت یا از بیم خدا) و از جدایی دوستان.

♦ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ^۳ همین کسانی که زندگی دنیا را به [بهای] جهان دیگر خریدند. پس نه عذاب آنان سبک گردد، و نه ایشان یاری شوند.

هستند که باید بدانند سیرشان به کجا منتهی می شود و محل فرود و نزولشان کجاست.^۱

مشابه

♦ ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ﴾^۲ بگو: در زمین بگردید و بنگرید فرجام کسانی که پیشتر بوده [و] بیشترشان مشرک بودند چگونه بوده است.

♦ ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونْ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۳ آیا در زمین گردش نکرده اند، تا دلهایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوشهایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت، چشمها کور نیست لیکن دلهایی که در سینه هاست کور است.

♦ ﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ﴾^۴ بعد از خود چه باغها و چشمه سارها بر جای گذاشتند* و کشتزارها و خانه های نیکو* و نعمتی که در آن غرق شادمانی بودند.* بدین سان بودند و ما آن نعمتها را به مردمی دیگر واگذاشتیم.* نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین و نه به آنها مهلت داده شد.

۲.۱۹. پیمودن مسیر پیشینیان

﴿فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدْ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَحِبَّةِ وَ حَلُّوا [دَارَ] دِيَارِ الْغُرَبَةِ وَ كَانَتْكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ﴾^۵

می یابی که از کنار دوستان رفتند، و به دیار غربت وارد شدند، و گویی تو هم به اندک زمانی چون یکی از آنان خواهی شد.

مشابه

♦ ﴿وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ

۱. همان، ص ۱۸۹.

۲. روم، ۴۲.

۳. حج، ۴۶.

۴. دخان، ۲۵ تا ۲۹.

۵. تَجِدُهُمْ: آنها را می یابی.

انْتَقَلُوا: منتقل شدند.

۱. بقره، ۴۸.

۲. الزهد، ص ۷۹.

۳. بقره، ۸۶.

فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ وَدَعْ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ وَامْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ.

۲۰. چهار دستور سرنوشت ساز

۱. ۲۰. آباد کردن آخرت

«فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ»^۱

پس منزلگاه نهایی ات را اصلاح کن.

نکته ها

- مقصود از فروش آخرت به دنیا تقدم بخشیدن به هواهای نفسانی بر خواسته های عقلی و الهی است موضوعی که مبارزه و جهاد مداوم را می طلبد.^۲
- عبارت «لَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ» اشاره به این دارد که متاع پر ارزش آخرت و سعادت جاویدان را به بهای اندک و بی ارزش زرق و برق دنیا مفروش.^۳
- امام برای اینکه فرزند خود در جایگاه صلاح و شایستگی و اصلاح قرار دهد به او دستور می دهد که روش او به گونه ای باشد تا هم دنیایش اصلاح شود و هم آخرتش.^۴

مشابه

- ◇ به نقل از امام زین العابدین: «وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي فَإِنَّهَا دَائِرُ مَقَرِّي»^۵ خدایا آخرتم را اصلاح کن چراکه سرای جاویدان من است.
- ◇ «اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»^۶ در میان قومم جانشین من باش و به اصلاح برخیز و از راه و روش مفسدان پیروی مکن.

◇ «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَتَقَلَّبَكُمُ وَ مَثْوَاكُم»^۱ و خدا محل رفت و بازگشت شماو قرارگاهتان را می داند.

◇ «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»^۲ او پروراننده من است و مرا منزلتی نیکو داده و ستمکاران رستگار نمی شوند.

۲۰. ۲. نفروختن آخرت به دنیا

«وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ»^۳

و آخرت را با دنیا معامله مکن.

مشابه

◇ «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»^۴ آنان کسانی هستند که گمراهی را به جای هدایت خریدند، پس تجارتشان سود نکرد و از راه یافتگان [به سوی حق] نبودند

۲۰. ۳. نهی از سخن گفتن بدون علم

«وَدَعْ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ»^۵

درباره آنچه علم نداری سخن مگو.

نکته

- سخن گفتن که یکی از بزرگترین نعمت های الهی بر انسان محسوب می شود در منطق امیرالمؤمنین باید تبدیل به بهترین ابزار در مسیر سعادت و صلاح انسان شود نه تباهی و انحراف او یعنی آنچه نمی داند و به او ارتباطی ندارد را نگوید.^۶

مشابه

◇ «وَلَا تَقُفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»^۷ و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن.

۱. محمد، ۱۹.

۲. یوسف، ۲۳.

۳. لَا تَبِعْ: نفروش؛ از ریشه «بيع» و از الفاظ اضداد به شمار می آید و هم معنای خرید و هم معنای فروش دارد اما هنگامی که به همراه «شراء» می آید به معنای فروختن است.

۴. بقره، ۱۶.

۵. دَع: رها کن.

۶. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۱۲۸.

۷. اسراء، ۳۶.

۱. مَثْوَاكَ: منزلگاه تو؛ «مَثْوَى» به معنای جایگاه است و این جایگاه ممکن است دنیوی باشد یا اخروی؛ از ریشه «ثَوَى» به معنای استقرار و ثبات در مکان مشتق شده و به معنای منزل و محل اقامت است؛ محلّ الإقامة.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۱۲۷.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۹۲.

۴. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه های نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۵۸.

۵. البلد الأمين و الدرع الحصین، ص ۱۲۳.

۶. اعراف، ۱۴۲.

﴿إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ شما را فقط به بدی و زشتی فرمان می‌دهد، و [وامی دارد] تا بر خدا، چیزی را که نمی‌دانید بر بندید.

۴.۲۰. لزوم شناخت محدوده و توانایی خود

﴿وَالْخَطَابُ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ﴾

و در باره وظیفه‌ای که بر عهده‌ات نیست حرفی نزن.

نکته

● انسان باید بداند که اگر فراتر از محدوده توانایی خویش گام بردارد و مشغول مسائلی شود که بدان نیاز و توان ندارد نتیجه معکوس خواهد دید.^۲

مشابه

﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَصُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان پردازید. هر گاه شما هدایت یافتید.

﴿عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مَنْ تَزَيَّا بَغِيرِ زِيٍّ فَقَتِلَ فَلَا دِيَّةَ وَلَا قَوْدَ﴾^۴ کسی که به غیر زی خود درآید پس کشته شود نه دیه دارد و نه قصاص.

۵.۲۰. لزوم شناخت هنگام عمل

﴿وَأَمْسِكْ عَنْ طَرِيقِي إِذَا خِفْتُ ضَلَالَتَهُ﴾^۵

در راهی که از گمراهی در آن بررسی قدم منه

نکته

● از نظر امام علی (ع) هر انسان مسلمان نه تنها باید در گفتار از سر معرفت سخن بگوید بلکه در مقام عمل نیز باید به این اصول پایبند باشد باید کاری انجام دهد که به مبدا و مقصد آن آگاهی داشته باشد.^۶

مشابه

﴿إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبِعْ وَأَمْرٌ بَيْنَ غِيهِ فَيُجْتَنَّبْ وَأَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عَلَيْهِ عِلْمُهُ إِلَى

اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ﴾ همانا امور بر سه قسم اند امری که درستی و هدایت آن روشن است پس پیروی می‌شود؛ امری که گمراهی‌اش روشن است پس از آن پرهیز می‌شود و امری که مشکل و مشتبه است پس علمش به‌سوی خدا و رسولش ارجاع داده می‌شود.

﴿وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا﴾^۱ و چون راه هدایت را مشاهده کنند، آن را راه و رسم زندگی نگیرند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راه و روش خود گیرند.

﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا﴾^۲ ما قرآنی شگفت شنیدیم به راه راست هدایت می‌کند. پس ما بدان ایمان آوردیم.

۶.۲۰. رعایت احتیاط در شبهات

﴿فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الصَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ﴾^۳

زیرا حفظ خویش به هنگام سرگردانی بهتر از این است که آدمی خود را در امور خطرناک اندازد.

نکته

● مقصود توقف در برابر کارهای شبهه‌ناک و شتاب نداشتن در حرکت از طریقی است که انجامیدن آن به حق مورد تردید است، زیرا ایستادن و دقت کردن او برای جست‌وجوی حقیقت تا این که راه برایش روشن شود بهتر است از بیراهه رفتن و ارتکاب عملی که خطر گمراهی در آن باشد.^۵

مشابه

﴿دَعُ مَا يُرِييكَ إِلَى مَا لَا يُرِييكَ﴾^۴ آنچه تو را به شک می‌افکند رها کن و به‌سوی راهی برو که در آن شک و تردید نداری.

﴿فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ اتَّكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ

۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۲.

۲. اعراف، ۱۴۶.

۳. جن، ۲۱.

۴. رُكُوب: سوار شدن بر چیزی.

الْأَهْوَال: مسائل هراسناک و مهیب؛ جمع «هول».

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۲۱۷.

۶. الغارات، ج ۱، ص ۱۲۷.

۱. بقره، ۱۶۹.

۲. منشور تربیت، ص ۲۰۰.

۳. مانده، ۱۰۵.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۴۲.

۵. أَمْسِكْ: خودداری کن.

۶. منشور تربیت، ص ۲۰۲.

هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ^۱ کسی که امور مشتبه را رها کرد از محرمات نجات یافت و هرکه مشتبهات را اخذ کرد مرتکب محرمات شد و از جایی که نمی‌داند هلاک گردید.

وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ وَانْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ وَبَايْنُ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَلَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَانِمٍ وَخُصِ الْعَمَرَاتُ [إِلَى الْحَقِّ] لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ.

۲۱. امر به معروف و نهی از منکر

۱.۲۱. دستور به امر به معروف و نهی از منکر

«وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ وَانْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ وَبَايْنُ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ»^۱
امر به معروف کن تا اهل آن باشی، با دست و زبان نهی از منکر نما، و با کوشش از اهل منکر جدا شو.

نکته

● اشخاصی که عهده دار امر به معروف و نهی از منکر می‌شوند باید صالح باشند و به آنچه امر می‌کنند و هرچه را که نهی می‌کنند باید تارک آن باشند.^۲

مشابه

◇ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهِ مُكْفَهَرَةٍ»^۳ پیغمبر به ما دستور داد که اهل منکر را با چهره‌ای عبوس ملاقات کنیم.

◇ ﴿يَوْمُنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۴ به خدا و روز قیامت ایمان دارند؛ و به کار پسندیده فرمان می‌دهند و از کار ناپسند باز می‌دارند؛ و در کارهای نیک شتاب می‌کنند، و آنان از شایستگانند.

◇ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۵ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.

۱. اُمُرٌ: دعوت کردن؛ طلب نمودن؛ وادار کردن دیگران به انجام کاری.

مَعْرُوفٌ: چیزی که شناخته شده باشد.

بَايْنٌ: دوری کن.

۲. اندیشه سیاسی - تربیت علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶۸.

۳. کافی، ج ۵، ص ۵۹.

۴. آل عمران، ۱۱۴.

۵. صف، ۲ و ۳.

۱. کافی (ط، دار الحديث)، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲.۲۱. امر به جهاد

«وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»^۱

در راه خدا جهاد کن جهدی کامل.

نکته

● منظور از حق جهاد این است که هر مقدار که در توان انسان است باید در راه خدا جهاد کند و آن مقدار را با نیت پاکیزه و بر طبق روش های الهی به کار بگیرد.^۲

مشابه

◇ «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»^۳ و در راه خدا چنانکه حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید.

◇ «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»^۴ در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملا متگری نمی ترسند.

◇ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»^۵ ای پیامبر، با کفار و منافقان جهاد کن و بر آن ها سخت بگیر. جایگاهشان جهنم است که بد سرانجامی است.

۳.۲۱. پرهیز از رکود در مجاهده

«وَلَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ»

و ملامت ملامت کنندگان تو را از جهاد در راه خدا باز ندارد.

نکته ها

● این عبارت اشاره به این است که گاهی افراد آلوده اطراف انسان های مجاهد و مبارز را

۱. جَاهِدْ: جهاد کن؛ جهاد و مجاهده از ریشه «جهد» یا «جُهد» است که به نظر می رسد این دو ریشه از نظر معنایی با یکدیگر تفاوت دارند. «جهد» به معنای مشقت و درستی و سختی است و «جُهد» نهایت توان و نیرومندی را دارد. پس جهاد و مجاهده را می توان دو گونه تعریف کرد: جهاد عبارت از آن است که انسان نفس خود را وادار به مشقت کند و در درون خود دشواری و سختی را جایگزین راحتی و آسودگی نماید. دوم: جهاد آن است که انسان تمام نیرو و توان خویش را در رسیدن به مقصود به کار گیرد.

۲. منشور تربیت، ص ۲۳۲.

۳. حج، ۷۸.

۴. مانده، ۵۴.

۵. تحریم، ۹.

می گیرند و با ملامت و سرزنش می خواهد سدی جلوی راه آن ها درست کنند.^۱

● امام توصیه می فرماید که انسان مجاهد که هدف خود را تعیین و مقصد خویش را مشخص کرده است نباید به دلیل این طعنه ها راه خویش را گم کند.^۲

مشابه

◇ «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»^۳ در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند: «هان، بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید.

◇ «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»^۴ در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش.

۴.۲۱. مجاهده حقیقی

«وَحُصِ الْعَمَرَاتِ [إِلَى الْحَقِّ] لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ»^۵

به راه حق هر جا که باشد در مشکلات و سختی ها فرو شو.

نکته

● امام توصیه می کند که انسان باید در وادی حق دریا دل باشد و از روی ترس و بزدلی و قواعد کاسب کارانه به حقیقت نگاه نکند بلکه تمام تلاش خود را بکند تا در این مسیر شتابان حرکت کند.^۶

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۹۶.

۲. منشور تربیت، ص ۲۳۷.

۳. فصلت، ۳۰.

۴. مانده، ۵۴.

۵. حُصِ: فرو برو؛ از ریشه «خوض» به معنای فرو رفتن.

الْعَمَرَاتِ: مشکلات؛ آب فراوانی که در محل گودی جمع شده و آنجا را پوشانده است؛ جمع الغمرة و هی اللجة فی البحر و کنایة عن الشدائد.

۶. منشور تربیت، ص ۲۳۸.

وَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ وَ عَوَّدَ نَفْسَكَ [الصَّبْرَ] التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ وَ نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ.

۲۲. دین شناسی و شکیبایی

۲۲.۱. امر به تفقه در دین

وَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ^۱

در پی فهم دین باش.

نکته

● منظور این است که حقایق دینی اعم از اصول و فروع را به طور کامل درک کن و تنها به صورت قناعت نکن بلکه با عمق آن‌ها آشنا شو.^۲

مشابه

﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾^۳ اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند و گامهایتان را استوار می‌دارد.

﴿فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۴ پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را -وقتی به‌سوی آنان بازگشتند بیم دهند- باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟

﴿قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ﴾^۵ و فرمود: خدا خیر هر که را خواهد او را در دین فقیه و دانا سازد.

﴿قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا يَا بَشِيرُ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَغْنِ

۱. تَفَقَّهُ: آگاهی؛ از ریشه «فَقَّه» مشتق شده که معنای دانستن و کسب آگاهی از آن استنباط می‌شود. این واژه دو ویژگی دارد اول آن که به نوعی از آگاهی اطلاق می‌شود که از متن بر می‌خیزد نه آنکه از هر مسیر و مجرای به درآید. به عبارت دیگر فقه دانی است که منبع و منشأ مشخصی دارد و بر پایه متن و سندی تحصیل می‌شود و دوم اینکه فقه آن است که به دانی اطلاق می‌شود که از عمق برخوردار بوده و نیازمند تعقل است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۹۷.

۳. محمد، ۷.

۴. توبه، ۱۲۲.

۵. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۰۷.

بِفَقْهِهِ احْتِجَاجٌ إِلَيْهِمْ فَإِذَا احْتِجَاجٌ إِلَيْهِمْ أَذْخَلُوهُ فِي بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ^۱ حضرت صادق علیه السلام به بشیر فرمود: هر یک از اصحاب ما که فهم دین ندارد خیری ندارد، ای بشیر هر مردی از ایشان که از نظر فهم دین بی‌نیاز نباشد به دیگران نیاز پیدا می‌کند و چون به آن‌ها نیازمند شد او را در گمراهی خویش وارد کنند و او نفهمد.

﴿وَقَالَ ع تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَ الرُّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ فَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا﴾^۲ دین خدا را بشناسید و عمیق‌نگری کنید که دین‌شناسی کلید بینش و کمال عبادت است و راه رسیدن به جایگاه‌های بلند و مراتب ستر و با عظمت در دین و دنیاست و برتری دین‌شناس بر عبادت پیشه همانند برتری خورشید بر ستارگان است و هرکس دینش را نشناسد خدا از هیچ کردار او خرسند نباشد.

۲۲.۲. سفارش به صبر و مقاومت

﴿وَ عَوَّدَ نَفْسَكَ [الصَّبْرَ] التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ وَ نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ﴾^۳

خود را در امور ناخوشایند به صبر و مقاومت عادت ده، که صبر در راه حق اخلاق نیکویی است.

نکته

● جمله «نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ» اشاره به این دارد که هر کار مثبتی با مشکلات و موانعی روبه روست و هر گاه انسان استقامت بر صبر نداشته باشد هرگز نمی‌تواند به آن دست یابد.^۴

مشابه

﴿وَ قَالَ ع لَا يَعْدُمُ الصَّبُورُ الظَّفَرُ وَ إِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ﴾^۵ آن حضرت فرمود: شکیبا پیروزی را از دست نمی‌دهد گر چه روزگار شکیبایی طولانی گردد.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

۲. تحف العقول، ص ۴۰۸.

۳. عَوَّدَ: عادت بده؛ از ریشه «عَوَّدَ» گرفته شده به معنای مراجعه مدام به یک کار است؛ واژه «عید» هم از همین ریشه است زیرا هر سال نشاط دوباره با خود به همراه می‌آورد و رحمت الهی به‌سوی مردم رجوع می‌کند؛ این ریشه را می‌توان به تمرین کردن و عادت نمودن نیز معنا کرد.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۴۹۷.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۵۳.

وَأَلْحِجِّي نَفْسَكَ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا إِلَى إِلَهِكَ فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى كَهْفٍ حَرِيْزٍ وَمَانِعٍ عَزِيْزٍ وَأَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَالْحِرْمَانَ وَ أَكْثَرَ الْإِسْتِخَارَةِ.

۲۳. پناهگاه محکم

۱. ۲۳. توکل به خداوند

«وَأَلْحِجِّي نَفْسَكَ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا إِلَى إِلَهِكَ»^۱

وجودت را در همه امور به خدای خود واگذار.

نکته

● ثمره توکل و اعتماد به خداوند آن است که انسان در هیچ یک از شرایط با بروز مشکلات و موانع ناامید نمی شود و خدا را به عنوان پشتیبانی قدرتمند در کنار خود ملاحظه می کند.^۲

۲. ۲۳. پناهگاه محکم

«فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى كَهْفٍ حَرِيْزٍ وَمَانِعٍ عَزِيْزٍ»^۳

که در این صورت خود را به پناهگاهی محکم، و نگاهبانی قوی وامی گذاری.

مشابه

◇ «يَا مَفْرَعِيْ عِنْدَ كُزَيْبِيْ وَيَا غَوْثِيْ عِنْدَ شِدَّتِيْ إِلَيْكَ فِرْعَوْنٌ وَبِكَ اسْتَعِثْتُ وَ لُذْتُ لَا أَلُوذُ بِسِوَاكَ»^۴ ای پناهم در هنگام اندوه و غم، ای فریادرسم هنگام سختی، به درگاه تو زاری و استغاثه کنم و به تو پناه آرم نه به دیگری.

◇ «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَقُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^۵ و نیز خدا پذیرفت توبه آن سه تن را که از جنگ تخلف کرده بودند، تا آن گاه که زمین با همه گشادگی بر آن ها تنگ شد و جان در تنشان نمی گنجید و خود دانستند که جز خداوند هیچ پناهگاهی که بدان روی آورند ندارند. پس خداوند توبه آنان بپذیرفت تا به او

۱. أَلْحِجِّي: پناه بده؛ از مصدر «الجا» به معنای پناه بردن همراه با تکیه کردن است. به عبارت دیگر «الجا» یعنی به کسی پناه بردن به منظور در امان ماندن از تهدیدها و نیز جلب منافع به سوی خویش.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۱۳۰.

۳. كَهْفٍ حَرِيْزٍ: پناهگاه استوار؛ واژه «حرز» از ریشه «حرز» گرفته شده که مفهوم شدت محافظت را می رساند.

مانِعٍ عَزِيْزٍ: مانع قوی که شکست در آن راه ندارد.

۴. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۸۲.

۵. توبه، ۱۱۸.

باز آیند، که توبه پذیر و مهربان است.

◇ «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۱ مثل آنان که سوای خدا را اولیا گرفتند، مثل عنکبوت است که خانه ای بساخت. و کاش می دانستند، هر آینه سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است.

۳. ۲۳. سفارش به اخلاص

«وَأَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَالْحِرْمَانَ»

در مسألت از خداوند اخلاص پیشه کن، که بخشیدن و نبخشیدن به دست اوست.

نکته

● امام علی (ع) می فرماید که هم عطا و بخشیدن و هم محرومیت از جانب خداوند است و گشایش و تنگنا بر مبنای حکمت خداوند تعیین می شود.^۲

مشابه

◇ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ.»^۳ امام صادق علیه السلام فرمود: هر گونه ریایی شرک است، هرکه برای مردم کار کند، پاداشش بعهده مردم است و هرکه برای خدا کار کند، ثوابش بر خداست.

◇ «وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۴ و [اینکه] در هر مسجدی روی خود را مستقیم [به سوی قبله] کنید، و در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده اید وی را بخوانید.

◇ «أَرَاوِي عَنِ الْعَالِمِ»^۵ أَنَّهُ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا خَيْرُ شَرِيكِ مَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلِي لَمْ أَقْبَلْ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصًا.^۶ امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عز و جل فرماید: من بهترین شریکم، هرکس در علمی که انجام میدهد، دیگری را شریک من سازد از او نپذیرم، جز عملی که خالص برای من باشد.

۱. عنکبوت، ۴۱.

۲. منشور تربیت، ص ۲۸۰.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۹۳.

۴. اعراف، ۲۹.

۵. المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۱.

مشابه

- ◇ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَنْ دَخَلَ فِي أَمْرِ بَغْيٍ اسْتِخَارَةَ ثُمَّ ابْتَلَى لَمْ يُؤْجَرْ. هر که بدون طلب خیر در کاری وارد گردد سپس گرفتاری شود مزدی نخواهد داشت.
- ◇ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام «صَلِّ رَكَعَتَيْنِ وَاسْتَخِرِ اللَّهَ فَوَ اللَّهُ مَا اسْتَحَارَ اللَّهُ مُسْلِمٌ إِلَّا خَارَ لَهُ الْبَتَّةَ»^۱ ابو عبد الله صادق عليه السلام گفت: دو رکعت نماز بخوان و از خداوند عزت، خیر خود را طلب کن. بخدا سوگند. هر مسلمانی که خیر خود را از خدا بجوید، در کاری که خیر او باشد، موفق می شود.
- ◇ «أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَا اسْتَحَارَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِلَّا خَارَ لَهُ»^۲ هیچ بنده با ایمانی از خداوند طلب خیر نمی کند مگر اینکه خداوند خیر او را فراهم می آورد.

◇ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱ ای مردم، شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی نیاز ستوده است.

◇ ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾^۲ لکنیلا تأسؤا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم و الله لا یحب کل مُختالٍ فَنُحُورٍ^۳ هیچ مصیبتی به مال یا به جانتان نرسد مگر پیش از آنکه بیافرینیمش، در کتابی نوشته شده است. و این بر خدا آسان است تا بر آنچه که از دستتان می رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می آید شادمانی نکنید. و خدا هیچ متکبر خودستاینده ای را دوست ندارد.

۴.۲۳. مشورت با خداوند

«وَ أَكْثَرُ الْإِسْتِخَارَةِ»^۳

از خدایت بسیار طلب خیر کن.

نکته ها

- آنچه در بین مردم به نام استخاره خوانده می شود در واقع مشورت کردن با خداوند است.^۴
- استخاره یک معنای مصطلح نیز دارد که در میان مسلمانان عمومیت یافته است به این معنا که با مراجعه به قران از خداوند بخواهیم ما را در انجام کاری بهتر راهنمایی کند. حال این سؤال پیش می آید که آیا این کار مقبول است و سندیت دارد؟
- در صحیفه سجادیه امام دعایی را بیان می کند که هنگام استخاره به کار می رود «وَ كَانْ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِسْتِخَارَةِ» از دعاهاى امام علیه السلام است در استخاره و درخواست خیر و نیکی گاه در زندگی انسان شرایطی پیش می آید که عقل و تدبیر در آن به کار نمی آید و انسان نه انجام دادن کار را بهتر می پندارد و نه ترک آن را ترجیح می دهد که در این صورت می توان از قران استمداد جست. البته باید در این راه افراط نشود و برای هر کار کوچک و بزرگ به قران مراجعه نکنیم و فقط در صورت لزوم که در دوراهی و تردید قرار داریم می توان از قران کمک گرفت.^۵

۱. فاطر، ۱۵.

۲. حدید، ۲۲ و ۲۳.

۳. أَكْثَرُ: زیاده روی.

الْإِسْتِخَارَةُ: طلب خیر، انتخاب بهترین، از باب استفعال به معنای طلب خیر کرد.

۴. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۱۳۱.

۵. منشور تربیت، ص ۲۸۴.

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۵۹۸.

۲. الکافی (ط، الإسلامیة)، ج ۳، ص ۴۷۰.

۳. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۷۹.

و تَفْهَمُ وَصِيَّتِي وَلَا تَذْهَبَنَّ عَنْكَ صَفْحًا فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَعَ وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَلَا يَنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ.

۲۴. بهترین سخن و بدترین علم

۱. ۲۴. اهمیت فهم در وصایای امیرالمؤمنین

«و تَفْهَمُ وَصِيَّتِي وَلَا تَذْهَبَنَّ عَنْكَ صَفْحًا»^۱

و وصیتم را بفهم، و از آن روی مگردان،

نکته‌ها

- مراد امیرالمؤمنین آن است که این وصایا باید در مقابل روی مخاطب قرار بگیرد و هرگز از دل او پاک نشود.^۲
- کنایه از روی گرداندن و عمل نکردن به آن است. کلمه صفحا را بنابراین که حال است، منصوب آورده است: یعنی نباید به این وصیت بی اعتنا باشی.^۳

مشابه

◇ «مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ»^۴ خیری را که آتش در پی آن باشد خیر نتوان به شمار آورد

۲. ۲۴. معیار سخن برتر

«فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَعَ»

مسلم‌ها بهترین سخن سخنی است که سود بخشد

مشابه

◇ «أَمَا وَ شَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ وَيَسْأَلُ فَيُبْخَلُ وَيَسْأَلُ فَيُلْحَفُ وَيَخُونُ الْعَهْدَ وَيَقْطَعُ الْإِلَّالَ»^۵ بدانید که بدترین گفتار دروغ است. او در سخن راندن دروغ می‌گوید، و وعده می‌دهد و تخلف می‌کند، چون درخواست می‌کند پافشاری می‌ورزد، و چون از او درخواست شود بخل می‌کند، به عهدش خیانت کرده، و قطع رحم می‌نماید.

۳. ۲۴. بهره‌برداری از علوم دارای خیر

«وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَلَا يَنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ»

معلومات باد در دانشی که سود نیست خیر نیست، و در علمی که فرا گرفتنش سزاوار نیست بهره‌ای نمی‌باشد.

نکته

- امام به فرزندش یادآور می‌شود که در آن علمی که منفعتی در آن نیست خیری هم وجود ندارد بنابراین هر آنچه که نام علم و آگاهی بر آن گذاشته شود نافع نیست.^۱

مشابه

◇ «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ»^۲ علم تنها در سه چیز است: نشانه‌های روشن و علم مربوط به احکام الهی و واجبات و علوم مربوط به امور اخلاقی و سنت‌ها و مستحبات و غیر آن اضافی است.

◇ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ، أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ، أَوْ يُصْرِفَ بِهِ وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۳ امام باقر علیه السلام فرمود: هر که علم جوید برای اینکه بر علما ببالد یا بر سفها ستیزد یا مردم را متوجه خود کند باید آتش دوزخ را جای نشستن خود گیرد

۱. صَفْحُ: روی برگرداندن.

۲. منشور تربیت، ص ۲۸۶.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۲۲۱.

۴. الکافی، ج ۸، ص ۱۸.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۸۲.

۱. منشور تربیت، ص ۲۹۱.

۲. الکافی ج ۱ ص ۳۲.

۳. کافی (ط، دار الحديث)، ج ۱، ص ۱۱۲.

سال است.

◊ «و قال عليه السلام: قرنت الهيبة بالخيبة، و الحياء بالحرمان، و الفرصة تمر مر السحاب، فانتهزوا فرص الخير»^۱ علی علیه السلام فرمود: ترس با ناامیدی قرین می‌باشد، حیا با محرومیت نزدیک می‌باشد، فرصت‌ها مانند ابرها می‌گذرند و از فرصت‌ها استفاده کنید.

۲.۲۵. بیان دلیل برای طرح وصایا

۲.۲.۱. کاستی در اندیشه

«و أوردت خصالاً منها قبل أن يعجل بي أجلى دُونَ أن أفضى إليك بما فى نفسى»^۲ و در آن برنامه‌های خوبی ثبت کردم از خوف اینکه نتوانم آنچه در خاطر دارم به تو برسانم، یا نقصی در اندیشه‌ام یابم چنانکه در بدنم یافته‌ام.

۲.۲.۳. بی اعتباری عمر

«وَأَنْقَصَ فى رأى كَمَا نَقِصْتُ فى جِسمى»

یا پیش از وصیت من پاره‌ای از خواهش‌های نفسانی بر تو چیره شود.

مشابه

◊ «اللَّهُ الَّذى خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ»^۳ خداست که شما را ناتوان بیافرید، و پس از ناتوانی نیرومند ساخت، آن گاه پس از نیرومندی ناتوانی و پیری آورد. هرچه بخواهد می‌آفریند و او دانا و تواناست.

۲.۲.۴. هجوم آفت‌های دنیا

«أَوْ يَسْبِقْنى إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَ فِتَنِ الدُّنْيَا»

یا آفت‌های دنیا و هوای نفس به تو هجوم آورد.

نکته

● امام از فتن دنیا تعبیر می‌کند یعنی من از ناحیه تو از ناحیه فتنه‌های دنیا نیز نگران شدم یعنی دانستم که اگر از تو غافل شوم و زمان تربیت را از دست بدهم ممکن است چنان گرفتار روزگار شوی که هیچ فرصتی برای تعلیم و تعلم نداشته باشی.^۴

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۱.

۲. أَفْضَى: رساندن؛ اوصل.

۳. روم، ۵۴.

۴. منشور تربیت، ص ۳۰۴.

أَيُّ بُنَى إِنِّى لَمَّا رَأَيْتُنِى قَدْ بَلَغْتُ سِنًا وَ رَأَيْتُنِى أَرْدَادُ وَ هُنَا بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِى إِلَيْكَ وَ أَوْرَدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بى أَجَلِى دُونَ أَنْ أَفْضَى إِلَيْكَ بِمَا فى نَفْسِى أَوْ أَنْ أَنْقَصَ فى رَأْيِى كَمَا نَقِصْتُ فى جِسمى أَوْ يَسْبِقْنِى إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَ فِتَنِ الدُّنْيَا فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ.

۲.۲۵. در اندیشه سعادت فرزند

۲.۲.۱. انگیزه نوشتن وصیت نامه

«أَيُّ بُنَى إِنِّى لَمَّا رَأَيْتُنِى قَدْ بَلَغْتُ سِنًا وَ رَأَيْتُنِى أَرْدَادُ وَ هُنَا بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِى إِلَيْكَ»^۱ پسر! چون خود را سالخورده دیدم، و قوایم را رو به سستی مشاهده کردم، پیش از مرگ به وصیتم به تو پیشدستی نمودم.

نکته‌ها

- وقوع مرگ بر اثر حوادث ناگهانی هر زمان ممکن است اتفاق بیفتد انسان زیرک و خردمند هرگز اعمال خیر که وصیت از جمله آن‌هاست را به تاخیر نمی‌اندازد.^۲
- امام در این عبارت از واژه سِنَا استفاده کرده که به معنای سنا کاملاً است و منظور امام این است که من پا به سن گذاشته‌ام و از مراتب پایین عمر گذر کرده‌ام. اسلام بر این موضوع تأکید دارد که انسان وقتی از سن خاصی می‌گذرد باید نگرش خود را نسبت به آینده تغییر دهد و خود را ساکن سرزمین مرگ ببیند.^۳

مشابه

◊ «قَالَ رَبِّ إِنِّى وَ هُنَّ الْعُظْمُ مِنِّى وَ اسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا»^۴ گفت: «پروردگارا، من استخوانم سست گردیده و [موی] سرم از پیری سپید گشته.

◊ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا بَيْنَ السَّتَيْنِ إِلَى السَّبْعِينَ^۵ عمرهای امت من بین شصت تا هفتاد

۱. وَهْن: سستی و ضعف؛ در بیان حالات خاص انسان به کار می‌رود که به مدارج پایین عمر رسیده و قوت و نیروی جوانی خود را از دست داده است؛ الضعف.

بَادَرْتُ: اقدام کردم؛ «اوردت» به معنای حاضر کردن، گردآوری کردن و نقل نمودن است.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۳۳.

۳. منشور تربیت، ص ۲۹۸.

۴. مریم، ۴.

۵. معانی الأخبار، ص ۳۷۹.

مشابه

- ◇ «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ»^۱ آیا آن کس را که هوای نفس را به خدایی گرفته بود دیدی؟
- ◇ «قاتل هواك بعقلك»^۲ هوای نفس را با شمشیر خردت بکش.
- ◇ «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفُوْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۳ پروردگاران ما را مایه گمراهی کافران قرار مده و ما را ببخش همانا تو پروردگار عزیز و حکیمی هستی.

۲۵.۲.۵. سرکشی و غرور

«فَتَكُونُ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ»^۴

در نتیجه رمیده شوی و فرمان نبری.

۲۶. قلب پاک جوان

۱.۲۶. تأثیر پذیری بیشتر قلب جوان

«وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ»^۱

قطعا دل جوان همانند زمین خالی است، هر بذری در آن ریخته شود می پذیرد.

نکته

- دوران موثر تعلیم و تربیت همان ایام نوجوانی است و با ورود به دوران میانسالی یادگیری مشکل می شود.^۲

تشبیه

مشبه: جان - دانش

مشبه به: مزرعه - بذر

وجه شبیه: امام جان را به مزرعه و دانش را به بذر تشبیه کرده است. زیرا علم را چونان بذری می انگارد که در مزرعه جان انسان کشت می شود و ثمرانی مختص به خویش به بار می آورد. این علم در درون جان فرو می رود و چنان که بذر مرغوب در زمین حاصلخیز می روید رشد می کند.

۲.۲۶. مسئول بودن والدین در تربیت فرزندان

«فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَفْسُوْ قَلْبُكَ وَيَشْتَغِلَ لُبُّكَ»^۳

۱. الْحَدِيثُ: انسان نوجوان و جوان؛ واژه «حديث» به معنای امر نو و جدید؛ الشاب و الغلام.

۲. منشور تربیت، ص ۳۱۰.

۳. يَفْسُوْ: سفت و سخت.

يَشْتَغِلُ: مشغول شود.

لُبُّ: فکر؛ منظور خرد ناب و عقل محض است؛ این واژه در اصل به مغز و هسته چیزی گفته می شود که قشور اطراف آن را گرفته باشد به نحوی که برای رسیدن به آن باید ابتدا پوسته های ظاهری را زدود تا بتوان آن گوهر درونی را صید کرد.

۱. فرقان، ۴۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۴.

۳. ممتحنه، ۵.

۴. صَّعْبٌ: حیوان رام نشده و به فرمان درنیامده؛ شتر چموش را که به بند در نمی آید «مُصْعَب» می نامند.

النَّفُورُ: از ریشه نفر به معنای گریز و دوری و به فرار حیوان گریز پا اطلاق می شود.



بنا براین پیش از آنکه دلت سخت شود، و مغزت گرفتار گردد اقدام به ادب آموزی تو کردم.

نکته

● امام علی^{علیه السلام} می‌کوشد تا قبل از اینکه فکر و ذهن مخاطب دچار اشتغالات دنیایی شود و نور خویش را از دست بدهد آداب تعلیم را به وی بیاموزد و اسباب هدایت را فراهم کند.^۱

مشابه

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَشْجُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾^۲ پس از آن دل‌های شما چون سنگ، سخت گردید، حتی سخت‌تر از سنگ که از سنگ گاه جویها روان شود، و چون شکافته شود آب از آن بیرون جهد، و گاه از ترس خدا از فراز به نشیب فرو غلتد، و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست

﴿إِنَّ الْقُلُوبَ الْقَاسِيَةَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ﴾^۳ به‌درستی که قلب سخت و قاسی از خداوند دور است
 ﴿قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مَا جَفَّتِ الدَّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَمَا قَسَتْ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ﴾^۴ امیر المؤمنین^{علیه السلام} که میفرمود: خشک نمی‌گردد (اشک) چشم مگر به‌واسطه قساوت قلب، و کسی قسی القلب نمی‌شود مگر از زیادی گناهان.

۳.۲۶. بهره‌گیری از تجارب پیشینیان

«لِتَسْتَقْبِلَ بِحِجْدٍ رَأْيَكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَتَجَرِبَتَهُ»^۵
 تا با عزمی جدی به امورت روی آوری، اموری که اهل تجربه مشقت تجربه کردن آن را کشیده‌اند.

مشابه

﴿أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمَجْرِبِ تَوْرَثَ الْحَسْرَةِ وَتَعْقِبَ النَّدَامَةِ﴾^۶ و بعد، نتیجه نافرمانی نصیحت‌کننده مهربان که دانا و باتجربه است، حسرت و اندوه است



و در پی آن ندامت و پشیمانی.

۴.۲۶. پیروی از سیره بزرگان

«فَتَكُونَنَّ قَدْ كُفِّيتَ مَثُونَةَ الطَّلَبِ وَ عُوفِيَتْ مِنْ عِلَاجِ التَّجَرِبَةِ»^۱
 و تواز زحمت طلب کفایت شده، و از تجربه دوباره آسوده گشته‌ای،

۵.۲۶. استفاده از تجربه دیگران

«فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ وَ اسْتَبَانَ لَكَ مَا رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ أَيْ»^۲
 و آنچه ما در صدد تجربه آن بودیم به دست تو رسیده، و قسمتی از آنچه بر ما پوشیده مانده برای تو روشن گردیده است.

۱. منشور تربیت، ص ۳۱۵.

۲. بقره، ۷۴.

۳. مکارم الأخلاق، ص ۴۵۸.

۴. علل الشرائع، ج ۱، ص ۸۱.

۵. بِحِجْدٍ رَأْيَكَ: تصمیم جدی تو. بُغْيَتَهُ: به دست آوردن.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۳۵.

۱. کُفِّيتَ: کفایت شدی.

مَثُونَةُ: رنج و زحمت.

عُوفِيَتْ: معاف شدی.

۲. اسْتَبَانَ لَكَ: برایت آشکار شد.



♦ ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۱ در سرگذشت‌های آن‌ها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است.

۲.۲۷. توجه ظریف امام به تاریخ

«بَلْ كَانَتْ بِمَا أَنْتَهَى إِلَيْهِ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عَمَّرَتْ مَعَ أَوَّلِهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ»

بلکه گویی از پی آنچه که از وضع آنان به من رسیده عمرم را با اولین و آخرینشان گذرانیده‌ام.

۳.۲۷. غربالگری حقایق تاریخی

«فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ وَ نَفْعَهُ مِنْ صَرَرِهِ»^۲

زالال اعمالشان را از تیرگی، و سود و زیان کردارشان را شناختم.

نکته

● این آگاهی امام از بررسی سرنوشت تمدن‌ها و جوامع انسانی حاصل شده است. امام ضرر و نقصان این جوامع و رشد و شکوفایی آن‌ها را پی گرفت تا دریابد که راز سقوط یا صعود ایشان در کجاست.^۳

۴.۲۷. گزینش تجارب مفید

«فَاسْتَخْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ [جَلِيلَةٍ] نَخِيلَةً وَ تَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَةً وَ صَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَةً»^۴

از این رو از هرچیزی پاکیزه و خالصش را برای انتخاب کردم، و از میان آن همه برنامه زیبایش را برای برگزیدم، و نامعلوم آن را از تو دور داشتم.

نکته

● دل‌سوزی و خیرخواهی امیرالمؤمنین نسبت به فرزندش و عشقی که به هدایت عموم انسان‌ها دارد موجب شده است که زحمت جداسازی حقایق تاریخی را از خرافات آن متحمل شود.^۵

۱. یوسف، ۱۱۱.

۲. صَفْوُ: زلال؛ الخالص.

کَدْرٍ: تیره و ظلمانی بودن.

۳. منشور تربیت، ص ۳۳۳.

۴. اسْتَخْلَصْتُ: برگزیدم.

نَخِيلَةً: گزیده آن را؛ النخيل: الدقيق الذي غربل و اخذ دخيله.

تَوَخَّيْتُ: گلچین کردم، بهترین را انتخاب کردم؛ از ریشه «وَحَى» به معنای قصد و آهنگ چیزی کردن.

۵. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۳۶.

أَيُّ بُنَيَّ إِنِّي وَ إِن لَّمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرُ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ سِرَّتْ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَانَتْ بِمَا أَنْتَهَى إِلَيْهِ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عَمَّرَتْ مَعَ أَوَّلِهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ وَ نَفْعَهُ مِنْ صَرَرِهِ فَاسْتَخْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ [جَلِيلَةٍ] نَخِيلَةً وَ تَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَةً وَ صَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَةً.

۲۷. پدری مهربان و کوله باری از علم و تجربه

۱.۲۷. تحلیل تمدن‌های پیشین

«بُنَيَّ إِنِّي وَ إِن لَّمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرُ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ سِرَّتْ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ»^۱

پسرم! اگرچه من به اندازه مردمی که پیش از من بوده‌اند عمر نکرده‌ام، ولی در کردارشان دقت، و در اخبارشان فکر نموده و در آثارشان سیاحت کرده‌ام تا جایی که همانند یکی از آنان شده‌ام.

نکته

● امام اشاره می‌فرماید که عمر ظاهری ایشان زیاد نیست و به اندازه تمام تاریخ پیشینیان در دنیا نبوده است اما نگاه ویژه‌ای که به گذشته داشته تأثیر ژرف و شگرفی در پی داشته است.^۲

مشابه

♦ ﴿وَمَنْ نَعْمَرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾^۳ هرکس را که طول عمر دهیم در آفرینش واژگون می‌کنیم (و به ناتوانی کودکی باز می‌گردانیم) آیا اندیشه نمی‌کنند.

♦ ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾^۴ و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمان‌ها و زمین وجود دارد که آن‌ها از کنارش می‌گذرند و از آن‌ها روی می‌گردانند.

۱. عُمَرْتُ: از ریشه «عَمَرَ» مشتق شده است؛ از این ریشه واژه «عمار» به معنای آبادانی کاربرد دارد؛ «عمر» به معنای طول حیات و مدت زمانی است که روح در قفس بدن اقامت می‌کند و جسم به دلیل اقامت روح در بدن آبادان و سرزنده است.

نَظَرْتُ: نگاه کردم؛ مراد از نظر بذل توجه کامل و دل سپردن به چیزی است چنان که تمام زوایای آن مد نظر قرار گیرد سِرَّتْ: نقل مکان کردم؛ واژه «سیر» به معنای نقل مکان کردن و جابه‌جا شدن است.

۲. منشور تربیت، ص ۳۲۷.

۳. یس، ۶۸.

۴. یوسف، ۱۰۵.

وَرَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ وَاجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ وَأَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمْرِ وَمُقْتَبِلُ الدَّهْرِ ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ وَنَفْسٍ صَافِيَةٍ وَأَنْ أُبْتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَأَحْكَامِهِ وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ.

۲۸. ادب آموزی و تعلیم قرآن و احکام

۱. ۲۸. تقدم تربيت بر تعليم

«وَرَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ»^۱

چون به امورت همانند پدری مهربان عنایت داشتیم، و قصد ادب آموزی تو را در خاطر می گذراندم.

نکته

● واژه «صفو» کنایه از خیر، و کدر کنایه از شر است: یعنی کارهای خیر را از شر و سود را از زیان باز شناختم، و از هر چیز، برجسته یعنی خوب و از علوم و بینش آنچه را که سودمند و در پیشگاه خداوند مفید بود برای تو برگزیدم.^۲

مشابه

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾^۳ پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هر گاه تا تو زنده هستی هر دو یا یکی از آن دو سالخورده شوند، آنان را میازار و به درشتی خطاب مکن و با آنان به اکرام سخن بگوی.

۲. ۲۸. مهم ترین مسئولیت والدین

«وَأَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ وَأَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمْرِ وَمُقْتَبِلُ الدَّهْرِ ذُو نِيَّةٍ

۱. عَنَانِي: قصد کرد مرا؛ از ماده «عَنَى» به معنای قصد کردن.

الشَّفِيقُ: دلسوز؛ از ماده «شَفَقَ» مشتق می شود که به زمان غروب خورشید می گویند که در آن ظلمت و نور با هم ترکیب می شوند؛ واژه «اشفاق» از همین ریشه گرفته شده و احساس دل نگرانی خاص والدین نسبت به فرزندان را بیان می کند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۲۳۲.

۳. اسراء، ۲۳.

سَلِيمَةً وَ نَفْسٍ صَافِيَةً^۱

مصلحت دیدم تو را با این روش تربیت کنم، چراکه در عنوان جوانی، و در ابتدای زندگی هستی، و تو را نیتی سالم، و باطنی پاک است

نکته‌ها

- از نظر امام اولین مسئولیتی که بر دوش والدین است تربیت فرزندان می‌باشد اگر والدین به آینده فرزند خود دلسوز هستند باید تربیت او را در صدر همه برنامه‌های خویش قرار بدهند.^۲
- منظور از مقبل العمر کسی است که تازه در مسیر زندگی افتاده است و در حال حرکت به سوی قله‌های حیات بعدی خویش است و منظور از مقتبل الدهر کسی است که در حال وارد شدن به چرخه روزگار است.^۳

۳.۲۸. تقدم بخشیدن به قرآن در تعلیم و تربیت

«وَأَنْ أَبْتَدِيَنَّكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَأْوِيلِهِ»^۴
رایم بر این شد که ابتدا کتاب خدا و تأویلش را به تو بیاموزم.

نکته

- قرآن را رها کردن و نظریات و یافته‌های دیگران را مبنای تعلیم و تربیت قرار دادن نتیجه‌ای جز انحراف از صراط مستقیم و فرو افتادن در دام شیاطین مختلف نخواهد داشت.^۵

۴.۲۸. آموزش احکام

«وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ أَحْكَامِهِ وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ لَا أُجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ»^۱
و قوانین و احکام اسلام و حلال و حرامش را به تو تعلیم دهم، و به غیر آن توجه ننمایم.

مشابه

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ^۲ ای مردم، به یقین، برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی، و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست، و رهنمود و رحمتی برای گروندگان [به خدا] آمده است. بگو: «به فضل و رحمت خداست که [مؤمنان] باید شاد شوند.» و این از هرچه گرد می‌آورند بهتر است.

◇ الإمام الصادق: أَحْسِنُوا النَّظَرَ فِيمَا لَا يَسَعُكُمْ جَهْلُهُ وَ انْصَحُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ جَاهِدُوا فِي طَلَبِ مَعْرِفَةِ مَا لَا عُذْرَ لَكُمْ فِي جَهْلِهِ فَإِنَّ لِدِينِ اللَّهِ أَزْكَأً لَا يَنْفَعُ مَنْ جَهْلَهَا شِدَّةُ اجْتِهَادِهِ فِي طَلَبِ ظَاهِرِ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَضُرُّ مَنْ عَرَفَهَا فَدَانَ بِهَا حُسْنَ اقْتِصَادِهِ وَ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ إِلَى ذَلِكَ إِلَّا بِعَوْنٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ^۳ و از سخنان آن حضرت (علیه السلام) در وادار کردن مردم بدقت نظر در دین خدا و شناختن دوستان او است که فرماید: نیک نظر و دقت کنید در آنچه نادانی آن بر شما جایز و روا نیست، و برای خود خیراندیشی کنید و بکوشید در به دست آوردن آنچه ندانستن آن بهانه و عذر شما نشود زیرا برای دین خدا رکن‌ها و پایه‌هایی است که کوشش بسیار در عبادت با ندانستن آن‌ها سودی ندهد، و هرکه آن‌ها را شناخت و معتقد و متدین بدان‌ها شد میانه‌روی در عبادت باو زیان نزند (مقصود شناختن امام است که کوشش در عبادت بدون شناسایی امام سود ندهد، و میانه‌روی در عبادت با معرفت بامام زیان نزند) و برای هیچ‌کس راهی بشناسایی ارکان دین نیست جز بیاری خدای عزوجل.

۱. شَرَائِع: منظور رودهایی است که سطح آن‌ها از سطح زمین پایین‌تر و دسترسی به آن‌ها مشکل است؛ جمع شریعه حلال: بازکردن گره؛ از ریشه حَلَّ مشتق می‌شود؛ آنچه استفاده از آن آزاد و برای ادامه حیات ضروری است و هیچ ممنوعیت و محدودیتی در بهره‌گیری از آن وجود ندارد حلال می‌نامند.

حَرَام: مراد از حرام اموری است که با وجود انسان سازگاری ندارد و روح و جسم آدمی آن‌ها را نمی‌پذیرد؛ از ریشه حَرَم به معنای ممنوعیت مشتق شده است

لَا أُجَاوِزُ: عبور نمی‌کنم

۲. یونس، ۵۷ و ۵۸.

۳. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۰۵.

۱. مُقْبِلُ الْعُمْرِ: رو کرده به عمر؛ عنوان جوانی.

مُقْتَبِلُ الدَّهْرِ: زمان را در پیش رو دارنده؛ کنایه از آنکه اول روزگار اوست.

۲. منشور تربیت، ص ۳۳۹.

۳. منشور تربیت، ص ۳۴۰.

۴. أَنْ أَبْتَدِيَنَّكَ: که با تو آغاز کنم.

تَأْوِيل: تأویل به معنای بازگرداندن آیه به بطن و حقیقت علم الهی و بیان لایه‌های پنهانی؛ از ریشه «اول» به معنای ارجاع دادن.

۵. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۳۸.

ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبِسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَآرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَ عَلَيْهِمْ فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَى مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ أَمْرٍ لَا أَمْنٌ عَلَيْكَ [فِيهِ] بِهِ الْهَلَكَةُ وَرَجَوْتُ أَنْ يُوفَّقَكَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ وَأَنْ يَهْدِيكَ لِقَصْدِكَ فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ.

۲۹. شبهه زدایی و پاسداری از عقیده

۱. ۲۹. ریشه شبهات و راه درمان آنها

«ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبِسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَآرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَ عَلَيْهِمْ»^۱

آنگاه ترسیدم که آنچه از خواهش‌های نادرست و آراء ناحق و باطل مردم را دچار اختلاف نمود تا کار بر آنان اشتباه شد بر تو نیز اشتباه شود.

۲. ۲۹. پاسداری جدی از عقاید جوانان

«فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَى مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ أَمْرٍ لَا أَمْنٌ عَلَيْكَ [فِيهِ] بِهِ الْهَلَكَةُ»^۲

به همین خاطر واضح نمودن این جهت هر چند مورد پسندم نبود پیش من بهتر است از اینکه تو را به برنامه‌ای واگذارم که بر آن از هلاکت ایمن نیستم.

نکته

● امام مخاطب خود را به عرصه اجتماع می‌برد اجتماعی که در آن شبهات جدی مطرح شده که مبانی اصلی اعتقادات را نشانه گرفته است. این تردیدها و تشکیک‌ها ریشه در هواوهوس انسان‌ها دارد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به زیان و خطر این شبهات کاملاً آشناست و سرنوشت کسانی را که در این تردیدها گرفتار می‌شوند می‌داند پس تصمیم می‌گیرد علاوه بر تعلیم قرآن و احکام دین چیزهای دیگری را نیز آموزش دهد که پاسخ این شبهات را روشن کند.^۳

۲۹. ۳. ابراز امیدواری بر رشد فرزند

«وَرَجَوْتُ أَنْ يُوفَّقَكَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ وَأَنْ يَهْدِيكَ لِقَصْدِكَ فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ»^۱

امیدوارم خداوند تو را در این برنامه به راه رشد موفق بدارد، و به راه راست راهنمایی کند، پس این وصیت را به تو نمودم.

مشابه

◇ «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»^۲ توفیق من تنها با خداست. به او توکل کرده‌ام و به درگاه او روی می‌آورم.

◇ «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^۳ در دین هیچ اجباری نیست. هدایت از گمراهی مشخص شده است.

۱. رَجَوْتُ: امید یافتن.

يُوفَّقُكَ: موافق تو؛ واژه توفیق از ریشه «وَفَّقَ» به معنای هماهنگی مشتق شده است؛ هنگامی که تمام اسباب کار برای انسان مهیا و موانع برطرف شود وی توفیق پیدا کرده است.

۲. هود، ۸۸.

۳. بقره، ۲۵۶.

۱. أَشْفَقْتُ: ترسیدم.

أَنْ يَلْتَبِسَ: اینکه بر تو مشتبه شود.

۲. إِحْكَامٌ: محکم کردن.

إِسْلَامٌ: تسلیم شدن.

۳. منشور تربیت، ص ۳۴۹.

آورد آن‌ها را به مستحبات وادارید، و اگر ملالت دست داد به برگزاری واجبات اکتفا کنید

۳۰. ۲. تبعیت از گذشتگان

«وَالْأَخْذُ بِمَا مَضَىٰ عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ»^۱
و رفتن به راهی که پدران و شایستگان از خاندانت آن را طی کرده‌اند.

نکته

- اگر میراث علمی گذشتگان مثبت باشد باید به آن اقتدا کرد اما در غیر این صورت چیزی جز جهالت به ارمغان نخواهد آورد.^۱

مشابه

- ◇ «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا»^۲ و گفتند: ای پروردگار ما، از سروران و بزرگان خود اطاعت کردیم و آنان ما را گمراه کردند
- ◇ «وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۳ چون کار زشتی کنند، گویند: پدران خود را نیز چنین یافته‌ایم و خدا ما را بدان فرمان داده است. بگو: خدا به زشتکاری فرمان نمی‌دهد. چرا چیزهایی به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟

وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَالْإِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَالْأَخْذُ بِمَا مَضَىٰ عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ.

۳۰. دستورات حیات بخش

۳۰. ۱. عمده‌ترین عامل سعادت انجام واجبات

«وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَالْإِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ»^۱

پسرم! آگاه باش محبوبترین برنامه‌ای که از وصیتم به آن چنگ می‌زنی تقوای الهی، و اکتفا کردن به وظایفی است که خداوند بر تو واجب نموده.

مشابه

- ◇ «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيُزِدْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۲ هرکس تقوای الهی را پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند. و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد
- ◇ «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ»^۳ همانا پرهیزکاران در باغ‌ها و نهادهای بهشتی جای دارند. متقین در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر هستند.
- ◇ «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مُفْتَاخُ سَدَادٍ وَذَخِيرَةُ مَعَادٍ وَعِثْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ»^۴ پرهیزکاری و ترس از خدا کلید هدایت و رستگاری (دنیا و آخرت) و اندوخته برای روز قیامت و سبب آزادی از هر بندگی است
- ◇ «وَقَالَ عِزُّ اللَّهِ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالًا وَإِذْبَارًا فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَأَحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَافْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ»^۵ و آن حضرت فرمود: دلها را نشاطی و ملالی است، اگر نشاط روی

۱. الإِقْتِصَارُ: اکتفا کردن؛ بسنده کردن.

فَرَضَ: از ریشه فَرَضَ بمعنای بریدن و جدا کردن؛ «فرض» بیشتر در مفاهیم ذهنی و عقلانی استفاده می‌شود.

۲. طلاق، ۲ و ۳.

۳. قمر، ۵۴ و ۵۵.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۳۱۲.

۱. منشور تربیت، ص ۳۶۲.

۲. احزاب، ۶۷.

۳. اعراف، ۲۸.

جادویی که دیگرانش آموخته‌اند، هیچ نیست.

۳.۳۱. معرفت و کردار

«ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرَ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا وَالْإِمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يُكَلَّفُوا»^۱

سرانجام چنان شد که آنچه را دانستند عمل کردند، و از آنچه تکلیفشان نبود روی گرداندند.

نکته

- در بینش اسلامی هیچ گونه امر و نهی از جانب خداوند برای انسان صورت نگرفته است که در جهت مصلحت و منفعت او نباشد پس هر گونه تلاش در انجام خواسته‌های الهی بهترین نوع کوشش در جهت صلاح و سعادت خویش است.^۲

مشابه

«وَ خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ النَّاسَ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَدَّ حُدُودًا فَلَا تَغْتَدُّوْهَا وَ فَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تَنْقُصُوهَا وَ سَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَسْكُتْ عَنْهَا نِسْيَانًا لَهَا فَلَا تُكَلِّفُوهَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَكُمْ فَاقْبَلُوهَا»^۳ و امیر مؤمنان علیه السلام برای مردم سخنرانی فرمود و خطبه‌ای خواند و در آن گفت: همانا خداوند تبارک و تعالی حدود را مقرر فرموده از آن تجاوز نکنید، و کارهایی را واجب کرده آن را ناقص و ناتمام نگذارید، و اموری را بدون حکم واگذاشته و آن نه از روی فراموشی است بلکه از روی مصلحت است پس شما در آن خود را به زحمت نیندازید، و این را از سر رحمت و مهربانی بر شما بدون حکم رها کرده پس رحمتش را با آغوش باز بپذیرید.

«سَرَّيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۴ به زودی نشانه‌های خود را در افقها [ی گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است؟

«أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى»^۵ آیا در خودشان به تفکر پرداخته‌اند؟ خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان

۱. الإِمْسَاكِ: خودداری.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۴۱.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۷۱.

۴. فصلت، ۵۳.

۵. روم، ۸.

فَأَنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَنظُرُوا لِأَنفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ وَ فَكَّرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرَ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا وَالْإِمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يُكَلَّفُوا فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بِتَفَهُمٍ وَ تَعَلُّمٍ لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ وَ عُلُقِ الْخُصُومَاتِ.

۳۱. الگو پذیری و قهرمان جویی

۱.۳۱. نظر در کار خود

«فَأَنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَنظُرُوا لِأَنفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ»^۱

زیرا آنان توجه به صلاح خود را وانگذاشتند چنانکه تو توجه می‌کنی.

مشابه

«وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا»^۲ و ما به سبب آن دل‌های آن‌ها را از یاد خود غافل کرده‌ایم و به تبه‌کاری پرداختند متابعت مکن.

۲.۳۱. تفکر و تدبیر

«وَ فَكَّرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ»^۳

و اندیشه در کار خود کردند همان گونه که تو اندیشه می‌نمایی

مشابه

«يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^۴ آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند.

«إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ»^۵ او اندیشید و طرحی افکند مرگ بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ باز هم مرگ بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ آنگاه نگریست سپس روی ترش کرد و پیشانی در هم کشید. سپس روی گردانید و گردنکشی کرد. گفت: این، جز

۱. لَمْ يَدْعُوا: وانگذاشتند.

۲. كهف، ۲۸.

۳. فَكَّرُوا: تفکر کردن.

۴. آل عمران، ۱۹۱.

۵. مدثر، ۱۸ تا ۲۴.

آن دو است، جز به حق و تا هنگامی معین، نیافریده است.

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۱ همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار.

﴿قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تَيْهَانًا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا يُوصَفُ بِمَقْدَارٍ﴾^۲ حضرت صادق (علیه السلام) فرمود که بپرهیزید از اندیشه کردن در خدا زیرا که اندیشه کردن در خدا چیزی را نیفزاید غیر از سرگشتگی بدرستی که خدای عز و جل چنانست که نه دیده‌ها او را دریابد و نه بمقدار و اندازه وصف شود.

۳۱.۴. طلب دانش در جهت فهم حقایق

﴿فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بِتَفَهُمٍ وَتَعْلَمٍ﴾^۳

پس اگر نفس تو از قبول راه آنان بدون آنکه بداند چنانکه آنان دانستند باز ایستاد پس باید خواسته تو نسبت به آن راه از روی طلب فهم و کسب دانش باشد.

۳۱.۵. دام‌های فریبنده در راه متعلمان

﴿لَا يَتَوَرَّطُ الشُّبُهَاتِ وَغُلَقِ الْخُصُومَاتِ﴾^۴

نه افتادن در شبهه‌ها و بالا بردن بحث‌ها و جدل‌ها.

نکته

● امام با لطافت مخاطب را گوشزد می‌کند و از افتادن در مهالک پیش رو هشدار می‌دهد

۱. آل عمران، ۱۹۱.

۲. الأُمّالی (للصدوق)، ص ۴۱۷.

۳. أَبَتْ: امتناع نمود.

۴. تَوَرَّطُ الشُّبُهَاتِ: افتادن در ورطه شبهه‌ها؛ واژه «تورط» به معنای فرو رفتن در مهلکه‌ای است که بیرون آمدن از آن غیر ممکن یا بسیار دشوار است؛ از ریشه «وَرَطَ» که در جایی استعمال می‌شود که انسان در آن فرو می‌رود و دیگر بیرون نمی‌آید.

غُلَقِ الْخُصُومَاتِ: بالا بردن بحث‌ها و جدل‌ها؛ از ریشه «غُلِقَ» و «غُلِقَهُ» به معنای پای بست و چیزی است که انسان را گرفتار و زمین گیر می‌کند.

و توصیه می‌کند که مواظب باشید تفهم و تعلم شما را به افتادن در مرز شبهات نرساند.^۱

مشابه

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ﴾^۲ اما آن‌ها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل از متشابهات پیروی می‌کنند.

۱. منشور تربیت، ص ۳۷۷.

۲. آل عمران، ۷.

وَ اِبْدَأْ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ بِالِاسْتِعَانَةِ بِإِلَهِكَ وَ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيْقِكَ وَ تَوَكَّرِ كُلَّ شَائِبَةٍ أَوْ لَجْثِكَ فِي شُبْهَةٍ أَوْ أَسْلَمْتِكَ إِلَى ضَلَالَةٍ فَإِنْ أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعَ وَ تَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ وَ كَانَ هُمُكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا فَانْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ وَ إِنْ [أَنْتَ] لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ وَ فَرَاغَ نَظَرِكَ وَ فِكْرِكَ فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تَخْبِطُ الْعُشْوَاءَ وَ تَتَوَرَّطُ الظُّلُمَاءَ وَ لَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَ أَوْ خَلَطَ وَ الْإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْتَلُ.

۳۲. اخلاص و اغتنام فرصت

۱. ۳۲. پناه بردن به خدا ابزار پیشگیری از انحراف

«وَ اِبْدَأْ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ بِالِاسْتِعَانَةِ بِإِلَهِكَ وَ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيْقِكَ»^۱

و پیش از قدم نهادن در راه فهم و دانش برای شناخت آن راه از خداوند یاری بخواه، و برای به دست آوردن توفیق روی رغبت به جانب او کن.

نکته‌ها

- امام تأکید می‌کند که این خیال‌های باطل نباید انسان را در گرداب هولناک شبهات فرو برد و چشم او را کور کند و وی را از دیدن حقایق نورانی محروم سازد.^۲
- وارد شدن شبهات و خیال‌های باطل در ذهن متعلم نتیجه‌ای جز تسلیم در مقابل امواج ضلالت نخواهد داشت و انسان به طور قطع اسیر گمراهی خواهد شد.^۳

۲. ۳۲. گریز از شبهه و ضلالت

«وَ تَوَكَّرِ كُلَّ شَائِبَةٍ أَوْ لَجْثِكَ فِي شُبْهَةٍ أَوْ أَسْلَمْتِكَ إِلَى ضَلَالَةٍ»^۴

و هرچه که تو را به اشتباه اندازد، یا به گمراهی کشاند رها ساز.

۳. ۳۲. خضوع در پیشگاه خداوند

«فَإِنْ أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعَ وَ تَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ وَ كَانَ هُمُكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا

وَاحِدًا فَانْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ»^۱

و چون یقین کردی که دلت روشنی یافته و در پیشگاه حق خاضع شده، و نظرت جمع و کامل گشته، و اندیشه‌ات در این زمینه از پریشانی در آمده و یک اندیشه شده، آن گاه در آنچه برای تو تفسیر می‌کنم دقت کن.

نکته

- «فاذا ايقنت...» یعنی هرگاه خود را برای جست‌وجو و دقت در آنچه یادآوری کردم آماده ساختی و مسلم شد که دلت از زنگار هر نوع شائبه‌ای که باعث انحراف فکر است صیقلی شده و از خشیت الهی در خود حالت خشوع گرفته است که مبدا تو را به خاطر ترک وصیت من مؤاخذه کند و نیز اندیشه و تصمیمت بر آن استوار گشته است پس طوری عزم خود را جزم کن که هیچ گونه لغزشی که سبب ترک آن شود نکنی.^۲

مشابه

﴿وَ إِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَإِئْتَنَّا هَٰذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾^۳ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَا ثَوَّاهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ﴾^۴ و چون سوره‌ای نازل شود، از میان آنان کسی است که می‌گوید: «این [سوره] ایمان کدام یک از شما را افزود؟» اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمانشان می‌افزاید و آنان شادمانی می‌کنند.

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾^۵ پس از آن دل‌های شما چون سنگ، سخت گردید، حتی سخت‌تر از سنگ که از سنگ گاه جویها روان شود

﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ﴾^۶ و اهل کتاب، جز اندکی از آن‌ها، چون پیمانشان را شکستند، لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم. کلمات را از معنی خود منحرف می‌سازند و از آن پند که به ایشان داده شده بود بهره خویش فراموش کرده‌اند.

۱. اَيْقَنْتَ: یقین کردی.

صَفَا قَلْبُكَ: دلت صفا یافت.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۷، ص ۲۳۵.

۳. توبه، ۱۲۴ و ۱۲۵.

۴. بقره، ۷۴.

۵. مانده، ۱۳.

۱. تَوْفِيْقٌ: از ریشه «وَفَّق» مشتق می‌شود و به معنای فراهم شدن اسباب و عوامل برای انجام کار و رفع موانع پیش روست.

۲. منشور تربیت، ص ۳۸۱.

۳. همان، ص ۳۸۲.

۴. شَائِبَةٌ: به هم‌ریختگی و چنددستگی و ناخالصی است؛ از ریشه «شَوَّب» مشتق می‌شود؛ الوهم. أَوْ لَجْثِكَ: تو را انداخت؛ از ریشه «وَلَجَّ» به معنای فروبردن و درافکندن گرفته شده است.

۴.۳۲. پرهیز از علم غیر نافع

«وَإِنْ [أَنْتَ] لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ وَفَرَاغَ نَظْرِكَ وَفِكْرِكَ فَأَعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تَخْبِطُ الْعُشْوَاءَ وَتَتَوَرَّطُ الظُّلُمَاءَ وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ»^۱

و اگر آنچه را دوست داری برای تو فراهم نشد، و به آسودگی خاطر و فکر دست نیافتی، معلومت باد جاده را همچون شتر شب کور طی می کنی، و به تاریکی ها گام بر می داری، و کسی که قدم به اشتباه برمی دارد یا حق را از باطل تمیز نمی دهد خواستار دین نیست.

مشابه

◇ ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ۚ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِرَهُ﴾^۲ بلکه انسان از وضع خودش آگاه است. هر چند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد.

۵.۳۲. حفظ خویشتن از گمراهی در جاده علم

«مَنْ خَبَطَ أَوْ خَلَطَ وَ الْإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ»^۳

و در چنین موقعیتی حفظ خویشتن از پیمودن این گونه جاده ها عاقلانه تر و بهتر است.

نکته

● امام علی (ع) کسی را که علم برای او محبوب نیست و هواهای نفسانی را در او جمع می کند توصیه می کند که چنین کسی نباید به تعلم و تفهم بپردازد بلکه باید راه تقلید را در پیش گیرد و آنچه از بزرگان به او می رسد قبول کند.^۴

۶.۳۲. توصیه به دقت در وصیت نامه

«فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي»

پسرم! وصیتم را بفهم.

وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِيتُ وَأَنَّ الْمُفْنِي هُوَ الْمُعِيدُ وَأَنَّ الْمُبْتَلِيَ هُوَ الْمُعَافِي وَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لَتَسْتَقَرَّ إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ النِّعَمَاءِ وَالْإِبْتِلَاءِ وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عَلَّمْتَ وَمَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ وَتَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيَكَ وَيَضِلُّ فِيهِ بَصَرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَاعْتَصِمْ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّاكَ - [فَلْيُكُنْ] وَ لِيُكُنْ لَهُ تَعَبُودُكَ وَ إِلَيْهِ رَعْبَتُكَ وَ مِنْهُ شَفَقَتُكَ.

۳.۳. خداشناسی و دنیاشناسی

۱.۳.۳. اعتقاد به توحید

«وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِيتُ وَأَنَّ الْمُفْنِي هُوَ الْمُعِيدُ وَأَنَّ الْمُبْتَلِيَ هُوَ الْمُعَافِي»^۱

و بدان که مالک مرگ همان مالک حیات، و هستی بخش همان میراننده، و فناکننده همان باز گرداننده، و گرفتارکننده، همان عافیت بخشنده است.

مشابه

◇ ﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾^۲ ماییم که میان شما مرگ را مقدر کرده ایم و بر ما سبقت نتوانید جست.

◇ ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَنَّكُمْ﴾^۳ و البته شما را می آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را باز شناسانیم، و گزارش های [مربوط به] شما را رسیدگی کنیم.

۱. تَخْبِطُ الْعُشْوَاءَ: خطا می کنی چون شتر تار چشم، از ریشه «خَبَطَ» در لغت به معنای ضربه زدن شدید است و به معنای به بیراهه رفتن نیز به کار می رود؛ کنایه عن ارتکاب الخطر.

تَتَوَرَّطُ: راه می رود؛ از ریشه «وَرَّطَ» به معنای فرو رفتن در چیزی است که امکان خروج ندارد.

۲. قیامت، ۱۴ و ۱۵.

۳. خَبَطَ: خطا کرد.

خَلَطَ: مخلوط کرد.

أَمْثَلُ: بهتر.

۴. منشور تربیت، ص ۳۸۷.

۱. الْمُمِيتُ: میراننده.

الْمُفْنِي: فانی کننده.

الْمُعِيدُ: اعاده کننده.

الْمُبْتَلِيَ: مبتلا کننده.

الْمُعَافِي: عافیت دهنده.

۲. واقعه، ۶۰.

۳. محمد، ۳۱.

۳.۳۳. جهل انسان به اسرار آفرینش

«فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَىٰ جَهَالَتِكَ فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عَلَّمْتَ»^۱

اگر در رابطه با جهان و نظاماتش از درک حکمت حادثه‌ای درمندی آن را به حساب جهالت خود بگذار، زیرا در ابتدای کار نادان به امور آفریده شدی سپس دانا گشتی.

مشابه

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ اگر خود نمی‌دانید، از اهل کتاب بپرسید که ما، پیش از تو، به رسالت نفرستادیم مگر مردانی را که به آن‌ها وحی می‌فرستادیم.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی که چون برای شما آشکار شوند اندوهگینتان می‌کنند، مپرسید.

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۴ و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس‌گزاری کنید.

۴.۳۳. ناتوانی انسان از درک

«وَمَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ وَتَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ وَ يَضِلُّ فِيهِ بَصَرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ»

چه بسیار است اموری که نمی‌دانی و اندیشه‌ات نسبت به آن سرگردان، و دیده‌ات از راه یافتن به آن ناتوان است، اما پس از مدتی به آن بینا می‌شوی.

۱. اخمِلْهُ: آن را حمل کن.

عَلَّمْتَ: تعلیم داده شدی.

۲. نحل، ۴۳.

۳. مائده، ۱۰۱.

۴. نحل، ۷۸.

﴿ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ﴾^۱ سپس برای آنکه شما را بیازماید، از [تعقیب] آنان منصرفتان کرد و از شما درگذشت.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۖ تُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾^۲ بگو: خدایا! ای مالک همه موجودات! به هرکه خواهی حکومت می‌دهی و از هرکه خواهی حکومت را می‌ستانی، و هرکه را خواهی عزت می‌بخشی و هرکه را خواهی خوار و بی‌مقدار می‌کنی، هر خیری به دست توست، یقیناً تو بر هر کاری توانایی* شب را در روز در می‌آوری و روز را در شب در می‌آوری، و زنده را از مرده بیرون می‌آوری و مرده را از زنده بیرون می‌آوری.

۲.۳۳. ضابطه‌مند بودن دنیا

«وَ أَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لَتَسْتَغَيَّرْ إِلَّا عَلَىٰ مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ النَّعْمَاءِ وَ الْإِبْتِلَاءِ وَ الْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ»

و مسلماً دنیا برقرار نمی‌ماند مگر به همان نظامی که خداوند آن را قرار داده از وضع نعمتها و بلاها، و پاداش روز جزا، و آنچه او بخواهد و ما نمی‌دانیم.

نکته

● از آزمونی سخن به میان آمده است که هم امور خیر و هم امور شر را در بر می‌گیرد و مسائل خویشتن‌اند و ناخوشایند را پوشش می‌دهد.^۳

مشابه

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾^۴ هرکسی چشنده مرگ است و ما شما را [چنانکه سزاوار است] به نوعی خیر و شر آزمایش می‌کنیم، و به‌سوی ما بازگردانده می‌شوید.

﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۵ و بدانید که اموال و فرزندان فقط وسیله آزمایش شماست، و خداست که پاداشی بزرگ نزد اوست.

۱. آل‌عمران، ۱۵۲.

۲. آل‌عمران، ۲۶ و ۲۷.

۳. منشور تربیت، ص ۴۰۵.

۴. انبیاء، ۳۵.

۵. انفال، ۲۸.

۳۳. ۵. تمسک به عنایت الهی

«فَاعْتَصِمْ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَ سَوَّاكَ»^۱

پس به خداوندی که تو را آفریده، و روزیت را عنایت کرده و اندامت را تعدیل نموده پناه ببر.

مشابه

♦ «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ» وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى^۲ همان که آفرید و

هماهنگی بخشید. و آنکه اندازه‌گیری کرد و راه نمود. و آنکه چمنزار را برآورد؛ و پس [از چندی] آن را خاشاکی تیره‌گون گردانید.

♦ «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا»^۳ و اوست کسی که از آب، بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی] نسبی و دامادی قرار داد.♦ «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»^۴ خدا همان کسی است که شما را آفرید، سپس به شما روزی بخشید، آنگاه شما را می‌میراند و پس از آن زنده می‌گرداند.♦ «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۵ پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.

۳۳. ۶. تعبد و دل‌بستگی

«وَلْيَكُنْ لَهُ تَعَبُّدُكَ وَإِلَيْهِ رَغَبُتُكَ وَمِنْهُ شَفَقَتُكَ»^۶

باید بندگیت برای او باشد، و رغبت متوجه او گردد، و از او بیم داشته باشی.

۱. اَعْتَصِمَ: پناه ببر؛ از ریشه «عَصَم» مشتق می‌شود و به معنای محفوظیت و نگهداری است؛ اعتصام: درآویختن؛ پناه جویی.

سَوَّاكَ: تسویه کردن یعنی آنکه خداوند هر عضو وجود انسان را در جایگاه خود قرار داده و اعتدال را در تمام اجزای جسم نهاده‌اند.

۲. اَعْلَى، ۴ تا ۲.

۳. فرقان، ۵۴.

۴. روم، ۴۰.

۵. حجر، ۲۹.

۶. شَفَقَ: حالت رازآلودگی میان تاریکی و روشنایی است؛ اشفاق: حالتی است که در دل انسان نگرانی و امید با هم جمع شده‌اند و فرد نه خود را نجات یافته می‌داند و نه از خدای خویش ناامید است.

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَدًا لَمْ يُنْبِئْ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ (صلی الله علیه وآله) [عَلَيْهِ تَبَيَّنَا (صلی الله علیه وآله)] فَارْضَ بِهِ رَإِدًا وَإِلَى النَّجَاةِ قَائِدًا فَإِنِّي لَمْ أَلْكَ نَصِيحَةً وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي النَّظَرِ لِنَفْسِكَ وَإِنْ اجْتَهَدْتَ مَبْلَغَ نَظَرِي لَكَ.

۳۴. پیامبر برترین رهبر

۳۴. ۱. پیامبر بهترین پیشوا

«وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَدًا لَمْ يُنْبِئْ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ (صلی الله علیه وآله) فَارْضَ بِهِ رَإِدًا وَإِلَى النَّجَاةِ قَائِدًا»^۱

پسرم! آگاه باش احدی از وجود خداوند چنانکه پیامبر ﷺ خبر داده خبر نداده است، پس به پیشوایی آن حضرت راضی باش، و برای رسیدن به منزل نجات رهبریش را بپذیر.

نکته‌ها

● رسول خدا علاوه بر اینکه عالم به همه نیازهای مادی و معنوی انسانهاست خود بهترین الگو و اسوه عملی از فضائل و کمالات بشری است و شایستگی رهبری انسان را در همه ابعاد کمال بر عهده دارد.^۲

● منظور از قائد بودن پیامبر این است که است که در گذشته هنگامی که کاروانیان مرکب‌های خویش را حرکت می‌دادند به جلو داری که از پیش می‌رفت اشتر را به جلو می‌راند قائد می‌گفتند و کسی را که پشت سر حرکت می‌کرد سائق می‌نامیدند. پیامبر ﷺ همان جلوداری است که پیش می‌افتد و امت را به مسیر نجات و رهایی رهنمون می‌شود.^۳

مشابه

♦ «اتَّكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^۴ و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید.

۱. لَمْ يُنْبِئْ: خبر نداد؛ واژه «نَبَأَ» به معنای گزارش تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز است. اَرْضَ: راضی باش.

رَإِدًا: راهبر سعادت؛ منظور از راندن بودن پیامبر این است که ایشان طلایه‌دار این امت است و پیش از همه رفته و منازل پیش رو را بررسی کرده است و آن را برای حیات سعادت‌مند امت خویش پسندیده است.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۴۵.

۳. منشور تربیت، ص ۴۲۶.

۴. حشر، ۷.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست.

استعاره

مستعار: الرائد

مستعار منه:

مستعار له: پیامبر

جامع: کلمه «الرائد» را استعاره از پیامبر ﷺ آورده است، بدین لحاظ که او، هر آنچه را که در آخرت از پاداش و اجر، ماندنی و سعادت جاودانه است، آزموده و امت خود را بدانها بشارت داده است، چنان که پیشرو قبیله پس از آگاهی از وجود آب و علف، مردم خود را آگاه می‌سازد.

۲.۳۴. تشویق فرزندش

«فَإِنِّي لَمْ أَلِكْ نَصِيحَةً»^۲

من از نصیحت به تو کوتاهی نکردم.

نکته

● پند پذیری برای جوانان یکی از ویژگی‌های عالی و از کمالات برجسته و متعالی است. نه تنها بر جوانان واجب است که پند پدر کارآزموده را بشنوند بلکه بر پدران نیز لازم است از تجربه آموزی، مطالعه و تجزیه و تحلیل کوتاهی نکنند.^۳

۳.۳۴. فاصله بین امام و فرزند

«وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي النَّظَرِ لِنَفْسِكَ وَإِنْ اجْتَهَدْتَ مَبْلَغَ نَظَرِي لَكَ»^۴

که من از نصیحت به تو کوتاهی نکردم، و تو در اندیشه‌ات نسبت به صلاح خود هر چند بکوشی به میزان اندیشه‌ای که من در باره تو دارم نخواهی رسید.

نکته

● امام اعلام می‌کند که فرزند جوان کجا و آن همه تجربه پدر پیر کجا؟ او در آغاز راه است و پدر پایان راه. فرزند امام باید حامل علم پدر و پاسدار ذخائر پر از رمز و راز او باشد.^۵

۱. احزاب، ۲۱.

۲. لَمْ أَلِكْ: کوتاهی نکردم؛ از ریشه «آلی» به معنای نقص و کاستی و کم گذاشتن.

۳. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۹۷.

۴. لَنْ تَبْلُغَ: هرگز نمی‌رسی.

۵. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۹۸.

وَاعْلَمَ يَا بَنِيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَّشَكَ رُسُلُهُ وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَ صِفَاتِهِ وَ لَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ وَ لَا يُزُولُ أَبَدًا وَ لَمْ يَزَلْ أَوَّلَ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بَلَا أُولَيَّةٍ وَ آخِرَ بَعْدِ الْأَشْيَاءِ بَلَا نِهَآيَةٍ عَظُمَ [أَنْ تُثَبِّتَ] عَنْ أَنْ تُثَبِّتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحَاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يُنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صِغَرِ خَطَرِهِ وَ قِلَّةِ مَقْدَرَتِهِ وَ كَثْرَةِ عَجْزِهِ وَ عَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ - [وَ الرَّهِينَةِ مِنْ عُقُوبَتِهِ] وَ الْخَشْيَةِ مِنْ عُقُوبَتِهِ وَ الشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرَكَ إِلَّا بِحَسَنِ وَ لَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنْ قَبِيحٍ.

۳.۳۵. درس‌هایی درباره خداشناسی

۱.۳۵. نفی شریک برای خداوند

«وَاعْلَمَ يَا بَنِيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَّشَكَ رُسُلُهُ»^۱

پسرم! معلومت باد اگر برای پروردگارت شریکی بود پیامبران آن شریک به‌سویت می‌آمدند.

۲.۳۵. استدلال به پادشاهی خداوند

«وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَ صِفَاتِهِ»

و آثار ملک و سلطنت او را دیده، و به افعال و صفاتش آشنا می‌شدی.

۳.۳۵. بیان اوصاف خداوند

۱.۳.۳۵. یگانگی خداوند

«وَ لَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ»

اما او خدایی یگانه است همان گونه که خود را وصف نموده.

مشابه

﴿قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾^۲ بگو: او تنها معبودی یگانه است، و

بی‌تردید، من از آنچه شریک [او] قرار می‌دهید بیزارم.

﴿قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾^۳ بگو: خدا آفریننده هرچیزی است، و

اوست یگانه قهار.

۱. لَأَتَّشَكَ: حتماً تو را می‌آمد.

۲. انعام، ۱۹.

۳. رعد، ۱۶.

۳۵. ۳. ۲. توحید در حاکمیت

«لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ»^۱

کسی در حکمرانیش با او ضدیتی نمی‌کند.

۳۵. ۳. ۳. جاودانگی خداوند

«وَلَا يَزُولُ أَبَدًا وَلَمْ يَزَلْ»^۲

هرگز از بین نمی‌رود، و همیشه وجود داشته.

مشابه

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»^۳ هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است.«وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^۴ و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت

باقی می‌ماند.

۳۵. ۳. ۴. ازلیت و ابدیت خداوند

«أَوَّلُ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بِلاَ أُولَيَّةٍ وَ آخِرُ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِلاَ نِهَآيَةٍ»

اول است پیش از همه اشیا و او را اولیتی نیست و آخر است بعد از همه اشیا و او را نه‌اییتی نیست.

مشابه

«وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى»^۵ و اینکه پایان [کار] به‌سوی پروردگار توست.«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۶ اوست اول و آخر و ظاهر

و باطن، و او به همه چیز داناست.

۳۵. ۳. ۵. عظمت خداوند

«عَظُمَ عَنْ أَنْ تَتَّبَعَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحَاطَةٍ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ»

۱. لَا يُضَادُّهُ: با او ضدیتی ندارد.

۲. لَا يَزُولُ: از بین نمی‌رود.

لَمْ يَزَلْ: همواره بوده.

۳. قصص، ۸۸.

۴. الرحمن، ۲۷.

۵. نجم، ۴۲.

۶. حدید، ۳.

بزرگ‌تر از آن است که ربوبیتش به احاطه دل و دیده ثابت گردد.

مشابه

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»^۱ چشم‌ها او را در نمی‌یابند،

ولی او چشم‌ها را درمی‌یابد، و او لطیف و آگاه است.

۳۵. ۳. ۶. ربوبیت خداوند

«فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَعَلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صَغَرِ خَطَرِهِ وَقَلَّةِ مَقْدَرَتِهِ وَكَثْرَةِ عَجْزِهِ وَ عَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ»^۲

چون به این حقیقت آگاه شدی در بندگی بکوش چنانکه شایسته مانند توست. تویی که منزلت کوچک و قدرت ناچیز و ناتوانی بسیار است.

مشابه

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۳ و چون کسانی

مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانانند.

«وَقَالَ ﷻ مَا عَبْدَنَّاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»^۴ منزهی از اینکه تو را

به معرفت به سزا بشناسیم و حقیقت عبادت را در حق تو نیاوردیم.

۳۵. ۴. راه انجام اعمال شایسته

«فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ وَالْخَشْيَةِ مِنْ عُقُوبَتِهِ وَالشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنِ وَلَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنْ قَبِيحٍ»

و در طلب طاعت، و در ترس از عقوبت، و بیمناکی از خشم شدیداً به پروردگار خود نیازمند است، زیرا چنین پروردگاری جز به خوبی تو را فرمان نداده، و جز از زشتی باز نداشته است.

۱. انعام، ۱۰۳.

۲. عَرَفْتَ: شناختی.

صَغَرِ خَطَرِهِ: کوچکی قدر و منزلتش؛ «خَطَر» به‌معنای قدر و منزلت؛ امام با تعبیر کوچکی منزلت به مخاطب خویش یادآوری می‌کند که چه نسبتی با خداوند خالق هستی دارد.

۳. حشر، ۱۹.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۱۸.

مشابه

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۱ به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد، و از فحشا و منکر و ستمگری نهی می‌کند.

يَا بَنِيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا وَزَوَالِهَا وَانْتِقَالِهَا وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَمَا أَعَدَّ لِأَهْلِهَا فِيهَا وَصَرَّبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ لِتَعْتَبِرَ بِهَا وَتَحْذُو عَلَيْهَا إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ خَبَرَ الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفَرُوا بِبَنَاتِهِمْ مَنْزِلَ جَدِيبٍ فَأَمُّوا مَنْزِلًا خَصِيبًا وَجَنَابًا مَرِيحًا فَأَحْتَمَلُوا وَعَثَاءَ الطَّرِيقِ وَفِرَاقَ الصَّدِيقِ وَخُسُوفَةَ السَّفَرِ وَجُسُوبَةَ الْمَطْعَمِ لِيَأْتُوا سَعَةً دَارِهِمْ وَمَنْزِلَ قَرَارِهِمْ فَلَيْسَ يَجِدُونَ لِسَيِّءٍ مِنْ ذَلِكَ أَلَمًا وَلَا يَرُونَ نَفَقَةً فِيهِ مَغْرَمًا وَلَا شَيْءَ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَّبَهُمْ مِنْ مَنْزِلِهِمْ وَأَدْنَاهُمْ [إِلَى] مِنْ مَحَلَّتِهِمْ وَمَثَلُ مَنْ اغْتَرَّ بِهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ خَصِيبٍ فَنَبَا بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيبٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَلَا أَفْطَحَ عَنْدَهُمْ مِنْ مُفَارَقَةٍ مَا كَانُوا فِيهِ إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ وَيَصِيرُونَ إِلَيْهِ.

۳۶. شیفتگان و فریفتگان دنیا

۱.۳۶. پندگیری از مثل‌ها

«يَا بَنِيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا وَزَوَالِهَا وَانْتِقَالِهَا وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَمَا أَعَدَّ لِأَهْلِهَا فِيهَا وَصَرَّبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ لِتَعْتَبِرَ بِهَا وَتَحْذُو عَلَيْهَا»^۱
پسرم! تو را از دنیا و وضع آن و از بین رفتن و دست به دست شدنش آگاه کردم، و از آخرت و آنچه برای اهلش در آنجا آماده شده خبر دادم، و برای تو در رابطه با هر دو جهان مثل‌ها زدم تا به آن‌ها پندگیری و بر اصول آن گام برداری.

نکته

● بصیرت نسبت به واقعیت دنیا و آخرت از هرکسی ساخته نیست تنها کسانی می‌توانند تصویری صحیح از حیات دنیوی و آخرت ارائه دهند که بر هر دو اشراف کامل داشته باشند و این برای پیامبر و جانشین معصومش میسر است.^۲

۱. صَرَّبْتُ: تثبیت کردم؛ از ریشه «صَرَبَ» به معنای تثبیت کردن؛ به مثل و تشبیهی که در ذهن مخاطب می‌نشیند و تثبیت می‌شود ضرب المثل می‌گویند.

لِتَعْتَبِرَ: تا عبرت بگیری؛ از ریشه «عَبَرَ» به معنای گذر کردن؛ عابر: گذرکننده؛ معبر: محل گذار و عبور؛ از این ریشه واژه «عَبْرَه» به معنای اشک چشم است؛ زیرا قطره اشک از دیده فرو می‌ریزد و به صورت روان می‌شود و از آن گذر می‌کند تا بر دامن بیفتد؛ عبرت یعنی مشاهده یک صحنه و از سر گذراندن یک حادثه و سپس اندیشیدن به آن و جاری کردن نتایج حاصل از آن.
تَحْذُو: تا قدم برداری.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۴۹.

مشابه

- ❖ ﴿وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۱ و خدا مثلها را برای مردم می‌زند، شاید که آنان پند گیرند.
- ❖ ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲ و این مثلها را برای مردم می‌زنیم، باشد که آنان بیندیشند.
- ❖ ﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾^۳ برایشان زندگی دنیا را مثل بزن که چون بارانی است که از آسمان ببارد و با آن گیاهان گوناگون به فراوانی بروید. ناگاه خشک شود و باد بر هر سو پراکنده‌اش سازد. و خدا بر هر کاری تواناست.

۲.۳۶. تشبیه مردم دنیا به مسافر

«إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ خَبَرَ الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفَرُوا نَبَا بِهِمْ مَنْزِلٌ جَدِيدٌ فَأَمُّوا مَنْزِلًا خَصِيبًا وَجَنَابًا مَرِيحًا فَأَحْتَمَلُوا»^۴

داستان آنان که دنیا را آزموده‌اند داستان مسافرانی است که در جایی خراب و همراه با قحطی و تنگی منزل گرفته‌اند و عزم رفتن به منطقه‌ای پر نعمت و لذت و محلی سرسبز و خرم نموده‌اند.

مشابه

- ❖ ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۵

۱. ابراهیم، ۲۵.

۲. حشر، ۲۱.

۳. کهف، ۴۵.

۴. سَفَرٌ: مسافران؛ بالتسکین ای مسافرون.

نَبَا: ملایمت و موافقت نداشتن.

جَدِيدٌ: خشک و بی‌حاصل؛ از ریشه «جذب» به معنای قطع نعمت، تنگنا و قحطی است؛ ضِدَّ الخصب.

جَنَابًا: محضر و مقام؛ ذُو الْكَلَاءِ و العشب.

فَأَمُّوا: قصد کردند؛ قصدوا.

خَصِيبٌ: پر نعمت؛ باطراوت و شاداب.

جَنَابٌ: ناحیه.

مَرِيحٌ: سرسبز؛ به سرزمینی گفته می‌شود که هر خواسته‌ای در آن یافت می‌شود چه علوفه برای حیوانات و چه آب برای نوشیدن؛ به همین دلیل مزارع و مراتع پر طراوت را مریح می‌گویند.

۵. عنکبوت، ۶۴.

زندگانی این دنیا چیزی جز لهو و لعب نیست. اگر بدانند، سرای آخرت سرای زندگانی است.

❖ ﴿ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴾ لَهُمْ مَا يَشَاوُنَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ^۱ فردای قیامت (به آن‌ها می‌گویند) به سلامت وارد بهشت شوید امروز روز جاودانی است. اهل بهشت هر چه بخواهند در آنجا برای آن‌ها هست و نزد ما نعمت‌های اضافی دیگری است.

۳.۳۶. تحمل سختی‌های زندگی

«وَعَثَاءُ الطَّرِيقِ وَفِرَاقُ الصَّدِيقِ وَخُشُونَةُ السَّفَرِ وَجُشُوبَةُ الْمُطْعَمِ لِيَأْتُوا سَعَةً دَارِهِمْ وَ مَنْزِلَ قَرَارِهِمْ»^۲

رنج راه، و فراق یار، و سختی سفر، و ناگواری طعام را تحمل کرده، تا به خانه فراخ، و منزلگاه امنشان در آیند

نکته‌ها

● امام در این عبارت به وصف کسانی که دنیا را پیموده‌اند می‌پردازند و منظور از «فِرَاقُ الصَّدِيقِ»: بریدن رابطه محبت با دوستان و نزدیکان و مبتلا شدن به فراق آن‌ها از سخت‌ترین چیزها در این دنیا است اما این امر برایشان مهم نیست خود را راهیان منزل اعلا می‌دانند و چنان شوقی به آن جایگاه دارند که نمی‌توانند به بهانه ماندن با دوستان دست از آن بشویند.

● منظور از عبارت «خُشُونَةُ السَّفَرِ» این است که از خشونت‌های سفر هراسی ندارند چون می‌دانند که در سفر رنج و درشتی نهفته است و باید به بعضی محدودیت‌ها و کاستی‌ها تن داد.

● منظور از عبارت «جُشُوبَةُ الْمُطْعَمِ» ایناست که در طول سفر امکان تهیه غذای کامل و مطبوع وجود ندارد و انسان مسافر باید بعضی از ملاحظات خود را کنار بگذارد و غذاهایی را هم که به آن‌ها میل ندارد تحمل کند.^۳

۴.۳۶. سعادت آخرت محبوب‌ترین چیز

«فَلَيْسَ يَجِدُونَ لَشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَلَمًا وَلَا يَرَوْنَ نَفَقَةً فِيهِ مَغْرَمًا وَلَا شَيْءَ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِمَّا

۱. ق، ۳۴ و ۳۵.

۲. وَعَثَاءُ الطَّرِيقِ: رنج راه؛ مشقات و دشواری‌های راه؛ مشقت‌ها.

جُشُوبَةُ الْمُطْعَمِ: ناگواری طعام.

۳. منشور تربیت، ص ۴۵۵

♦ «عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ وَ الْمَوْتُ جِسْرٌ هَوْلَاءِ إِلَى جَنَّتِهِمْ وَ جِسْرٌ هَوْلَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ»^۱ دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است! مرگ برای مؤمنین یک پلی میباشد که ایشان بوسیله آن وارد بهشت خود میشوند و برای کفار یک پلی میباشد که به واسطه آن داخل جهنم خود میگردند.

♦ «فَقَالَ الْحَسَنُ ﴿عَلَيْهِ السَّلَام﴾ لَا تَكُمُ أَخْرَبْتُمْ أَخْرَبْتُمْ وَ عَمَرْتُمْ دُنْيَاكُمْ وَ أَنْتُمْ تَكْرَهُونَ الثَّقَلَةَ مِنَ الْعُمَرَانِ إِلَى الْخَرَابِ»^۲ امام حسن گفت: یا بن رسول الله برای چیست که ما مرگ را دوست نداریم؟! فرمود: برای اینکه شما آخرت خود را خراب و دنیای خویشان را آباد نموده‌اید.

قَرَّبَهُمْ مِنْ مَنْزِلِهِمْ وَ أَذْنَاهُمْ [إِلَى] مِنْ مَحَلَّتِهِمْ»^۱

بنا بر این از آن همه سختی‌ها دردی نمی‌چشند، و خرج این سفر را خسارت نمی‌بینند، و چیزی نزد آنان از آنچه وجودشان را به منزل همیشگی و جاویدشان نزدیک کند محبوبتر نیست.

۳۶. ۵. مثل دنیا پرستان بی ایمان

«وَ مَثَلٌ مَنِ اغْتَرَّ بِهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ خَصِيبٍ فَنَبَا بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيبٍ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَ لَا أَفْطَحَ عِنْدَهُمْ مِنْ مَفَارِقَةٍ مَا كَانُوا فِيهِ إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ وَ يَصِيرُونَ إِلَيْهِ»^۲

و مثل مردمی که مغرور به دنیا شدند مثل مسافرانی است که در منزلی آباد و پر نعمت بودند و از آنجا به سوی محلی خشک و خراب و بی آب و گیاه بار سفر بندند، پس چیزی نزد آنان ناخوشایندتر و سخت‌تر از جدایی از آنچه در آن بودند و رسیدن به جایی که به جانب آن روی می‌آورند و بدان جا می‌رسند نیست.

نکته

● بزرگ‌ترین خسران و زیان در زندگی آن است که انسان تمام سرمایه عمر را به دنیایی نثار کند که دیر یا زود اثری از آن نخواهد ماند و دست خالی به طرف سرایی برود که جاودانه در آن باقی خواهد ماند.^۳

مشابه

♦ «وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُرْجَزٍ مِنْ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»^۴ و آنان را مسلماً آزمندترین مردم به زندگی، و [حتی حریص‌تر] از کسانی که شرک می‌ورزند خواهی یافت. هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند با آنکه اگر چنین عمری هم به او داده شود، وی را از عذاب دور نتواند داشت. و خدا بر آنچه می‌کنند بیناست.

۱. مَغْرَم: زیان، غرامت.

أَذْنًا: نزدیک کرد.

۲. اغْتَرَّ: فریب خورد.

أَفْطَحَ: دردناک‌ترین.

يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ: ناگهان به آن می‌رسند.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۵۰.

۴. بقره، ۹۶.

۱. معانی الاخبار، ص ۲۸۹.

۲. معانی الاخبار، ص ۳۹۰.

۳۷. ۲. گستره عدالت اسلامی

«فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا»^۱

بنابراین آنچه برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست بدار، و هرچه برای خود نمی‌خواهی برای دیگران هم مخواه.

مشابه

◇ «قَالَ الْبَاقِرُ عَ أَحِبِّ أَخَاكَ الْمُسْلِمَ وَ أَحِبِّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ»^۲ امام باقر (ع) فرمود دوست دارد برادر مسلمان را و دوست دار برایش آنچه برای خود دوست داری.

۳۷. ۳. ناپسندی ظلم به دیگران

«وَلَا تَظْلِمُ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ»

به کسی ستم مکن چنانکه دوست داری به تو ستم نشود.

مشابه

◇ «وَ إِذْ قَالَ لِقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۳ و به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش درحالی که او را موعظه میکرد گفت ای فرزندم چیزی را شریک خداوند قرار مده که همانا شرک به خداوند ظلم بزرگی است.

◇ «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»^۴ و هرکه از حدود تجاوز کند، یقیناً به خودش ستم ورزیده است.

۳۷. ۴. احسان به دیگران

«وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ»

و نیکی کن چنانکه علاقه داری به تو نیکی شود

مشابه

◇ «وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»^۵ و نیکی کن همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است

۱. أَحِبِّ: دوست بدار.

اَكْرَهُ: دشمن بدار.

۲. الأُمَالِي (للصَدُوق)، ص ۳۲۳.

۳. لقمان، ۱۳.

۴. طلاق، ۱.

۵. قصص، ۷۷.

يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ لَا تَظْلِمُ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ وَ اسْتَفْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَفْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ ارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ إِنْ قُلَّ مَا تَعْلَمُ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.

۳۷. خود میزان بودن

۳۷. ۱. میزان قرار دادن نفس

«يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ»

پسرم! خود را میزان بین خود و دیگران قرار بده.

نکته

● امام (ع) فرزندش را به خودمحوری و خودمیزانی ممدوح و محمود سفارش می‌کند. زیرا خود محوری در صورتی ناپسند است که انسان همه چیز را برای خودش بخواهد و دیگران را فدای خود کند ولی در صورتی که آنچه برای خود می‌پسندد برای دیگران نیز بپسندد خود محور ممدوح خواهد بود.^۱

استعاره

مستعار: میزان

مستعار منه:

مستعار له: امام حسن (ع)

جامع: جهت این که امام (ع) لفظ «میزان» را برای فرزندش استعاره آورده است، این است که وی همچون ترازو، بین خود و دیگران عادلانه رفتار کند. سپس جهات عدالت و برابری که امر فرموده است، میزان را بر اساس آن‌ها قرار دهد، شرح داده است، بعضی از آن جهات امور مثبت و برخی منفی‌اند.

۱. اندیشه‌های تربیتی - سیاسی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۳۰.



﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾^۱ و از مردمان کسی است که همواره بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] و بدون هیچ هدایتی، و هیچ کتاب روشنی درباره خدا مجادله و ستیزه می‌کند.

۳۷.۵. قباحث عیب‌جویی از دیگران

«وَأَسْتَفْهِجْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَفْهِجُهُ مِنْ غَيْرِكَ»^۱
آنچه را از غیر خود زشت می‌دانی از خود نیز زشت بدان.

مشابه

﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۲ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۲ چرا چیزی را می‌گویید که خود عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا به شدت موجب خشم است که چیزی را بگویید که خود عمل نمی‌کنید.

۳۷.۶. ایجاد صفا و صمیمیت

«وَأَرْضْ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ»
از مردم برای خود آن را راضی باش که از خود برای آنان راضی هستی.

۳۷.۷. سکوت بجا و حکیمانه

«وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قُلْ مَا تَعْلَمُ وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ»
هر آنچه را نمی‌دانی مگو اگر چه دانسته‌هایت اندک است، و آنچه را دوست نداری درباره تو بگویند تو هم درباره دیگران مگوی.

نکته

● زبان بیشترین نقش را در ایجاد ارتباط و محبت بین انسان و دیگران دارد آنچنان که در ایجاد کینه و عداوت و دور کردن دل‌ها از یکدیگر نقش مؤثری ایفا می‌کند و بهترین میزان برای آنچه باید گفته شود یا نشود خود انسان است.^۳

مشابه

﴿النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: مَا أَحَبَّبْتُ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَأْتِهِ إِلَيْهِمْ وَمَا كَرِهْتُ أَنْ يَأْتِيَهُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِهِ إِلَيْهِمْ﴾^۴ فرمود هر گونه دوست داری مردم با تو رفتار کنند، تو با آن‌ها رفتار کن، و هر چه را ناخوش داری مردم با تو کنند، با آن‌ها مکن.

۱. اسْتَفْهِجْ: قبیح بدان، زشت بشمار.

۲. صف، ۲ و ۳.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۵۲.

۴. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۸۷.

۱. حج، ۸.

پس کوششت را به نهایت برسان، خزانه دار وارثان مباش

نکته‌ها

● از آنجا که در اغلب موارد افراد پر کار و پر تلاش دچار نوعی خودپسندی و غرور می‌شوند امیرالمؤمنین اصل تلاش و کوشش را توصیه می‌کند و در همان حال از گرفتار آمدن در دام عجب و خودپسندی برحذر می‌دارد.^۱

● عبارت «تَكُنْ خَازِنًا لِّغَيْرِكَ» می‌رساند که: انسانی که ثروت زیادی را انباشته کرده است ولی برای آخرت خود ذخیره سازی نکرده موجبات حسرت و ندامت خود در آخرت را فراهم ساخته است زیرا اگر وارثان او افراد نیکوکار باشند از دسترنج او دیگران بهره برده و او محروم مانده است و اگر تبه‌کاران و گناهکاران باشند در گناهان آنان شریک شده است.^۲

مشابه

◇ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ»^۳ کسی که بار خود بدوش مردم افکند (و سربار جامعه شود) ملعون است.

◇ «وَالَّذِينَ يَكْتِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۚ يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لَا تَنْفُسَكُمْ فَذُوقُوا مَا كَنْزْتُمْ تَكْنِزُونَ»^۴ و کسانی را که طلا و نقره می‌اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، به عذاب دردناکی مژده ده. * روزی که آن اندوخته‌ها را در آتش دوزخ به شدت گرما دهند و پیشانی و پهلوی و پشتشان را به آن داغ کنند [و به آنان نهیب زنند] این است ثروتی که برای خود اندوختید، پس کیفر زراندوزی خود را بچشید

◇ «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۵ ای انسان، تو در راه پروردگارت رنج فراوان می‌کشی؛ پس پاداش آن را خواهی دید.

◇ «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ»^۶ و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۵۳.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۵۴.

۳. الکافی، ج ۴، ص ۱۱.

۴. توبه، ۳۴ و ۳۵.

۵. انشقاق، ۶.

۶. نجم، ۳۹.

وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَ آفَةُ الْأَلْتَابِ فَاسْعَ فِي كَدِّحِكَ وَلَا تَكُنْ خَازِنًا لِّغَيْرِكَ وَإِذَا أَنْتَ هَدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ.

۳۸. آفت خرد

۱.۳۸. پرهیز از خودپسندی

«وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَ آفَةُ الْأَلْتَابِ»^۱

آگاه باش که خودپسندی ضد صواب و آفت خردهاست.

مشابه

◇ «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»^۲ آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می‌بیند [مانند مؤمن نیکوکار است]؟ خداست که هرکه را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هرکه را بخواهد هدایت می‌کند. پس مبدا به سبب حسرت‌ها [ی گوناگون] بر آنان، جانت [از کف] برود؛ قطعاً خدا به آنچه می‌کنند داناست.

◇ «الْعُجْبُ يُفْسِدُ الْعَقْلَ»^۳ خودبینی عقل را فاسد می‌کند.

◇ «ثَمَرَةُ الْعُجْبِ الْبَغْضَاءُ»^۴ نتیجه خودپسندی آن است که مردم دشمن انسان می‌شوند.

◇ «قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا الْمُهِلِكَ قَالَ هُوَ مُتَّبِعٌ وَ شَحٌّ مُطَاعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ»^۵ از پیامبر ﷺ پرسیدند: هلاک‌کننده‌ها چیست؟ فرمود: خواهش‌های نفسانی که دنبال شود؛ حرص و بخل ورزیدن؛ خودبینی و خودپسندی.

۲.۳۸. توصیه به تلاش و کوشش

«فَاسْعَ فِي كَدِّحِكَ وَلَا تَكُنْ خَازِنًا لِّغَيْرِكَ»^۶

۱. الإِعْجَابُ: خودپسندی؛ از ماده «عُجِبَ» مشتق می‌شود.

آفَةُ الْأَلْتَابِ: بیماری عقل‌ها.

۲. فاطر، ۸.

۳. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۵.

۴. عیون الحکم و المواعظ، ص ۲۰۷.

۵. الزهد، ص ۶۸.

۶. فَاسْعَ: سعی کن؛ از ریشه «سَعَى» مشتق می‌شود که حد وسط میان راه رفتن عادی و دویدن با سرعت است.

کَدِّحَ: تلاش و طلب همراه با زحمت و دشواری.

۳.۳۸. خضوع در برابر پروردگار

«وَإِذَا أَنْتَ هَدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ»^۱

هرگاه به راه راست هدایت شدی در برابر پروردگارت به شدت فروتن باش.

نکته

- امام توصیه می‌فرماید که مخاطب بر رفتار و کردار خود مراقبت کند و حالات درونی خویش را مهار کند تا به مجرد رسیدن به یک خواسته مادی و معنوی بر خضوع و خشوع او افزوده شود.^۲

۳.۳۹. راهی دراز و پر مشقت

۱.۳۹. مشقت بار بودن راه‌های دنیا

«وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ وَ مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ»^۱

معلومات باد که در پیش رویت راهی دراز همراه با مشقتی سخت است

نکته‌ها

- امام با تعبیر «امامک» به مخاطب متذکر می‌شود که پیش روی او راه و طریقی وجود دارد هر راه نیاز به راهرو دارد و اگر کسی پای در راه نهاد باید حرکت کند و از سکون بپرهیزد.^۲
- عبارت «ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ» یعنی این راه عمق بسیار دارد و حرکت در آن تلاش جانانه‌ای می‌طلبد کسی که در این راه پای می‌نهد باید آمادگی برای حرکتی دشوار و مواجهه با مسیرهای بسیار طولانی را داشته باشد.^۳

مشابه

- ◇ «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ»^۴ به راستی که بیهوشی مرگ فرامی‌رسد. این است آنچه از آن می‌گریختی.
- ◇ «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا»^۵ ما از پروردگار خود می‌ترسیم، در روزی که آن روز عبوس و سخت و هولناک است.

۱. أَمَامَكَ: مقابلت.

۲. منشور تربیت، ص ۴۹۹.

۳. همان، ص ۵۰۰.

۴. ق، ۱۹.

۵. انسان، ۱۰.

۱. أَخْشَعَ: خاشع‌ترین.

۲. منشور تربیت، ص ۴۹۶.

استعاره

مستعار: الطَّرِيق

مستعارُ منه:

مستعارُله: حالاتی که انسان در دنیا گرفتار آن‌هاست

جامع: کلمه الطَّرِيق را استعاره آورده است از حالاتی که انسان در دنیا گرفتار آن‌هاست و عبور از دنیا به سرای آخرت و منظور از درازی و سختی راه همان دشواری رستگاری و ایمنی از خطرهای آن است.

۳۹. ۲. تهیه زاد و توشه

«وَأَنَّهُ لَا غِنَىٰ بِكَ فِيهِ عَنْ حُسْنِ الْإِزْتِيَادِ وَقَدَرِ بَلَاغِكَ مِنَ الرَّادِّ مَعَ خِفَّةِ الظَّهْرِ»^۱
در این راه از طلب درست، و توشه به اندازه برداشتن و سبکباری از گناه بی‌نیازی

نکته‌ها

- منظور از «حُسْنِ الْإِزْتِيَادِ» تدبیر و مدیریت صحیح است.^۲
- امام یادآوری می‌کند که ای انسان تو چاره‌ای نداری جز آنکه در این راه طالب و جویا باشی و در این طلب خویش به نیکوترین وجه عمل کنی. این راهی نیست که فرزندان آدم به اختیار خویش انتخاب کرده باشند جاده‌ای است که رهروان خود را از ابتدا تا انتها به‌سوی خود می‌کشد.^۳

مشابه

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الرَّادِّ اتَّقَى﴾^۴ در حقیقت، بهترین توشه، پرهیزکاری است، و ای خردمندان! از من پروا کنید.

استعاره

مستعار: الرَّادِّ

مستعارُ منه:

۱. الْإِزْتِيَادُ: طلب کردن و چیزی را به‌سوی خویش برگرداندن؛ از ریشه «زَوَدَ» مشتق می‌شود؛ طلب المنزل الرَّحْب. خِفَّةِ الظَّهْرِ: پشت سبکبار.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۵۷۳.

۳. منشور تربیت، ص ۵۰۰.

۴. بقره، ۱۹۷.

مستعارُله: تقوا و کمالات

جامع: لفظ الرَّادِّ (توشه) را استعاره از تقوا و کمالاتی آورده است که در این راه طولانی و پر خطر انسان را به قرب خدا می‌رساند و بدین وسیله نجات و رستگاری در آن راه و رهایی از گرفتاری‌های آن به دست می‌آید.

۳۹. ۳. سبک‌باری در زندگی

«فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ فَيَكُونَنَّ ثِقْلٌ ذَلِكَ وَبَالًا عَلَيْكَ»
پس بیش از قدرتت بر خود بار مکن، که سنگینی‌اش وزر و وِبال شود.

نکته

- اشاره به اینکه آن‌قدر ذخیره کن که برای نیاز تو کافی باشد و بتوانی فردای قیامت پاسخ‌گوی آن باشی وگرنه همچون بار سنگینی بر دوش تو خواهد بود.^۱

مشابه

﴿وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ﴾^۲ و قطعاً بارهای گران خودشان و بارهای گران [دیگر] را با بارهای گران خود خواهند گرفت

۳۹. ۴. دعوت به انفاق در راه خدا

«وَإِذَا وَجَدَتْ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَيُؤَافِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاغْتَنِمْهُ وَحَمَلُهُ إِيَّاهُ»^۳

اگر محتاجی را یافتی که قدرت بر دوش نهادن زاد و توشه‌ات را تا قیامت دارد و در فردای محشر که به آن توشه نیازمند شدی در اختیارت بگذارد، وجودش را غنیمت بدان و زاد و توشه‌ات را بر دوشش بگذار.

نکته

- در بینش اسلامی انفاق خداپسندانه اموال نه تنها هدر دادن و ضایع ساختن آن نیست بلکه ذخیره‌سازی در حسابی مطمئن با سودی غیر قابل قیاس با سودهای دنیوی است.^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۵۷۳.

۲. عنکبوت، ۱۳.

۳. الْفَاقَةُ: فقر؛ حاجت و نیاز.

فَيُؤَافِيكَ بِهِ: آن را به تو می‌رساند؛ از ماده «وَفَى» به‌معنای وفای به عهد است.

اَغْتَنِمْهُ: او را غنیمت بدان؛ از ریشه «غَنِمَ» به بهره‌ای می‌گویند که به‌آسانی نصیب انسان می‌شود.

۴. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۵۶.

مشابه

♦ «لَوْلَا الْفُقَرَاءُ لَمْ يَسْتَوْجِبِ الْأَغْنِيَاءُ الْجَنَّةَ»^۱ اگر فقرا نبودند، اغنیا سزاوار بهشت نمی شدند.

♦ «وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۲ و از جایی که گمانش را ندارد روزی اش می دهد.

♦ «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۳ مثل آنان که مال خود را در راه خدا انفاق می کنند، مثل دانه ای است که هفت خوشه برآورد و در هر خوشه ای صد دانه باشد.

خدا پاداش هرکه را که بخواهد، چند برابر می کند. خدا گشایش دهنده و داناست.

۳۹. ۵. غنیمت شمردن فرصت انفاق

«وَأَكْثَرُ مِنْ تَزْوِيدِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ»^۴

و در حالی که قدرت اضافه کردن زاد و توشه را بر دوشش داری تا بتوانی اضافه کن، چه بسا با از دست رفتن فرصت، چنین شخصی را بجویی و نیابی.

نکته

● امام از فرزندش می خواهد که در روز قدرت و توانایی و در شرایط استعداد و یارایی تا آنجا که می تواند از مستمندان پر خیر و برکت و برداشتن توشه روز رستاخیز کمک بگیرد و از فرصت ها بهره بگیرد.^۵

۳۹. ۶. روز تنگدستی و سختی

«وَأَغْتَنِمْ مَنِ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمٍ عُسْرَتِكَ»^۶

اگر کسی در حال توانگری از تو وام خواهد غنیمت شمار تا در روز سختی و هنگام نداری به تو ادا کند.

۱. تکامل و طهارت روح، ص ۸۴.

۲. طلاق، ۳.

۳. بقره، ۲۶۱.

۴. تزوید: زاد و توشه دادن.

۵. اندیشه های سیاسی - تربیتی علوی در نامه های نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۶۲.

۶. اسْتَقْرَضَكَ: از تو قرض خواست؛ از ریشه «قرض» به معنای بردن؛ در اصطلاح به معنای بردن و جدا کردن بخشی از مال است.

يَوْمٍ عُسْرَتِكَ: روز دشواری تو.

مشابه

♦ «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرًا»^۱ کیست آن کس که به [بندگان] خدا وام نیکویی دهد تا [خدا] آن را برای او چند برابر بیفزاید؟

♦ «لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»^۲ در آن روز هرکسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می کند.

۱. بقره، ۲۴۵.

۲. عبس، ۳۷.

وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَثُودًا مُخِفٌ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقِلِ وَالْمُبْطِئِ عَلَيْهِمَا أَقْبَحُ [أَمْرًا] حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ وَأَنَّ [مَهْبطَهَا بِكَ] مَهْبطُكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِمَّا عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ فَارْتَدَّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ وَوُطِّي الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ.

۴۰. بهشت یا دوزخ جایگاه نهایی

۱.۴۰. گردنه‌های دشوار در پیش روی آدمی

«وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَثُودًا مُخِفٌ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقِلِ وَالْمُبْطِئِ عَلَيْهِمَا أَقْبَحُ [أَمْرًا] حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ»^۱

آگاه باش که در پیش رویت گذرگاه سختی است، آن که سبکبار است در آن گذرگاه حالی بهتر از سنگین بار دارد، و آن که دچار کندی است بد حال‌تر از شتابنده در آن است.

نکته‌ها

● از آنجا که در مراحل حسابرسی‌های جهان پس از مرگ از ریز و درشت اعمال انسان سؤال می‌شود آن‌ها که در دنیا از امکانات گسترده اقتصادی و موقعیت برجسته سیاسی و اجتماعی برخوردار بوده اند پاسخ‌گویی پردردسرت‌ری را به دنبال خواهند داشت.^۲

● عبارت «عَقَبَةً كَثُودًا» به معنای گردنه‌هایی است که گذر از آن‌ها بسیار دشوار است در هر گام خطرات بسیار و مهلکه‌های هولناکی وجود دارد. کسانی که از چنین گردنه‌هایی می‌گذرند باید نهایت احتیاط را به عمل بیاورند و تمام تمهیدات را برای جلوگیری از خطر فراهم کنند.^۳

مشابه

﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ﴿فَكُ رَقَبَةً﴾ أَوْ إِنْطَاعٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْئَةٍ ﴿۴﴾
[و]لی [نخواست از گردنه [عاقبت‌نگری] بالا رَوْد! تو چه دانی که آن گردنه [سخت] چیست؟ بنده‌ای را آزادکردن، یا در روز گرسنگی، طعام‌دادن.

۱. عَقَبَةً كَثُودًا: گردنه‌ای دشوار.

مُخِفٌ: سبکبار.

الْمُبْطِئُ: کندی‌کننده.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۵۸.

۳. منشور تربیت، ص ۵۱۸.

۴. بلد، ۱۴ تا ۱۱.



﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ﴾ وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ﴾^۱ آنان که ترازوی اعمالشان سبک گشته است کسانی هستند که به آیات ما ایمان نیاورده بودند و از این رو به خود زیان رسانیده‌اند. در زمین جایگاهتان دادیم و راه‌های معیشتان را در آن قرار دادیم. و چه اندک سپاس می‌گزارید.

۴۰.۲. احساس مسئولیت در رابطه با سفر آخرت

«وَ أَنَّ مَهْبطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِمَّا عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ فَارْتَدَّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ وَ وُطِّي الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ»^۲

در آنجا محل فرود آمدنت به ناچار یا در بهشت است یا در جهنم، پس پیش از در آمدنت به آن جهان توشه آماده کن، و قبل از ورودت منزلی فراهم ساز، که بعد از مرگ تدارک کردن از دست رفته ممکن نیست، و راه بازگشت به دنیا برای همیشه بسته است.

نکته

● نه تنها راه بازگشت از دنیای پس از مرگ امکان پذیر نیست بلکه راه هر گونه عذرخواهی و بهانه جویی نیز بسته می‌شود چراکه خداوند به اندازه کافی فرصت اصلاح و توبه را در دنیا به افراد داده است.^۳

مشابه

﴿وَ قَالَ النَّبِيُّ: لَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ أَكْثَرُوا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَاتِ وَ مُنْغَصِّ الشَّهَوَاتِ﴾^۴ بعد از مرگ راهی برای عذرخواهی و جلب رضایت پروردگار نیست بنابراین بسیار به یاد چیزی باشید که لذات را درهم می‌کوبد و شهوات را بر هم می‌زند
﴿حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا

۱. اعراف، ۱۰ و ۹.

۲. مَهْبطٌ: محل هبوط؛ محل فرود و نزول؛ از ریشه «هبوط» به معنای محل فرود آمدن و نزول.

فَارْتَدَّ لِنَفْسِكَ: توشه‌ای برای خودت آماده کن.

وُطِّي: مهیا ساز.

مُسْتَعْتَبٌ: پوزش طلبی.

مُنْصَرَفٌ: بازگشت.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۵۸.

۴. الدعوات (للالوندی)، ص ۲۳۵.

كَلِمَةً هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ^۱ تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرارسد، می‌گوید: «پروردگارا، مرا بازگردانید، شاید من در آنچه وانهاده‌ام کار نیکی انجام دهم. نه چنین است، این سخنی است که او گوینده آن است و پشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.

❖ «لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ انْتِقَالًا وَلَا فِي حَسَنٍ يَسْتَطِيعُونَ اِزْدِيَادًا»^۲ پس از مرگ قدرت برگشت از کارهای زشت را ندارند، و توان اضافه کردن نیکی برای آنان محال است.

❖ «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»^۳ شاید، کارهای شایسته‌ای را که ترک کرده بودم به جای آورم. هرگز. این سخنی است که او می‌گوید.

وَاعْلَمَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَتَكْفُلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيَكَ وَتُسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ وَلَمْ يَجْعَلْ ابْتَيْنَهُ وَبَيْنَكَ [بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ وَ لَمْ يُلْحِثْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَمْنَعَكَ إِنْ أَشَاءَتْ مِنَ التَّوْبَةِ وَ لَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنَّقْمَةِ وَ لَمْ يَعْيُوكَ بِالْإِنَابَةِ وَ لَمْ يَنْفَضِّحَكَ حَيْثُ [تَعَرَّضْتَ لِلْفَضِيحَةِ] الْفَضِيحَةُ بِكَ أُولَى وَ لَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ وَ لَمْ يُنَاقِشْكَ بِالْجَرِيمَةِ وَ لَمْ يُؤْيِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ بَلْ جَعَلَ نَزْوَعَكَ عَنِ الذَّنْبِ حَسَنَةً وَ حَسَبَ سَيِّئَتِكَ وَاحِدَةً وَ حَسَبَ حَسَنَتِكَ عَشْرًا وَ فَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ وَ بَابَ الْإِسْتِعْتَابِ فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاكَ وَإِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ فَأَفْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ وَ أَبْنَيْتَهُ ذَاتَ نَفْسِكَ وَ شَكُوتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ وَ اسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ وَ اسْتَعْنَتْهُ عَلَى أُمُورِكَ وَ سَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَى إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ وَ صِحَّةِ الْأَبْدَانِ وَ سَعَةِ الْأَرْزَاقِ.

۴۱. نیایش

۴۱. ۱. سفارش به دعا و تضرع به درگاه خداوند

وَاعْلَمَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ «

آگاه باش آن که خزائن آسمان‌ها و زمین در اختیار اوست به تو اجازه دعا داده است.

نکته

- خداوند نه تنها درب رحمت خود را بر روی بندگانش باز کرده بلکه از آنان خواسته است که نیازهای خود را با او در میان بگذارند و رحمت و تفضل او را طلب کنند.^۱

مشابه

- ❖ «قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ»^۲ بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند.
- ❖ «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۳ مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.
- ❖ «وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»^۴ و از فضل خدا درخواست کنید،

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۶۱.

۲. فرقان، ۷۷.

۳. غافر، ۶۰.

۴. نساء، ۳۲.

۱. مؤمنون، ۹۹ و ۱۰۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸.

۳. مؤمنون، ۱۰۰.

که خدا به هر چیزی داناست.

﴿أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ﴾^۱ تو سرپرست و یاور مایی، ما را بیامرز و به ما رحم کن که تو بهترین آمرزندگان.

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۲ چون بندگان من درباره من از تو پرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم. پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند.

۴۱. ۲. ضرورت طلب رحمت از خداوند

﴿وَتَكْفُلْ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيَكَ وَتَسْتَزِحِّمَهُ لِيَرْحَمَكَ﴾^۳

و اجابت آن را ضمانت نموده، و دستور داده از او بخواهی تا ببخشد، و رحمتش را بطلبی تا رحمت آرد.

مشابه

﴿وَسُئِلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۴ و برای زنان هم از آنچه کسب کرده‌اند بهره‌ای است

۴۱. ۳. رابطه بی حجاب خدا با خلق

﴿وَلَمْ يَجْعَلْ [بَيْنَهُ وَبَيْنَكَ] بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ وَلَمْ يُلْحِثْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ﴾^۵

و بین خودش و تو کسی را حاجب قرار نداده و تو را مجبور به توسل به واسطه ننموده.

نکته

● خداوند برای اجابت دعای انسان‌ها حجابی بین خود و بندگان قرار نداده است بلکه هرکس در هر جا و هر موقعیت می‌تواند مستقیماً با او ارتباط برقرار کند و حاجت خود را

از او بخواهد.^۱

مشابه

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾^۲ گفتند: ای پدر، برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم.

﴿تَادِمًا مُنْكَسِرًا مُسْتَقِيلًا مُسْتَغْفِرًا مُنِيبًا مُقِرًّا مُدْعِنًا مُعْتَرِفًا﴾^۳ پشیمانی و دل شکسته و پوزش جو و آمرزش طلب و بازگشت کنان و به گناه خویش اقرار و اذعان و اعتراف دارم.

۴۱. ۴. سفارش به توبه

﴿وَلَمْ يَمْنَعْكَ أَنْ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ﴾^۴

و اگر گناه کردی از توبه مانعت نشده.

مشابه

﴿وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا﴾^۵ و هرکه توبه کند و کار شایسته کند، به شایستگی نزد خدا بازگردد.

﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾^۶ و اوست که توبه را از بندگان می‌پذیرد و از گناهان درمی‌گذرد و آنچه را انجام می‌دهید، می‌داند.

۴۱. ۵. عدم تعجیل در عقوبت

﴿وَلَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنَّقْمَةِ﴾^۷

و در عقوبت عجله نکرده.

مشابه

﴿يَا حَلِيمًا لَا يَعْجَلُ﴾^۸ ای بردباری که شتاب نکند.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۶۱.

۲. یوسف، ۹۷.

۳. مصباح‌المتجهّد و سلاح‌المتعبّد، ج ۲، ص ۸۴۴.

۴. أَسَأْتُ: بدی کردی.

۵. فرقان، ۷۱.

۶. شوری، ۲۵.

۷. نَقْمَةٌ: کیفر.

۸. البلد‌الأمین و الدرر‌الحصین، ص ۳۶۱.

۱. اعراف، ۱۵۵.

۲. بقره، ۱۸۶.

۳. تَكْفُلُ: به عهده‌گرفت؛ از ریشه «كفل» و «كفاله» مشتق می‌شود که معنایی فراتر از ضمانت دارد. هنگامی که مال یا ملکی تحت تدبیر و حمایت قرار می‌گیرد، ریشه «ضمانت» به کار می‌رود اما هنگامی که یک انسان تحت حمایت قرار می‌گیرد از واژه «کفالت» استفاده می‌کنند.

لِيُعْطِيَكَ: تا عطا کند.

۴. نساء، ۳۲.

۵. لَمْ يُلْحِثْكَ: تو را مجبور نکرد.

در پذیرش توبه بر تو سخت گیری روا نداشته و به حسابرسی گناهانت اقدام نکرده است.

مشابه

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۱ بگو ای بندگان من که بر نفس خود اسراف و ستم کرده‌اید از رحمت خداوند نا امید نشوید که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد همانا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

﴿إِنَّهُ لَا يَبْتَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^۲ از رحمت خدا مأیوس مشوید، زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند.

۴۱.۹. بدل شدن توبه به حسنه

﴿وَلَمْ يُؤْيَسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ بَلْ جَعَلَ تَزْوَعَكَ عَنِ الذَّنْبِ حَسَنَةً وَحَسَبَ سَيِّئَتِكَ وَاحِدَةً وَحَسَبَ حَسَنَتِكَ عَشْرًا﴾^۳

و از رحمتش ناامیدت ننموده، بلکه خودداری از معصیت را برایت حسنه قرار داده، و یک گناهت را یک گناه، و یک خوبیت را ده برابر به شمار آورده است.

نکته

● امام در اینجا تعبیر «نزع» از سیئه را به کار می‌برد یعنی وقتی انسان در گناه فرو می‌رود بیرون آمدن از آن حال بسیار دشوار خواهد بود تا آن حد که شاید بتوان آن را به جان کردن تشبیه کرد. پس انسان باید تلاش کند که در گناه فرو نرود و آن را به خوی و عادت خود بدل نکند.^۴

مشابه

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^۵ هرکس کار نیکی انجام دهد ده برابر به او پاداش دهند، و هرکه کار بدی انجام دهد تنها همانند آن کیفر ببیند، تا ستمی بر آن‌ها نرفته باشد.

۱. زمر، ۵۳.

۲. یوسف، ۸۷.

۳. لَمْ يُؤْيَسْكَ: تو را ناامید نکرد.

تَزْوَعَكَ: کنده نشدن تو؛ از ریشه «نزع» به معنای برون کشیدن چیزی در نهایت شدت و دشواری است.

حَسَبَ: محسوب کرد.

۴. منشور تربیت، ص ۵۶۱.

۵. انعام، ۱۶۰.

۴۱.۶. عفو الهی

﴿وَلَمْ يُعَيِّرْكَ بِالْإِنَابَةِ﴾^۱

و به بازگشت سرزنشت ننموده.

نکته

● خداوند نه تنها بندگان گنهکارش را در هنگام بازگشت سرزنش نمی‌کند بلکه به او پاداش بزرگی عنایت می‌نماید و چه بسا که گناهان او را تبدیل به حسنات می‌کند.^۲

مشابه

﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ﴾^۳ بگو: خدا هرکه را بخواهد گمراه می‌کند. و هرکه را به درگاه او روی کند، هدایت می‌کند.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^۴ خداوند توبه‌کنندگان و پاکیزگان را دوست می‌دارد.

۴۱.۷. پرده‌پوشی خداوند

﴿وَلَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحَةُ بِكَ أُولَى﴾^۵

و آنجا که سزاوار رسوا شدنی رسوایت نکرده.

مشابه

﴿قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ﴾^۶ کافران می‌گویند پروردگارا شقاوت بر ما چیره شد و ما قوم گمراهی بودیم.

۴۱.۸. عدم اصرار بر محاکمه خطاکاران

﴿وَلَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ وَلَمْ يُتَاقَشْكَ بِالْجَرِيمَةِ﴾^۷

۱. لَمْ يُعَيِّرْكَ: تو را نکوهش نکرد.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌ها نهج البلاغه، ص ۱۶۲.

۳. رعد، ۲۷.

۴. بقره، ۲۲۲.

۵. يُفْضَحْكَ: آشکار می‌کند؛ از ریشه «فَضَحَ» به معنای روشنی و آشکار شدن است؛ از این ریشه واژه «افتضاح» کاربرد زیادی دارد که به معنای آشکار کردن و پرده برداشتن است؛ «فضیحه» عملی است که در پی ارتکاب آن بسیاری از زشتی‌ها و بدی‌ها آشکار می‌شود.

۶. مؤمنون، ۱۰۶.

۷. لَمْ يُتَاقَشْكَ: کنکاش و سختگیری نکرد.

۴۱. ۱۰. گشوده بودن باب توبه در هر زمان

«وَفَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ وَبَابَ الْإِسْتِعْتَابِ»^۱

باب توبه و باب خشنودیش را به رویت گشوده.

مشابه

❖ ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۲ ای مؤمنان، همگان به درگاه خدا توبه کنید، باشد که رستگار گردید.

❖ ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ﴾^۳ و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و از گناهان درمی‌گذرد.

❖ ﴿وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابُ﴾^۴ و پروردگار تو آمرزنده [و] صاحب رحمت است. اگر به [جرم] آنچه مرتکب شده‌اند، آن‌ها را مؤاخذه می‌کرد، قطعاً در عذاب آنان تعجیل می‌نمود.

❖ ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۵ بگو: «ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید، از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.

❖ ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۶ مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند.

۴۱. ۱۱. دعوت به تقاضای حاجت از خداوند

«فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاكَ وَإِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ»^۱

هرگاه او را بخوانی صدایت را بشنود، چون با او به راز و نیاز برخیزی رازت را بداند.

نکته

● منظور از عبارت «أَبْثَثْتُهُ ذَاتَ نَفْسِكَ» این است که آن‌گونه که انسان در نزد خدا به راحتی آنچه را می‌خواهد بر زبان جاری می‌کند وضع و حال خود را آن‌گونه که هست با او در میان می‌گذارد با غیر خدا هرگز نمی‌تواند چنین راز خود را در میان بگذارد.^۲

مشابه

❖ ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾^۳ آیا نمی‌دانند که خدا راز دل ایشان را می‌داند و از پیچ‌پیچ کردنشان آگاه است؟ زیرا اوست که دانای نهان‌هاست.

❖ ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۴ و ذو النون را، آن‌گاه که خشمناک گرفت و پنداشت که هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم. و در تاریکی ندا داد: هیچ‌خدایی جز تو نیست، تو منزّه هستی و من از ستمکاران هستم.

۴۱. ۱۲. یاری طلبیدن در امور از خداوند

«فَأَفْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ وَأَبْثَثْتُهُ ذَاتَ نَفْسِكَ وَشَكْوَتِ إِلَيْهِ هُمُومَكَ وَاسْتَكْشَفْتُهُ كُرُوبَكَ وَاسْتَعْنَيْتُهُ عَلَى أُمُورِكَ»^۵

۱. نَاجَيْتُهُ: با او نجوا کردی.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۶۴.

۳. توبه، ۷۸.

۴. انبیاء، ۸۷.

۵. أَفْضَيْتَ: بردی؛ از ریشه افضاء به معنای آگاه ساختن

أَبْثَثْتُهُ ذَاتَ نَفْسِكَ: سفره دلت را برای او گشودی؛ از ریشه بَثَّ به معنای باز کردن و انتشار دادن

شَكْوَتُ: گشودن و باز کردن عقده‌های دل؛ از ریشه شکوی و شکایت مشتق شده است

هُمُومٌ: غم و غصه‌ها؛ غم و حزن فراگیر که تمام زندگی انسان را پر می‌کند و آنچنان طولانی می‌شود که هیچ جای خالی از نظر زمان و مکان باقی نمی‌گذارد

كُرُوبٌ: مشکل؛ به غم‌ها و مصائبی اطلاق می‌شود که انسان را در خود هضم و او را خرد می‌نماید و وجودش را زیر

و رو می‌کند

اسْتَعْنَيْتُهُ: از او کمک خواستی

۱. بَابُ الْمَتَابِ: در بازگشت؛ در توبه؛ «متاب» مصدر میمی از ریشه «توبه» است که معنای بازگشت و رجوع دارد. الْإِسْتِعْتَابِ: طلب توبه؛ از ریشه «عتب» به معنای رضایت مشتق می‌شود. «استعتاب» یعنی رضایت کسی را به دست آوردن.

۲. نور، ۳۱.

۳. شوری، ۲۵.

۴. کهف، ۵۸.

۵. زمر، ۵۳.

۶. فرقان، ۷۰.

پس نیاز به سوی او می‌بری، و راز دل با او در میان می‌گذاری، از ناراحتی هایت به او شکایت می‌بری، و چاره گرفتاری هایت را از او می‌خواهی، بر امورت از حضرتش یاری می‌طلبی.

۱۳.۴۱. راه مناجات با خداوند

«وَسَأَلْتُهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ إعْطَائِهِ غَيْرُهُ مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ وَصِحَّةِ الْأَبْدَانِ وَسَعَةِ الْأَرْزَاقِ»^۱

از خزائن رحمتش چیزهایی را می‌خواهی که غیر او را بر عطا کردنش قدرت نیست، از قبیل زیاد شدن عمرها، سلامت بدن‌ها، و گشایش روزی‌ها.

مشابه

❖ ﴿وَمَنْ نَعْمَرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَمْ فَلَا يَعْقِلُونَ﴾^۲ هرکه را عمر دراز دهیم، در آفرینش دگرگونش کنیم. چرا تعقل نمی‌کنند؟

❖ «اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوَّلَ كَرِيمَةٍ تَنْتَزِعُهَا مِنْ كَرَامِي»^۳ بار خدایا، جانم را اولین عضو با ارزش از اعضای با ارزشم قرار ده که از من می‌ستانی ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ﴾^۴ خداست روزی‌دهنده. و اوست صاحب نیرویی سخت استوار.

❖ ﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۵ کلیدهای آسمان‌ها و زمین از آن اوست. در روزی هرکه بخواهد گشایش می‌دهد یا تنگ می‌گیرد، و او به هر چیزی داناست.

۱. الْأَعْمَارُ: عمرها؛ از ریشه «عَمَّار» به معنای آبادانی مشتق می‌شود؛ مدت زمانی را که تن آدمی به دلیل حضور روح زنده و برپاست و بنای حیات دنیا آبادان است عمر می‌گویند.

۲. یس، ۶۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵.

۴. ذاریات، ۵۸.

۵. شوری، ۱۲.

ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ بِمَا أَذِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ فَمَتَى شِئْتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالْدُّعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ وَاسْتَمْطَرْتَ شَائِبَ رَحْمَتِهِ فَلَا [يُفْنِطَنَّكَ] يُفْنِطَنَّكَ إِبْطَاءُ إِبْجَابَتِهِ فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَى قَدْرِ النَّيَّةِ وَرُبَّمَا أَخْرَجَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَكْثَرَ لِأَجْرِ السَّائِلِ وَأَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْآمِلِ وَرُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا [تُعْطَاهُ] تُؤْتَاهُ وَأُوتِيَتْ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ آجِلًا أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ فَلَرُبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَاكُ دِينِكَ لَوْ أُوتِيَتْهُ فَلَتَكُنْ مَسْأَلَتُكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ وَيُنْفَى عَنْكَ وَبَالُهُ فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَلَا تَبْقَى لَهُ.

۴۲. حکمت تأخیر یا عدم استجابت دعا

۱.۴۲. کلیدهای خزاین رحمت

«ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ بِمَا أَذِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ فَمَتَى شِئْتَ» خداوند کلیدهای خزائن خود را در اختیار تو گذاشته به دلیل آنکه به تو اجازه درخواست از خودش را داده.

مشابه

❖ ﴿وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ و حال آنکه خزاین آسمان‌ها و زمین از آن خداست.

استعاره

مستعار: مفاتیح

مستعار منه:

مستعار له: دعاها

جامع: لفظ «مفاتیح» را استعاره آورده است برای دعاها، به این دلیل که دعاها وسیله کسب نعمت و کمال رحمت‌اند، هرگاه خدا بخواهد به وسیله دعا درهای گنج‌هایش را باز می‌گشاید.

۱. منافقون، ۷.

۲.۴۲. گشوده بودن درهای نعم الهی

«اسْتَفْتَحْتُ بِالْذُّعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ وَاسْتَمْطَرْتُ شَائِبَ رَحْمَتِهِ»^۱

پس هرگاه بخواهی می‌توانی درهای نعمتش را با دعا باز کنی، و باران رحمتش را بخواهی.

نکته

● در هر زمان یا هر مکان و هر وقت از شبانه‌روز می‌توانی از خداوند خدا را طلب کنی البته پاره‌ای از زمان‌ها و بعضی مکان‌ها بستر و شرایط اجابت دعا در آن‌ها فراهم‌تر است اینکه در مقابل خانه خدا یا مسجد پیامبر یا در حرم ائمه معصومین توفیق دعا میسر شود تاثیر فزون‌تری خواهد داشت. امام صادق (علیه السلام) در این مورد می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَكُلَّ بِالرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ مَلَكًا هَجِيرًا يُؤْمِنُ عَلَى دُعَائِكُمْ»^۲ همانا خدای عزوجل در رکن یمانی ملک مخصوصی را گمارده که برای دعای شما آمین می‌گوید.^۳

مشابه

◇ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ وَ خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرِ نَقِيٍّ وَ قَلْبٍ تَقِيٍّ^۴ دعا، کلیدهای نجات و کامیابی و گنجینه‌های رستگاری است و بهترین دعا آن دعایی است که از سینه‌ای پاک و دلی پرهیزکار بر آید.

◇ ﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾^۵ و هرگاه بندگان من، از تو در باره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند، اجابت می‌کنم.

۱. اسْتَفْتَحْتُ: گشایش خواستی؛ از ریشه «فَتَحَ» مشتق می‌شود که در لغت به معنای باز کردن گره و گشودن کاری بسته است؛ این واژه درباره کسی که گره ذهنی انسان را باز و مسئله مبهمی را روشن می‌کند گفته می‌شود؛ به قاضی در کلام عرب «فَتَّاح» می‌گویند زیرا قاضی کسی است که گره پرونده را می‌گشاید و حق را از ناحق تمیز می‌دهد.

اسْتَمْطَرْتُ: باران طلب کردی؛ از «استمطار» به معنای طلب باران است.

شَائِبَ: باران‌ها؛ بارانی که چنان شدید و قوی است که بر تمام طبیعت اثر می‌کند و گیاهان را از خواب زمستانی بیدار می‌کند «شُوبِبَ» می‌گویند؛ الدفعات من المطر الغزير.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۴۰۶.

۳. منشور تربیت، ص ۵۸۴.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸.

۵. بقره، ۱۸۶.

تشبیه

مشبه: رحمت خداوند

مشبه‌به: باران

وجه شبیه: امام رحمت خداوند را به باران تشبیه کرده است. اولین نکته‌ای که درباره باران وجود دارد شویندگی و تطهیر است گویا رحمت الهی وجود انسان‌ها را تطهیر می‌کند و زیر حمایت خداوند جلا می‌دهد همچنین باران عامل زاینده‌گی است که اگر نباشد حیات خشک و فاسد می‌شود و رحمت خداوندی عامل حیات معنوی انسان‌هاست که اگر نبارد تمام هستی آدمی از بین رفته است.

۳.۴۲. موانع برآورده نشدن دعا

۱.۳.۴۲. آلودگی نیت

«فَلَا يَفْنِطَنَّكَ إِبْطَاءُ إِجَابَتِهِ فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ»^۱

پس تأخیر در اجابت دعا ناامیدت نکند، زیرا عطا و بخشش به اندازه نیت است.

نکته

● عدم استجابات دعا با توجه به وعده‌های خداوند در اجابت دعای بندگان گاه برای آن است که آنچه ما می‌خواهیم به مصلحت ما نیست و گاه به دلیل موانعی است که از جانب ما برای اجابت وجود دارد.^۲

مشابه

◇ ﴿وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾^۳ و انسان (بر اثر شتاب‌زدگی) بدی‌ها را طلب می‌کند آن‌گونه که نیکی‌ها را می‌طلبد و می‌باشد انسان شتاب‌کننده.

◇ ﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۴ چون بندگان من درباره من از تو بپرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم. پس به ندای من پاسخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند.

۱. لَا يَفْنِطَنَّكَ: هرگز تو را ناامید نمی‌کند؛ از ریشه «فَنَطَ» به معنای یأس و ناامیدی.

إِبْطَاءُ إِجَابَتِهِ: دیر هنگامی اجابتش؛ تأنی و کندگی.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۶۵.

۳. اسراء، ۱۱.

۴. بقره، ۱۸۶.

نکته

● امام اشاره می‌فرماید که بعضی از خواسته‌ها به خودی خود مطلوب و پسندیده هستند و لازم نیست حذف شوند بلکه باید اصلاح شوند. مرور زمان باعث رشد فکری انسان می‌شود و دعا را تعالی می‌بخشد.^۱

مشابه

◇ ﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى﴾^۲ و خدا به آنچه زاییده بود داناتر است - و پسر چون دختر نیست.

۴۲.۳.۵. تعطیل در اجابت دعا

﴿أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ﴾

یا به خاطر برنامه نیکوتری این دعایت مستجاب نشود.

مشابه

◇ ﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾^۳ و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

◇ پیامبر اکرم ﷺ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ عِبَادًا لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرُ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَالصَّحَّةِ فِي الْبَدَنِ فَأَبْلَوْهُمْ بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَصَحَّةِ الْبَدَنِ فَيَصْلُحُ عَلَيْهِمْ أَمْرُ دِينِهِمْ وَإِنْ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لِعِبَادًا لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرُ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَقَةِ وَالْمُسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فِي أَرْبَعِهِمْ فَأَبْلَوْهُمْ بِالْفَقَةِ وَالْمُسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فَيَصْلُحُ عَلَيْهِمْ أَمْرُ دِينِهِمْ»^۴ رسول خدا ﷺ فرمود: خدای عزوجل فرماید: برخی از بندگان مؤمنم کسانی باشند که امر دینشان جز با ثروتمندی و وسعت و تندرستی اصلاح نشود، آن‌ها را با ثروت و وسعت و تندرستی می‌آزمایم تا امر دینشان اصلاح شود. و برخی از بندگان مؤمنم کسانی باشند که امر دینشان جز با فقر و تهیدستی و ناتندرستی اصلاح نشود، آن‌ها را با فقر و تهیدستی و ناتندرستی می‌آزمایم تا امر دینشان اصلاح شود.

۱. منشور تربیت، ۶۰۴.

۲. آل عمران، ۳۶.

۳. بقره، ۲۱۶.

۴. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۰.

◇ «فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِّيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوفِّقَكُمْ لَصِيَامِهِ وَتِلَاوَةِ كِتَابِهِ»^۱ از خدا بخواهید با نیت درست و دل‌های پاک که شما را برای روزه در آن و خواندن قرآن موفق دارد.

◇ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَليهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ سَاءٍ فَإِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَةِ^۲ شنیدم حضرت صادق عَليهِ السَّلَامُ می‌فرمود: خدای عز و جل اجابت نکند دعایی که از روی دل غافل باشد، پس هر گاه دعا کردی بدل توجه کن و یقین داشته باش که اجابت شود.

۴۲.۳.۲. ارتقای معنوی

﴿وَرُبَّمَا أُخِّرَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ﴾

چه بسا که اجابت دعایت به تأخیر افتد تا پاداش دعاکننده بیشتر.

۴۲.۳.۳. گوارایی عطا

﴿وَأُجْزِلَ لِعَطَاءِ الْآمِلِ﴾^۳

و عطای امیدوار فراوان‌تر گردد.

نکته

● یکی از خصوصیات آدمیان آن است که اگر بدون رنج و تلاش و به سادگی به مطلوب خود برسند یک جور رفتار می‌کنند و اگر با جدیت و تلاش به خواسته خود برسند جور دیگری عکس العمل نشانم می‌دهد. امام به این حقیقت اشاره می‌کند که یک دلیل آنکه خواسته بنده دیرتر اجابت می‌شود این است که این حاجت برای او گوارتر شود و جان او عاشق‌تر گردد.^۴

۴۲.۳.۴. اصلاح خواسته

﴿وَرُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُعْطَاهُ تُوْتَاهُ وَأُوتِيَتْ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ آجِلًا﴾^۵

و چه بسا چیزی را بخواهی و به تو داده نشود ولی بهتر از آن در دنیا یا آخرت به تو عنایت گردد

۱. الامالی (للصدوق)، ص ۹۳.

۲. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۲، ص ۴۷۳.

۳. أَجْزَلُ: فزون‌تر؛ از ماده «جَزَلَ» و «جَزَالَهُ» مشتق می‌شود؛ از این ریشه «جَزِيل» کاربرد زیادی دارد.

۴. منشور تربیت، ص ۶۰۲.

۵. لَا تُؤْتَاهُ: آن را داده نشدی.

أُوتِيَتْ: داده شدی.

عَاجِلُ: دنیوی.

آجِلُ: اخروی.

♦ «فَلَرَبُّ أَمْرِ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَاكُ دِينِكَ لَوْ أُوتِيَتْهُ»^۱ و چه بسا چیزی را می خواهی که اگر اجابت گردد دینت را تباه کند.

۴۲. ۶. ۳. دعای مطلوب

«فَلْتَكُنْ مَسْأَلَتُكَ فِيمَا يَنْقِي لَكَ جَمَالَهُ وَيُنْفِي عَنْكَ وَبَالَهُ فَالْمَالُ لَا يَنْقِي لَكَ وَلَا تَنْقِي لَهُ»^۲

روی این حساب باید چیزی را بطلبی که زیبایی اش برای تو برقرار و وبالش از تو برکنار باشد، که ثروت برای تو باقی نیست و تو هم برای آن باقی نخواهی بود.

نکته

● جهل به آینده و بی خبری ما از سود و زیان های واقعی موجب می شود گاه چیزی را بخواهیم که به ضرر ماست در این صورت خیر ما در آن است که خداوند اجابت نکند.^۳

مشابه

♦ «قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَحْفَظْ آدَابَ الدُّعَاءِ وَانْظُرْ مَنْ تَدْعُو وَكَيْفَ تَدْعُو وَلِمَاذَا تَدْعُو وَحَقِّقْ عَظَمَةَ اللَّهِ وَكِبَرِيَاءَهُ وَغَايِنِ بِقَلْبِكَ عِلْمَهُ بِمَا فِي ضَمِيرِكَ وَاطْلَاعَهُ عَلَى سِرِّكَ وَمَا يَكُنْ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَاعْرِفْ طُرُقَ نَجَاتِكَ وَهَلَاكِكَ كَيْلَا تَدْعُو اللَّهَ بِشَيْءٍ مِنْهُ هَلَاكُكَ وَأَنْتَ تَظُنُّ فِيهِ نَجَاتَكَ»^۴ امام صادق (ع) می فرماید آداب و شرایط دعا را رعایت و حفظ کن و متوجه باش که، چه کسی را می خوانی و چگونه می خوانی و برای چه می خوانی؟ و عظمت و کبریا و جلال پروردگار متعال را همیشه در نظر گرفته و با قلب و چشم دل خود معاینه کن؛ عالم بودن او را به آنچه در ضمیر توست و اطلاع و آگاه بودن او را به باطن و به آنچه از حق و باطل در وجود تو هست؛ و لازم است طُرُق نجات و هلاکت و راه های سعادت و گرفتاری خود را فهمیده و در مقام دعا کردن چیزی را نخواهی که هلاکت و گرفتاری تو در آن باشد و تو از روی جهالت خیر و صلاح خود اندیشی.

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَلِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَلِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ وَأَنَّكَ فِي [مَنْزِلِ] قُلْعَةٍ وَدَارِ بُلْغَةٍ وَطَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ وَلَا يَفُوتُهُ طَالِبُهُ وَلَا بُدَّ أَنَّهُ مُدْرِكُهُ فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يَذْرَكَكَ وَأَنْتَ عَلَى حَالٍ سَيِّئَةٍ قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ فَيَحُولَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ ذَلِكَ فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ.

۴۳. آخرت هدف آفرینش

۴۳. ۱. آخرت، مقصد اصلی

«وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَلِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَلِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ»^۱ پسر من! معلومت باد برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا، و برای فنا نه برای بقا، و برای مرگ نه برای حیات.

مشابه

♦ ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱ و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند.

♦ ﴿فَرَحُّوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ﴾^۲ و مردم به زندگی دنیا خشنودند، حال آنکه زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت جز اندک متاعی نیست.

♦ ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۳ آن که مرگ و زندگی را بیافرید، تا ببازمایدتان که کدام یک از شما به عمل نیکوتر است.

۴۳. ۲. کوتاه بودن دوران حیات دنیوی

«وَأَنَّكَ فِي [مَنْزِلِ] قُلْعَةٍ وَدَارِ بُلْغَةٍ وَطَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ»^۴

در منزلی هستی که باید از آن کوچ کنی، و جایی که از آن به جای دیگر برسی، و خلاصه در راه آخرتی.

۱. ذاریات، ۵۶.

۲. رعد، ۲۶.

۳. ملک، ۲.

۴. قُلْعَةٍ: سرای ناپایدار؛ از ریشه «قَلَعَ» مشتق می شود؛ به مکانی که شایستگی انتخاب به عنوان وطن و جایگاه ندارد قعله می گوید.

دَارِ بُلْغَةٍ: خانه ای که باید در آن به قدر کفایت برخورداری شوی؛ قدر الکفایة من المعاش.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۹۲.

۲. وَبَالُهُ: دشواری، بدفرجامی؛ الهلکة.

۳. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۱۶۶.

۴. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۵، ص ۲۷۱.

نکته‌ها

- تعبیر به «طريد» يعنى شخصى كه در تعقيب او هستند يا شكارى كه صياد به دنبال او مى‌دود گويى كه از آغاز عمر صياد مرگ در تعقيب انسان است.^۱
- آخرت تجسمى از عملکرد دنيوى ماست زيرا در عين كوتاه بودن دوران حيات دنيوى از حساسيت بسيارى برخوردار است. نحوه زندگى آخرت با نحوه گذران دوران حيات دنيوى ارتباط مستقيم دارد.^۲

مشابه

- ◇ «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»^۳ هر جا كه باشيد و لو در حصارهاى سخت استوار، مرگ شما را در مى يابد.
- ◇ «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ»^۴ بگو: اگر از مرگ يا كشته شدن بگريزىد، هرگز گريختن سودتان ندهد.
- ◇ «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»^۵ بى ترديد تو مى ميرى و قطعاً آنان هم مى ميرند.

۳.۴۳. تشبيه مرگ به صياد هوشمند

«وَ أَنْتَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِى لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ وَ لَا يَفُوتُهُ طَالِبُهُ وَ لَا بُدَّ أَنَّهُ مُدْرِكُهُ»^۶
 تو شكار مرگ هستى كه فراركننده را نجاتى نيست و هر كه را دنبال كند به ا مى رسد و سرانجام او را مى گيرد.

مشابه

- ◇ «وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ»^۷ و من طردكننده مؤمنان نخواهم بود.

۴.۴۳. لزوم دقت در باب مرگ

«فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يُدْرِكَكَ وَ أَنْتَ عَلَى حَالٍ سَيِّئَةٍ»^۱

از اينكه مرگ تو را به هنگام گناه دريابد بر حذر باش.

مشابه

- ◇ «فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ»^۲ فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۳ پس چرا آن گاه كه جان به گلوگاه رسد و شما در اين هنگام مى نگرىد، تكذيب نمى كنيد؟ ما از شما به او نزديك ترىم ولى شما نمى بينيد. اگر قيامت را باور نداريد اگر راست مى گوييد، بازش گردانيد.

۵.۴۳. پرهيز از سهل انگارى در توبه

«قَدْ كُنْتَ تَحْدُثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ فَيَحُولَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ ذَلِكَ فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ»

مرگى كه بين تو و توبهات مانع گردد، و بدىن صورت خود را به هلاكت انداخته باشى.

نکته

- نامعلوم بودن تاريخ مرگ برنامه حكيمانه‌اى است كه موجب مى شود هميشه انسان آماده باشد و خود را براى مواجهه با اين رويداد عظيم مهيا كند. در اين صورت وحشت مرگ نيز او را فرا نمى گيرد.^۳

مشابه

- ◇ «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ»^۴ تا هر كه هلاک مى شود به دليلى هلاک شود و هر كه زنده مى ماند به دليلى زنده ماند.

۱. پيام امام اميرالمؤمنين، ج ۹، ص ۶۰۲.

۲. پيامها و نکته‌ها در نامه‌هاى نهج البلاغه، ص ۱۶۷.

۳. نساء، ۷۸.

۴. احزاب، ۱۶.

۵. زمر، ۳۰.

۶. طَرِيدُ الْمَوْتِ: شكار مرگ؛ واژه «طريد» از ريشه «طرد» به معنای مطرود است؛ «طرد» به معنای تعقيب كردن شكار است؛ به شكار «طريده» مى گويند؛ تعقيب كننده شكار را «طارِد» مى نامند.

لَا يَنْجُو: نجات نمى يابد.

هَارِبٌ: فراركننده؛ از ريشه «هَرَب» به معنای گريز است.

۷. شعراء، ۱۱۴.

۱. أَنْ يُدْرِكَكَ: اينكه تو را دريابد؛ از ريشه «ادراك» به معنای به دست آوردن و در اختيار گرفتن است.

۲. واقعه، ۸۳ تا ۸۷.

۳. پيامها و نکته‌ها در نامه‌هاى نهج البلاغه، ص ۱۶۸.

۴. انفال، ۴۲.

نکته

- امام علی (ع) تأکید می‌کنند که این واقعیت عینی را فراموش نکن که هر لحظه ممکن است انسان بر اثر عوامل بیرونی یا درونی چشم از دنیا بپوشد پس برای استقبال از مرگ آماده باش و از این بترس که بدون آمادگی غافلگیر شوی.^۱

مشابه

- ◇ «بَادِرُوا الْعَمَلَ وَ خَافُوا بَعْتَةَ الْأَجَلِ»^۲ پس به‌سوی عمل بشتابید، و از مرگ ناگهانی بترسید.
- ◇ «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۳ بگو: ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که فقط شما دوستان خدا هستید نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست‌گویید.

۳.۴۴. هشدار بر فریب کاری دنیا

«وَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا وَ تَكَالِبُهُمْ عَلَيْهَا»^۴

بر حذر باش از اینکه دل‌بستگی دنیاپرستان به دنیا، و حرصشان بر متاع اندک آن تو را فریفته نکند.

۴.۴۴. فناپذیری و پلید درون دنیا

«فَقَدْ تَبَاكَ اللَّهُ عَنْهَا وَ نَعَتْ هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا وَ تَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا»^۵

خداوندت از اوضاع دنیا خبر داده، و دنیا هم با احوالاتش تو را از زوال خود آگاه نموده، و زشتی‌هایش را به تو نشان داده.

«يَا بُنَيَّ أَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ ذِكْرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ وَ تُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ حَتَّى يَأْتِيَكَ وَ قَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ جَذْرَكَ وَ شَدَدَتْ لَهُ أَرْزَكَ وَ لَا يَأْتِيَكَ بَعْتَةُ فَيَبْهَرَكَ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا وَ تَكَالِبُهُمْ عَلَيْهَا فَقَدْ تَبَاكَ اللَّهُ عَنْهَا وَ [نَعَتْ لَكَ نَفْسَهَا] نَعَتْ هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا وَ تَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَ سِبَاعٌ ضَارِيَةٌ يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَ يَأْكُلُ غَزِيرُهَا ذَلِيلَهَا وَ يَفْهَرُ كَبِيرُهَا صَغِيرَهَا نَعَمْ مُعَقَّلَةٌ وَ أُخْرَى مُهْمَلَةٌ قَدْ أَصَلَتْ عُقُولَهَا وَ رَكِبَتْ مَجْهُولَهَا سُرُوحٌ غَاهِيَةٌ بِوَادٍ وَ غَشٍ. لَيْسَ لَهَا رَاعٌ يَقِيمُهَا وَ لَا مُسَيِّمٌ يُسَيِّمُهَا سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى وَ أَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا وَ غَرَفُوا فِي نَعْمَتِهَا وَ اتَّخَذُوا رَبًّا فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَ لَعِبُوا بِهَا وَ نَسُوا مَا وَرَاءَهَا»

۴۴. یاد مرگ

۱.۴۴. دعوت به فراوانی یاد مرگ

«يَا بُنَيَّ أَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ ذِكْرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ وَ تُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ»^۱

پسرم! مرگ را و موقعیتی که ناگهان در آن می‌افتی، و بعد از مرگ به آن می‌رسی زیاد به یاد آر.

مشابه

- ◇ «أَكْبَسُ النَّاسِ مَنْ كَانَ أَشَدَّ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ»^۲ زیرک‌ترین شما کسی است که بیشتر به یاد مرگ باشد.

۲.۴۴. آماده‌روبارویی با مرگ

«حَتَّى يَأْتِيَكَ وَ قَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ جَذْرَكَ وَ شَدَدَتْ لَهُ أَرْزَكَ وَ لَا يَأْتِيَكَ بَعْتَةُ فَيَبْهَرَكَ»^۳

تا وقتی مرگ برسد خود را مهیا، و دامن همت به کمر زده باشی، مباد که مرگ از راه برسد و تو را مغلوب نماید.

۱. تَفْضِي: می‌رسی.

۲. مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، ج ۴، ص ۳۷۶.

۳. جَذْرَكَ: آمادگی تو؛ از ماده «حَذَرَ» به‌معنای پرهیز کردن و مراقبت در برابر خطرات است.

أَرْزَكَ: لباس؛ از ماده «أَزَارَ» به‌معنای لباس مخصوصی که بند آن به کمر بسته می‌شود و به همین مناسبت به قوت و قدرت اطلاق می‌گردد؛ الظَّهْر وَ الْقُوَّة.

فَيَبْهَرُ: غافلگیر می‌کند؛ از ریشه «بهر» به‌معنای غلبه کردن و مبهوت ساختن؛ از ریشه «بَهَرَ» به‌معنای نفس‌نفس زدن پس از درگیری شدید؛ به حالتی که انسان به‌شدت می‌دود و پس از آن می‌ایستد و به نفس‌نفس زدن می‌افتد «بُهِر» می‌گویند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۹، ص ۶۰۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴.

۳. جمعه، ۶.

۴. تَغْتَرَّ: آنجا که ظاهر چیزی آراسته اما درون آن مملو از پلشتی است یا آنجا که باطن آن زهرآگین اما ظاهری با روکش زیبا دارد؛ از ریشه «عَزَرَ» و «غرور» مشتق می‌شود.

إِخْلَادٌ: دل‌بستگی، از ریشه «خُلِدَ» و خلود به‌معنای سکونت مستمر در یک‌جا؛ «إِخْلَادُ إِلَى الْأَرْضِ» به‌معنای چسبیدن به زمین و «إِخْلَادُ إِلَى الدُّنْيَا» به‌معنای چسبیدن به امر دنیاست؛ أَخْلَدَ، إِلَى كَذَا: اتَّخَذَهُ دَارَ الْخُلْدِ وَ الْإِقَامَةَ الدَّائِمَةَ. تَكَالَبَ: کشاکش؛ نزاع؛ حمله کردن برای به دست آوردن چیزی است و در اصل از واژه «کلب» به‌معنای سگ گرفته شده است؛ التَّنَازَعُ عَلَى التَّسَلُّطِ كَالْكَلَابِ يَتَنَازَعُونَ لِلتَّسَلُّطِ عَلَى الْحَيَف.

۵. نَعَتْ: خبر مرگ است؛ از ریشه «نَعَى»؛ «نَاعَى» کسی است که خبر مرگ دیگری را می‌آورد. تَكَشَّفَتْ: آشکار کرد.

مَسَاوِيهَا: بدی‌هایش؛ از ریشه «سوء» به‌معنای زشتی مشتق شده است؛ المساوی: المعایب.

مشابه

﴿وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا﴾^۱ برایشان زندگی دنیا را مثل بزن که چون بارانی است که از آسمان ببارد و با آن گیاهان گوناگون به فراوانی بروید. ناگاه خشک شود و باد بر هر سو پراکنده اش سازد. و خدا بر هر کاری تواناست.

﴿أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِهَا- [الْمُنْخَدِعُ] الْمَخْدُوعُ بِأَبَاطِيلِهَا أ [تَفْتِنُ] تَغْتَرُّ [بِهَا] بِالْأَلْبَانِ ثُمَّ تَذْمُهَا أَنْتِ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ مَتَى اسْتَهْوَيْتِ أَمْ مَتَى غَرَّكَ أَمْ بِمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبَلَى أَمْ بِمَصَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى﴾^۲ ای نكوهنده دنیا که به نیرنگ او فریفته شده‌ای و به ناراستی هایش گول می‌خوری! آیا به دنیا فریفته شده‌ای و آن را نکوهش می‌نمایی، تو بر آن جرم و گناه می‌نهی یا دنیا بر تو جرم می‌نهد؟ از کجا و چه وقت دنیا ترا سرگردان نمود، یا کی فریبت داد؟ آیا به جاهای بر خاک افتادن پدران و پوسیده شدن آن‌ها یا به خوابگاههای مادران زیر خاک؟

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۳ ای مردم وعده خداوند حق است مبادا زندگی دنیا شما را مغرور کند و مبادا شیطان شما را فریب دهد و به (کرم) خدا مغرور سازد.

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ﴾^۴ اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم رفعتش می‌بخشیدیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت.

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾^۵ بدانید که زندگی این جهانی بازیچه است و بیهودگی و آرایش و فخر فروشی و افزون جویی در اموال و اولاد.

۵.۴۴. تقسیم‌بندی غفلت‌زدگان دنیا

﴿فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ غَاوِيَةٌ وَسَبَاعٌ ضَارِيَةٌ يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَيَأْكُلُ عَزِيرُهَا ذَلِيلَهَا﴾

﴿وَيَقْتَهَرُ كَبِيرُهَا صَغِيرَهَا نَعَمٌ مُعَقَّلَةٌ وَأُخْرَى مُهْمَلَةٌ﴾^۱

از اینکه که، زیرا دنیا پرستان سگانی فریادزننده، و درندگانی شکارکننده هستند، یکدیگر را می‌گزند، زورمندش ضعیفش را می‌خورد، و بزرگش به کوچکش به قهر و غلبه حمله می‌کند. مانند چهارپایانی که برخی پای بسته و برخی رها شده‌اند.

نکته‌ها

- منظور از اهل دنیا کسانی هستند که به‌طور کامل وابسته به دنیا شده‌اند و زر و زیور آن نمی‌تواند ایشان را ارضا کند. تمام فهم و معرفتشان تجلیات دنیوی است.^۲
- عبارت «يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ» اشاره به این دارد که اهل دنیا چنان‌اند که بدون دلیل و توجیهی به هم حمله می‌کنند گروهی از یک سوی دنیا می‌آیند و چونان سگ به جان ساکنان آن طرف دنیا می‌افتند و جان بی‌گناهان را می‌گیرند.^۳

مشابه

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾^۴ ولی کافران از این جهان متمتع می‌شوند و چون چارپایان می‌خورند و جایگاهشان آتش است.

تشبیه

مشبه: کسانی که در پیروی از خواسته‌هایشان، رهايند

مشبه‌به: چهارپایانی رها و بی‌لجام

۱. غَاوِيَةٌ: سگ‌هایی که فریاد می‌کشند و پارس می‌کنند؛ كِلَابٌ غَاوِيَةٌ: سگ‌های عوعوکننده.

سَبَاعٌ: درندگان؛ جمع «سَبْع» به معنای درنده است.

ضَارِيَةٌ: درنده؛ از ریشه «ضَرَر» به معنای درنده خویی؛ الضراوة: الجراة علی الاصطیاد.

يَهْرُ: زوزه می‌کشد؛ از ریشه «هَرِير» به حالتی اشاره دارد که سگ بدون دلیل پارس می‌کند.

يَقْتَهَرُ: غلبه می‌کند.

نَعَمٌ: نرمش، نرم بودن؛ نام اصلی شتر «نَعَم» است زیرا حیوانی نرم خوست؛ واژه «انعام» هم که به حیوانات الهی اطلاق می‌شود از نام شتر اقتباس شده است.

مُعَقَّلَةٌ: بسته شده؛ از ریشه «عَقَلَ» به معنای بسته شده است. امام گروهی از اهل دنیا را «نَعَم معقله» یعنی اشتران بسته شده معرفی می‌کند.

مُهْمَلَةٌ: رها شده؛ در اینجا منظور حیوان رها شده است.

۲. منشور تربیت، ص ۶۶۹.

۳. همان ص ۶۷۱.

۴. محمد، ۱۲.

۱. کهف، ۴۵.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

۳. فاطر، ۵.

۴. اعراف، ۱۷۶.

۵. حدید، ۲۰.

به دنیا، نسبت داده شده است، از آن جهت که دنیا باعث فریب و غفلت آنان از آینده‌شان می‌گردد.^۱

- غرق شدن در نعمت‌های الهی و فراموشی از خداوند موجب خواهد شد انسان بازیچه هواهای نفسانی خود گشته اسیر زرق و برق‌های دنیا قرار گرفته و آخرت را به کلی فراموش نماید.^۲

۴۴. ۸. حیرت و نابینایی دل‌بستگان به دنیا

«سَلَكْتُ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى وَأَخَذْتُ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا وَ غَرَقُوا فِي نِعْمَتِهَا وَ اتَّخَذُوا رَبًّا فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَ لَعِبُوا بِهَا وَ نَسُوا مَا وَرَاءَهَا»^۳

دنیا آنان را به راه کوری و ضلالت برده، و دیدگان‌شان را از دیدن علائم هدایت فرو بسته، در وادی حیرت دنیا سرگردان، و در نعمت‌هایش غرق، و آن را به‌عنوان رب انتخاب کرده‌اند، از این رو دنیا با آنان و آنان با دنیا به بازی پرداخته‌اند، و آنچه را به دنبال آن است فراموش کرده‌اند

نکته‌ها

- عبارت «فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا» به این معناست که اهل دنیا در حیرانی و سرگردانی و تحیر فرو رفته‌اند این طرف و آن طرف می‌زنند و هر روز در پی چیزی می‌دوند و نمی‌دانند که چه می‌خواهند و گم‌شده‌ایشان کدام است.^۴
- عبارت «اتَّخَذُوا رَبًّا» به این معناست که آن‌ها دنیا را رب خود گرفته‌اند و اختیار خود را به او سپرده‌اند و اوست راه ایشان را تعیین می‌کند.^۵

وجه شبه: «مهملة» تشبیه شده است به کسانی که در پیروی از خواسته‌هایشان، رهایند و از فرمان امام خود بیرون رفته، به اوامر او پای بند نشده‌اند پس آنان همچون چهارپایانی رها و بی‌لجام‌اند. و وجه شبه آن کسانی هستند که خودشان را گم کرده‌اند.

۴۴. ۶. حیوانات بی‌افسار یا گرفتار

«قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولُهَا وَ رَكِبَتْ مَجْهُولَهَا سُرُوحٌ عَاهَةِ بِوَادٍ وَعْثٍ»^۱

گروهی عقول خود را از دست داده، و به راه نامعلوم قدم نهاده‌اند، و در وادی پر آفت و شن زاری که حرکت کندی دارد گرفتارند.

نکته

- وجه مشترک گروه‌های چهارگانه آن است که عقل خود را زیرپا نهاده و بر مرکب جهل سوار شده‌اند و همچون گله بی‌شبان‌ی هستند که بی‌هدف به هر سو روانه‌اند.^۲

۴۴. ۷. غرق شدن در نعمت‌های الهی

لَيْسَ لَهَا رَاعٌ يُقِيمُهَا وَلَا مُسَيِّمٌ يُسَيِّمُهَا»^۳

نه چوپانی که از آنان نگهداری نماید، و نه چراننده‌ای که آن‌ها را بچراند.

نکته‌ها

- مقصود از راه‌های نابینایی، راه‌های نادانی و روش‌های باطل است که هیچ‌کس در آن‌ها راه به جایی نمی‌برد، همان طوری که نابینا راه را نمی‌یابد. در سخنان امام سلوک اهل دنیا

۱. مَجْهُولُهَا: به سرزمین و بیابانی اطلاق می‌شود که در آن هیچ نشانه‌ای وجود ندارد و ابتدا و انتهای آن مشخص نیست و انسان گم شده در این وادی نمی‌داند که به چه برود یا به راست آن‌ها بر مجهول سوارند و در این بیابان رها شده‌اند. المجهول و المجهل: المفازة التي لا أعلام فيها.

سُرُوحٌ: چهارپایانی که برای چریدن رها شده‌اند؛ جمع «سرح» به معنای حیوانی است که آن را در بیابان برای چریدن آزاد می‌گذارند؛ از ریشه «سَرَحَ» به معنای رها کردن؛ به شتری که در بیابان به تنهایی می‌چرد و کسی نیست که به او علف بدهد «سارح» می‌گویند؛ سروح عاهة: جمع سرح و هی المواشی المبتلاة بالافاة المعرضة للهلاك. عَاهَةِ: آفت؛ بلا و مصیبت.

بِوَادٍ وَعْثٍ: زمین نرمی که حرکت در آن دشوار است؛ «وعث» به معنای شنزار است که با کندی می‌توان در آن حرکت کرد؛ واژه «وعث» به معنای زمینی است که در نهایت لغزندگی قرار دارد به نحوی که نه پای شتر و نه پای اسب در آن نمی‌ماند و فرو می‌رود و هرکس که در آن راه برود می‌لغزد؛ لا یثبت فیه خَفٌّ و لا حافر لسهولته أو کونه مزلقا.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۷۰.

۳. رَاعٍ: چوپان.

يُقِيمُهَا: از ریشه «اقامه» و «قیام» مشتق می‌شود که یکی از معانی اصلی آن حفاظت است.

مُسَيِّمٌ: شبانی که راهنمایی می‌کند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم ج ۸، ص ۶۱۹.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۷۰.

۳. سَلَكْتُ: راند.

فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا: در وادی حیرت سرگردان شدند؛ از ریشه «تیه» به معنای سرگردانی.

غَرَقُوا: غرق شدند.

نَسُوا: از یاد بردند؛ از «نسیان» به معنای فراموشی و هم به معنای ترک کردن است.

۴. منشور تربیت، ص ۶۷۸.

۵. همان.

مشابه

- ◇ ﴿فَمَهَّلِ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُؤِيدًا﴾^۱ حال که چنین است کافران را اندکی مهلت ده
- ◇ ﴿وَالصُّبْحُ إِذَا أَسْفَرُ﴾^۲ و قسم به صبح هنگامی که چهره بگشاید.
- ◇ ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۳ ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است
- ◇ ﴿كُنْ فِي الدُّنْيَا كَسَاكِينَ دَارٍ لَيْسَتْ لَهُ إِلَّا مَا يَنْتَظِرُ الرَّحِيلُ﴾^۴ در دنیا چون کسی باش که ساکن خانه مردم است که پیوسته آماده حرکت میباشد.

۴۵.۲. حرکت اجباری به سوی پایان عمر

- ﴿وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ مَنْ كَانَتْ مَطِئَتُهُ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ فَإِنَّهُ يُسَارُّ بِهِ وَ إِنْ كَانَ وَاقِفًا وَ يَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَ إِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا﴾^۵
- پسرم! آگاه باش کسی که مرکبش شب و روز است او را با مرکب می برند گرچه ایستاده به نظر آید، و طی مسافت می کند هر چند مقیم و آسوده دیده شود.

مشابه

- ◇ امیرالمؤمنین (ع): «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُّ بِهِمْ وَ هُمْ نِيَامٌ»^۶ اهل دنیا مانند کاروانی هستند که ایشان را می برند در حالی که خواب اند.
- ◇ امیرالمؤمنین (ع): «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ»^۷ نفس کشیدن مرد گام اوست به سوی مرگ خود.

۱. طارق، ۱۷.

۲. مدثر، ۳۴.

۳. ق، ۲۲.

۴. تحف العقول، ص ۳۸۳.

۵. مَطِئَتُهُ: مرکبش؛ از ریشه «مطو» به معنای جدیت و نجات در سیر است چیزی است که با آن طی طریق می کنند؛ مرکبی که انسان را حمل می کند و وادی به وادی جلو می برد؛ ما یقطع به المسافة باختلاف اللیل و النهار یوجب طی مدة العمر.

يُسَارُّ بِهِ: برده می شود.

يَقْطَعُ الْمَسَافَةَ: مسافت را طی می کند.

وَادِع: آسوده؛ کسی که ساکن و آرام است؛ از ریشه «وداعه» به معنای سکون و آرامش گرفته شده است.

۶. نهج البلاغه، حکمت ۶۴.

۷. همان، حکمت ۷۴.

رُؤِيدًا يُسْفِرُ الظَّلَامَ كَانَ قَدْ وَرَدَتِ الْأَطْعَانُ يُوشِكُ مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ مَنْ كَانَتْ مَطِئَتُهُ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ فَإِنَّهُ يُسَارُّ بِهِ وَ إِنْ كَانَ وَاقِفًا وَ يَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَ إِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا وَاعْلَمْ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمَلَكَ وَ لَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ وَ أَنَّكَ فِي سَبِيلٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ فَخَفُضَ فِي الطَّلَبِ وَ أَجْمَلَ فِي الْمُكْتَسَبِ فَإِنَّهُ رَبَّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ وَ لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمُزَوَّقٍ وَ لَا كُلُّ مُجْمِلٍ بِمَحْزُومٍ.

۴۵. کشف حقیقت

۴۵.۱. تشبیه اهل دنیا به مسافران

- ﴿رُؤِيدًا يُسْفِرُ الظَّلَامَ كَانَ قَدْ وَرَدَتِ الْأَطْعَانُ يُوشِكُ مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ﴾^۱
- مهلت ده، تاریکی بر طرف می شود، گویی کاروان به منزل رسیده، امید است آن که بشتابد به کاروان برسد.

نکته ها

- منظور از «ظلام» جهل به حال دنیاست که بعضی از بی خبران آن را پایدار می پندارند ولی چیزی نمی گذرد که مرگ با قیافه وحشتناک وارد می شود.^۲
- منظور از «مَنْ أَسْرَعَ» همه انسان ها هستند نه گروه خاصی زیرا همه با سرعت به سوی سرمنزل نهایی که پایان زندگی است می رسند.^۳

۱. رُؤِيدًا: اندکی تأمل کن؛ مهلت اندک؛ از ریشه «رود» در اصل به معنای رفت و آمد و تلاش برای انجام چیزی توأم با ملایمت است. این واژه معنای مصدری دارد و توأم با تصغیر است یعنی مختصر مهلتی بده؛ علت منصوب بودن «رؤیدا» آن است که مفعول مطلق برای فعل محذوفی است که گویی در اصل این بوده است «امهل امهالا قليلا»؛ تصغیر رود و أصل الحرف من رادت الزیج ترود تحرک حركة خفيفة و المعنى لا تعجل.

يُسْفِرُ الظَّلَامَ: پرده های تاریکی کنار می رود؛ از ریشه «سفر» به معنای باز کردن پوشش و کشف حجاب است لذا به زنان با حجاب «سافرات» گفته می شود و درمورد طلوع صبح این تعبیر به کار می رود، گویی صبح نقاب از چهره برمی گیرد و می درخشد؛ همچنین به معنای انکشاف و پرده برداری؛ يقال أسفر وجهه إذا أضاء و أسفر الصبح إذا انكشف.

الْأَطْعَانُ: کوچ کننده ها؛ گاه جمع «ضعینه» به معنای هودج یا تختی است که به هنگام سفر بر آن سوار می شدند و فرارسیدن هودج ها به معنای فرارسیدن مسافران است؛ جمع ظعن، و هی الجماعات المتتقلة فی البراری.

يُوشِكُ: امید است؛ از ریشه «وشک» به معنای تند رفتن است. بنابراین مفهومش این است که به زودی فلان امر تحقق می یابد؛ از افعال مقاربه است و معنای نزدیک بودن را می رساند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۱۶.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۱۶.

- ♦ «وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اسْتَفْرِهُوا صَحَابِيَاكُمْ فَإِنَّهَا مَطَايَاكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ»^۱ قربانی های خود را فربه برگزینید زیرا آن‌ها مرکب‌های شما بر پل صراط هستند.
- ♦ امیرالمؤمنین (علیه السلام): «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُّ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ»^۲ مردم دنیا همچون کاروانی هستند که ایشان را می‌برند در حالی که آن‌ها خواب‌اند.

استعاره

مستعار: مطیه

مستعار منه:

مستعار له: شب و روز

جامع: لفظ «مطیه» را استعاره از شب و روز آورده است از این رو که آن دو اجزای اعتباری زمان هستند، و در پی یکدیگر می‌آیند و با پایان گرفتن این اجزاء، زمان پایان می‌گیرد، و شخص بر حسب اجزای زمانی در جایگاه‌هایی قرار می‌گیرد که مدتش برای او تعیین شده است تا این دنیا پایان می‌گیرد و سفر آخرت آغاز می‌شود، همان طور که انسان در دنیا منازل را طی می‌کند تا به سر منزل می‌رسد.

۳.۴۵. دست نیافتنی بودن همه آرزوها

«وَأَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ وَلَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ وَأَنَّكَ فِي سَبِيلٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ»^۳ به یقین آگاه باش که هرگز به آرزویت نرسی، و از اجل معین شده نگذری، و در راه کسی هستی که پیش از تو بوده.

نکته‌ها

- عبارت «لَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ» اشاره به این است که عمر انسان به هر حال محدود است و

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۱.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۶۴.

۳. تَعْدُو: تجاوز؛ از ریشه «عَدُو» به معنای دویدن و جلو زدن؛ امام اشاره می‌فرماید که تو از اجل نمی‌توانی پیش بیفتی بلکه اوست که بر تو سبقت می‌گیرد و هر زمان که خداوند مقرر کند در گرفتن تو تأخیر و تعللی نخواهد داشت. فَخَفُضَ وَ أَجْمِلُ: آرام باش؛ از ریشه «خَفَضَ» به معنای پایین آوردن در مقابل رفع به معنای بالا بردن است و در اینجا به معنای کم کردن و دست از زیاده‌روی برداشتن است؛ اجمل از ریشه «اجمال» به معنای اعتدال در کار و عدم افراط است؛ التخفيض و الاجمال: ترک الحرص فی طلب الدنیا.

أَجَلَكَ: بر مدت معین و محدود دلالت دارد؛ عبارت «ضرب الاجل» را برای اشاره به یک مدت تثبیت شده به کار می‌برند.

هیچ‌کس نمی‌تواند بیش از وقت مقرر در این جهان بماند.^۱

- تعبیر به «خَفُضَ» و «أَجْمِلُ» اشاره به یک حقیقت و آن ترک حرص برای جلب روزی بیشتر است. این تعبیر هرگز تلاش و سعی برای به دست آوردن روزی حلال را نفی نمی‌کند.^۲

مشابه

- ♦ «ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِيَهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»^۳ و اگر اگذارشان تا بخورند و بهره‌ور شوند و آرزو به خود مشغولشان دارد، زودا که خواهند دانست.
- ♦ «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۴ اما هنگامی که اجلشان فرا رسد نه ساعتی تأخیر می‌کنند و نه ساعتی پیشی می‌گیرند.
- ♦ «وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي، وَلَوْ لَا الْأَمَلُ مَا أَرْضَعْتُ أُمَّمٌ وَلَدًا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا»^۵ و فرمود: آرزو رحمت است برای امت من و اگر آرزو نبود ما در بچه‌اش را شیر نمی‌داد و باغبان نهالی نمی‌کاشت.

۴.۴۵. پرهیز از بیقراری در طلب دنیا

«فَخَفُضْ فِي الطَّلَبِ وَ أَجْمِلْ فِي الْمُكْتَسَبِ»^۶

پس در طریق به دست آوردن مال آرام باش، و در برنامه کسب و کار مدارا کن.

نکته

- امام توصیه می‌کند که در سیاست‌گذاری اقتصادی اولویت باید بر کیفیت باشد نه کمیت یعنی انسان باید بکوشد که طلب کم را با درستی و نیکویی انجام دهد و به گونه‌ای نباشد که تمام وقت او صرف این کار شود.^۷

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۸، ص ۶۲۱.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۲۱.

۳. حجر، ۳.

۴. نحل، ۶۱.

۵. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۲۱.

۶. الْمُكْتَسَبُ: مصدر میمی به معنای اکتساب است.

۷. منشور تربیت، ص ۶۹۷.

مشابه

- ❖ «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»^۱ بال‌های تواضع خویش را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر و بگو پروردگارا همان‌گونه که مرا در کوچکی تربیت کردند مشمول رحمتشان قرار ده.
- ❖ «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ در برابر هر یک از مؤمنان که از تو پیروی می‌کند بال فروتنی فرود آر.

۵.۴۵. بیان یک استدلال

- «فَإِنَّهُ رَبُّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ وَ لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ وَ لَا كُلُّ مُجْمِلٍ بِمَحْرُومٍ»^۳
- چه بسا تلاشی که موجب تلف شدن ثروت شود. معلومت باد که هر کوشنده‌ای یابنده، و هر مداراکننده‌ای محروم نیست.

نکته

- سوار شدن بر مرکب حرص و آز زمام کارها را از دست عقل و خرد خارج ساخته و دیر یا زود انسان را به انواع جرائم و خیانت‌ها و حرام‌خواری‌ها مبتلا خواهد ساخت.^۴

مشابه

- ❖ «أَجْمَلُوا فِي طَلَبِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كَلًّا مَيَّسَرٌ لِّمَا كَتَبَ لَهُ مِنْهَا»^۵ در طلب دنیا معتدل باشید زیرا به هرکس هرچه قسمت اوست می‌رسد.

۴۶. کرامت نفس و آزادگی

۱.۴۶. بهای زیاده‌خواهی دنیا

- «وَ أَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ إِنِّ سَأَقْتُكَ إِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوَضًا»^۱

نفس خود را از هر پستی به گرامی داشتنش حفظ کن هر چند تو را به نعمت‌های فراوان رساند، زیرا در برابر مقداری که از کرامت نفس به خرج می‌گذاری عوضی به دست نیاوری.

نکته

- اشاره به اینکه بعضی از خواسته‌ها چنان است که اگر انسان از شخصیت خود مایه نگذارد به آن می‌رسد و سزاوار انسان آزاده و با شخصیت نیست که تن به چنین معامله‌ای بدهد.^۲

مشابه

- ❖ «أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»^۳ آگاه باشید به‌درستی که از برای نفس‌های شما بهایی مگر بهشت نیست.
- ❖ «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ»^۴ ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم

۱. دَنِيَّةٌ: پستی؛ از ریشه «دنا» به معنای پستی گرفته شده است.

إِنِّ سَأَقْتُكَ: اگر چه تو را برساند.

الرَّغَائِبِ: امیال؛ نعمات فراوان؛ جمع «رغیبه» به معنای شیء مطلوب و امر مرغوب.

لَنْ تَعْتَاضَ: هرگز عوض دریافت نمی‌کنی؛ از ریشه «اعتیاض» به معنای گرفتن عوض چیزی است و ریشه اصلی آن «عوض» است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۲۲.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶.

۴. اسراء، ۷۰.

۱. اسراء، ۲۴.

۲. شعراء، ۲۱۵.

۳. طَلَبٌ: منظور مطالبات مادی و تمتعات دنیوی است.

حَرْبٌ: مال کسی را ربودن؛ غارت کردن؛ در اینجا معنای فعل مجهول دارد یعنی غارت شدن؛ نابودی و از بین رفتن مال و سرمایه؛ سلب المال و فتناء.

۴. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۷۴.

۵. نهج الفصاحة، ص ۱۶۷.

و بر دریا و خشکی سوار کردیم.

۴۶. ۲. آفرینش آزاد انسان

«وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»

بنده دیگری مباش که خداوند آزادت قرار داده.

مشابه

«خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتِعٍ أُولَٰهَا الْوَفَاءُ وَ الثَّانِيَةُ التَّدْبِيرُ وَ الثَّالِثَةُ الْحَيَاءُ وَ الرَّابِعَةُ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ الْخَامِسَةُ وَ هِيَ تَجَمُّعُ هَذِهِ الْخِصَالِ الْحُرِّيَّةُ»^۱ پنج صفت است که اگر کسی لا اقل یکی از آن‌ها را نداشته باشد خیر قابل توجهی در او نیست: اول وفاست دوم تدبیر سوم حیا چهارم حسن خلق پنجم که جامع همه این صفات است حریت و آزادگی است.

«إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا»^۲ هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین نیست مگر آنکه به بندگی سوی خدای رحمان بیاید.

۴۶. ۳. رسیدن به اهداف از طریق مشروع

«وَمَا خَيْرٌ خَيْرٍ لَا يُتَالُ إِلَّا بِشَرٍّ وَ يُسَرُّ لَا يُتَالُ إِلَّا بِعُسْرِ»^۳

چه خیری است در خیری که جز با شر به دست نیاید، و در آسایشی که جز با سختی حاصل نگردد؟!۴

نکته

● اشاره به اینکه بعضی برای رسیدن به مقصود خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند در حالی که دستور اسلام این است که تنها از طریق مشروع و صحیح باید به اهداف رسید. در واقع هدف وسیله را توجیه نمی‌کند.^۴

مشابه

«مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَ النَّارِ وَ مَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَ الْجَنَّةِ»^۵ خیری که پس از آن عذاب خداست خیر نیست، و رنجی که پس از آن بهشت است رنج نیست.

۴۶. ۴. برحذر بودن از طمع

«وَإِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ»^۱

از اینکه مرکب‌های طمع تو را برانند و به آبشخورهای مهلکه وارد سازند بر حذر باش.

مشابه

«الطَّمَعُ خَمْرُ الشَّيْطَانِ يَسْقِي بِيَدِهِ لِحَواصَّهُ فَمَنْ سَكِرَ مِنْهُ لَا يَصْحُو إِلَّا فِي أَلِيمٍ عَذَابِ اللَّهِ تَعَالَى بِمَجَاوِرَةِ سَاقِيهِ»^۲ طمع، شراب شیطان است، شیطان این شراب طمع را به خواص خود می‌دهد. پس هر که از شراب طمع مست شد، دیگر به هوش نمی‌آید مگر وقتی که با ساقی که شیطان است، داخل جهنم شود و در جهنم همسایه هم باشند.

استعاره

مستعار: مناهل

مستعار منه:

مستعار له: موارد هلاکت در عالم آخرت

جامع: کلمه «مناهل» استعاره است از موارد هلاکت در عالم آخرت، مانند منازل و طبقات جهنم و وجه شبه بودن آن موارد، این است که نوشیدنی اهل دوزخ مهلک است.

۴۶. ۵. طمع عامل فساد انسان

«مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلُ الْبِدْعِ وَ لَا أَفْسَدَ الرِّجَالَ مِثْلُ الطَّمَعِ»

چیزهایی مانند بدعت‌ها دین را ویران نمی‌سازد و چیزی بدتر از طمع برای فاسد کردن انسان نیست.

۴۶. ۶. تأکید بر مسئله عزت و آزادگی

«وَإِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَكُونَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَأَفْعَلْ فَإِنَّكَ مُدْرِكٌ قَسَمِكَ وَ آخِذٌ

۱. تَوْجِفَ: به سرعت حرکت می‌دهی؛ از ریشه «ایجاف» به معنای با سرعت حرکت کردن و ریشه اصلی آن «وَجَفَ» به معنای حرکت کردن سریع است؛ أَوْجِفَ: أسرع.

مَطَايَا: مرکب‌ها؛ جمع واژه «مطیه» است.

فَتُورِدَكَ: وارد می‌کند تو را.

مَنَاهِلُ الْهَلَكَةِ: آبشخورهای هلاکت؛ جمع «منهل» به معنای آبشخور؛ چشمه آبی در بیابان یا چراگاه است که احشام برای آشامیدن به آن وارد می‌شوند.

۲. مصباح الشریعة، ص ۱۰۵.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۴۹.

۲. مریم، ۹۳.

۳. لَا يُتَالُ: به دست نمی‌آید.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۲۴.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۷.

سَهْمَكَ^۱

اگر بتوانی بین تو و خداوند صاحب نعمتی نباشد چنان کن، زیرا بالاخره نصیبت را بیابی، و سهم خود را دریابی.

۴۶. ۷. سفارش به روزی حلال

«وَ إِنَّ الْيُسَيْرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ [أَكْرَمُ وَ أَعْظَمُ] أَكْرَمُ وَ أَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ وَ إِنَّ كَانَ كُلُّ مِنْهُ»

نعمت اندک از جانب خدای پاک بزرگتر و بارزتر از نعمت فراوانی است که از غیر خدا برسد اگر چه همه از اوست.

مشابه

♦ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ جَالِسًا عِنْدَ أَبِي فَقَالَ اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ - فَقَالَ لَهُ أَبِي لَا تَقُلْ هَكَذَا وَ لَكِنْ قُلِ اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَغْنِي عَنْ أَخِيهِ^۲ مردی در حضور آن حضرت دعا کرد: خدایا ما را از همه خلقت بی نیاز گردان. امام فرمود: چنین مگو، بگو، خدایا ما را از اشرار خلقت بی نیاز فرما، چه مؤمن از برادرش بی نیاز نیست.

♦ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْلَا أَنَا لَوْلَا الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا نَزَلَ بِكَ كَلْبُ الزَّمَانِ وَ قَحْطُ الدَّهْرِ فَعَلَيْكَ بِذَوِي الْأُصُولِ الثَّابِتَةِ وَ الْفُرُوعِ الثَّابِتَةِ مِنْ أَهْلِ الرَّحْمَةِ وَ الْإِثَارِ وَ الشَّفَقَةِ فَإِنَّهُمْ أَقْصَى لِلْحَاجَاتِ وَ أَمْضَى لِدَفْعِ الْهَلَكَاتِ»^۳ فرزندانم هنگامی که سختی‌های زمان و کمبودهای دوران دامن تو را گرفت از کسانی کمک بخواه که دارای ریشه‌های ثابت خانوادگی و شاخه‌های پربارند آن‌هایی که اهل رحمت و ایثار و شفقت هستند چراکه آن‌ها در قضای حوایج سریع تر و در دفع مشکلات مؤثرترند.

♦ ﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ﴾^۴ اوست که شما را از زمین پدید آورده است و خواست که آبادانش دارید. پس آمرزش خواهید و به درگاهش توبه کنید. هر آینه پروردگار من نزدیک است و دعاها را اجابت می‌کند.

۱. إِنْ اسْتَطَعْتَ: اگر توانستی.

مُدْرِكٌ: به دست آورنده.

قَسَمْتُكَ: سهمت را.

۲. الجعفریات (الأشعثیات)، ص ۲۲۰.

۳. أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص ۲۷۲.

۴. هود، ۶۱.

وَ تَلَاْفِيكَ مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِذْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ وَ حِفْظُ مَا فِي الْوَعَاءِ بِشَدِّ الْوُكَاءِ وَ حِفْظُ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدَيِ غَيْرِكَ وَ مَرَارَةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ وَ الْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ وَ الْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ وَ رَبِّ سَاعٍ فِيمَا يَضُرُّهُ مِنْ أَكْثَرِ أَهْجَرٍ وَ مَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ.

۴۷. رازداری و استغنا

۴۷. ۱. فایده سکوت

«وَ تَلَاْفِيكَ مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِذْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ»^۱

جبران آنچه به خاطر سکوت از دست رفته آسان‌تر است از آنچه محض گفتارت از کف داده‌ای.

نکته

● اشاره به این که انسان اگر از گفتن چیزی خودداری و صرف نظر کند و بعد بفهمد این سکوت اشتباه بوده فوراً می‌تواند آن را تلافی و تدارک کند درحالی که اگر سخنی بگوید و بعد بفهمد این سخن اشتباه بوده بازگرداندن امکان پذیر نیست.^۲

مشابه

♦ «مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ»^۳ گفتارشان صواب است.

♦ «وَ كَانَ أَكْثَرُ دَهْرِهِ صَامِتًا فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَ نَفَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ»^۴ اکثر روزگارش را خاموش بود، و اگر می‌گفت بر گویندگان غالب می‌شد، و تشنگی پرسندگان را به زلال معرفت فرو می‌نشاند.

۴۷. ۲. در اختیار گرفتن زبان و دهان

«وَ حِفْظُ مَا فِي الْوَعَاءِ بِشَدِّ الْوُكَاءِ»^۵

و نگهداری آنچه در ظرف است به محکم کردن سربند آن است.

۱. فَرَطٌ: کوتاهی کردن؛ افراط به معنای زیاده‌روی کردن.

تَلَاْفِيكَ: جبران کردن تو؛ از ریشه «أَفَى» به معنای جبران کردن است؛ الفاء به معنای یافتن؛ التلافی: التدارک.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۳۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹.

۵. الْوُعَاءُ: ظرف

الْوُكَاءُ: بندها؛ ریسمانی که با آن دهانه مشک را می‌بندند؛ حبل یشد به رأس القرية.

نکته

● اینکه انسان مسلط بر زبان خود باشد و جز با فرمان عقل و منطق سخن نگوید موجب خواهد شد که از بسیاری از گناهان مصون مانده و از ضررهای فراوان که اعتبار انسان را بر باد می‌دهد در امان باشد.^۱

۴۷. ۳. دعوت به میانه‌روی و اعتدال

«وَ حَفِظْ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدَيْ غَيْرِكَ»

و حفظ آنچه در اختیار توست نزد من محبوب‌تر است از طلب آنچه در دست غیر توست.

نکته

● اشاره به اینکه بسیاری از کسانی که بر اثر اسراف و تبذیر اموال خود را از دست می‌دهند و نیازمند به دیگران می‌شوند و عزت و حیثیت خود را بر سر آن می‌گذارند. هر گاه انسان اعتدال و اقتصاد را در زندگی از دست ندهد نیازمند به دیگران نخواهد شد.^۲

مشابه

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ۚ إِنَّا رَبُّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا»^۳ نه هرگز دست خود در احسان به خلق محکم بسته دار و نه بسیار باز و گشاده دار که هرکدام کنی به نکوهش و حسرت خواهی نشست. پروردگارت روزی را برای هرکس بخواد گشاده یا تنگ می‌دارد او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست.

«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»^۴ اگر زنان و مردانی از آن‌ها را از یک زندگی خوش بهره‌مند ساخته‌ایم، تو به آن‌ها منگر. این برای آن است که امتحانشان کنیم. رزق پروردگارت بهتر و پایدارتر است.

۴۷. ۴. ترک یأس و ناامیدی

«وَمَرَارَةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ»^۵

تلخی ناامیدی بهتر از خواستن از مردم است.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۷۷.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۳۲.

۳. اسراء، ۲۹ و ۳۰.

۴. طه، ۱۳۱.

۵. مَرَارَةُ: تلخی.

مشابه

«وَقَالَ عِ الْغِنَى الْأَكْبَرُ الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ»^۱ بزرگ‌ترین توانگری ناامیدی است از آنچه در دست مردم است.

«وَوَيْلٌ لِلْمَالِ الثَّقَلِ بِاللَّهِ وَ الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ»^۲ بهترین سرمایه اعتماد بر ذات پاک خدا و مأیوس بودن از چیزی است که در دست مردم است.

۴۷. ۵. خویشتن‌داری از گناه

«وَالْحِرْفَةُ مَعَ الْعَقَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ»^۳

مال اندک همراه با عفت نفس از ثروت با گناه بهتر است.

نکته‌ها

● در منطق اسلام لقمه حلال با دسترنج خود و لو اندک و رعایت عفت نفسانی بهتر است از ثروت اندوزی زیاد از راه نامشروع و حرام.^۴

● امام علی به دنیاپرستان و شیفتگان مال و منال اخطار می‌دهد که انسان برای آخرت خلق شده و سرانجام مرگ او را فرا می‌گیرد نه تنها از این مالی که ابزار است صحیح باید استفاده کرد بلکه در راه تحصیل آن باید تا حد امکان تقوا و پاکدامنی را رعایت کرد.^۵

مشابه

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَحْرُومُ الْمُحَارَفُ الَّذِي قَدْ حُرِمَ كَدِّ يَدِهِ فِي الشَّرَاءِ وَ الْبَيْعِ»^۶ گفت: محروم کسی است که شانس و اقبال ندارد و تلاش او در خرید و فروش بی‌نتیجه می‌ماند.

«مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَ فَرَّجَهُ كَانَ فِي الْجَنَّةِ مَلِكًا مَحْبُورًا»^۷ و هرکس شکم و شرمگاهش را

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۴۲.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۲۱.

۳. الْحِرْفَةُ: اشتغال به کار؛ واژه «محارف» به افرادی اطلاق می‌شود که بهره‌ زیادی از روزی ندارند و به درهای بسیاری می‌زنند و راه‌های مختلفی را امتحان می‌کنند اما آن مقداری که تلاش می‌کنند روزی نمی‌برند؛ الاکتساب بالتعب. الْعَقَّةُ: منع؛ انسان عقیف به کسی می‌گویند که منبع است و وجود خود را حفظ می‌کند؛ در نگاه اخلاقی عفت رعایت مرز اعتدال در نفسانیات است.

۴. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۷۸.

۵. اندیشه‌های سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۵۲.

۶. الکافی، ج ۳، ص ۴۹۶.

۷. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۲۱۲.

کوشششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند.

♦ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فِكْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»^۱ یک ساعت تفکر از یک سال عبادت بهتر است.

حفظ کند، در بهشت چون فرشته‌ای زیبا خواهد بود

♦ ﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَغْفِرْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۱ و آنکه توانگر است باید [از تصرف در مال یتیم به‌عنوان حق الزحمه] خودداری کند؛ و هرکه تهیدست است به اندازه متعارف مصرف نماید.

۴۷. ۶. همراه بودن تلاش با تدبیر

﴿وَالْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ وَرُبَّ سَاعٍ فِيهَا يَصُرُّهُ مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرٍ وَ مَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ﴾^۲
آدمی راز زندگیش را بهتر از دیگران حفظ می‌کند. چه بسا کوشنده‌ای که تلاش و سعیش به او زیان می‌زند. زیاده‌گو هرزه‌گو می‌گردد، و آن که نسبت به امورش اندیشه کند بینا می‌شود.

نکته

● حفظ اسرار در درون سینه و افشا نکردن آن برای دیگران از علانم درایت و خردمندی است که انسان را از بسیاری خطرهای مصون خواهد داشت و جلوی بسیاری از ضررها را خواهد گرفت.^۳

مشابه

♦ ﴿كَذَلِكَ يبينُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾^۴ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ﴿۴﴾ این چنین برای شما بیان می‌کند، باشد که در کار دنیا و آخرت بیندیشید.
♦ ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۵ جهاد در راه خدا بر شما واجب شده است در حالی که از آن اکراه دارید و چه بسا از چیزی اکراه داشته باشید که خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست دارید که شر شما در آن است خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.
♦ ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۶ آن‌هایی که

۱. نساء، ۶.

۲. سَاعٍ: تلاشگر؛ از ریشه «سعی» به معنای تلاش و کوشش.
أَهْجَرٌ: بیهوده و هذیان گفت؛ از ریشه «هجر» به معنای دوری و جدایی است سپس به معنای هذیان گفتن مریض هم آمده زیرا سخنانش در آن حالت ناخوشایند و دورکننده است؛ اذا أفحش فی منطقه.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۷۸.

۴. بقره، ۲۱۹ و ۲۲۰.

۵. بقره، ۲۱۶.

۶. کهف، ۱۰۴.

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۷۱.

شیطان همواره آدمی را تنها می‌گذارد.

♦ «فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانْظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَإِنْ لَمْ يَكُونُوا عَلَى دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ فِي دِينِ اللَّهِ» هرکس وضعش بر شما نامعلوم است و ندانید دین او را بنگرید به آمیزش‌کننده او اگر دین خدا دارند او هم دین خدا دارد، و اگر جز دین خدا دارند او را بهره‌ای از دین خدا نباشد.

۲.۴۸. بدترین طعام

«بِئْسَ الطَّعَامُ الْحَرَامُ»

بد خوراکی است حرام.

نکته

● سخن امام بیانگر این حقیقت است که غذای حرام در تمام مسائل مادی و معنوی انسان تاثیرگذار است.^۲

مشابه

♦ «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»^۳ آنان که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند شکم خویش پر از آتش می‌کنند و به آتشی فروزان خواهند افتاد.

۳.۴۸. بدترین ستم

«وَوَظَلُّمُ الضَّعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ»

و ستم بر ضعیف زشت‌ترین ستم است.

مشابه

♦ «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي عَلِيٍّ بَنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام الْوَفَاةَ ضَمَنِي إِلَى صَدْرِهِ وَ قَالَ يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ وَ بِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ يَا بُنَيَّ أَصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ مُرًّا»^۴ امام باقر عليه السلام فرمود: چون وفات علی بن حسین عليه السلام فرارسید، مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: پسر جان، تو را به چیزی سفارش می‌کنم که پدرم هنگام وفاتش به من سفارش کرد و گفت پدرش او را به آن وصیت فرموده است: ای پسر جان بر حق صبر کن اگرچه تلخ باشد.

قَارِنْ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ وَ بَايِنْ أَهْلَ الشَّرِّ تَبَيَّنْ عَنْهُمْ بِئْسَ الطَّعَامُ الْحَرَامُ وَ ظُلْمُ الضَّعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ إِذَا كَانَ الرَّفْقُ خُرْقًا كَانَ الْخُرْقُ رَفْقًا رَبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً وَ الدَّاءُ دَوَاءً وَ رَبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ وَ غَشَّ الْمُسْتَنْصَحُ وَ إِيَّاكَ وَ الْإِتِّكَالَ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَصَائِعُ النَّوْكَى وَ الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ وَ خَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةَ لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ وَ لَا كُلُّ غَائِبٍ يَتُوبُ وَ مِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الرَّادِّ وَ مَفْسَدَةُ الْمَعَادِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قَدَّرَ لَكَ التَّاجِرُ مُحَاطِرُ وَ رَبِّ يَسِيرِ أُنْمَى مِنْ كَثِيرٍ لَا خَيْرَ فِي مُعِينٍ [مُهِينٍ] مَهِينٍ وَ لَا فِي صَدِيقٍ ظَنِينٍ سَاهِلِ الدَّهْرِ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ وَ لَا تُخَاطِرُ بِشَيْءٍ رَجَاءَ أَكْثَرِ مِنْهُ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَجْمَعَ بِكَ مَطِيَّةَ اللَّجَاجِ.

۴۸. نکات ظریف اخلاقی

۱.۴۸. تأثیر هم‌نشینی

«قَارِنْ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ وَ بَايِنْ أَهْلَ الشَّرِّ تَبَيَّنْ عَنْهُمْ»^۱

به اهل خیر نزدیک شو تا از آنان گردی، و از اهل شر جدا شو تا از آنان به حساب نیایی.

نکته

● هم‌نشینی با افراد خوب یا بد اثر مستقیم در شخصیت و اخلاق و رفتار انسان دارد. در موفقیت اجتماعی و مردمی انسان نیز آشنایان نقش به‌سزایی بر عهده دارند.^۲

مشابه

♦ «وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»^۳ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»^۴ و به‌خاطر بی‌اوری روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می‌گزد و می‌گوید ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم. وای بر من، کاش فلان را دوست نمی‌گرفتم؛ * با آنکه قرآن برای من نازل شده بود، مرا از پیرویش باز می‌داشت. و این

۱. قَارِنْ: نزدیک شو؛ از ریشه «قَرَن» و «مقارنه» به‌معنای قرین شدن، جفت شدن و نزدیکی است.

بَايِنْ: دوری کن؛ از ریشه «بَیَّن» و «مباینه» به‌معنای جدایی و ایجاد فاصله است.

تَبَيَّنْ: جدا می‌شوی.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۷۸.

۳. فرقان، ۲۷ تا ۲۹.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۵۹.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۷۹.

۳. نساء، ۱۰.

۴. الکافی (ط، الإسلامیة)، ج ۲، ص ۸۷.

۵.۴۸. نصیحتگر دل سوز

«وَرُبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ وَغَشَّ الْمُسْتَنْصَحُ»^۱

چه بسا خیرخواهی کند آن که خیرخواه نیست، و خیانت ورزد کسی که از او نصیحت خواسته شده.

نکته

● از آنجا که عوامل مختلفی در انسان‌ها تأثیرگذار است و انسان موجودی تغییرپذیر است نمی‌توان همه اندرزهای افراد ناصالح را زیان‌بار دانست و نباید همه نصیحت‌های صالحان را خالی از خیانت و خطا دانست و باید عقل را در هر دو صورت در نظر گرفت.^۲

مشابه

◇ «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»^۳ و برایشان سوگند خورد که نیک‌خواه شمایم.

۶.۴۸. پرهیز از آرزوهای دراز

«وَإِيَّاكَ وَالْإِتِّكَالَ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَصَائِعُ النَّوْكَى»^۴

از اعتماد به آرزوها پرهیز که سرمایه احمقان است.

نکته

● «منی» به معنای آرزویی است که هیچ پشتوانه عقلی و منطقی ندارد. انسان دو گونه آرزو دارد اول آرزویی است که آدمی برای به ثمر نشستن آن مسیر درستی را انتخاب کرده و مقدمات آن را فراهم نموده است چنین آرزویی را امل می‌گویند که مبارک و با برکت است اما آرزوهای خام و ناپخته را منی می‌گویند یعنی آرزویی که هیچ تطابقی با جهان واقع ندارد و آرزویی تخیلی و بی‌حساب است.^۵

۱. نَصَحَ: خیرخواهی کرد؛ نَصَحَ و نصیحت به معنای خلوص است.

غَشَّ: خیانت نمود؛ از ریشه «غش» به معنای خیانت کردن.

مُسْتَنْصَحُ: کسی که از او نصیحت خواسته شده؛ اسم مفعول به معنای کسی است که از او نصیحت می‌طلبند.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۸۰.

۳. اعراف، ۲۱.

۴. الْإِتِّكَالُ: تکیه، اعتماد.

النَّوْكَى: احمقان؛ جمع «انوک» به معنای شخص احمق و نادان؛ الحمقى.

بَصَائِعُ: سرمایه‌ها؛ جمع «بضاعه» به معنای سرمایه است.

۵. منشور تربیت، ص ۷۶۵.

◇ «إِنَّ الشَّرَّكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۱ زیرا شرک ستمی است بزرگ.

۴.۴۸. توصیه به نرمش و مدارا

«إِذَا كَانَ الرَّفْقُ خُرْقًا كَانَ الْخُرْقُ رِفْقًا رُبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً وَالدَّاءُ دَوَاءً»^۲

آنجا که نرمی درشتی است درشتی نرمی است، چه بسا دارو درد، و درد درمان است.

مشابه

◇ «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^۳ به سبب رحمت خداست که تو با آن‌ها اینچنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند.

◇ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»^۴ ای پیامبر، با کافران و منافقان بجنگ و با آنان به شدت رفتار کن، جایگاهشان جهنم است که بد سرانجامی است.

استعاره

مستعار: دوا؛ داء

مستعارمنه:

مستعارله: مصلحت؛ مفسده

جامع: کلمه «دوا» استعاره برای مصلحت و کلمه «داء» استعاره برای مفسده است و جهت هر دو استعاره آن است که مانند درد و دوا مصلحت باعث سر و سامان یافتن حال انسان و مفسده باعث تباهی اوست. چه بسا که بدن‌ها به وسیله بیماری‌ها صحت خود را باز یابند.

۱. لقمان، ۱۳.

۲. رَفْقًا: نرمش؛ الرِّفْقُ: اللین.

خُرْقًا: درشتی و خشونت؛ ضد رفق و مدارا کردن؛ به خشونت و به درشتی رفتار کردن.

دَاءٌ: بیماری و درد.

۳. آل عمران، ۱۵۹.

۴. توبه، ۷۳.

مشابه

«أَلَا إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ»^۱ آگاه باشید که آنچه بیشتر از آن بر شما بیمناکم دو خصلت است: پیروی از هوای نفس و آرزوی دراز، اما پیروی از هوای نفس شخص را از حق باز دارد، و اما آرزوی دراز آخرت را بدست فراموشی سپارد.

«هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُذَّتْ إِلَيْنَا»^۲ این سرمایه ماست که به ما پس داده‌اند.

«فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجَرِبَةِ»^۳ بدبخت کس است که از عقل و تجربیات خود سود نبرد.

۷.۴۸. بهترین تجربه

«وَ الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ وَ خَيْرُ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ»^۴

عقل حفظ تجربه‌هاست، و بهترین چیزی که تجربه کرده‌ای آن است که تو را پند دهد.

مشابه

«امام صادق (ع) فرمود: «تَرَكْتُ التَّجَارَةَ يَنْقُصُ الْعَقْلَ»^۵ ترک تجارت عقل را کم می‌کند.

۸.۴۸. بهره‌گیری از فرصت‌ها

«بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غَصَّةً لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ وَ لَا كُلُّ غَائِبٍ يَتُوبُ»^۶

به جانب فرصت بشتاب پیش از آنکه غصه و حسرت گردد. این طور نیست که هر خواهنده‌ای به مقصد رسد، و هر غائب شونده‌ای باز گردد.

مشابه

«پیامبر (ص) فرمود: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَّا تَتَعَرَّضُوا لَهَا»^۷ در طول

عمر شما نسیم لطف و عنایت الهی مکرر می‌وزد شما فرصت را از دست ندهید و خود را

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

۲. یوسف، ۶۵.

۳. نهج البلاغه، نامه ۷۸.

۴. جَرَّبْتُ: تجربه کردی.

۵. کافی (ط، دار الحديث)، ج ۱۰، ص ۷.

۶. بَادِرِ الْفُرْصَةَ: پیش‌دستی بر فرصت‌ها کن.

يُصِيبُ: به مقصد می‌رسد.

يَتُوبُ: برمی‌گردد؛ از ریشه «أوب» به معنای بازگشتن و مراجعه کردن.

۷. عوالی اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۵۹.

در معرض این الطاف قرار دهید.

«پیامبر (ص) فرمود: «مَنْ فُتِحَ لَهُ بَابٌ مِنَ الْخَيْرِ فَلْيَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لَا يَذَرِي مَتَى يُغْلَقُ عَلَيْهِ»^۱ کسی که دری از خیر به روی او گشوده شود باید برخیزد و از آن بهره گیرد زیرا نمی‌داند چه زمانی این در بسته می‌شود.

«وَ الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهِزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ»^۲ فرصت به مانند ابر گذرا می‌گذرد، پس فرصت‌های نیک را غنیمت دانید.

۹.۴۸. ضایع کردن توشه آخرت

«وَ مِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الرِّادِ وَ مَفْسَدَةُ الْمَعَادِ»^۳

از زمینه‌های فساد ضایع کردن زاد و توشه و تباه کردن معاد است.

مشابه

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^۴ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همانند آن کس که اموال خود را از روی ریا و خودنمایی انفاق می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد، صدقه‌های خویش را به منت نهادن و آزار رسانیدن باطل مکنید. مثل او مثل سنگ صافی است که بر روی آن خاک نشسته باشد. به ناگاه بارانی تند فرو بارد و آن سنگ را هم چنان کشت ناپذیر باقی گذارد. چنین کسان از آنچه کرده‌اند سودی نمی‌برند، که خدا کافران را هدایت نمی‌کند.

۱۰.۴۸. اندیشه در عاقبت کار

«وَ لِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قُدِّرَ لَكَ»^۵

برای هر کاری عاقبتی است، آنچه برای تو رقم خورده زود است به تو برسد.

۱. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۲۲.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۱.

۳. إِضَاعَةُ: ضایع کردن؛ از ریشه «ضیاع» به معنای تضییع، نابودی و از بین بردن.

۴. بقره، ۲۶۴.

۵. عَاقِبَةُ: انتهای کار از ماده «عَقَبَ» به معنای پشت و دنباله؛ چنان‌که به پشت و پاشنه پا عقب می‌گویند.

مُخَاطَبٌ: کسی که خطر می‌کند؛ کسی که خود را در معرض خطر قرار می‌دهد.

نکته

- اشاره به اینکه انسان هنگامی که دست به کاری می‌زند باید در عاقبت آن بیندیشد و بی حساب و کتاب اقدام نکند اگر عاقبت آن نیک است در انجام آن بکوشد.^۱

مشابه

- ◇ وَقَالَ ﷺ: «لِكُلِّ امْرِئٍ عَاقِبَةُ حُلُوَّةٍ أَوْ مُرَّةٍ»^۲ هر کار عاقبتی شیرین یا تلخ دارد.
- ◇ «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»^۳ هر چه هست خزاین آن نزد ماست و ما جز به اندازه‌ای معین آن را فرو نمی‌فرستیم.
- ◇ «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۴ آن که مرگ و زندگی را بیافرید، تا ببازمایدتان که کدام یک از شما به عمل نیکوتر است.

۱۱.۴۸. دوست متهم و بدنام

«التَّاجِرُ مُحَاطِرٌ وَ رَبٌّ يَسِيرٌ أَنْمَى مِنْ كَثِيرٍ لَا خَيْرَ فِي مُعِينٍ مَهِينٍ وَ لَا فِي صَدِيقٍ ظَنِينٍ»^۵

و چه بسیار مال اندکی که از مال بسیار با برکت تر است. خیری در یاری‌دهنده پست، و رفیق متهم نیست.

نکته‌ها

- کسی که تجارت می‌کند به این امید سرمایه خود را به خطر می‌اندازد که هم سرمایه را باز گرداند و هم سندی قابل توجه به دست آورد اگر سود به دست نیاید دچار ضرر و زیان شده و اگر سرمایه برنگردد ضرر و زیانش بزرگ‌تر است.^۶
- «صَدِيقٍ ظَنِينٍ» منظور شخصی متهم که جامعه به او سوءظن دارد. امام توصیه می‌کند که مؤمن از دوستی با چنین شخصی پرهیزد زیرا نگاه منفی جامعه به آن دوست دامان او

را خواهد گرفت.^۱

۱۲.۴۸. سهل‌گیری در دنیا

«سَاهِلِ الدَّهْرَ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ»^۲

تا وقتی شتر زمانه رام توست آن را آسان گیر.

نکته

- دعوت امام دعوت به استفاده از فضای مهیای روزگار و پرهیز از رنج و تعب شدید در ایام گشادگی و آرامش است. وقتی اوضاع بر وفق مراد انسان قرار می‌گیرد او نیز باید از این شرایط استفاده کند و با حوصله و دقت بهره لازم را این دنیا ببرد.^۳

۱۳.۴۸. مشقت ناشی از زیاده‌خواهی

«وَلَا تُخَاطِرُ بِشَيْءٍ رَجَاءَ أَكْثَرِ مِنْهُ»^۴

نعمتی را به امید بیشتر به دست آوردن در خطر مینداز.

۱۴.۴۸. ناپسند بودن لجاجت

«وَ إِيَّاكَ أَنْ تَجْمَحَ بِكَ مَطِيَّةُ اللَّجَاجِ»^۵

از اینکه مرکب لجاجت تو را چموشی کند پرهیز.

مشابه

- ◇ «وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ كَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»^۶ اگر بر آن‌ها رحمت می‌آوردیم و آزاری را که بدان گرفتارند از آن‌ها دور می‌ساختیم، باز هم همچنان با سرسختی در طغیان خویش سرگشته می‌ماندند.

۱. منشور تربیت، ص ۷۹۷.

۲. سَاهِلِ الدَّهْرُ: مساهله و آسان‌گیری؛ از ریشه «سهل» به معنای سهولت.

قَعُودُهُ: به مرکبی مانند شتر می‌گویند که نشسته و آماده است که بار بر او بگذارند و این معنا بر مطیع و رام بودن این مرکب دلالت دارد.

۳. منشور تربیت، ص ۷۹۸.

۴. لَا تُخَاطِرُ: به خطر نینداز.

۵. تَجْمَحَ: سرکشی می‌کند؛ از ریشه «جموح» به معنای سرکشی و چموشی.

مَطِيَّةٌ: مرکب؛ وسیله‌ای است که آدمی را از مبدأ به مقصد منتقل می‌کند.

اللَّجَاجُ: لجبازی.

۶. مؤمنون، ۷۵.

۱. اندیشه‌های سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۲.

۲. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص ۴۰۱.

۳. حجر، ۲۱.

۴. ملک، ۲.

۵. مَهِينٌ: پست و حقیر و ضعیف؛ از ریشه «مهانه».

أَنْمَى: افزایش‌دهنده.

ظَنِينٌ: شخص متهم، از ریشه «ظنَّ» به معنای گمان گرفته شده و معنای اسم مفعولی دارد.

۶. اندیشه‌های سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۲.

﴿بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ﴾^۱ آن‌ها با سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می‌ورزند.

تشبیه

مشبه: لجاجت

مشبه‌به: مرکبی که اختیار آن در دست انسان نیست

وجه شبیه: هنگامی که کسی بر این مرکب سوار شد دیگر از عقل خود فرمان نمی‌گیرد و تحت امر این نیروی مبارک نیست. چنین سواری بر زمین خواهد خورد زیرا این مرکب است که اختیار سوار را در اختیار دارد. انسانی که گرفتار لجاجت شد اول حقیقت را قربانی می‌کند و دوم شخص خود را.

اِحْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ اَخِيكَ عِنْدَ صَرَمِهِ عَلَى الصَّلَةِ وَ عِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى اللِّطْفِ وَ الْمُقَارَبَةِ وَ عِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى الْبُذْلِ وَ عِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ وَ عِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللَّيْنِ وَ عِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُذْرِ حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ وَ كَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فَتُعَادِيَ صَدِيقَكَ وَ امْحُضْ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ حَسَنَةً كَأَنْتَ أَوْ قَبِيحَةً وَ تَجَرَّعِ الْغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرْ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً وَ لَا أَلَذَّ مَغَبَّةً وَ لَنْ لِمَنْ غَالَطَكَ فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَلِيَنَّ لَكَ وَ خُذْ عَلَى عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ [أَحَدًا] أَحْلَى الظُّفَرَيْنِ وَ إِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَأَ لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا مَا وَ مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ وَ لَا تُضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالًا عَلَى مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَصْعَتَ حَقَّهُ وَ لَا يَكُنْ أَهْلَكَ أَشَقَى الْخَلْقِ بِكَ وَ لَا تَرْغَبَنَّ فِي مَنْ زَهَدَ عَنْكَ وَ لَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صَلَاتِهِ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ وَ لَا يَكْثُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مَنْ ظَلَمَكَ فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضَرَّتِهِ وَ نَفْعِكَ وَ لَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ.

۴۹. حقوق دوستان

۴۹. ۱. اصرار اسلام بر اتحاد و پرهیز از تفرقه

«اِحْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ اَخِيكَ عِنْدَ صَرَمِهِ عَلَى الصَّلَةِ»^۱

چون برادرت از تو قطع رابطه کرد تو رابطه برقرار کن.

۴۹. ۲. روی گردانی

«وَ عِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى اللِّطْفِ وَ الْمُقَارَبَةِ»^۲

و وقت روی گردانیش به لطف و قربت.

نکته

- ممکن است دوست انسان در پاره‌ای از حالات از انسان روی بگرداند شاید این رویگردانی نتیجه پاره‌ای از توقعات و اختلاف سلیقه‌ها باشد و شاید نتیجه تساهل و

۱. صَرَم: قطع؛ قهر؛ در اینجا به قطع رابطه با دیگری اشاره دارد؛ نقطه مقابل آن صله و برقرار ساختن پیوند است؛ القطع.

الصَّلَةِ: رابطه؛ وصل.

۲. صُدُودِهِ: دوری کردن؛ منع کردن؛ دست پس کشیدن و فاصله گرفتن؛ الاعراض.

۴۹. ۶. جرم و بزهکاری

«وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُذْرِ»^۱

و وقت گناهش به پذیرفتن عذر او وادار.

نکته‌ها

- در منطق اسلام بخشش خداپسندانه آن است که چشم داشتی به بخشندگی طرف مقابل نداشته باشیم و پاداش خود را صرفاً از خدا بخواهیم پس نیکوتر آن که حتی در صورت بخل و جمود آنان بذل و بخشش خود را ادامه بدهیم.^۲
- استفاده از فعل «أَحْمِلُ» و تعبیر وادار کردن بیانگر آن است که این خواسته امام نیاز به تحمل فشار و سختی دارد. گویا نفس آدمی این خواسته را به خودی خود بر نمی‌تابد و در مقابل آن سر خم نمی‌کند.
- مراد امام از جرم؛ جرم عندالله نیست بلکه جرم عند الناس است همان خطایی که آدمیان نسبت به حقوق یکدیگر مرتکب می‌شوند.^۳

مشابه

﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ^۴ همواره به نیکوترین وجهی پاسخ ده، تا کسی که میان تو و او دشمنی است چون دوست مهربان تو گردد. برخوردار نشوند از این مگر کسانی که شکایا باشند و کسانی که از ایمان بهره‌ای بزرگ داشته باشند.

۴۹. ۷. تواضع

«حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ وَ كَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ»

تا جایی که گویی تو بنده اوئی، و او تو را صاحب نعمت است.

نکته

- امام توصیه می‌کند که انسان جایگاه والای بردار دینی خود را بشناسد و در مقابل او تواضع به خرج دهد تا جایی که گویی این برادر صاحب نعمت و مولای اوست. در این

۱. اللَّطْفُ: محبت کردن و نیکی نمودن؛ از ریشه «لَطَفَ» به معنای ملاحظه؛ توصیه امام وادار کردن نفس به لطف و مقاربه و تلاش در جهت گسترش احسان و نزدیکی است.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۸۴.

۳. منشور تربیت؛ ص ۸۰۸.

۴. فصلت، ۳۴ و ۳۵.

تسامح و کم اهمیت دادن به آیین دوستی باشد در چنین حالتی آن کس که به آیین دوستی اهمیت می‌دهد باید این رابطه سرد را به محبت و گرمی تبدیل کند.^۱

۴۹. ۳. بخل‌ورزی

«وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى الْبَذْلِ»^۲

و برابر بخلش به عطا و بخشش.

نکته

- در این جمله به مسائل مالی اشاره می‌شود و مراد از جمود و انجماد بخل است. این واژه بر ضد انفاق به کار رفته است زیرا انفاق و نفقه به معنای جریان یافتن و جاری شدن است و انجماد به معنای از حرکت بازایستادن و متوقف شدن است.^۳

۴۹. ۴. دوری کردن

«وَعِنْدَ تَبَاعُدهِ عَلَى الدُّنُوِّ»

و هنگام دوریش به نزدیکی.

۴۹. ۵. سخت‌گیری

«وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللَّيْنِ»

و زمان درشتخویی اش به نرم‌خویی.

مشابه

﴿ادْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى^۴ به سوی فرعون بروید که او طغیان کرده است. با او به نرمی سخن گوید، شاید پند گیرد، یا بترسد.

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۵ به سبب رحمت خداست که تو با آنها این چنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند.

۱. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۸۲.

۲. جُمُود: بخل؛ نقطه مقابل بذل.

۳. منشور تربیت، ص ۸۰۸.

۴. طه، ۴۳ و ۴۴.

۵. آل عمران، ۱۵۹.

لِي بِذُلِّ نَفْسِي حُمُرُ النَّعَمِ^۱ امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم به من فرمود: چیزی مانند جرعه خشمی که بصبر پایان پذیرد، چشم پدرت را روشن نکند، و چیزی شادم نکند که در عوض فروتنیم، برایم شتران سرخ باشد.

﴿وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾^۲ و خشم خویش فرومی خورند و از خطای مردم درمی گذرند.

تشیبه

مشبه: خشم

مشبه به: داروی تلخ

وجه تشبیه: امام خشم را به داروی تلخی تشبیه می کند که نوشیدنش سخت و طاقت فرساست و انسان ناچار است آن را کم کم و به صورت جرعه جرعه بنوشد ولی دارویی شفا بخش است و شیرین و لذیذ زیرا انسان را از شرمساری و ندامت نجات می دهد.

۴۹. ۱۲. آثار مدارا در تعاملات

«وَلِنْ لِمَنْ غَالَطَكَ فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَلِيَنَّ لَكَ»^۳

با کسی که با تو خشونت کند نرم باش، که به زودی نسبت به تو نرم شود.

مشابه

﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾^۴ همواره به نیکوترین وجهی پاسخ ده، تا کسی که میان تو و او دشمنی است چون دوست مهربان تو گردد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾^۵ ای کسانی که ایمان آورده اید با کافرانی که به شما نزدیک ترند پیکار کنید و آن ها باید در شما شدت و خشونت احساس کنند و بدانید خداوند با پرهیزکاران است.

۱. الکافی (ط، الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. آل عمران، ۱۳۴.

۳. غَالَطَكَ: کسی که با تو خشن رفتار کرد؛ از ریشه «غلطت» به معنای خشونت. یُوشِكُ: امید می رود.

لین: نرم باش؛ «لن» فعل امر از ریشه «لین» به معنای نرم بودن است.

۴. فصلت، ۳۴.

۵. توبه، ۱۲۳.

۴۹. ۱۳. برخورد کریمانه با دشمن

«وَاخْذُ عَلَىٰ عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ [أَحَدٌ] أَخْلَى الظَّفَرَيْنِ»^۱

با دشمنت نیکی کن که نیکی شیرین ترین دو پیروزی (انتقام و گذشت) است.

۴۹. ۱۴. آثار نامبارک افراط در محبت

«وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةً أَخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَا لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا»^۲

اگر خواستی از برادرت جدا شوی جایی برای او باقی گذار که اگر روزی خواست برگردد دستاویز برگشت داشته باشد.

نکته

● اشاره به اینکه همچنان که انسان باید در دوستی حد اعتدال را نگه دارد اگر روزی دوستی مبدل به دشمنی شد گرفتار زیان و خسران نشود و اگر پیوند دوستی را بر باید نباید تمام پل های پشت سر خود را ویران کند.^۳

مشابه

﴿أَنْ عَلَيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ أَحَبُّ حَبِيبِكَ هُوَنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا وَأَبْغَضُ بَغِيضَكَ هُوَنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا﴾^۴ و آن حضرت فرمود: دوست را به اندازه دوست دار شاید روزی دشمنت شود، و دشمنت را به اندازه دشمن دار شاید روزی دوست گردد.

۴۹. ۱۵. حسن ظن به افراد

«مَا وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقَ ظَنَّهُ»

آن که به تو گمان نیک برد گمانش را عملاً تحقق بخش.

۱. أَخْلَى: شیرین تر.

الظَّفَرَيْنِ: دو پیروزی.

۲. اسْتَبَقَ: باقی بگذار؛ نگاه بدار.

بَقِيَّةً: باقی مانده شده.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۵۵.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۶۸.

مشابه

﴿فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾^۱ پس دل‌های گروهی از مردم را به‌سوی آنان علاقه‌مند و متمایل کن.

۴۹. ۱۶. پرهیز از ضایع ساختن حقوق دوستان

﴿وَلَا تُضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اِتِّكَالًا عَلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مِّنْ أَصْغَتْ حَقَّهُ﴾^۲

حق برادرت را با تکیه بر رفاقتی که بین تو و اوست ضایع مکن، زیرا کسی که حقش را ضایع کنی برادر تو نیست.

نکته

● اشاره به این دارد که همیشه برادران از یکدیگر انتظار دارند که به حقوقشان احترام گذارده شود. اگر خلاف آن را ببینند پایه‌های اخوت متزلزل می‌گردد.^۳

مشابه

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^۴ همانا مؤمنان برادر یکدیگرند.

۴۹. ۱۷. پرهیز از تضییع حقوق خانواده

﴿وَلَا يَكُنْ أَهْلُكَ أَشَقَى الْخَلْقِ بِكَ﴾^۵

مبادا خانواده‌ات بد بخت‌ترین مردم به‌خاطر تو باشند.

نکته

● خانواده انسان که از همگان به او نزدیک‌ترند و ارتباط قوی‌تری دارند باید از توجه و احسان بیشتری در مقایسه با دیگران برخوردار باشند.^۶

۴۹. ۱۸. ظرفیت محبت سنجی

﴿وَلَا تَرْغَبَنَّ فِيمَنْ زَهَدَ عَنْكَ﴾^۱

به کسی که به تو علاقه ندارد علاقه نشان مده.

نکته

● امام می‌فرماید که اگر می‌بینی کسی تعلق خاطر به تو ندارد و دوست ندارد که پیوندی با تو برقرار کند تو هم اصرار نکن.^۲

مشابه

﴿وَلَا تَرْوُهُ بِشَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾^۳ او را به بهای اندک، به چند درهم فروختند، که هیچ رغبتی به او نداشتند.

۴۹. ۱۹. سفارش به اصرار بر پیوند

﴿وَلَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ﴾^۴

نباید برادرت در قطع رابطه با تو از پیوستن تو به او، و بد عمل کردنش از احسان تو به او از تو تواناتر باشد.

مشابه

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾^۵ هرکس که کاری شایسته کند، به سود خود اوست و هرکه بد کند به زیان اوست. و پروردگار تو به بندگان ستم روا نمی‌دارد

۴۹. ۲۰. مایوس نشدن از ظلم و ستم

﴿وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مِّنْ ظَلَمَكَ فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضْرَّتِهِ وَنَفْعِكَ﴾^۶

ستم اهل ستم بر تو گران نیاید، زیرا او به زیان خود و سود تو می‌کوشد.

۱. لَا تَرْغَبَنَّ: هرگز راغب نباش؛ از ریشه «رَغَب» به‌معنای میل کردن و خواستن امری است.

۲. منشور تربیت، ص ۸۴۴.

۳. یوسف، ۲۰.

۴. الْإِسَاءَةُ: بدی.

۵. فصلت، ۴۶.

۶. لَا يَكْبُرَنَّ: هرگز بزرگ نباشد.

يَسْعَى: تلاش می‌کند.

۱. ابراهیم، ۳۷.

۲. لَا تُضِيعَنَّ: هرگز ضایع نکن؛ الظنن: المتهم. أَصْغَتْ: ضایع کردی.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۵۸.

۴. حجرات، ۱۰.

۵. أَشَقَى: بدبخت‌ترین.

۶. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۸۷.

نکته

- مبارزه با ظالم و ظلم او در دین اسلام یک وظیفه است ولی اگر این توانایی وجود نداشت جای نگرانی و ناامیدی وجود ندارد زیرا در نظام عدل الهی نه از مظلوم حقی ضایع می شود و نه ظالم از مجازات می تواند فرار کند.^۱

مشابه

- ◇ ﴿لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾^۲ در این حال نه ستم کرده اید و نه تن به ستم داده اید.
- ◇ «كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»^۳ دشمن ظالم و کمک کار مظلوم باشید.

۲۱.۴۹. قباحث شدید کفران احسان

﴿وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَكَ أَنْ تَسُوءَهُ﴾^۴

و جزای آن که تو را شاد نموده اندوهگین کردن او نیست.

مشابه

- ◇ ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾^۵ آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟
- ◇ ﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا﴾^۶ چون شما را به درودی نواختند به درودی بهتر از آن یا همانند آن پاسخ گوید. هر آینه خدا حسابگر هر چیزی است.

وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ رِزْقُ تَطْلُبُهُ وَرِزْقُ يَطْلُبُكَ فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ مَا أَقْبَحَ الْخُضُوعِ عِنْدَ الْحَاجَةِ وَالْجَفَاءِ عِنْدَ الْغِنَى إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ وَإِنْ كُنْتَ جَارِعًا عَلَى مَا تَقَلَّتْ مِنْ يَدَيْكَ فَاجْزَعْ عَلَى كُلِّ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ.

۵۰. دو نوع رزق

۵۰. ۱. پرهیز از حرص در به دست آوردن روزی

﴿وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ رِزْقُ تَطْلُبُهُ وَرِزْقُ يَطْلُبُكَ فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ﴾^۱

پسرم! آگاه باش رزق دو نوع است: رزقی که تو آن را می جویی، و رزقی که آن تو را می جوید، و اگر تو به او نرسی او به تو می رسد.

مشابه

- ◇ ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۲ هیچ جنبنده ای در روی زمین نیست، جز آنکه روزی او بر عهده خداست، و موضع و مکانش را می داند، زیرا همه در کتاب مبین آمده است.
- ◇ ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيُزِفْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۳ و هر که از خدا بترسد، برای او راهی برای بیرون شدن قرار خواهد داد و از جایی که گمانش را ندارد روزی اش می دهد.
- ◇ ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾^۴ و رزق شما و هر چه به شما وعده شده در آسمان است.
- ◇ ﴿وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۵ و نیز در آمد و شد شب و روز و رزقی که خداوند از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش حیات بخشیده.

۱. تَطْلُبُهُ: آن را طلب می کنی.

۲. هود، ۶.

۳. طلاق، ۲ و ۳.

۴. ذاریات، ۲۲.

۵. جاثیه، ۵.

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۱۸۸.

۲. بقره، ۲۷۹.

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۴. سَرَكَ: تو را شاد کرد.
أَنْ تَسُوءَهُ: اینکه با او بدی کنی.

۵. الرحمن، ۶۰.

۶. نساء، ۸۶.

۵۰. ۲. زشت ترین صفات

«مَا أَفْبَحَ الْخُضُوعَ عِنْدَ الْحَاجَةِ وَالْجَفَاءَ عِنْدَ الْغِنَى»

چه زشت است تواضع به وقت احتیاج، و ستم در زمان توانگری!

۵۰. ۳. دنیای ما

«إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ»^۱

از دنیایت به سود تو همان است که آخرتت را به آن اصلاح نمایی.

نکته

● در بینش اسلامی هنگام نیاز دست گذاری به سوی این و آن دراز کردن و خود را ذلیل نمودن بسیار ناپسند است آن چنان که برخورد خشن با افراد محتاج و دست رد بر سینه آنان زدن هنگام بی نیازی بسیار نکوهیده است.^۲

مشابه

﴿حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أَحْبِطَ بِهِمْ دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ فَلَمَّا أَنجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ^۳ اوست که شما را در خشکی و در دریا سیر می دهد. تا آن گاه که در کشتی ها هستند و باد موافق به حرکتشان می آورد، شادمانند. چون طوفان فرارسد و موج از هر سو بر آن ها ریزد، چنان که پندارند که در محاصره موج قرار گرفته اند، خدا را از روی اخلاص عقیدت بخوانند، که اگر ما را از این خطر برهانی از سپاسگزاران خواهیم بود چون خدا آن ها را برهاند، بینی که در زمین به ناحق سرکشی کنند.

﴿وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلِبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَ أَحْسَنَ مِنْهُ تِيَةُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ﴾^۴ و آن حضرت فرمود: چه نیکوست فروتنی توانگران برای تهیدستان به جهت به دست آوردن رحمت خدا! و بهتر از آن بزرگ منشی تهیدستان است با توانگران به خاطر تکیه کردن بر خدا.

۱. أَصْلَحْتُ بِهِ مَثْوَاكَ: آخرت را اصلاح کردی؛ «مَثْوَى» به معنای جایگاه و در اینجا به معنای جایگاه آخرت است؛ مَثْوَى: اسم مکان من ثوی بمعنی محلّ الإقامة.

۲. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۱۹۰.

۳. یونس، ۲۲ و ۲۳.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۴۰۶.

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۱ روزی که نه مال سود می دهد و نه فرزندان مگر آن کس که با قلبی رسته از شرک به نزد خدا بیاید.

۵۰. ۴. راضی بودن به تقدیر الهی

«وَإِنْ كُنْتَ جَازِعًا عَلَى مَا تَفَلَّتَ مِنْ يَدَيْكَ فَاجْزَعْ عَلَى كُلِّ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ»^۲

اگر برای آنچه از دستت رفته ناله می کنی پس برای هر چه به دست نرسیده نیز ناله بزن.

مشابه

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۳ این (تذکرات) به خاطر آن است که برای آنچه از شما فوت شده تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد. آنان که بخل می کنند و مردم را نیز دعوت به بخل می نمایند و هر کس (از این فرمان) روی گردان شود (به خدا زیانی نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.

۱. شعراء، ۸۸ و ۸۹.

۲. جَازِعًا: بی قرار؛ از ریشه «جَزَع» به حالتی اطلاق می شود که انسان بی قرار و بی اختیار است و اضطراب و دل مشغولی سراپای وجودش را گرفته.

تَفَلَّتَ: از دست رفت؛ از ریشه «فَلَت» به معنای خلاص شدن و نیز به معنای اموری است که ناگهانی و بدون تأمل از انسان صادر می شود؛ تَفَلَّتَ: تَخَلَّصَ و فی معناه الافلات والانفلات.

۳. حدید، ۲۳ و ۲۴.

ایستاد، خدا از گناهان پیشین او درگذرد و کارش به خدا واگذار می‌شود. و آنان که بدان کار بازگردند، اهل جهنم‌اند و جاودانه در آن خواهند بود.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۱ خداوند فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان می‌دهد و از فحشاء و منکر و ظلم و ستم نهی می‌کند خداوند به شما اندرز می‌دهد شاید متذکر شوید.

﴿قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾^۲ گفتند: برای ما یکسان است که ما را اندرز دهی یا اندرز ندهی.

۵۱. ۳. صبر بر حوادث تلخ

﴿اُطْرَحْ عَنْكَ وَارِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ﴾^۳

امواج اندوه‌ها را با تصمیم‌های استوار بر شکیبایی کردن و حسن یقین از خود دور ساز.

مشابه

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا﴾^۴ بگو: مصیبتی جز آنچه خدا برای ما مقرر کرده است به ما نخواهد رسید.

﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾^۵ و بر هرچه بر تو رسد صبر کن که این از کارهایی است که نباید سهلش انگاشت.

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾^۶ همانا به تحقیق ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او سراسر رنج است).

۱. نحل، ۹۰.

۲. شعراء، ۱۳۶.

۳. اُطْرَحْ عَنْكَ: از خود دور کن. بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ: ما لزمتها منها.

۴. توبه، ۵۱.

۵. لقمان، ۱۷.

۶. بلد، ۴.

اسْتَدِلَّ عَلَىٰ مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ وَلَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَغَتْ فِي إِيْلَامِهِ فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَّعِظُ بِالْآدَابِ وَالْبَهَائِمُ لَا تَتَّعِظُ إِلَّا بِالضَّرْبِ. اُطْرَحْ عَنْكَ وَارِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارَ وَالصَّاحِبَ مُنَاسِبٌ.

۵۱. پندهای گوهر بار

۵۱. ۱. وحدت قوانین حاکم بر جامعه بشری

«اسْتَدِلَّ عَلَىٰ مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ»^۱

بر آنچه نبوده به آنچه بوده استدلال کن، زیرا امور دنیا شبیه یکدیگرند.

مشابه

﴿عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِيْنَ كَجَرِيهِ بِالْمَاضِيْنَ﴾^۲ بندگان خدا، روزگار بر

باقی ماندگان چنان گذرد که بر گذشتگان گذشت.

﴿فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشْبِهُ بَعْضًا﴾^۳ پس به درستی که بعضی از آن می‌ماند به بعضی دیگر.

۵۱. ۲. خردمندان هوشیار

«وَلَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَغَتْ فِي إِيْلَامِهِ فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَّعِظُ بِالْآدَابِ وَالْبَهَائِمُ لَا تَتَّعِظُ إِلَّا بِالضَّرْبِ»^۴

از کسانی مباش که موعظه به آنان سود ندهد مگر وقتی که در توبیخ و آزرده‌نشان جدیت کنی، که عاقل به ادب پند گیرد، و چهارپایان جز با ضرب تازیانه اصلاح نگردند.

مشابه

﴿فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۵ هرکس که موعظه خدا به او رسید و از رباخواری باز

۱. استدلّ: استدلال کن.

۲. نهج البلاغه، خطبة ۱۵۷.

۳. همان، نامه ۶۹.

۴. الْعِظَةُ: پند پذیرفتن؛ كَالْعِدَّةِ مصدر وعظ يعظ.

إِيْلَام: به درد آوردن.

الْبَهَائِمُ: حیوانات رام و وحشی؛ جمع «بهیمه».

۵. بقره، ۲۷۵.

۵۱. ۴. توصیه به میانه‌روی

«مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارٌ»^۱

هرکه راه مستقیم را بگذاشت منحرف شد.

مشابه

«يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلُمًا وَجُورًا»^۲ هنگام پر شدن زمین از بیداد و ظلم،

آن را پر از قسط و عدل خواهد کرد.

❖ «وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ»^۳ در رفتار و راه میانه را برگزین.❖ «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۴ ما را به راه راست هدایت کن.

۵۱. ۵. قوی کردن پیوندهای دوستی

«وَالصَّاحِبُ مُنَاسِبٌ وَالصَّدِيقُ مَنْ صَدَقَ غَيْبُهُ وَالْهُوَى شَرِيكُ الْعَمَى»^۵

همنشین به منزله خویشاوند است. دوست آن است که در غیبت انسان نیز دوست باشد.

هوای نفس شریک کور دلی است.

نکته

● اشاره به اینکه کسی که در حضور انسان اظهار محبت و عشق و علاقه می‌کند ممکن

است نشانه واقعی دوستی او نباشد دوستی واقعی آنگاه آشکار می‌شود که انسان در غیاب

دوستش بگوید و رعایت کند.^۶

مشابه

❖ «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى

بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^۷ آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس

خویش معبود خود را قرار داده و از این جهت خداوند او را گمراه ساخت و بر گوش و

۱. الْقَصْدُ: میانه‌روی.

جَارٌ: ستم کرد؛ از ریشه «جور» به معنای ستم کردن.

۲. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۶۲۰.

۳. لقمان، ۱۹.

۴. فاتحه، ۶.

۵. مُنَاسِبٌ: خوشایند، دارای نسبت؛ مفعول من ناسب أى من ذوی القربى.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۷۵.

۷. جاثیه، ۲۳.

قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند آیا متذکر نمی‌شوید.

❖ «فَارْفُضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُغَمِّي وَيُصِمُّ وَيُبْكِمْ وَيُذِلُّ الرَّقَابَ»^۱ محبت دنیا را رها کن که چشم را کور و گوش را کر و زبان را لال و گردن‌ها را به زیر می‌آورد.❖ «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»^۲ ای داود ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم در میان مردم به حق داور کن و از هوای نفس پیروی نکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد همانا کسانی که از راه خدا گمراه شوند عذاب شدیدی به‌خاطر فراموش کردن روز حساب دارند.

۱. الکافی (ط، الإسلامیة)، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲. ص، ۲۶.

وَالصَّدِيقُ مَنْ صَدَقَ غَيْبُهُ وَالْهُوَى شَرِيكُ الْعَمَى وَرَبٌّ بَعِيدٌ أَقْرَبُ مِنْ قَرِيبٍ وَ قَرِيبٌ أَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ وَالْغَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَبِيبٌ مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ وَ مَنْ افْتَصَرَ عَلَى قَدَرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ وَ أَوْثَقُ سَبَبٍ أَخَذَتْ بِهِ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ مَنْ لَمْ يُبَالِكْ فَهُوَ عَدُوٌّكَ.

۵۲. فضایل اخلاقی

۱. ۵۲. خویشاوندان دور و بیگانگان نزدیک

«وَرَبٌّ بَعِيدٌ أَقْرَبُ مِنْ قَرِيبٍ وَ قَرِيبٌ أَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ»

چه بسا دوری که از نزدیک نزدیک‌تر است، و چه بسا نزدیکی که از دور دورتر است.

نکته

● معیار در نزدیکی مفید انسان‌ها به یکدیگر نزدیکی جسمانی یا نسبی نیست بلکه میزان نزدیکی دل‌ها به یکدیگر است چه بسیار خویشاوندانی که فاصله فکری و درونی بسیار دارند و فراوان غریبه‌هایی هستند که هم فکر و بسیار نزدیک به یکدیگر هستند.^۱

۲. ۵۲. حرکت در صراط مستقیم لازمه حق

«وَالْغَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَبِيبٌ مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ»^۲

غریب کسی است که برای او دوست نیست. آن که از حق تجاوز کند راه اصلاح بر او تنگ می‌شود.

نکته

● واژه «غریب» و «غربت» برای بیان مفهومی به کار می‌رود که در دل آن حزن عجیبی نهفته است. این ریشه بیشتر بر مفهوم غربت از مکان دلالت دارد و انسان غریب به کسی می‌گویند که از نزدیکان خود دور افتاده است امام امیرالمؤمنین این معیار را دگرگون می‌کند و می‌فرماید غربت دیار نیست بلکه منظور غربت یار است.^۳

۳. ۵۲. حرکت در محدوده خویش

«وَمَنْ افْتَصَرَ عَلَى قَدَرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ»^۱

کسی که به ارزش خود قناعت ورزد ارزشش برای او پاینده‌تر است.

نکته

● فردی که پا را از گلیم خود درازتر می‌کند خود را در جایگاه برتری قرار می‌دهد و چهره منفوری از خود در ذهن دیگران ترسیم می‌کند و به‌عنوان انسان متقلب با او برخورد خواهند کرد.^۲

مشابه

◇ «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَتْ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ»^۳ خدا رحمت کند کسی را که قدر خود را بشناسد و از حد خود تجاوز نکند.

◇ «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»^۴ آن‌ها خدا را چنانکه باید شناختند.

۴. ۵۲. مطمئن‌ترین سپر

«وَ أَوْثَقُ سَبَبٍ أَخَذَتْ بِهِ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ»^۵

مطمئن‌ترین رشته‌ای که به آن چنگ زنی رشته‌ای است که بین تو و خداوند است.

مشابه

◇ «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»^۶ پس هرکس که به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد، به چنان رشته استواری چنگ زده که گسستش نباشد.

۱. افْتَصَرَ: اکتفا کرد.

أَبْقَى: پایدارتر.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۹۴.

۳. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص ۲۶۱.

۴. انعام، ۹۱.

۵. سَبَبٌ: رشته اتصال.

۶. بقره، ۲۵۶.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۹۳.

۲. تَعَدَّى: تجاوز کرد.

مَذْهَبُهُ: از ریشه «ذهاب» به معنای رفتن و معنای راه و مسیر دارد.

۳. منشور تربیت، ص ۹۰۸.

مشابه

❖ ﴿يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ﴾^۱ می گفتند: خانه های ما را حفاظی نیست.

۵۳. ۳. به تأخیر انداختن شر

«أَخَّرَ الشَّرَّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ وَ قَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةَ الْعَاقِلِ»^۲

بدی را به تأخیر انداز زیرا که هر گاه بخواهی می توان به سوی آن شتافت. بریدن از نادان مساوی پیوستن به داناست.

نکته

- اشاره به اینکه خوبی احتیاج به مقدماتی دارد که انسان باید برای آن عجله کند در حالی که بدی در هر زمان و در هر شرایط از هر شخصی ساخته است.^۳

مشابه

❖ ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ﴾^۴ آن هایی را که در دل مرضی دارند می بینی که به صحبتشان می شتابند، می گویند: می ترسیم که به ما آسیبی رسد. اما باشد که خدا فتحی پدید آرد یا کاری کند، آنگاه از آنچه در دل نهان داشته بودند پشیمان شوند.

❖ ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾^۵ پس بشتابید به سوی خیرات.

❖ ﴿أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ﴾^۶ اینان هستند که به کارهای نیک می شتابند و در آن بر یکدیگر سبقت می جویند.

۱. احزاب، ۱۳.

۲. آخر: به تأخیر بینداز.

تَعَجَّلْتُ: پیش انداختی.

تَعْدِلُ: برابری می کند.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۸۲.

۴. مانند، ۵۲.

۵. بقره، ۱۴۸.

۶. مؤمنون، ۶۱.

قَدْ يَكُونُ الْيَأْسُ إِذْرَاكَ إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَلَاكَ لَا يَسَ كُلُّ فُرْصَةٍ تُصَابُ وَ رَبَّمَا أَخْطَأَ الْبَصِيرُ قَصْدَهُ وَ أَصَابَ الْأَعْمَى رُشْدَهُ أَخَّرَ الشَّرَّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ وَ قَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةَ الْعَاقِلِ مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ وَ مَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَهُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ رَمَى أَصَابَ إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ سَلَّ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ وَ عَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ إِيَّاكَ أَنْ تَذْكُرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا يَكُونُ مُضْحِكًا وَ إِنْ حَكَيْتَ ذَلِكَ عَنْ غَيْرِكَ.

۵۳. حکمت های ناب علوی

۵۳. ۱. نومیدی

«قَدْ يَكُونُ الْيَأْسُ إِذْرَاكَ إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَلَاكَ»

گاهی نومیدی دست یافتن است آنگاه که طمع موجب هلاکت است.

نکته

- اشاره به این که گاه انسان پیوسته برای رسیدن به مقصدی تلاش و کوشش می کند و طمع دارد به آن دست یابد در حالی که خدا می داند شر او در آن است لذا او را مایوس و محروم می سازد.^۱

۵۳. ۲. اعتماد نکردن به ظاهر آراسته افراد

«لَيْسَ كُلُّ عَوْرَةٍ تَظْهَرُ وَ لَا كُلُّ فُرْصَةٍ تُصَابُ وَ رَبَّمَا أَخْطَأَ الْبَصِيرُ قَصْدَهُ وَ أَصَابَ الْأَعْمَى رُشْدَهُ»^۲

هر عیبی آشکار نمی گردد و هر فرصتی به چنگ نمی آید. چه بسا بینا که راهش را اشتباه کند، و کور دل به رشد و صواب برسد.

نکته

- اگر اعضای جنسی بدن انسان را «عورة» می نامند به دلیل این است که این اعضا محل نفوذ شیطان هستند. آدمیان از مسیر شهوت و غریزه جنسی به راحتی به زمین می خورند.^۳

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۸۰.

۲. عَوْرَةٌ: چیز مخفی؛ نقطه آسیب و ضعف؛ قال ابن میثم: هنا الاسم من أَعور الصيد إذا أمكنك من نفسه و أعور الفارس إذا بدامنه موضع خلل الصَّرب. تُصَابُ: به دست می آید.

۳. منشور تربیت، ص ۹۲۴.

نکته

- از آنجا که قدرت تبلیغی و فرهنگ‌سازی و اقتدار سیاسی بیشتر در اختیار طبقه حاکمه است فساد و صلاح آنان به‌خصوص شخص حاکم اثر مستقیمی بر گفتار و رفتار مردم دارد.^۱

مشابه

- ◇ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمَا قَالَ الْفَقَّهَاءُ وَالْأَمْرَاءُ»^۲ رسول خدا ﷺ فرمود: دو طایفه از این امت اگر صالح گشتند همه امتم صالح می‌گردد و اگر فاسد شدند همه امتم فاسد می‌شوند، عرض شد: یا رسول الله آن دو طایفه کدامند؟ فرمود: دانشمندان دینی و فرمانروایان.
- ◇ «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^۳ اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزکاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم.
- ◇ «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ»^۴ ای گروه جنیان و آدمیان، اگر می‌توانید که از کناره‌های آسمان‌ها و زمین بیرون روید، بیرون روید. ولی بیرون نتوانید رفت مگر با داشتن قدرتی.

۵۳. ۷. تأکید بر نیکی به همسایه

- «سَلِّ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ وَ عَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ»^۵ پیش از سفر از رفیق سفر، و قبل از خانه از همسایه خانه بپرس.

نکته

- امام می‌فرماید که قبل از شروع حرکت و قبل از افتادن در راه ابتدا سؤال کن که چه کسی همراه توست. شیوه طی طریق است که ارتباط مستقیم با همراهان دارد.^۶

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۹۷.

۲. خصال، ج ۱، ص ۳۶.

۳. اعراف، ۹۶.

۴. الرحمن، ۳۳.

۵. الطَّرِيقُ: مطرقة: به کوبه‌های در که از آن برای اعلام حضور استفاده می‌کردند «مطرقة» می‌گویند؛ از ریشه «طرق» به معنای کوبیدن.

۶. منشور تربیت، ص ۹۵۶.

۵۳. ۴. نتیجه ایمنی از روزگار و بزرگ شمردن آن

«مَنْ آمَنَ الزَّمَانَ خَانَهُ وَمَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَهُ»^۱

آن‌که خود را از زمانه ایمن بیند زمانه به او خیانت ورزد، و آن‌که زمانه را بزرگ شمارد زمانه او را پست کند.

نکته

- مراد امام از زمان ساعت و ثانیه و وقت نیست ایشان به زمانه اشاره دارد یعنی حالات و تحولات و شرایط و موقعیت‌هایی که در طول عمر برای انسان پیش می‌آید.^۲

مشابه

- ◇ «تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ»^۳ و این روزگار است که هر دم آن را به مراد کسی می‌گردانیم.
- ◇ «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ»^۴ وعده خدا حق است. زندگی دنیا فریبتان ندهد و نیز شیطان فریبکار به کرم خدا مغرورتان نسازد.

۵۳. ۵. تیرانداز خطاکار

«لَيْسَ كُلُّ مَنْ رَمَى أَصَابَ»

این نیست که هر تیراندازی به هدف زند.

نکته

- اشاره به این‌که انسان قبل از انجام عمل توقع به ثمر نشستن آن را دارد و انتظار خلاف آن برایش مقبول نیست.^۵

۵۳. ۶. تغییر اوضاع زمانه

«إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ»^۶

هر گاه وضع سلطان دگرگون گردد اوضاع زمانه تغییر کند.

۱. آمَنَ: ایمن کرد؛ از ریشه «امان» است که واژه «ایمان» نیز از آن مشتق می‌شود.

خَانَ: خیانت کرد.

أَهَانَ: خوار کرد.

۲. منشور تربیت، ص ۹۴۰.

۳. آل عمران، ۱۴۰.

۴. لقمان، ۳۳.

۵. منشور تربیت، ص ۹۴۴.

۶. السُّلْطَانُ: کسی که غلبه و سلطه دارد؛ اسم فاعل.

مشابه

﴿وَأَمَّا الَّتِي فِي السَّفَرِ فَبِذَلِّ الزَّادِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ وَالْمَزَاحُ فِي غَيْرِ الْمَعَاصِي﴾^۱ و اما آنچه در سفر است بخشیدن توشه برفیقان و خوش خلقی و شوخی بدون اینکه گناهی مرتکب شود.

۵۳. ۸. پرهیز از شوخی‌های ناپسند

﴿إِيَّاكَ أَنْ تَذْكُرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا يَكُونُ مُضْحِكًا وَإِنْ حَكَيْتَ ذَلِكَ عَنْ غَيْرِكَ﴾^۲
از اینکه سخن خنده‌آور گویی بپرهیز گرچه آن را از دیگری حکایت کنی

نکته

● البته داشتن چهره شاداب و بهره‌گیری از طنز و شوخی‌های مطابق با معیارهای دینی نه تنها ناپسند نیست بلکه مورد تأکید و سفارش اولیای دین است اما باید رعایت اعتدال شود و از شوخی‌های بی‌مورد پرهیز شود.^۳

مشابه

﴿فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا﴾^۴ به سزای اعمالی که انجام داده‌اند باید که اندک بخندند و فراوان بگریند.

وَإِيَّاكَ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَعَزْمَهُنَّ إِلَى وَهْنٍ وَاكْتَفُفَ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثِقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ وَلَا تُمْلِكِ الْمَوَاةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَإِنَّ الْمَوَاةَ رِيحَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِفَهْرَمَانَةٍ وَلَا تَعُدُّ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا وَلَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِعَیْرِهَا وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةٍ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيَّةَ إِلَى الرَّيْبِ.

۵۴. در باره زنان

۵۴. ۱. پرهیز از مشاوره با زنان

﴿وَأِيَّاكَ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَعَزْمَهُنَّ إِلَى وَهْنٍ﴾^۱

از مشورت با زنان اجتناب کن، زیرا رأیشان ضعیف، و عزمشان سست است.

نکته

● مشورت با زنان به‌خصوص در مسائل مهم و سرنوشت‌ساز بدان جهت که بعد عاطفی آن‌ها بر بعد تعقل و ژرف‌نگری آن‌ها غلبه دارد صحیح به نظر نمی‌رسد.^۲

مشابه

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۳ و از نشانه‌های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید. تا به ایشان آرامش یابید، و میان شما دوستی و مهربانی نهاد. در این عبرت‌هایی است برای مردمی که تفکر می‌کنند.

۵۴. ۲. توصیه به عفاف و حجاب زنان

﴿وَ اكْتَفُفَ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ﴾^۴

با پوششی که بر آنان قرار می‌دهی دیده آنان را از دیدن مردمان باز دار، زیرا سختی حجاب آنان را پاک‌تر نگاه می‌دارد.

۱. أَفْنٍ: کاستی و نقص؛ کمبود فکر و خرد؛ الأفن بسكون الفاء، النقص، و المتأفن، المتنقص و روی إلى أفن بالتحريك فهو ضعيف الرأي، أفن الرجل يأفن أفنا أي ضعف رأيه.

۲. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۹۹.

۳. روم، ۲۱.

۴. اكْتَفُفَ: بپوشان؛ از مادة «كَفَّ» به معنای منع کردن.

۱. الخصال، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲. حَكَيْتَ: حکایت کردی.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۱۹۷.

۴. توبه، ۸۲.

نکته

- گسترش عفاف و حجاب اسلامی امنیت اخلاقی را گسترش خواهد داد و کانون خانواده را حرارت بیشتری خواهد بخشید و جایگاه و شخصیت زنان را باثبات تر خواهد کرد.^۱

مشابه

- ◇ ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾^۲ و به زنان مؤمن بگو که چشمان خویش فروگیرند و شرمگاه خود نگه دارند.

۵۴.۳. پرهیز از ارتباط غیر ضروری مردان و زنان

﴿وَلَيْسَ خُرُوجُكُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكُمْ مَنْ لَا يُوثِقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ﴾^۳

و بیرون رفتن زنان از خانه بدتر از این نیست که افراد غیر مطمئن را بر آنان در آوری.

نکته

- امام به مخاطب یادآور می شود که گاه تو در نحوه آمد و شد همسرت دقت می کنی و آن را به شدت زیر نظر می گیری اما مهمتر از این نظارت بیرونی؛ نظارت درونی است یعنی بدان چه کسی را به منزل خود وارد و همسرت را با او مرتبط می کنی.^۴

مشابه

- ◇ ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾^۵ و در خانه های خود قرار بگیرید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید.

۵۴.۴. کرامت زن و کامل ترین حجاب

﴿وَإِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ﴾^۶

و اگر بتوانی چنان کن که غیر تو را نشناسند.

مشابه

- ◇ ﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾^۷ و اگر

از زنان پیامبر چیزی خواستید، از پشت پرده بخواهید. این کار، هم برای دل های شما و هم برای دل های آن ها پاک دارنده تر است.

۵۴.۵. توانایی کمتر در زنان نسبت به مردان

﴿وَلَا تَمْلِكِ الْمَرْأَةُ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ﴾^۱

اموری که در خور توان زنان نیست به دستشان مسپار، زیرا زن گلی است ظریف نه خادم و کار پرداز.

نکته ها

- اشاره به اینکه زنان به علت داشتن جنبه های عاطفی و لطافت روحی نمی توانند عهده دار امور خشن شوند و مدیریت های سخت را بر عهده گیرند پس باید در محدوده امور مربوط به خویش باید فعالیت کنند نه امور حساس و سنگین.^۲
- برخورد عادلانه با یک انسان در صورتی است که به تناسب توانایی های جسمی و روحی کاری بر عهده او گذاشته شود در غیر این صورت اگر بیشتر از طاقت او باری بر او تحمیل کنیم هم به او ستم نموده ایم و هم کار را ضایع کرده ایم.^۳

۵۴.۶. رعایت احترام

﴿وَلَا تَعْدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا وَلَا تَطْمِئِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِعَیْرِهَا﴾^۴

احترامش را در حد خودش مراعات کن، و او را به طمع میانجی گری در حق غیر مینداز.

۵۴.۷. پرهیز از بدگمانی و سوء ظن

﴿وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةٍ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيَّةَ إِلَى الرَّيْبِ﴾^۵

۱. لَا تَمْلِكِ: تملیک نکن.

قَهْرْمَانَةٌ: مدیر و کارفرما و وکیل دخل و خرج است و گاه نیز به معنای پهلوان و شجاع نیز آمده است؛ فارسی معرَب.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۹۲.

۳. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۲۰۰.

۴. لَا تَعْدُ: زیاده روی نکن؛ از ریشه «عدو» به معنای تجاوز.

لَا تَطْمِئِعْهَا: او را به طمع نینداز.

۵. التَّغَايُرُ: اظهار غیرت کردن؛ از ریشه «غیرت» به معنای شدت عمل در جهت حفظ نوامیس یا سرمایه های مهم دیگر.

الْبَرِيَّةُ: سالم.

الرَّيْبُ: شک ها؛ تهمت ها؛ جمع «ریبه» به معنای شک و سوء ظن.

۱. پیام ها و نکته ها در نامه های نهج البلاغه، ص ۱۹۹.

۲. نور، ۳۱.

۳. مَنْ لَا يُوثِقُ بِهِ: کسی که به او اطمینان نمی شود.

۴. منشور تربیت، ص ۹۹۱.

۵. احزاب، ۳۳.

۶. إِنْ اسْتَطَعْتَ: اگر توانستی.

۷. احزاب، ۵۳.

و اجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ فَإِنَّهُ أُخْرَىٰ آلَا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ وَ أَكْرَمُ عَشِيرَتِكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَ أَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَ يَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ.

۵۵. مدیریت مطلوب و نامطلوب

۱.۵۵. تقسیم کار بین افراد

«و اجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ فَإِنَّهُ أُخْرَىٰ آلَا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ»^۱ برای هر یک از خدمتگزاران کاری مربوط به او قرار ده و او را نسبت به همان کار باز خواست نما، که این کار آن‌ها را بهتر و امی دارد تا در خدمت کار را به یکدیگر وانگذارند.

نکته

● مدیریت صحیح و مطلوب می‌تواند از تمام امکانات و نیروی انسانی و غیر انسانی به طور کامل و دقیق استفاده کند بدون اینکه کوچکترین نیرویی عاطل و باطل بماند و کمترین فرصتی ضایع گردد در عین حال از کمترین امکانات بیشترین بهره برداری شود.^۲

مشابه

﴿لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^۳ خدا هیچ کس را جز به اندازه طاقتش مکلف نمی‌کن

۲.۵۵. احترام به خویشاوندان

«و أَكْرَمُ عَشِيرَتِكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَ أَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَ يَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ»^۴

اقوامت را احترام کن، زیرا آنان بال تواند که با آن پرواز می‌کنی، و ریشه تواند که به آن باز می‌گردد، و نیروی تواند که به وسیله آنان به دشمن حمله می‌بری.

۱. خَدَم: خدمتگذاران.

أُخْرَى: سزاوارتر.

آلَا يَتَوَاكَلُوا: به یکدیگر واگذار نکنند؛ از ریشه «تواكل» و «وکالت» گرفته شده و «تواكل» آن است که هرکس کار خود را به دیگری بگذارد و شانه از آن تهی کند.

۲. اندیشه سیاسی - تربیتی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۶۰۰.

۳. بقره، ۲۸۶.

۴. تَطِيرُ: پرواز می‌کنی.

تَصِيرُ: برمی‌گردد.

تَصُولُ: حمله می‌بری؛ از ریشه «صوله» به معنای حمله کردن.

آنجا که جای غیرت نیست از غیرت بپرهیز، چراکه این روش افراطی سالم را به بیماری، و پاکدامن را به آلودگی دچار می‌کند.

نکته

● غیرت به معنای حمیت و حساسیت اطلاق می‌شود که منجر به مراقبت لازم از حریم شخصی می‌شود. اسلام توصیه می‌کند که مرد مسلمان غیور باشد و نسبت به ناموس خود حساسیت داشته باشد ولی در این راه دچار افراط و تفریط نشود.^۱

نکته

- منطق امیرالمؤمنین توجه به قبیله و خویشاوندان را در صورتی توصیه می‌کند که بر محور حق و چارچوب آن حرکت کند در غیر این صورت هیچ چیز جای حق و رضای خدا را نمی‌گیرد.^۱

مشابه

﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^۲ و آنان که پیمان خدا را پس از استوارکردنش می‌شکنند و آنچه را که خدا به پیوستن آن فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند، لعنت بر آن‌هاست و بدی‌های آن جهان نصیبشان.

۵۶. حسن ختام

۱. ۵۶. سپردن همه چیز به خداوند

«اَسْتَوْدِعُ اللَّهَ دِينَكَ وَ دُنْيَاكَ وَ اَسْأَلُهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَ الْآجِلَةِ وَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ السَّلَامُ»^۱

دین و دنیایت را به خدا می‌سپارم، و از او بهترین سرنوشت را برای تو در امروز و فردا و دنیا و آخرت درخواست می‌کنم. و السَّلَام.

نکته‌ها

- امام در این عبارت دین و دنیا را به سان امانتی معرفی می‌کند که به خدا سپرده می‌شود. امانت همواره به امانت دار و حفظ‌کننده‌ای محتاج است که آن را بدون هیچ تغییر و تبدیلی نگاه دارد. امام نیز دین و دنیای مخاطب خود را به خدا می‌سپرد تا آن را حفظ کند.^۲
- همیشه در حوادث و رویدادها و یا کارهایی که در پیش رو داریم ابعاد مبهم و ناشناخته‌ای وجود دارد که نه قابل تشخیص است و نه قابل پیش بینی منطقی ترین راه برای مؤمن آن است که در اینگونه موارد به خدا توکل کند.^۳
- دعا کردن و پیوسته دست نیاز به‌سوی خداوند دراز کردن لازمه شناخت این حقیقت است که انسان سر تا پا فقر و نیاز است فقر مطلق در برابر قدرت مطلق خداوند.^۴

مشابه

﴿بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۵ همه نیکی‌ها به دست توست و تو بر هر کاری توانایی.

۱. اَسْتَوْدِعُ اللَّهَ: به خدا می‌سپارم.

۲. منشور تربیت، ص ۱۰۱۳.

۳. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۰۲.

۴. همان.

۵. آل عمران، ۲۶.

۱. پیام‌ها و نکته‌ها در نامه‌های نهج البلاغه، ص ۲۰۲.

۲. رعد، ۲۵.



کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. انصاری، محمدعلی، فروغ حکمت، ج ۱-۳، مشهد: بیان هدایت نور، ۱۳۹۷.
۴. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه، ج ۱، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
۵. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط-القديمة)، ج ۱، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۶. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال (ط-القديمة)، ج ۳، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۹ق.
۷. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبیطالب علیهم السلام، ج ۴، بی جا: جمع احیاء الثقاف الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۸. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۹. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ج ۱، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۱۰. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۲، قم: کتابفروشی داورى، ۱۳۸۵.
۱۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۱۲. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للصدوق)، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
۱۳. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق)، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.
۱۴. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
۱۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ترجمه: محمود رضا افتخارزاده، تهران: انتشارات مدبر، ۱۳۹۳.
۱۶. ابن ابی یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، قم: معارف، ۱۳۹۶.
۱۷. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج ۱، قم: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۸. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، مترجم محمدصادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۵.

۱۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۰. جواهری، محمدرضا، شناسنامه نهج البلاغه، ج ۱، بی جا: میکائیل، ۱۳۹۳.
۲۱. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۶، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.
۲۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۹، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۲۳. شریف الرضی، محمد بن حسین، تنبيه الغافلين و تذکره العارفين، ج ۱، ترجمه فتح الله کاشانی، تهران: پیام حق، ۱۳۷۸.
۲۴. شریف الرضی، محمد بن حسین، ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج ۱، فیض الإسلام اصفهانی، علی نقی، تهران: فیض الإسلام.
۲۵. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، قم: مکتبه آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۶. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۱، بیروت: مؤسسه فقه الشیعة، ۱۴۱۱ق.
۲۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۳، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.
۲۸. طبری آملی، عمادالدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ج ۲، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ق.
۲۹. طبرسی، احمد بن علی، لإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۳۰. علی بن موسی، امام هشتم علیه السلام، صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، ج ۱، مشهد: کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶ق.
۳۱. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، ج ۱، بیروت: دار الآفاق الجدیدة، ۱۴۰۰ق.
۳۲. عریضی، علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۳۳. عروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعة، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.

۳۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط-الإسلامية)، ج ۲، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
۳۶. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ج ۱، قم: دارالحديث، ۱۳۷۶.
۳۷. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار (ط-بیروت)، ج ۵۶، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۳۸. محمدیوسف کاندهلوی، حیاة الصحابه، ج ۳، مترجم: صلاح الدین شهنوازی، بی جا: احسان، ۱۳۹۷.
۳۹. محمدیان، محمد، علی از زبان علی، ج ۱، قم: نشر معارف، ۱۳۹۶.
۴۰. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۸، قم: دارالحديث، ۱۳۸۴.
۴۱. منسوب به جعفر بن محمد، مصباح الشریعة، الباب الثانی، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ق.
۴۲. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱-۶، تهران: گوهر اندیشه، ۱۳۹۳.
۴۳. مفید، محمد بن محمد، الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۴. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۵. مغنیه، محمدجواد، در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، مترجم محمدباقر معموری، بی جا: مؤسسه دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۸۷.
۴۶. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۴۷. نصرین مزاحم، وقعة صفین، ج ۱، قم: مکتبه آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ق.
۴۸. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، قم: الهادی، ۱۴۰۵ق.
۴۹. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (خوئی)، ج ۳، مترجم: حسن زاده آملی و محمدباقر کمره ای، تهران: مکتبه الإسلامية، ۱۳۴۴.

